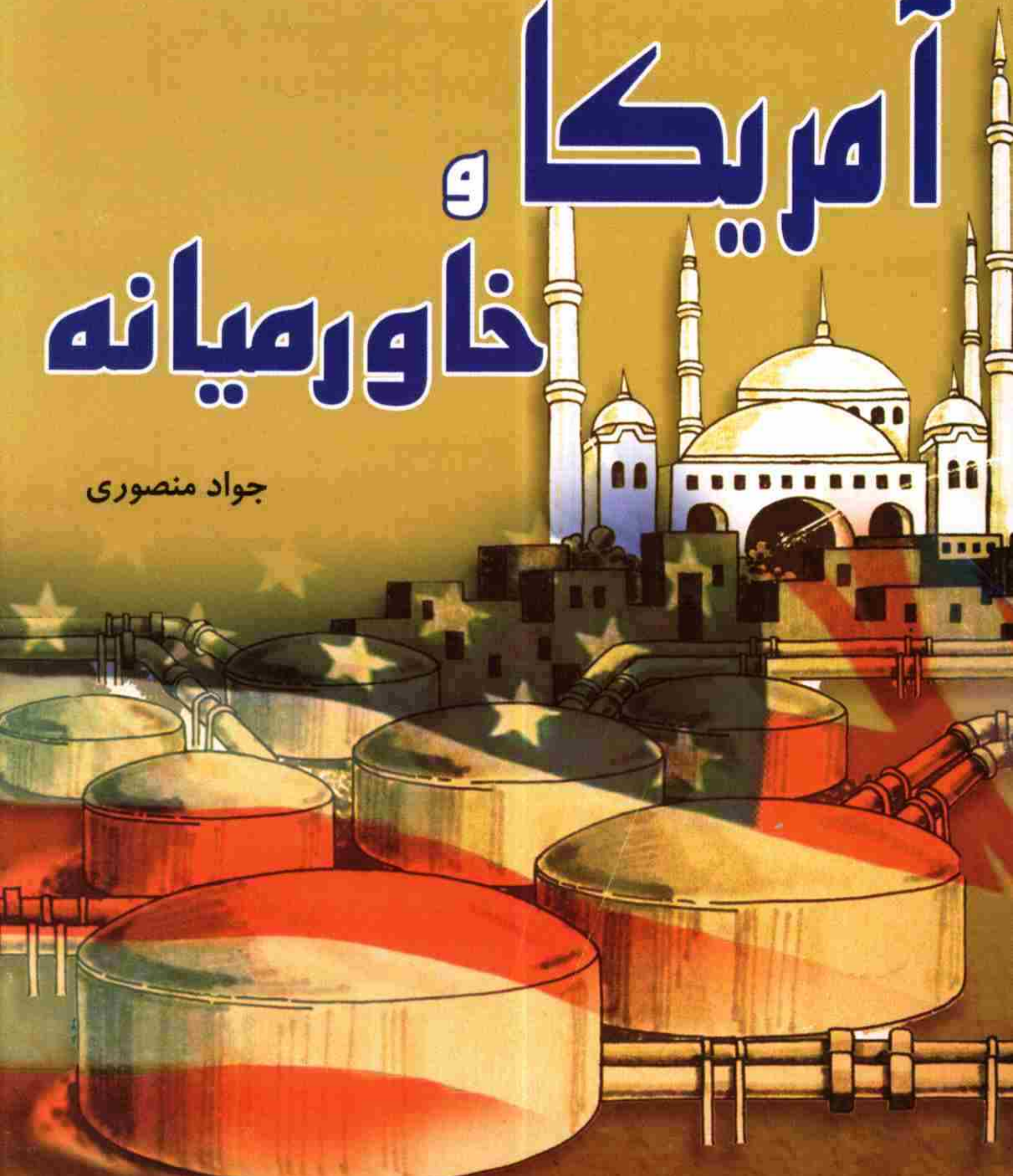
تصویر ابو عبد الرحمن الكردي

آمریکا و خاورمیانه

جواد منصوری



مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

آمریکا و خاورمیانه

تألیف:
دکتر جواد منصوری

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران ـ تابستان ۱۳۸۹

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: منصوری، جواد، ۱۳۲۴ -
عنوان و پدیدآور: آمریکا و خاورمیانه / تألیف جواد منصوری؛ به سفارش مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۳۳۱ ص.
شابک: 978-964-361-366-2
بها: ۵۰۰۰۰ ریال
یادداشت: فیپا.
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتابنامه ص ۳۰۵-۳۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: ایالات متحده - روابط خارجی - خاورمیانه.
موضوع: خاورمیانه - روابط خارجی - ایالات متحده.
موضوع: ایالات متحده - سیاست و حکومت - قرن ۲۱ م.
موضوع: خاورمیانه - تاریخ - قرن ۲۱ م. - دخالت ایالات متحده.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
رده‌بندی کنگره: ۸ م ۹ الف / ۲ / ۶۳ DS
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۷۳۰۵۶
شماره کتابخانه ملی: ۴۲۶۸۱-۸۵ م

آمریکا و خاورمیانه
تألیف: دکتر جواد منصوری
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵، چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۹
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: فاطمه حاجی‌محمدخان
طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱
تلفن: ۲۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی: www.mofa.ir

فهرست مطالب

مقدمه

آشنایی با شرایط جغرافیایی و سوابق تاریخی ـ سیاسی و همچنین شناخت دوستان و دشمنان کشور و همسایگان بخشی از مباحث مهم سیاسی می‌باشد. تأمین امنیت و منافع ملی و حتی حفظ هویت و فرهنگ ملی ارتباط تنگاتنگی با مسائل ژئواستراتژیک و ژئواکونومی دارد. از این رو مطالعات و تحقیقات منطقه‌ای و تحولات آن و اثرات آنها بر هر یک از کشورهای منطقه اهمیت فوق‌العاده‌ای یافته و مورد توجه ویژه مراکز پژوهش استراتژیک می‌باشد.

خاورمیانه از جمله مناطقی است که به دلایلی که مهم‌ترین آنها موقعیت استراتژیکی و ژئواستراتژیک و منابع عظیم انرژی و بازار ثروتمند آن می‌باشد بیش از سایر مناطق مورد توجه قرار گرفته است.

در نیمهٔ دوم قرن بیستم، مسائل و تحولات این منطقه بیش از تمام نقاط جهان در رسانه‌ها و محافل سیاسی، بین‌المللی و اقتصادی مطرح شده است. به گونه‌ای که هر تحول و اتفاقی در این منطقه آثار و پی‌آمدهای زیادی در دیگر مناطق داشته است. اگرچه قرنها قبل از آن نیز سلطه بر این منطقه به‌ویژه خلیج فارس در دستور کار تمامی قدرتهای بزرگ بود، ولی کشف نفت و تبدیل آن به یک کالای استراتژیک و تعیین کننده در قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی وضعیت جدید را به وجود آورد.

حضور، نفوذ و سلطه قدرتهای بزرگ استعماری نظیر پرتغال، انگلیس و بالاخره ایالات متحده آمریکا و تلاش تاریخی روسیه برای حضور و تسلط بر خلیج فارس نشان دهنده ابعاد ویژه و حساس آن می‌باشد. پس از جنگ جهانی دوم آمریکا به عنوان ابرقدرت جدید با شعارهای جدید و همان اهداف دیگر قدرتهای استعماری، گام به گام نقاطی از این منطقه را با

استفاده از ضعف اروپا فتح کرد. در دو دههٔ آغازین شکل‌گیری سلطه استکباری ایالات متحده، تصویر روشنی از اهداف و سیاستها و منافع مورد نظر آن برای بسیاری از دولتها و جریانهای سیاسی و اقتصادی روشن و شفاف نبود. برکناری دولت ملی ایران در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳)، حمایت نامحدود از جنایات اسرائیل، روی کار آوردن دولتهای ضدمردمی در کشورهای منطقه، گسترش فقر و فساد و رواج فرهنگ و ارزشهای ضددینی، تا حدودی ماهیت و اهداف استعمار نو، سرمایه‌داری را آشکار نمود. مردم خاورمیانه طی شش دهه گذشته مبارزات شدیدی بر ضد سلطهٔ استکباری و غارتگرانهٔ آمریکا و عوامل آن داشته‌اند و پیروزیهای نسبتاً زیادی به دست آورده‌اند، هر چند که هنوز در میانه راه می‌باشند. از این رو شناخت شرایط جدید منطقه و سیاستهای کلان آمریکا ضرورت اجتناب‌ناپذیر ادامهٔ مبارزات و تکمیل پیروزیهای گذشته است.

گسترش موج گرایش اسلام سیاسی - به عبارتی دیگر بیداری اسلامی - و نفرت روزافزون از سلطهٔ غاصبانه غرب به‌ویژه آمریکا، دو پدیدهٔ همزمان هستند که چهرهٔ منطقه و جهان اسلام را در حال دگرگون کردن می‌باشند. آمریکا که پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق به دنبال تک‌قطبی کردن جهان است، در اولین مرحله برای تحقق رؤیای امپراتوری جهانی، سلطهٔ کامل بر خاورمیانه را هدف قرار داده است.

تسلط بر مناطق نفت‌خیز منطقه و به دست گرفتن کنترل شیرهای نفت و به دنبال آن پایین نگه‌داشتن قیمت نفت، کنترل و حذف اسلام سیاسی و نیروهای پشتیبان آن، مسلط کردن اسرائیل بر تمامی منطقهٔ استراتژیک خاورمیانه، اساسی‌ترین سیاستهای ایالات متحده برای نیمه اول قرن بیست و یکم است. از این رو دورانی طولانی‌تر از گذشته درگیری و جنگ در ابعاد مختلف آن در این منطقه خواهد بود. زیرا غالب مردم خاورمیانه با ایمان به اسلام و جهاد در راه آن و انتخاب شهادت، تسلیم خواسته‌ها و اهداف آمریکا نخواهند شد و استکبار سرمایه‌داری نیز تلاش برای رسیدن به اهداف خود را متوقف نخواهد کرد. تعارض منافع و دیدگاهها، درگیر و بی‌ثباتی منطقه را برای مدتی به دنبال خواهد داشت و هیچ یک از دولتها و ملتها نمی‌توانند از نتایج و پی‌آمدهای آن برکنار بمانند.

چالشهای آمریکا به نمایندگی از نظام سرمایه‌داری جهانی با اسلام و ملتهای مسلمان در

قرن بیست و یکم بیش از قرن بیستم خواهد بود. زیرا رقابت دو قدرت سرمایه‌داری و سوسیالیسم در قرن بیستم تا حدودی کنترل‌کننده چالش آنها با جهان اسلام بود. اما پس از فروپاشی شوروی و اضمحلال بلوک شرق، اسلام محور چالش اساسی بلوک سرمایه‌داری غرب گردید. اعلان قطب‌بندی و جبهه‌گیری بر ضد مسلمانان مغایرت کامل با منافع سرمایه‌داری و کارتلهای بزرگ اقتصادی داشت. از این رو، بلافاصله پس از فروپاشی بلوک شرق، جنگ تمدنها و جنگ با تروریسم جایگزین جنگ با سوسیالیسم و کمونیزم گردید.

وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پایان دوران طراحی جنگ صلیبی و سرآغاز اقدامات و تحولات در روابط آمریکا و خاورمیانه شد. اهمیت رویدادهای سالهای اخیر به حدی ست که بسیاری از مسائل جهانی و منطقه‌ای را تحت‌الشعاع خود قرار داده و موضوع هزاران تحقیق و پژوهش پیرامون زمینه‌ها، چگونگی و پی‌آمدهای آن شده است.

از آنجا که ایران در مرکز و قلب طراحی سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و غرب سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم و هدف اصلی می‌باشد و از طرف دیگر هرگونه اقدامی در منطقه مستقیم و غیرمستقیم برای جمهوری اسلامی ایران اهمیت به سزایی دارد، تحقیق حاضر انجام و شکل گرفته است. و چون سرعت تحولات و آثار زنجیره‌ای آنها زیاد و امکان تدوین سریع به سختی میسر می‌شود. لذا در این تحقیق بیشتر به روندهای کلی و تبیین اصول و اهداف پرداخته شده است. از این رو، نتیجه‌گیری نهایی به عهده خواننده و محقق است که با پیگیری رویدادها و تحلیل رویکردها، شرایط موجود و پی‌آمدهای آن را بشناسد و با خطوط ارائه شده در این اثر بررسی نماید.

شایسته است که در اینجا از همکاری دوست دانشمند جناب آقای سیدرکن‌الدین طباطبایی که در اتمام تحقیق و تکمیل بخشهایی از آن زحمات زیادی را تقبل کرده‌اند تشکر نمایم. همچنین از اساتید و محققین درخواست می‌شود که نظرات خود را ارائه نمایند. امید است که در چاپهای بعد از آنها بهره‌برداری شود.

من الله التوفیق

جواد منصوری

دی ۱۳۸۵

بخش اول: آمریکا و سلطهٔ جهانی

فصل اول
شکل‌گیری یک قدرت بزرگ

الف) کشف آمریکا

«کریستف کلمب» در سپیده دم روز جمعه ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲، بعد از تلاش فراوان و سه ماه دریانوردی در حالی که هدایت کشتی خود را در اختیار داشت، برای نخستین بار قدم بر خاک قارهٔ آمریکا نهاد. وی و همراهان، پرچم اسپانیا را در آنجا برافراشتند و آن سرزمین را به نام «فردیناند و ایزابل»، شاه و ملکهٔ اسپانیا، نام‌گذاری کردند.

کاشف واقعی و اصلی آمریکا هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد قارهٔ جدیدی را کشف کرده باشد، اغلب سرنشینان کشتی حامل «کلمب» بر این اندیشه بودند که وارد نقطه‌ای در سرزمین بزرگ هند، شده‌اند.

ره‌آورد بازگشت کاشف آمریکا به اسپانیا، چند نفر افراد محلی سرخ‌پوست، مقادیری برگ توتون و سیب‌زمینی بود. سفرهای کلمب تداوم یافت ولی هیچ‌گاه از این مسافرت‌ها بهرهٔ لازم را نبرد.

مقارن سومین سفر «کریستف کلمب» به قارهٔ جدید، مردی از اهالی فلورانس به نام «آمریکو وسپوس» مسافرتی به قارهٔ جدید کرد و پس از مراجعت از این سفر، مقاله‌های متعددی در توصیف قارهٔ جدید منتشر ساخت و تأکید کرد که قارهٔ جدیدی را کشف کرده است. تفاوت کلمب و آمریکو میزان سواد و درک و اهداف آنها بود که همین مهم به آمریکو کمک کرد که نامی جاوید از خود باقی گذارد. نوشته‌های آمریکو به دست آموزگاری آلمانی افتاد که اهل تحقیق بود و در آن زمان سرگرم تألیف کتب جغرافیایی بود. وی پیشنهاد کرد که قارهٔ جدید به افتخار کسی که آن را به جهانیان شناسانده، نامیده شود. این پیشنهاد مورد قبول واقع شد و از آن پس در کتاب‌ها

و نقشه‌های جغرافیایی، دنیای نو را «آمریکا» خواندند.

البته بعدها تصمیم گرفته شد که از خدمات کریستف کلمب هم به نحوی قدردانی شود، لذا نقطه‌یی که او و همراهان از کشتی در آن پیاده شده بودند، کلمبیا نام‌گذاری کردند.

۱. ورود اتباع کشورهای دیگر

کشورهای اروپایی به‌ویژه اسپانیا، انگلیس، فرانسه چون قارهٔ جدید را مملو از طلا و نقره و معادن گوناگون و اراضی وسیع و بکر و خلیج‌های پر از ماهی، می‌پنداشتند به تصرف آن همت گماشتند. جمعیت قارهٔ جدید در لحظه هجوم این سه کشور اروپایی بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون برآورد شده است. در اثر خشونت استعمارگران طماع، نیمی از مردم بومی بی‌گناه مجبور به فرار از خانه و کاشانه و حتی ترک قارهٔ جدید شدند. اسپانیا از قرن ۱۶ به بعد برای جبران انهدام بومی‌ها به کارگران آفریقایی متوسل شد و به خرید بردگان سیاه‌پوست اقدام کرد. متعاقباً هلندی‌ها و پرتغالی‌ها و در نهایت انگلیسیها از راه فروش بردگان سود فراوان به دست آوردند. اولین دسته مهاجران انگلیسی بالغ بر یکصد نفر بودند که برای سکونت به آمریکا کوچ کردند. انگلستان به فکر تسخیر کامل قارهٔ جدید افتاده بود و تنها راه تسلط را در این دانست که تعدادی از خانواده‌های انگلیسی را به سواحل قارهٔ جدید اعزام دارد و با سکونت خانواده‌های انگلیسی در قاره جدید بدون جنگ بر سرزمینهای آمریکا تسلط یابد. در نهایت انگلیسیها با توسل به روشهای گوناگون بخش عظیمی از اهداف خود را به‌تدریج انجام دادند.

۲. انگلیسیها در آمریکا

اوّلین دسته‌های انگلیسی در سال ۱۶۰۷ قدم به خاک آمریکا گذاردند. در آن ایّام در اروپا این نظریه تفوّق داشت که اساس ثروت ملّی را معادن طلا و نقره تشکیل می‌دهد، بدین‌ترتیب جویندگان طلا اوّلین گروهی بودند که به ایالت ویرجینیای آمریکا اعزام شدند. به دنبال آنها صنعتگران و کشاورزان از راه رسیدند. آنان مردمی آرام و مهربان به نظر می‌رسیدند که ظاهراً نسبت به افراد طبقه پایین انگلیس هیچ‌گونه امتیازی نداشتند. به محض تشکیل اوّلین ایالات

آمریکا، بازار بردگی هم رایج شد. رواج برده‌داری در خصایص افراد و تکوین قوانین آیندهٔ آمریکا تأثیرات شگرفی گذارد.

دو یا سه اصلی که اساس نظرات اجتماعی ایالات متحده را تشکیل داد برای اولین بار در مستعمرات شمالی ـ که به نام «انگلیس جدید»(۱) معروف شد ـ مرسوم گردید.

در هر حال اوّلین اقامتگاه دائمی انگلیسیها در جیمز تاون در ایالت ویرجینیا ساخته شد و صورت یک شرکت بازرگانی داشت. این مهاجرنشین به زودی در اختیار دربار انگلستان درآمد. نوع دوم، به نام مهاجرنشین «اتحادی» بود که مهاجران در سال ۱۶۳۰ در خلیج ماساچوست تأسیس کردند و ادارهٔ آن به دست خود مهاجران بود. نوع سوم مهاجرنشین‌های «ملکی» بود که شاه انگلیس به اشخاصی بخشیده بود و ادارهٔ آن به‌صورت فئودالی درآمد، مانند ایالت مریلند و یا پنسیلوانیا.

مهاجرینی که از اروپا به «انگلیس جدید» وارد شدند عمدتاً از افراد متمکن کشورهای خویش بودند، البته در بین آنان از اشراف و ثروتمندان صاحب نام کسی وجود نداشت. ولی سطح فرهنگ و میزان دانش آنان در میان مهاجرین جوامع اروپایی، بالاتر و بیشتر بود و عموماً سطوحی از تعلیمات عالیه را طیّ کرده بوند امّا سایر مستعمرات «کلنی‌ها» را افرادی ماجراجو و فاقد خانواده و بعضاً شرق‌ور بنیان گذاردند.

مهاجرین ـ یا چنان که خود آنان خویشتن را خطاب می‌کردند «زائرین» ـ همه از طرفداران طریقتی بودند که به علت ریاضت‌هایی که در اجرای اصول اخلاقی متحمّل شده بودند به نام «پیورتین»(۲) شهرت داشتند. «پیورتین‌ها» از نوع حکومت کشورهای متبوع خود و عملکرد آنان سخت آزرده خاطر بودند و از این‌رو به جستجوی سرزمینی بکر و دورافتاده آمده بودند تا به دلخواه خود، نظام جدیدی را تشکیل دهند. آنها در همهٔ مستعمرات پراکنده بودند. در آن زمان بعضی از جنایتکاران انگلیسی را نیز به‌عنوان مجازات به آنجا تبعید می‌کردند.

---

۱. ایالات موسوم به «نیوانگلند» در شرق رودخانهٔ هودسن قرار دارند و در حال حاضر شامل ۶ ایالت می‌باشند که عبارتند از: ۱. کنتیکات؛ ۲. رودایلند؛ ۳. ماساچوست؛ ۴. ورمونت؛ ۵. نیوهمپشایر؛ ۶. ماین.

2. Puritan

برای مهاجرین کشاورزی در درجه اوّل اهمیت بود و به زودی تجارت هم در بین مهاجرنشین‌ها، جایگاهی یافت.

در بین مهاجرین اوّلیه، «پیورتین»ها مکتب‌گرا بودند. «پیورتیانیسم» به همان اندازه که یک طریقت مذهبی بود، یک مکتب سیاسی هم به شمار می‌رفت. در طی زمان، پیروان آن مکتب مصمم شدند که روابط خود را تنظیم و جامعه‌یی تشکیل دهند که مبتنی بر اساس و اصول معیّن و مشخصی باشد. در سال ۱۶۲۰ جامعه انگلیس دوران خاصّی را می‌گذراند و آن کشور سنتی و محافظه‌کار را در آستانهٔ انقلاب قرار داده بود. لذا حکومت وقت انگلیس تصور می‌کرد که افزایش موج مهاجرت به آمریکا، عملاً بذر آشوب و انقلاب را از بین می‌برد و ناراضی‌ها را محترمانه از کشور دور می‌سازد. در سال‌های ۱۶۳۸ـ۱۶۲۰ دولت چارلز اوّل به‌طور جدّی مردم را به مهاجرت تشویق می‌کرد و «انگلیس جدید» را سرزمینی رؤیایی و افسانه‌یی معرفی می‌نمود.

در آن ایّام به‌طور کلی این اصل مورد قبول قرار گرفته بود که اراضی آمریکا متعلق به دولتهای اروپایی حاضر در قارهٔ جدید است و هر یک از دولتهای مزبور که زودتر بخشهایی از این اراضی را کشف نماید، مالک آنها خواهد بود. بر این اساس در پایان قرن هفدهم تقریباً سراسر اراضی آمریکای شمالی در اختیار انگلیس قرار گرفت و فقط ایالت کوچکی به‌نام «لوئیزیانا» را فرانسوی‌ها در اختیار گرفتند و زبان و فرهنگ فرانسه را در آن ایالت حاکم نمودند. هنوز هم اغلب مردم ایالت مزبور به زبان فرانسه تکلم می‌کنند.

با افزایش تعداد مهاجرین، شاه انگلیس، شخصی را از طرف خود رأساً به‌عنوان حاکم منصوب نمود که به نام پادشاه و تحت اوامر او، تنظیم قوانین و ادارهٔ امور مستعمرات را در آمریکا، انجام دهد.

تقریباً کلیهٔ دول اروپایی حاضر مانند اسپانیا، فرانسه، هلند، این روش را در استعمار قارهٔ جدید پذیرفتند. کم‌کم راه دیگری هم مرسوم گردید و امپراتوری بریتانیا در آستانهٔ انقلاب، قسمتی از اراضی را به مهاجرین واگذار کرد تا رأساً تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود را به سرپرستی انگلیس، تنظیم و اداره نمایند. اما این طرز استعمار جز در «نیوانگلند» در هیچ یک از

مهاجرنشین‌ها، مورد عمل قرار نگرفت.

در آن دوران و به خصوص در اواسط قرن هفدهم، قوانین متعددی وضع گردید که در میان آنها قوانین ایالت کوچک «کنتیکات» که در سال ۱۶۵۰ به تصویب مجلس محلی رسید، بسیار جالب بود.

این قوانین برای شناخت آمریکایی‌های آن روزگار و مقایسهٔ آنان با مردم ایالات متحدهٔ امروز حائز اهمیت و توجه می‌باشد. مقدمهٔ قوانین مزبور، نشان‌دهندهٔ تعلق خاطر بنیان‌گذاران آمریکا به مذهب بود. در مقدمه ذکر شده است: «هر کس خدای دیگری جز پروردگار را پرستش نماید به مجازات اعدام محکوم می‌گردد.» مجازات کفر و جادوگری، زنا، هتک ناموس، بی‌حرمتی اولاد نسبت به والدین را، اعدام مقرر داشته بودند.

منظور اصلی قانون‌گذاران در انشای قوانین، بیشتر متوجه حفظ نظم و استقرار اخلاق حسنه در جامعه آمریکا بوده است. شاید برای نسل امروز آمریکا باورکردنی نباشد که اجداد آنها جرائم بی‌عفتی و هتک ناموس را شدیداً مجازات می‌کرده‌اند. روابط غیرمشروع زن و مرد بیگانه جرم محسوب و قویاً مجازات می‌گردیده است.

تنبلی و میخوارگی در ملأ عام را شدیداً تنبیه می‌نموده‌اند. مجازات دروغ مضره و فتنه‌انگیز، شلاق و جریمه معین گردیده بود. حاکمیت و سلطهٔ حکومت انگلیس و اصل سلطنت مورد قبول مهاجرین قرار داشت، ولی در داخل دهستان‌ها اساس جمهوری کم‌کم حیات خود را متجلی می‌ساخت.

ب) جنگ داخلی و استقلال

پیروزی انقلاب انگلیس که در نهایت منجر به اعدام «چارلز اول» در سال ۱۶۴۹م، و روی کارآمدن «اولیور کرامول» گردید، جامعهٔ آمریکا را هم متحول ساخت. حس آزادی‌خواهی در مردم ایالات متحده بیدار شد و به‌تدریج در صدد برآمدند خود را از یوغ حکومت انگلیس رها سازند. در اواسط قرن هفدهم اکثریت مردم برخلاف قبل، خواهان استقلال و استقرار حکومت جمهوری بودند. آثار نفوذ فردی بتدریج از میان برداشته شد و عادات و رسوم هماهنگ با قوانین

به طرف اهداف معین خود پیش رفتند.

در اواخر قرن ۱۷م، روستاهای کوچک جای خود را به کشتزارهای بزرگی دادند که کارگران آنها عموماً سیاهانی بودند که از خارج وارد شده بودند. نکتهٔ مهم آن بود که اقتصاد نواحی جنوب کمتر تنوع پیدا کرد. از لحاظ مذهب نیز مهاجرنشین‌ها به نحو متفاوتی، تغییر یافتند. به‌عنوان مثال برخلاف ایالت «کنیتکات» که به آن اشاره شد در «رود آیلند» تسامح دینی کامل حکمفرما بود.

انگلستان برای پایان دادن به اختلافات محلی و تسلط بیشتر بر مهاجرنشین‌ها و هماهنگ کردن وسایل دفاعی امپراتوری در مقابل فرانسه، همه مهاجرنشین‌ها را مهاجرین سلطنتی اعلام کرد، از این به بعد، اختلافات مخصوصاً در مورد پرداخت مالیات‌ها، میان مجالس محلی و حکام دست‌نشاندهٔ انگلستان بروز کرد که از قرن ۱۸م، به تدریج شدت یافت. از اواسط قرن ۱۸م، فکر ایجاد یک تمدن آمریکایی خاص در میان مردم مهاجرنشین پیدا شد. مهاجران روشنفکر، مؤسسات تعلیم و تربیت عالی مانند هاروارد و کینگز کالج (اکنون دانشگاه کولومبیا شده است) را تأسیس نمودند. پیدایش فکر مساوات منبعث از نظرات «بنیامین فرانکلین» رشد افکار آزادی‌خواهی را به دنبال داشت.

پس از آن که نیروهای انگلیسی و مهاجرنشین، برای بیرون راندن فرانسوی‌ها از کانادا و ناحیهٔ دریاچه‌های بزرگ در جنگ فرانسه ۱۷۶۰-۱۷۵۴ به یکدیگر پیوستند. مهاجرنشین‌ها احساس کردند که دیگر چندان به حمایت انگلستان نیاز ندارند. در عین حال دولت انگلیس در تشکیلات مهاجرنشین نیز تغییراتی داد و همین مسئله باعث یکپارچه شدن احساسات مهاجرنشین‌ها بر ضد انگلستان شد. زیرا دولت انگلیس هزینه‌های دفاعی را هم برعهده خود آنان قرارداد، از همین‌جا انقلاب آمریکا آغاز شد.

هنگامی که مردم نقاط مختلف آمریکا به این نتیجه رسیدند که باید در یک جایی جلوی اجحاف و زورگویی‌های نیروهای بریتانیایی و حکام منتخب انگلیس گرفته شود و از پرداخت مالیات‌های گزاف خودداری گردد، عملاً انقلاب آمریکا آغاز گردید. شرح جنگ‌ها و وقایع انقلاب آمریکا خارج از این بررسی و پژوهش است، اما نتایج انقلاب به جهات بررسی جامعه

آمریکا مفید است.

۱. یکی از نتایج انقلاب آمریکا، استقلال مهاجرنشینان سیزده‌گانه بود که منجر به شکل‌گیری هسته اصلی ایالات متحده شد.

۲. تحقق دموکراسی در حکومت با ابعاد و معیارهای خاص خود.

۳. پیشرفت اندیشهٔ جدایی دولت از مذهب، برخلاف وضعیت اولیهٔ آن ایالات.

۴. افزایش فرصت برای مهاجرت به آمریکا.

۵. الغای آثار بازمانده از نظام فئودالی.

فرمان سال ۱۷۸۷، شکل حکومت جمهوری و همچنین ادارهٔ سرزمین‌ها و روش پذیرش آنها را به‌عنوان ایالاتی جدید از اتحادیه تعیین کرد.

در سال ۱۷۸۷ انجمن فدرال، تدوین قانون اساسی یک حکومت ملی، با قدرت اجرایی وسیع را نهایی کرد و قهرمان انقلاب یعنی جورج واشنگتن را به ریاست جمهوری فدرال انتخاب نمود. در زمان جورج واشنگتن یکی دیگر از رهبران انقلاب به نام «همیلتون» یک دولت فدرال نیرومند را برای فعالیت‌های دامنه‌دار دولت، پایه‌گذاری کرد. همیلتون و پیروان او اولین حزب سیاسی آمریکا به نام «حزب فدرالیست» را تأسیس نمودند. مخالفان سیاسی آنان که هواخواه محدودیت دولت فدرال بودند، «حزب دموکرات» را پایه‌گذاری کردند و رهبر آنها به نام «توماس جفرسون» به عنوان سومین رییس‌جمهور ایالات متحده انتخاب گردید. از همان زمان دموکرات‌ها بیشتر به اصلاحات ارضی و منافع طبقهٔ کارگر نظر داشتند و فدرالیست‌ها از منافع مالکان و بازرگانان دفاع می‌نمودند.

یک نسل که گذشت در نتیجهٔ قوانین جدید، تقسیم اراضی آغاز گردید و ساختار جامعه و ترکیب آن به کلی تغییر یافت و دیگر هیچ شباهتی با روزهای اول دورهٔ مهاجرنشینی نداشت. از آن همه قبایلی که روزگاری در سرزمین کنونی آمریکا سکونت داشتند عموماً خاطراتی باقی مانده بود «الکسی دوتوکویل»[۱] سیاستمدار و نویسندهٔ فرانسوی در کتاب «تحلیل دموکراسی

---

۱. «آلکسی دوتوکویل» سیاستمدار و نویسندهٔ فرانسوی در سال ۱۸۰۵ متولد شد و پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشتهٔ علوم قضایی در سال ۱۸۲۷ به عضویت دادگاه مارسی منصوب و در سال ۱۸۳۱ از طرف دولت فرانسه

آمریکا» می‌نویسد:

«روزگاری قبایلی در آمریکا بودند که تا سواحل اقیانوس اطلس گسترش یافته و وضع خوبی داشتند. ولی امروز برای دیدن یک فرد بومی باید صدها فرسنگ در داخل قارهٔ آمریکا پیش رفت. این قبایل را اروپایی‌ها نه تنها به عقب راندند بلکه آنان را مضمحل و منقرض ساختند و به‌تدریج جای آنها را در کوچ‌نشین‌های اروپایی، اشغال نمودند. مصائبی که در مهاجرت‌های اجباری بر بومیان آمریکا وارد شده است تراژدی غم‌انگیزی است که هرگز به تصور نمی‌آید. این بومیان نخست موطن خود را از دست دادند و سپس قبیله آنها منقرض شد و کم‌کم فقط باستان‌شناسان از آنها یاد می‌کردند.»[1]

ج) سیاست انزوا و درون‌گرایی

در تکوین سیاست آمریکا سه عامل مهم نقش تعیین کننده‌یی را ایفا کردند که عبارتند از:

۱. موقعیت جغرافیایی

۲. تنوع نژادی و مذهبی

۳. سابقهٔ فرهنگی و تاریخی

در سال ۱۸۲۳ «مونروئه» رییس‌جمهور وقت آمریکا اصل مهم سیاست خارجی آمریکا را اعلام نمود. به موجب دکترین وی برای جلوگیری از هرگونه دخالت اروپا در نیم کرهٔ آمریکایی و استثمار آن، ایالات متحده فقط به امور داخلی قاره می‌پردازد و البته اجازهٔ مداخله در امور خود را به دیگران نخواهد داد. در آن زمان مسئله برده‌داری توجه افکار عمومی آمریکا را به خود جلب

مأمور بررسی امور جزایی آمریکا شد. وی کتاب «دموکراسی در آمریکا» را در سال ۱۸۳۵ به رشتهٔ تحریر درآورد و به شهرت جهانی رسید. در سال ۱۸۳۹ به نمایندگی مجلس فرانسه رسید و در صف مخالفین لوئی فیلیپ پادشاه وقت قرار گرفت، اما بعدها بخشوده شد. در سال ۱۸۴۶ وزیر خارجه فرانسه شد. در زمان ناپلئون سوم در سال ۱۸۵۴ از سیاست کناره‌گیری نمود. وی در سال ۱۸۵۹ در پاریس درگذشت.

۱. فرهنگ دکتر غلامحسین مصاحب، جلد دوم، ص ۲۲۳۱.

نموده بود. موافقتنامه میسوری در سال ۱۸۳۵، بطور موقت مسئله برده‌داری را در ایالات جدید حل کرد، ولی در زمان ریاست جمهوری «آدامز» اختلاف ایالات بار دیگر شدت یافت. از سال ۱۸۲۸، حق انتخاب مردان در بسیاری از ایالات تصویب شد و آنان مستقیماً رییس‌جمهور آمریکا را انتخاب نمودند. در سال ۱۸۲۸، «جکسون» براساس آراء مردم به ریاست جمهوری انتخاب گردید. وی از حزب دموکرات و مخالف صاحبان سرمایه و بازرگانان عمده بود.

اندیشه منضم شدن ایالت مهم تکزاس به اتحادیه ـ که به سبب وضع برده‌داری در آن ایالت به تأخیر افتاده بود ـ سرانجام در زمان ریاست جمهوری جیمز پالک (J.K. Polk) عملی گردید.

از جنگ‌های داخلی تا قدرت بزرگ

۱. اتحاد مجدد

از نیمهٔ قرن ۱۹ و در نتیجهٔ پیشروی مخالفین برده‌داری به طرف غرب کشور، موافقتنامه میسوری عملاً لغو گردید و برده‌داری گسترش یافت. میان نمایندگان شمال که عضو اتحادیه بودند و نمایندگان جنوب درباره برده‌داری و تداوم و یا لغو آن مذاکرت بی‌حاصلی انجام شد. با تلاش فراوان، عاقبت موافقتنامه سال ۱۸۵۵ امضاء شد که براساس آن حق حاکمیت مردم مورد پذیرش مؤکد قرار گرفت و در عین حال مقرر گردید که قوانین بردگان فراری شدیداً اجرا شود. نمایندگان ایالات پرجمعیت غربی به ایالت‌های شمالی گرایش و تمایل داشتند و بتدریج قدرت جنوبی‌ها که خواستار اجرای سخت مقررات استرداد بردگان فراری بودند در مجلس نمایندگان فدرال، کمتر می‌شد. در ابتدای تشدید اختلافات، رؤسای جمهوری از ایالات جنوبی و موافق با برده‌داری بودند.

جنوبی‌ها برده‌داری را سودمند و از لحاظ مذهب مجاز می‌دانستند و شمالی‌ها با آن مخالف بودند. طرفداران لغو برده‌داری خود را مجاهدان دفاع از اصول مسیح(ع) می‌خواندند. گروه‌های ضد بردگی کم‌کم نیرومندتر شدند، منافع اقتصادی و مالی هم در میان بود و بردگی تنها مورد اختلاف نبود. در اثر تشدید اختلافات، حزب «ویگ» از هم پاشید و تعدادی از اعضای آن

به حزب دموکرات پیوستند. خود دموکرات‌ها هم دچار تفرقه شدند و تعدادی از آنها حزب جمهوری‌خواه را تشکیل دادند.

حزب جدید جمهوری‌خواه در سال ۱۸۶۰ «ابراهام لینکلن» وکیل دادگستری را نامزد احراز پست ریاست جمهوری نمود و در میان شگفتی عمومی این وکیل ناشناس، رقبای خود را شکست داد و در ژانویهٔ ۱۸۶۱ زمام امور را بدست گرفت. رهبران جنوبی که خواسته‌های خود را در معرض خطر جدی می‌دیدند خواستار انفصال و جدایی از اتحادیه ایالات متحده شدند. دوره دردناکی از تاریخ آمریکا شرق‌وع شد.

جنگ‌های داخلی ۱۸۶۵- ۱۸۶۱ سرانجام با پیروزی شمالی‌ها پایان یافت. در حالی که کشوری ویران، خانواده‌هایی داغدار و ابنیه‌یی تخریب شده از خود باقی گذارده بود. پس از جنگ مسئله ترمیم خرابی‌ها پیش آمد. «لینکلن» در حالی که پس از جنگ تبدیل به قهرمان آمریکا شده بود، فقط چند ماه شاهد پیروزی را در آغوش گرفت و به دنبال آن در تماشاخانه‌یی به دست یک جوان جنوبی ترور شد و به قتل رسید. معاون او «آندرو جانسون» از همان ابتدا با مشکلات عظیمی روبرو شد و سرانجام استیضاح شد و به اتهام برکناری غیرقانونی وزیر کشور و مسائل مالی در مجلس سنا محاکمه و با یک رأی اضافی تبرئه شد. ولی انتخابات سال ۱۸۶۸ را به رقیب دموکرات خود «گرانت» باخت.

در دهۀ آخر قرن ۱۹، به‌نظر می‌رسید که دیگر اصول انزواطلبی «مونروئه» خریداری ندارد با خرید آلاسکا و مسکونی شدن اوکلاهما توجه آمریکا به جزایر کارائیب جلب شد. در همین حال توسعه‌طلبان آمریکا، جنگ با اسپانیا را به راه انداختند که به تصرف پورتوریکو و جزایر فیلیپین و گوام منجر شد. بتدریج کوبا به صورت شبه تحت‌الحمایه آمریکا درآمد. سیاست توسعه‌طلبی پیروز شده بود.

۲. توسعه‌طلبی

پیروزی بر اسپانیا و الحاق هاوایی در سال ۱۸۹۸ به آمریکا، تصرف پورتوریکو و جزایر فیلیپین و گوام و قرار دادن کوبا به صورت تحت‌الحمایه، آمریکا را به سوی توسعه‌طلبی پیش

برد. دیگر آن شعارهای زیبا به گوش نمی‌رسید.

اعلامیه استقلال آمریکا که با همکاری افرادی چون جان آدامز، راجر شرمان، بنجامین فرانکلین، و با انشای شخص اخیر تهیه شده بود. در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ به تصویب کنگره رسید. در اعلامیه مذکور آزادی، مساوات، برادری و برابری میان انسان‌ها سخن گفته بود. این اعلامیه بعدها الهام‌بخش انقلابیون فرانسه و پایهٔ اعلامیهٔ حقوق بشرق شد اما از اواخر قرن ۱۹، دیگر مفاهیم مزبور فقط در روی کاغذ خودنمایی می‌کرد و قدرت‌طلبی و توسعه‌جویی جای آن را گرفته بود.

با طرح سیاست درهای باز توجه آمریکا به چین هم جلب شد. آمریکا دیگر خود را یک قدرت جهانی ملاحظه می‌کرد که طالب منافع فراوانی در سطح جهان شده است و این مهم باعث دخالت آمریکا در انقلاب پاناما شد. دخالت‌های ایالات متحده در آمریکای جنوبی در زمان ریاست جمهوری «تئودور روزولت» آغاز شد و رؤسای جمهور بعدی هم اقدامات سلف خود را تعقیب نمودند.

علیرغم دخالت‌های مقطعی باز هم تا آغاز جنگ اول جهانی هنوز بسیاری از رجال سیاسی آمریکا خواهان مداخله این کشور در مسائل جهانی نبودند. «ویلسون» رییس‌جمهور آمریکا هر چند که سیاست تهاجمی اسلاف خود را در مورد کارائیب تغییر نداد اما سعی نمود که آمریکا را از آتش جنگ اول جهانی به دور نگاه دارد. تا سال ۱۹۱۴ هنوز اکثر مردم آمریکا طرفدار صلح بودند و همین امر باعث شرقکت آمریکا در کنفرانس‌های لاهه شد. در ابتدای جنگ ویلسون کوشید تا آمریکا را در جنگ بی‌طرف نگاه دارد اما هر دو طرف متخاصم به‌نحوی مایل به کشاندن آمریکا به سوی خود بودند و سرانجام با حمله زیردریایی‌های آلمان به کشتی‌های آمریکا در ۱۶ آوریل ۱۹۱۶، آمریکا در کنار متفقین (فرانسه، انگلیس، تا قبل از انقلاب بلشویکی روسیه، ایتالیا) وارد جنگ شد.

پس از پایان جنگ، سنای آمریکا با عضویت آن کشور در جامعهٔ ملل مخالفت نمود و این کشور به صورت غیررسمی با جامعهٔ ملل همکاری‌هایی انجام داد.

اما دیگر آمریکا نمی‌توانست خود را از مسائل جهانی کنار بکشد. توجه به مسائل جهانی

باعث شرکت آمریکا در پیمان «بریان ـ کلوگ» و کنفرانس‌های دریایی شد. اصول «مونروئه» مرده بود و سیاست توسعه‌طلبی سر برداشته بود.

در فاصله دو جنگ جهانی، ـ آمریکاـ بار دیگر در همه مسائل جهانی مداخلاتی را آغاز نمود. سیاست دوستی با آمریکای لاتین جریان یافت معهذا آمریکا مایل بود که در جنگ دیگری که در آستانه شعله‌ور شدن بود، مداخله نکند. هنگام افروخته شدن جنگهایی در چین و اتیوپی و اسپانیا، ایالات متحده بنابر قانون بی‌طرفی مایل به ورود در معرکه نگردید. ولی پس از سقوط فرانسه در سال ۱۹۴۰ آمریکا آشکارا به انگلیس محاصره شده، کمک‌های زیادی کرد. در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ به دنبال حملهٔ ژاپن به پایگاه «پرل هاربور» آمریکا وارد جنگ جهانی دوم شد.

۳. سیاست‌های استعماری

پس از جنگ دوم جهانی، دخالت‌های آمریکا در امور جهانی بیشتر شد. هر چند بسیاری از جهانیان ناآگاهانه تصور می‌کردند که با وجود سازمان ملل متحد، صلح و نظم در روابط بین‌المللی حکمفرما خواهد شد ولی دخالت‌های شوروی در اروپای شرقی و آمریکا در اروپای غربی و مقابله سرمایه‌داری و کمونیسم، جهان را به دو قطب اصلی قدرت تقسیم نمود.

برنامهٔ احیای اقتصاد اروپا به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم به وسیله آمریکا به جریان افتاد. با تشدید جنگ سرد، آمریکا در سال ۱۹۴۸ گام‌هایی برای از بین بردن محاصره برلین برداشت. تأسیس یک اتحادیهٔ نظامی به نام «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو)، شرکت مستقیم در جنگ کره تحت عنوان مبارزه باکمونیسم، سیاست گوشه‌گیری (انزواطلبی) در مسائل جهانی راکه برخی از خیراندیشان آمریکایی به دنبال آن بودند، مدفون نمود.

آمریکا برای همیشه از سیاست انزواطلبی که گه‌گاه از آن سخن به میان می‌آمد دست کشید و به شدت خود را وارد مسائل جهانی نمود. ترس ازکمونیسم در داخل آمریکا نیز دولت را به اتخاذ تدابیر سختی وادار کرد که معروف‌ترین آنها بازجویی‌های سناتور «جوزف مک کارتی» بود که اکثریت مردم آمریکا آن را مخالف آزادی بیان و دموکراسی می‌دانستند. جنگ ویتنام نقطه اوج مداخله آمریکا در مسائل داخلی کشورهای محروم بود. در این جنگ تمام سلاح‌های مدرن

در جنگ با ملتی فقیر به کار گرفته شد و در نهایت شکست خورد و تا سال ۱۹۷۶ قوای خود را از آن منطقه بیرون کشید، در حالی که ده‌ها هزار کشته و زخمی از خود برجای گذارده بود.

در مسابقهٔ تسلیحاتی با شوروی، پس از جنایات عظیم آمریکا در هیروشیما و ناگازاکی، ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۱۹۵۲، نخستین بمب هیدروژنی خود را منفجر کرد و در سال ۱۹۵۸ پس از شوروی، ماهواره‌ای را به فضا فرستاد. در حالی که بیکاری و بار سنگین کمک‌های خارجی بردوش آمریکا سنگینی می‌کرد و مذاکره برای «خلع سلاح هسته‌یی» بی‌حاصل مانده بود.

پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۸ و نزدیکی آن کشور با شوروی و متعاقباً قطع روابط کوبا با آمریکا، این کشور را تا آستانهٔ جنگ جهانی سوم پیش برد، بحران موشکی کوبا (اکتبر ۱۹۶۲) که با کوتاه آمدن شوروی از تبدیل آن به فاجعه‌یی عظیم جلوگیری به عمل آمد. در حقیقت از سال ۱۹۴۵ تاکنون و بخصوص پس از فروپاشی شوروی و تغییر جهت متحدان آن در اروپا، آمریکا در صحنه بین‌المللی بدون مسئولیت ترکتازی می‌کند و ظاهراً کفشی را که انگلستان در قرون ۱۸ و ۱۹ به پا کرده بود اینک آمریکا به پا کرده و خود را امپراتور جهان تصور می‌کند. علل اصلی تبدیل آمریکا به قدرتی استعمارگر به‌شرح زیر می‌باشند:

۱ـ۳. نیاز به فضای حیاتی

هیتلر درکتاب خود بنام «ماین کامف» که به «نبرد من» ترجمه شده است تأکید می‌کند که «آلمان بزرگ برای حفظ عظمت و تعمیق عزّت خود و تبدیل آن به آلمان هزار ساله باید فضای حیاتی داشته باشد. این فضای حیاتی که از آن به نام «لبنس روم» و «دویچ روم» یاد می‌کند، مناطقی است که باید کفاف مایحتاج آلمان را بدهد و نیازمندی‌های آلمان بزرگ را تأمین کند.»(۱)

امروز آمریکا در نقش کشوری سلطه‌جو و قدرت‌طلب برای حفظ قدرت و تأمین نیازمندی‌های خود به دنبال مناطق نفوذ حیاتی می‌گردد که از نظر مالی و اقتصادی و تجاری،

---

۱. محسن عزیزی، «جغرافیای سیاسی»، تهران: دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.

مشکلات داخلی آن کشور راکه خود را ابرقدرت مطلق جهان می‌پندارد، برطرف نماید. تا هنگام فروپاشی شوروی، جنگ قدرت و مسابقه تسلیحاتی و استیلا بر مناطق بیشتری از جهان دو ابرقدرت شرق و غرب را در مقابل یکدیگر قرار داده بود و عملاً به تقسیم قدرت و غنایم می‌پرداختند. اما در حال حاضر آمریکا فارغ از تهدید کمونیسم، به یکه‌تازی پرداخته و در مناطق مختلف جهان از راه‌های مختلف اعمال قدرت و نفوذ می‌نماید. تنها تشویش و هراس آمریکا از اسلام انقلابی است که از سال ۱۹۷۹، در مقابل استکبار جهانی قد علم کرده و به مراتب از شوروی و بلوک کمونیسم نیرومندتر و مقاوم‌تر است.

۲ـ۳. حضور کارتل‌ها و تراست‌ها

در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی دسته‌بندی صاحبان صنایع یا بازرگانان آمریکایی که برای تثبیت قیمت‌ها، محدودیت تولید، رقابت در عرضه نمودن کالاها، تقسیم بازارهای فروش و تقسیم منافع بین شرکت‌های عضو با یکدیگر متحد شده‌اند و از قدرتی در حد یک دولت برخوردار گردیده‌اند. فعالیت کارتل‌ها عموماً جنبه بین‌المللی دارد و دامنه آن‌ها از تراست‌ها که محدودتر می‌باشند، گسترده‌تر است. این شرکت‌های بزرگ برای حفظ و افزایش منافع خود در سراسر جهان و دستیابی به منابع مهم اقتصادی، بطور مستمر بر دولت آمریکا برای حضور در مناطق مورد لزوم فشار وارد می‌آورند. همکاری این دسته‌بندی‌های اقتصادی با صهیونیست‌ها قابل توجه و امعان نظر بوده و بعضاً منافعی مشترک دارند.

۳ـ۳. تئوری تهدید کمونیسم

یکی از عوامل اصلی تبدیل آمریکا به یک قدرتی سلطه‌جو، هراس ازکمونیسم و قدرت نظامی اتحاد شوروی بود. هر چند که آمریکائی‌ها برای توجیه نظامی‌گری خود همواره خطر کمونیسم را از آن‌چه که واقعاً وجود داشته است، بزرگتر نشان داده‌اند، اما در عمل هنگامی که آژیر خطر درکنارگوش ایالات متحده یعنی درکوبا شنیده شد و انعکاس آن در السالوادور و پرو و نیکاراگوئه پیدا شد، دیگر جایی برای تردید و توقف وجود نداشت. ماشین جنگی آمریکا با

وجود ضربه عظیمی که در ویتنام خورده بود باز هم به کار خود ادامه داد و اینک جهان را با سیاست یک‌جانبه‌گرایانه و قلدر مابانه به مخاطره افکنده است.

۴ـ۳. نیاز به منابع حیاتی به‌ویژه نفت و گاز

پس از جنگ جهانی دوم ارزش حیاتی نفت و متعاقباً گاز، آمریکا را ناگزیر ساخت که مناطق نفت‌خیز جهان را تحت کنترل درآورده و نظام‌های وفادار به خود را در آن مناطق یا روی کار آورد و یا مورد حمایت قرار دهد.

۵ـ۳. صهیونیسم بین‌الملل

از سال ۷۰ بعد از میلاد مسیح که دولت یهود به دست امپراتوری روم منقرض شد، یهودیان همواره در آرزوی استقرار مجدد در فلسطین بوده‌اند. یهودیان در هر جا که می‌زیستند همواره گروه متمایزی را تشکیل می‌دادند که مورد علاقه مردم محلی نبود و حتی بعضاً مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند اما یهودیان همواره در اندیشه حفظ منافع خود و تشکیل دولت مستقل یهود به هر قیمت و در هر زمانی بودند. در اواخر قرن ۱۹، طرز فکر عمومی این بود که یهود ملتی در شرف تکوین است و نیازمند سرزمینی است که ضرورتاً فلسطین نمی‌باشد.

یهودیان اروپای شرقی از آرزوی دیرین خود که بازگشت به فلسطین بود، دست بر نمی‌داشتند. این یهودیان و افکار آنها هیچ‌گاه مورد علاقه و اقبال دولت‌های اروپایی و بویژه آلمان و اتریش نبودند. نهضت بازگشت به فلسطین تا زمان «هرتسل»[1] عموماً جنبهٔ فرهنگی داشت و کمتر کسی آن را جدی می‌پنداشت. در سال ۱۸۹۷ نخستین کنگرهٔ جهانی

---

۱. تئودور هرتسل (هرتصل) ۱۸۶۵ـ۱۹۰۴ روزنامه‌نگار اتریشی ـ مجارستانی مؤسس صهیونیزم، در وین به روزنامه‌نگاری و درام‌نویسی پرداخت. وی اولین کنگرهٔ صهیونیسم را در شهر «بال» سوئیس تشکیل داد (۱۸۹۷) و همین کنگره متعاقباً تبدیل به سازمان جهانی صهیونیسم شد که هرتسل تا زمان مرگ ریاست آن را برعهده داشت.

صهیونیست‌ها[۱] در شهر بال سوئیس برگزار گردید و این کنگره پیشنهاد نمود که در کشورهایی که تعداد یهودیان فراوان است سازمان‌های صهیونیستی تشکیل شود.

اولین مساله‌یی که سبب اختلاف صهیونیست‌ها گردید این بود که آیا تشکیل یک مملکت یهودی ضرورت دارد؟! آیا باید حتما این حکومت در فلسطین پایه‌گذاری شود؟! در کنگرهٔ دوم صهیونیست‌ها، اکثریت نمایندگان این امر را ضروری دانستند و پیشنهاد بریتانیا را که حاضر بود کشور آفریقایی «اوگاندا» را به عنوان میهن یهود به آنها اعطاء کند، رد نمودند. سپس یهودی‌های صهیونیست به رهبری شخصی به‌نام «وایزمن» تلاش خود را صرف اخذ امتیازاتی از سلطان عثمانی در مورد فلسطین نمودند.

در سال ۱۹۱۷ که بریتانیا با دولت عثمانی در جنگ بود، صهیونیست‌ها موقع را مغتنم شمرده و وسایل صدور اعلامیهٔ «بالفور» را فراهم آوردند. این اعلامیه وعدهٔ کمک به یهودیان برای تأسیس مرکز ملی قوم یهود در فلسطین را می‌داد. در سال ۱۹۲۳ فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشت. تعداد مهاجرین یهودی به فلسطین در سال‌های اول قیمومیت افزایش بسیار یافت. در طی جنگ جهانی دوم آمریکا مرکز فعالیت صهیونیست‌ها شد و پس از جنگ، حمایت آمریکا از صهیونیست‌ها فزونی پذیرفت. بلاتردید قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا مانند خویشاوندی مهربان در ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸، تشکیل غیرقانونی اسرائیل را پذیرا شدند.

بی‌تردید از آن زمان صهیونیست‌ها در کنار کارتل‌ها و تراست‌ها و شرکت‌های چند ملیتی نقش بزرگی در سیاست خارجی و توسعه‌طلبی و جنگ‌افروزی آمریکا، ایفاء کرده‌اند. بسیاری از ملت‌های مسلمان و مظلوم قربانی مطامع صهیونیست‌ها شده‌اند و در این میان نبرد حق‌طلبانه

---

۱. صهیّون (صیون) ـ بخشی از اورشلیم (بیت‌المقدس) طبق روایتهای یهودیان ست و معتقدند در کتاب مقدس یهودیان از صیون به عنوان شهر داود یاد شده است. آنان مدعی هستند که این لفظ به قلعه‌ای واقع بر تپه‌های جنوب شرقی اورشلیم اطلاق گردیده که داود نبی آن را فتح کرده است. از نظر صهیونیست‌ها لفظ صهیون اشاره به اورشلیم (قدس) و ارض موعود و آرزوی مسیحیایی یهودیان دارد. صهیونیست‌ها به روایت اتباع خود نهضتی را برای تبدیل مجدد یهود به ملتی واحد تشکیل داده‌اند. برای اطلاع بیشتر ر.ک، به داریوس آشوری، دانشنامهٔ سیاسی، تهران: انتشارات سهروردی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۶.

ملت فلسطین با اتکاء به منبع پایان‌ناپذیر مقاومت اسلامی برای اعادهٔ خانه و کاشانه خویش، اقداماتی «تروریستی» معرفی شده است!

۳ـ۶. شرکت‌های تسلیحاتی

این شرکت‌ها از جوّ بحرانی در جهان استقبال می‌کنند و مشوق ورود آمریکا به بحران‌های جهانی هستند؛ چراکه فضای متشنج و تهدیدات گوناگون با ایجاد ناامنی کاذب کشورهای مختلف را به خرید اسلحه تشویق می‌کند، کشورهایی مانند عربستان سعودی، شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس، بسیاری از کشورهای آسیایی و آمریکای جنوبی خریدار این تسلیحات سبک و سنگین هستند.

۳ـ۷. رقابت با اتحادیه اروپا

هر چند که آمریکا و اروپا به صورت ظاهر با یکدیگر متحد می‌باشند ولی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رقابت‌های عمدهٔ تجاری اقتصادی و سیاسی میان این دو قدرت تشدید یافته است. گه‌گاه در مورد مسائل جهانی میان آنها اختلافاتی بروز می‌کند. در حال حاضر آمریکا بدون اعتنا به متحدین اروپایی خود یکجانبه‌گرایانه اقدام‌های نظامی توسعه‌طلبانه خود را عملی می‌سازد.

۳ـ۸. تشدید نفوذ و قدرت جنگ‌افروزان محافظه‌کار

از زمان ریاست جمهوری «دوایت آیزنهاور»(۱) محافظه‌کاران در آمریکا تقویت شدند و

---

۱. ژنرال دوایت آیزنهاور فرماندهٔ کل نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم بود و به دلیل درخششهای قابل توجهی که از خود در جنگ نشان داد (۴۵-۱۹۴۱) از درجهٔ سرهنگی به درجهٔ نیروبُدی ژنرال (پنج ستاره) ارتقاء یافت و محبوبیت قابل توجهی در نزد اروپاییان و آمریکاییها یافت. پس از پایان جنگ و متعاقب امضای پیمان آتلانتیک شمالی نخستین فرماندهٔ ناتو گردید. پس از بازنشستگی به ریاست دانشگاه «کلمبیا» منصوب شد و در سل ۱۹۵۱ هر دو حزب دمکرات و جمهوری‌خواه خواهان نامزدی او برای احراز مقام ریاست جمهوری شدند

بعدها نیز رؤسای جمهوری مانند نیکسون، فورد، ریگان، بوش پدر و پسر خود از رهبران جناح محافظه‌کار حزب جمهوری‌خواه و طرفدار قدرت مطلق نظامی آمریکا در جهان بوده‌اند. از زمان ریگان تعداد محافظه‌کاران در حوزه‌های تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری سیاسی فزونی پذیرفت و آنان از اقدامات نظامی ریگان در هائیتی، پاناما، گرانادا و لبنان حمایت نمودند. جنگ دوم خلیج فارس در زمان بوش اول و دخالت مستقیم در افغانستان و هجوم نظامی و تصرف عراق از طرح‌های محافظه‌کاران جدید که در بین آنان یهودیان نفوذ فراوانی دارند، به شمار می‌رود.(۱)

احزاب مهم

آمریکا شامل ۵۰ ایالت با مساحتی بالغ بر ۹ میلیون کیلومتر مربع است. طبیعی است در کشوری با این گستردگی و وسعت و جمعیت متنوع؛ نظرات و افکار و آرای مردم نسبت به مسائل سیاسی متغیر و متضاد باشد. ذکر این مهم ضرورت دارد که در واقع آمریکایی اصیل وجود خارجی ندارد و آمریکا سرزمین مهاجرینی از کشورهای مختلف و عموماً از انگلستان است. ازگروه‌های نژادی، قومی و مذهبی مختلف، ریشه قومی حدود ۳۰ درصد از مردم آمریکا، انگلیسی و ایرلندی، ۸ درصد آلمانی، ۵ درصد ایتالیایی، ۳ درصد اسکاندیناویایی و در همین حدود لهستانی است. ۲۳ درصد مردم کاتولیک، ۱۱ درصد باپتیست، ۶ درصد متودیست و ۲ درصد یهودی‌اند. ۱۲ درصد از مردم سیاه‌پوست، ۷ درصد اسپانیایی زبان و ۲ درصد آسیایی می‌باشند. بدین‌ترتیب آمریکا همچنان سرزمین مهاجران است. مردم ایالات متحده در نهایت ملتی را تشکیل می‌دهند که با شکاف‌ها و بریدگی‌های منطقه‌یی، نژادی، مذهبی به چند پاره تقسیم شده است.

با در نظر گرفتن شرایط مزبور از هنگام استقلال آمریکا احزاب سیاسی متعددی در این

و او نامزدی حزب جمهوری‌خواه را پذیرفت و در نوامبر ۱۹۵۲ با پیروزی در انتخابات به عنوان سی و چهارمین رئیس‌جمهوری ایالات متحده برگزیده شد و دو دوره رئیس‌جمهور بود. (۱۹۶۱-۱۹۵۳)

۱. جریان جدیدی در مدیریت حکومتی ایالات متحده از ترکیب مسیحیان و صهیونیستهای افراطی به نام «مسیحی - صهیونیسم» شکل گرفته ست که تمامی سیاستهای داخلی و خارجی آن کشور را هدایت می‌کند.

کشور تشکیل و عموماً در طی زمان منحل و یا به احزاب دیگری تبدیل و یا خود به چند شاخه منشعب شده‌اند.

حزب دموکرات یکی از قدیمی‌ترین احزاب آمریکاست که «توماس جفرسون» سومین رییس‌جمهور ایالات متحده یکی از بنیان‌گذاران اصلی آن بوده است؛ رقیب اصلی این حزب در هنگام حکومت جفرسون، حزب فدرالیست بود که اینک وجود خارجی ندارد اما افکار آن در حزب جمهوری‌خواه متبلور است. در حالی که تولد حزب دموکرات را در سال ۱۷۹۰ تخمین زده‌اند، حزب جمهوری‌خواه در زمان آغاز جنگ‌های داخلی آمریکا حدود سال‌های ۵۰-۱۸۴۹ تأسیس گردید و آبراهام لینکلن را به ریاست خود برگزید. لینکلن در سال ۱۸۶۰ م، از سوی این حزب نامزد احراز پست ریاست جمهوری شد و با زحمت بسیار به این مهم نائل آمد. دموکرات‌ها به اصلاحات ارضی توجه داشتند و فدرالیست‌ها در بند منافع مالکان و بازرگانان بودند. اختلافات سیاسی آنها، سبب پیدا شدن ناسازگاری‌هایی در جامعه آمریکایی شد. دموکرات‌ها در درون خود به دو شاخه اساسی افراطی و معتدل منقسم شدند که امروز نیز وجود دارند.

دموکرات‌های افراطی، معتقد و یا لااقل خوش‌بین به حکومت مردم در کلیه ابعاد مختلف اجرایی بودند در حالی که دموکرات‌های میانه‌رو گسترش تعلیمات عمومی و شرکت مردم در انتخابات را پایه و اساس حکومت مردم تلقی می‌کردند.

محافظه‌کاران تندرو و سرمایه‌داران شمالی و جنوبی در سال ۱۸۲۸ متحد شدند و با الهام از نظرات احزاب انگلیسی، حزب «ویگ» را تأسیس نمودند. این حزب افکار سلطه‌طلبی و استکبار را تقویت نمود و بسیاری از اعضای حزب «فدرالیست» به آن پیوستند. حزب «ویگ» موفق شد که پس از اعطای حق رأی به مردان آمریکایی و تعیین رییس‌جمهور انتخابی، افرادی مانند تایلر و پوگ را به کاخ سفید اعزام دارد.

در زمان جنگ‌های داخلی احزابی مانند حزب «فری - سویل» تشکیل شدند که خود را ضد برده‌داری معرفی می‌کردند. موضوع برده‌داری و مخالفت با آن بهانه‌یی برای بازرگانان شمالی علیه تجار جنوبی بوده است. گروه‌های نیرومندی که در حزب کشور آزاد (فری سویل)

متشکل شده بودند پس از پایان جنگ متعاقباً به حزب جمهوری‌خواه پیوستند.

وضعیت کنونی احزاب

احزاب سیاسی آمریکا با احزاب سیاسی انگلیس، اختلاف چشم‌گیری در مبانی فکری دارند. در آمریکا میان احزاب جمهوری‌خواه و دموکرات هیچ‌گونه گرایش دینی مشخصی ندارند. اما اصولی وجود دارد که این احزاب بطور کلی از آنها تبعیت می‌کنند. پاره‌یی از این اصول بشرح زیر می‌باشند:

الف) حزب دموکرات بر حسب آداب و رسوم کلی منبعث از افکار بنیان‌گذاران خود مخالف مرکزیت است، در حالی که حزب جمهوری‌خواه متمایل به یک نوع تشدید اقتدار و اتحاد بین ایالات است. نکته جالب آن است که هر زمانی رییس جمهور آمریکا از حزب دموکرات می‌باشد، جمهوری‌خواهان مدافع حقوق دولت‌ها و دموکرات‌ها مخالف قدرت حکومت مرکزی و متمایل به افکار «فدرالیست‌ها» می‌شوند. این وضع در زمان فرانکلین روزولت بخوبی مشهود بود.

ب) دموکرات‌ها به صورت ظاهر بیشتر طرفدار طبقات پائین و کارگران و پرداختن به مشکلات آنها معرفی شده‌اند. در حالی که جمهوری خواهان به‌طور عام طرفدار طبقات مرفه، بازرگانان و صاحبان صنایع بزرگ می‌باشند. این اختلاف که بیشتر جنبه صوری دارد ریشه در تاریخ آمریکا دارد.

ج) جمهوری‌خواهان از کاهش مداوم مالیات‌ها و رساندن مالیات‌ها به حداقل دفاع می‌کنند. دموکرات‌ها تقلیل مالیات‌ها را به نفع سرمایه‌داران و صاحبان صنایع و شرکت‌ها دانسته و به شدت با آن مبارزه می‌کنند.

د) در زمینه امور نظامی جمهوری‌خواهان از آمریکای نیرومند، سلطه مطلق و افزایش قدرت تسلیحاتی پشتیبانی می‌کنند و دموکرات‌ها بیشتر به مسائل آموزشی و رفاهی می‌پردازند.

اما هر دو حزب در مرحله اجرا و عمل سیاست‌های کاملاً مشابهی را اعمال نموده و تفاوت مهمی با یکدیگر ندارند. نکته قابل توجه آن است که برخلاف تبلیغات انجام شده اغلب

جنگهای آمریکا باکشورهای دیگر و آغاز تجاوزهای نظامی این کشور، در زمان دموکرات‌های به اصطلاح صلح‌طلب آغاز شده و بعضاً در دوره جمهوری‌خواهان پایان یافته است. شرکت آمریکا در هر دو جنگ بین‌المللی در دورهٔ ریاست‌جمهوری ویلسون ـ روزولتِ دموکرات انجام و مداخله آمریکا در امور ویتنام نیز در زمان کندی و لیندون جانسون دموکرات، آغاز شد. فرمان استفاده از بمب اتمی در شهرهای هیروشیما و ناگازاکی به‌وسیله «هاری ترومن» دموکرات صادر و انجام شد.

در هر حال تشخیص ایدئولوژی این دو حزب به‌قدری مشکل است که به آسانی نمی‌توان به آن پی‌برد. زیرا آنقدر به یکدیگر شبیه هستند که فقط سیمای افراد منتخب آنها وجه تمایز اصلی را تشکیل می‌دهد. ولی می‌توان تأکید کرد که بطور کلی احزاب دوگانه از نقطه نظر اصول و مسائلی که در راه آن تلاش می‌کنند، شباهتی با احزاب مشابه اروپایی ندارند. اگر آمریکایی‌ها بخواهند اختلافات ایدئولوژیکی خود را نشان بدهند بلا تردید احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه هیچ کدام نمی‌توانند در این راه کمکی مؤثر بنمایند. زیرا در آمریکا ایدئولوژی با سیاست حزبی کاملاً مجزا است. در یک سال مردم به نامزد یکی از دو حزب رأی می‌دهند و در سال‌های بعد همان مردم رأی خود را به نامزد حزب مخالف به صندوِ می‌ریزند. آنچه مهم است منافع فردی رأی‌دهنده است.

در آمریکا برای اعضای احزاب کارت عضویتی صادر نمی‌شود، فقط براساس سنت‌های خانوادگی و قومی معمولاً برخی از مردم جمهوری‌خواه و پاره‌یی دموکرات می‌باشند و عضویت رسمی در احزاب مفهومی ندارد.

از نظر ایدئولوژیکی مردم آمریکا را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد که عبارتند از:

۱. محافظه‌کاران (کنسرواتیوها) ۲. آزادی‌خواهان یا ترقی‌خواهان (لیبرال‌ها) ۳. اصلاح‌طلبان (گروه‌های رادیکال)، محافظه‌کاران به احزاب راست اروپا شباهت دارند و لیبرال‌ها مشابه میانه‌روهای اروپایی می‌باشند؛ در آمریکا به کسانی لیبرال می‌گویند که طرفدار دخالت‌های اقتصادی دولت می‌باشند. قدر مسلم آن است که در شکل‌گیری سلطه استکباری آمریکا هر دو حزب به یک اندازه سهیم و شریک می‌باشند و نظرات رؤسای جمهور هر دو

حزب به قدری به یکدیگر نزدیک است که اگر اسم مقام اجرایی برده نشود تفکیک آراء و عقاید برای شنونده مشکل است. فقط در زمینه‌های تبلیغاتی و مناظره‌های تلویزیونی طرفین برای جلب آراء مردم از کلمات زیبا و استعاره‌های دلنشین استفاده می‌کنند که در عمل اثری بر آنها مترتب نمی‌باشد.

قابل توجه است که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ م نظرات نامزدهای دو حزب جمهوری‌خواه یا دموکرات در مورد مسایل مختلف جهانی بسیار به یکدیگر نزدیک بود. اما در مورد ایران، نامزد حزب دموکرات برای احراز مقام رییس جمهوری و معاون او یعنی سناتورها «جان کری» و «ادواردز» به مراتب خواهان شدت عمل بیشتری بودند. حتی در مناظرهٔ تلویزیونی بین «دیک چینی» و «جان ادواردز»، معاون نامزد حزب دموکرات تاکید کرد که رییس جمهور در حمله نظامی به عراق اشتباه کرده و باعث نجات بن‌لادن و حامیان او شده است، حال آن که باید ایران مورد حمله نظامی قرار می‌گرفت. زیرا مرکز اصلی تروریست‌ها و پایگاه عمدهٔ تروریسم، جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین ملاحظه می‌گردد که در عمل اختلافی اساسی بین رهبران دو حزب اصلی در مخالفت با نظام اسلامی و حمایت از اسرائیل وجود ندارد.

فصل دوم
سیاستهای جهانی

الف) نقش آمریکا در جهان

نقش آمریکا در جهان و تأثیر آن بر خود آمریکاییان دگرگون شده است، بسیاری از کارشناسان، این تغییرات را نتیجه رویدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ می‌پندارند و بر این باورند که پس از حوادث مزبور همگی جهانیان در دنیای تازه‌یی به سر می‌برند. برخی نیز مانند «ساموئل هانتینگتون» در این زمینه تردیدهایی دارند.!

خطر رو به افزایش تروریسم و مساعی مشترک بسیاری از دولت‌ها برای رویارویی با این خطر، بی‌تردید بُعد تازه و مهمی به سیاست‌های جهانی داده است. با وجود این، در حال حاضر ویژگی بنیادین سیاست‌ها و نقش جهانی آمریکا را نمی‌توان صرفاً برخاسته از رویدادهای سال ۲۰۰۱ در نیویورک و واشنگتن برشمرد، بلکه در تحلیلی عمیق از واقعیت‌ها می‌توان گفت که این سیاست‌ها مولود رویدادهای یک دهه پیش در مسکو است. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، جغرافیای سیاسی و محیط استراتژیک جهان را دگرگون کرده است. در این قسمت به اجمال مباحث مهم زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱. ساختار قدرت جهانی
۲. مبانی صف‌آرایی و مؤلفه‌های تعارض
۳. تعامل قدرت، فرهنگ و جنگ

۱. ساختار قدرت جهانی

در نظام بین‌المللی دوران جنگ سرد، دو ابرقدرت موجود هر یک بر بخشی از جهان

مسلط بودند و برای گسترش نفوذ خود در دیگر مناطق جهان با یکدیگر رقابت می‌کردند. این رقابت‌ها جزء لاینفک طبیعت جنگ سرد بود. هر یک از دو بلوک شرق و غرب برای گسترش پایگاه ایدئولوژی سیاسی خود در صحنه جهانی تلاش و استراتژی ویژه‌ای داشتند.

اما در حال حاضر هر چند بازار گفت‌وگو دربارهٔ تک قطبی بودن، چند قطبی بودن، یا اشکال دیگری در جهان گرم و رایج است؛ ولی یک ابرقدرت، آن هم فارغ از قدرت‌های عمدهٔ دیگر، در کنار شمار زیادی قدرت‌های کوچک‌تر، نیروی برتر است که می‌خواهد تک و تنها با همکاری برخی کشورهای دیگر و حتی بدون حمایت آنها، مسائل بین‌المللی را تحت سیطرهٔ خود درآورد و هیچ مجموعه‌یی از دیگر قدرت‌ها نیز قادر به ایجاد مانع در برابر آن نمی‌باشند. در جهان چند قطبی مورد نظر، کشورهای عمده‌یی وجود دارند که قدرت آنها قابل رقابت است و در مسایل و جریان‌های متغیر، با هم رقابت یا همکاری می‌کنند. در چنین جهانی، برای حل و فصل مسایل بین‌المللی، ائتلافی از کشورهای عمده ضروری است. سیاست‌های بین‌المللی در عصر حاضر مجموعه‌یی متشکل از ابرقدرتی می‌باشند که امپراتوری نیست و در کنار آن چند قدرت عمده دیگر حضور دارند. ابرقدرت واحد در عرصه مسایل بین‌المللی در صورت تمایل می‌تواند اقدامات دیگر قدرت‌های عمده را وتو کند و از طرفی قادر است مسایل بین‌المللی را از راه همکاری با برخی از قدرت‌های عمده حل و فصل کند.

ساختار قدرت جهانی در دنیای تک قطبی چهار سطح دارد که ایالات متحده می‌خواهد در بالاترین سطح آن و در همه مؤلفه‌های قدرت، برتری داشته باشد. در سطح دوم قدرت‌های عمده منطقه‌یی قرار دارند که در بخش‌هایی از جهان، می‌خواهند دارای نفوذ باشند، هر چند گستره منافع و قدرت آنها به گستردگی منافع و قدرت جهانی آمریکا نخواهد بود. از جمله این بازیگران، اتحادیهٔ اروپا، روسیه، چین، هند، برزیل و پاره‌ای ازکشورها می‌باشند. موقعیت، نقش و دامنه نفوذ این کشورها بسیار متفاوت است.

سطح سوم را قدرت‌های متوسط منطقه‌یی تشکیل می‌دهند که نفوذ آنان در مناطق حضورشان کمتر از نفوذ قدرت‌های عمده منطقه‌یی است. سرانجام بقیه کشورها در سطح چهارم قرار می‌گیرند که برخی از آنها به دلائل گوناگونی، مهم تلقی می‌شوند، لیکن در قیاس با

کشورهایی که در سه سطح بالاتر قرار گرفته‌اند، نقش عمده‌یی در ساختار قدرت جهانی ندارند.

۲. ائتلاف و رقابت

ایالات متحده به عنوان ابرقدرت، دارای منافع جهانی فراوانی است و در جهت گسترش آن در همه مناطق جهان، مجدانه تلاش می‌کند. این امر سبب درگیری با آن دسته از قدرت‌های بزرگ منطقه‌یی می‌شود که ایالات متحده را یک میهمان ناخوانده می‌دانند و بر این باورند که خود باید نقش اصلی را در تحولات مناطق حضورشان ایفا کنند؛ از این‌رو زمینه طبیعی برای صف‌آرایی و رقابت میان ایالات متحده و قدرت‌های اصلی منطقه‌یی وجود دارد، هر چند قدرت‌های متوسط در هر یک از مناطق تمایلی ندارند که زیر سلطه قدرت‌های بزرگ منطقه‌یی قرار گیرند و برای محدود کردن توانایی قدرت منطقه‌ای تلاش کنند. تداوم مناسبات بر پایه رقابت و گاه با عناد درونی، زمینه‌ساز همکاری آمریکا و قدرت‌های متوسط منطقه‌یی است. وضعی که امروز شاهد آن می‌باشیم بی‌سابقه نیست.

در دههٔ پایان قرن بیستم ایالات متحده برای مهار کردن چین کمونیست، اتحاد خود را با ژاپن استوارتر نموده و از افزایش قدرت نظامی ژاپن پشتیبانی کرد. در عین حال روابط ویژه خود را با انگلیس حفظ کرد تا اهرم فشاری در برابر ظهور اروپای یک پارچه‌یی که در آن آلمان و فرانسه مسلط باشند، فراهم آورد. ایالات متحده برای مقابله با هرگونه گسترش قدرت روسیه، روابط نزدیکی با اوکراین، گرجستان و کلیه کشورهای آسیای میانه و قفقاز برقرار کرده است. برای ایجاد وزنه تعادل در برابر قدرت جمهوری اسلامی ایران، در خلیج‌فارس نیز همکاری‌های خود را با عربستان سعودی حفظ کرده است. در آمریکای لاتین، از دیرباز ایالات متحده با برزیل روابط دوستانه و با آرژانتین روابط متغیری داشته است. لیکن در دهه ۱۹۹۰ برزیل به رقیب ایالات متحده از جهت نفوذ در آمریکای لاتین تبدیل شد. از این رو آمریکا روابط خود را با آرژانتین نزدیک‌تر کرد. در همه موارد انگیزهٔ همکاری ایالات متحده و قدرت‌های متوسط منطقه‌یی، منافع مشترک آنها در مهار کردن نفوذ قدرت‌های اصلی منطقه‌ای است.

قدرت‌های بزرگ منطقه‌یی نیز در همکاری با هم برای محدود کردن نفوذ ایالات متحده،

منافع مشترک دارند. اگرچه هر یک از این قدرت‌ها، از بسیاری جهات مانند عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، تکنولوژی، تسلیحات، کمک‌های اقتصادی، حمایت سیاسی گه‌گاه به آن دولت نیاز دارند. در نتیجه، این نیازها حداقل توانایی قدرت‌های عمدهٔ منطقه‌یی برای راه‌اندازی یک ائتلاف پایدار و صف‌آرایی ضد آمریکایی محدود کرده است. هر چند شاید شکل‌گیری این نوع ائتلاف‌ها در آینده، دور از انتظار نباشد.

نکتهٔ جالب آنجاست که قدرت‌های منطقه‌یی دقیقاً همان کشورهایی هستند که ایالات متحده برای تشکیل ائتلاف ضد تروریسم خود به آنها نیاز دارد و پس از وقایع ۱۱ سپتامبر در جلب همکاری آنها کوشا بوده است. اتحادیه اروپا، روسیه، چین، دولتهای ترکیه و عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه و حتی به‌گونه‌ای جمهوری اسلامی ایران، تعدادی از این قدرت‌ها را تشکیل می‌دهند.زیرا در مبارزه با آنچه که آمریکا آن را تروریسم می‌خواند، شاید نه یک جنگ بلکه جنگ‌های دیگری مطرح باشد. ایالات متحده درگیر مبارزه‌یی جهانی با مخالفان یک جانبه‌گرائی و سلطه بی‌چون و چرا برای تک‌قطبی کردن جهان است. روسیه در درون خود با جدایی‌طلبان چچن می‌جنگد، چین نگران تحرکات مستتر «ایغورها» است. هند با کشمیر و رژیم صهیونیستی با مردم فلسطین در حال ستیز است. در این جنگ‌ها، مبارزان غالباً دارای خصایص مشترکی هستند. گروهای مسلمانی هستندکه برای حصول حاکمیت ملی یا استقلال از دولت‌های غیر مسلمان مبارزه می‌کنند، و از لحاظ نیروی نظامی متعارف ضعیف‌تر از دولت‌هایی می‌باشند که در برابر آن‌ها طغیان کرده‌اند و در نتیجه اقدامات نظامی آن‌ها تروریستی توصیف می‌گردد. البته منافع ایالات متحده در جنگ‌های مزبور لزوماً با منافع دولت‌های درگیر، انطباقی ندارد. هرگاه شرایط اقتضا کند، استمرار همین جنگ‌های خانگی بار دیگر موجب گسترش رقابت ایالات متحده و قدرت‌های منطقه‌یی خواهد گردید.

خطرناک‌ترین رقابت‌های بالقوه میان ایالات متحده و چین وجود دارد. در حال حاضر مسایل خاصّی، این دو کشور را از هم جدا می‌کند. تجارت، حقوق بشر، فروش اسلحه، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، اختلاف در تبّت و تایوان از جمله تعارض‌های دو دولت می‌باشد. چینی‌ها به کرّات اعلام داشته‌اند که از نظر آنها عصر فرمانبرداری و تحقیر شدن به وسیله

قدرت‌های بزرگ، پایان یافته و از اینرو انتظار دارند، موقعیت هژمونیک خود راکه تا اواسط سده بیستم در شرق آسیا داشته‌اند، دوباره به دست آورند. از سوی دیگر ایالات متحده نیز همواره با استیلای یک قدرت بزرگ مخالف بوده است. در سدهٔ گذشته نیز برای رویارویی با چنین وضعی و اجتناب از استقرار آن به دو جنگ جهانی و یک جنگ سرد تن درداده و خود را پیروز دانسته است. تردیدی نیست روابط چین و آمریکا ـ چه خصمانه و چه دوستانه ـ یکی از عوامل محوری امنیت جهانی در آینده خواهد بود.

ب) نظامی‌گری و سلطه

ایالات متحده در محیط جدید بین‌المللی، کشوری است آسیب‌پذیر و تنها در حالی که از همه دوران‌های گذشته قدرتمندتر است، ساموئل هانتینگتون بر این باور است که آمریکا به لحاظ بُرد قدرت خود عملاً توانمندتر از هر کشور دیگری در تاریخ بشر است و در آینده نزدیک نیز از هر مجموعه احتمالی قدرت‌های مخالف، نیرومندتر است. اما در عین حال این کشور در مقایسه با ۲۰۰ سال گذشته در برابر حملات، آسیب‌پذیرتر گردیده است.که امری طبیعی به نظر می‌رسد. آخرین باری که عملیاتی شبیه حملات ۱۱ سپتامبر در قارهٔ آمریکا رخ داد، ۲۵ اوت ۱۸۱۴ بود که انگلیس کاخ سفید را به آتش کشید. آمریکائیان از آن زمان، همواره چنین پنداشته‌اند که امنیت و آسیب‌ناپذیری، از ویژگی‌های آمریکاست.

تردیدی نیست که مردم آمریکا در مناطقی هزاران مایل آن سوی اقیانوس که باعث امنیت آنهاست حضور دارند و از راه دور وارد جنگ‌های بزرگ بین‌المللی شده‌اند. اما رویداد ۱۱ سپتامبر مردم آمریکا را از این پندار به‌گونه‌ای هراس انگیز دور و در حقیقت آنان را بیدار کرد. آنان احساس می‌کنند که درگیر جنگی شده‌اند که جبهه‌های گسترده دارد. به همین دلیل بوش دوم اعلام کرد که: «ما آمریکایی‌ها از زندگی کردن در ترس پرهیز می‌کنیم.»

آمریکایی‌ها در دوران جنگ سرد با رقیبی نیرومند رو به رو بودند که رفتار و برخوردهای آن تا حدود زیادی قابل پیش‌بینی و تشخیص بود، به‌علاوه در بسیاری از کشورها به نام مقابله با گسترش کمونیسم منافعی داشتند و از حمایت دوستان خود برخوردار بودند. اکنون در جهانی به

سر می‌برند که برای حکومت ایالات متحده ناآشنا، غیر قابل پیش‌بینی، ناامن و گه‌گاه غیردوستانه است. در هفته‌های پس از یازدهم سپتامبر آمریکایی‌ها از خود می‌پرسیدند: «آنان چرا از ما متنفرند؟» در حالی که تنفر دشمنان ناشی از عملکرد حکومت آمریکا بود.

قدرت‌های بزرگ منطقه‌یی، دلائل زیادی دارند که در شکل دادن به تحولات منطقه خود، آمریکا را رقیب خود بدانند، ولی آن‌ها تنها کشورهایی نیستند که در بهترین وجه با سوءظن و بی‌اعتمادی و در بدترین شرایط با دشمنی آشکار به آمریکا می‌نگرند.

در سال ۱۹۹۷ یعنی چهار سال پیش از حملات یازدهم سپتامبر، در دانشگاه هاروارد، همایش بزرگی با شرکت کارشناسان روابط بین‌الملل از مناطق و کشورهای بزرگ جهان برگزار گردید، از شرکت‌کنندگان در همایش استعلام شده بود که: «نخبگان سیاسی کشورهای آنان خطر عمده جهانی را برای کشور خود چه بر می‌شمارند؟» پاسخ‌ها نشان می‌داد که نخبگان و اندیشمندان کشورهایی که ۷۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، آمریکا را تهدید اصلی برای کشور خود می‌بینند. به گفته یکی از استادان هندی «تهدید آمریکا علیه ما نظامی نیست بلکه تهدید عمدهٔ آنها دیپلماتیک و سیاسی است. آمریکا تقریباً در همه مسایل مربوط به هند، توانایی وتو کردن دارد مانند تسلیحات هسته‌یی، فن‌آوری، اقتصاد، محیط زیست یا مسایل سیاسی. به این دلیل است که آمریکا می‌تواند مانع تحقق یافتن هدف‌های هند شود و قادر است در صورت لزوم باگرد هم آوردن بعضی کشورهای دیگر، هند را تنبیه کند.» در واقع قدرت، غرور و طمع، گناه اصلی آمریکا است.

یکی از دیپلمات‌های ژاپنی در سخنرانی خود در همایش فوق‌الذکر اظهار عقیده نمود که «ایالات متحده پس از پایان جنگ دوم جهانی برای تأمین منافع خود در سراسر جهان، سیاست یک جانبه‌گرایی را بی‌توجه به منافع و نگرانی‌های دیگران دنبال می‌کند.» سخنان وی هم‌زمان از سوی یک دیپلمات انگلیسی به این‌گونه تأیید شد: «ما موضوع علاقه جهانیان به رهبری آمریکا را تنها در آثار منتشره در داخل ایالات متحده می‌خوانیم و در مناطق دیگر، صحبت از تکبّر و یک جانبه‌گرایی آمریکایی‌ها است!»

در عصر حاضر، منافع آمریکا در موارد خاصی با منافع برخی از کشورها همسان است،

لیکن در مسایل عمده جهانی اغلب تنها می‌باشد. شمار دوستان نزدیک ایالات متحده، اندک و تعداد دشمنان بالقوه آن کشور بسیار می‌باشد. در واقع یگانه ابرقدرت کنونی جهان، «ابرقدرتی تنها» است. واقعیتی که باید آن را درک کند و برای برون رفت از آن بیاندیشد!

ج) سیاست‌های بین‌المللی

با توجه به این که تحولات منطقه و جهان به‌ویژه حضور ایالات متحده در جهت ایجاد تغییرات ژئوپلیتیک، باعث شده است بر شتاب این تحولات افزوده شده و صف‌بندی روشنی در نزد افکار عمومی جهانیان پدیدار آید، طبعاً ایالات متحده با تمام توان در زمینه دیپلماسی قصد دارد پیش‌زمینه‌های حضور نیروهای خود در هر منطقه را از راه‌های ممکن فراهم سازد. در این رهگذر، علاوه بر دیپلماسی سنتی که از طریق مجاری رسمی جاری است، دیپلماسی عمومی هم در سطح وسیع در خارج از مجراهای رسمی و بیشتر در چارچوب فشارهای تبلیغاتی و تصویرسازی‌های مجازی، برای القاء تصویر ذهنی مورد نظر خود در اذهان مخاطبان و افکار عمومی شهروندان کشورهای منطقه که در نهایت منافع ایالات متحده را تأمین نماید؛ اعمال می‌گردد.

جمهوری اسلامی ایران به دلایل بسیاری از جمله موقعیت ژئوپولیتیک و نیز ژئواستراتژیک خود و به خصوص مقاومت‌های جدی در قبال سیاست‌های جنگ‌طلبانه و استکباری آمریکا، حداقل یکی از کانون‌های اصلی تحمیل فشار تبلیغاتی، سیاسی و حتی نظامی آمریکا، محسوب می‌گردد.

آمریکا با عنایت به دیدگاه خاص جمهوری اسلامی و نیز شکست بسیاری از راه‌کارها و تکنیک‌های اعمال شده پیشین خود در قبال جمهوری اسلامی، اکنون تلاش بسیار دارد تا از بین سه رویکرد نظامی، سیاسی و تبلیغی برای اعمال فشار به نوعی موازنه دست یابد. در همین راستا فشارهای نظامی و نیز کاربرد شگردها و تاکتیک‌های تبلیغی برای کسب نتایج سیاسی انجام می‌پذیرد. طبعاً فشارهای اقتصادی به این هدف اجرا می‌شوند تا نقاط کور یا پنهان (ضعف) فشارهای نظامی و سیاسی را پوشش دهند.

با توجه به اهمیت مطلب، در این نوشتار با نگرشی تحلیلی ـ کاربردی راه‌کارهایی برای اتخاذ سیاست مناسب در بستر عمومی مقابله با آمریکا، ارائه می‌شود.

۱. بازی، بازیگران و ارتباطات

برای اطلاع بیشتر از سناریوی تنظیم شده از سوی آمریکا برضد جمهوری اسلامی ایران در صحنه سیاست، ابتدا باید صحنه مذکور و بازیگران و سطح ارتباطات آنها با یکدیگر حول محور جمهوری اسلامی، تصویر و توصیف گردد. این مسعله در سطوح زیر توصیف می‌شود:

بازیگران: بازیگران اصلی صحنه سیاست پیرامون ایران عبارتند از:

ایالات متحده آمریکا: این کشور بازیگر اصلی در صحنه بوده و به صورت محوری تلاش می‌کند تا سایر بازیگران را حول محور اهداف و منافع دور و نزدیک خود در درون سناریویی قرار دهد که در نهایت ضمن تأمین نسبی اهداف و منافع بازیگران و تأمین کامل منافع خود، جمهوری اسلامی ایران بازندهٔ نهایی و کامل چالش باشد.

اتحادیهٔ اروپا: این اتحادیه به عنوان یک قطب قوی و دارای منافع مستقل و یا نسبتاً مستقل در کنار ایالات متحده آمریکا قرار دارد. اعضای این اتحادیه را می‌توان در یک تقسیم‌بندی اوّلیه به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. انگلیس که مشترکات بیشتری نسبت به دیگر اعضای اتحادیه با آمریکا دارد و متحد نزدیک آن دولت محسوب می‌گردد. البته ممکن است در روش‌ها به‌گونه‌های مختلف عمل کند.

۲. فرانسه، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی مانند سوئد، نروژ و دانمارک که منافع نزدیکتری با یکدیگر دارند. در طراحی دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی باید به این نکته مهم توجه ویژه‌یی معمول گردد که کشورهای اسکاندیناوی در اعلام اعتراضات خود به جمهوری اسلامی به جنبه‌های حقوِ بشر و آزادی‌های فردی، وزن بیشتری به نسبت آلمان و فرانسه می‌دهند. در حالی که مطالبات سیاسی و امنیتی در نزد فرانسه و آلمان به نسبت کشورهای مذکور ـ نظیر جریان هسته‌ای ـ بیشتر است.

۳. کشورهای حاشیه‌یی در اروپا: کشورهای دیگر اروپا هر یک به نسبت نزدیکی خود به

یکی از سه قطب درونی فرانسه، آلمان، کشورهای اسکاندیناوی یا انگلیس در قبال جمهوری اسلامی ایران موضعی هماهنگ با آن قطب‌ها، اتخاذ می‌کنند. در عین حال هر یک از این کشورها برای فضاسازی له یا علیه جمهوری اسلامی از ارزش خاصی برخوردار می‌باشند. اما وزن مخالفت این کشورها راکه تابعی از سیاست‌های کلان و جهت‌گیری‌های دولت‌های محوری‌تر در این بازی هستند، نباید بیش از حد مورد توجه قرار داد. به عبارتی دیگر با حلّ مسایل با دولت‌های بازیگر اصلی، مواضع کشورهای حاشیه‌یی نیز دگرگونی‌های محسوسی خواهد نمود. در یک نگرش ارتباطی، فضاسازی افکار عمومی در جهت‌دهی به روابط ایران و اروپا تأثیر قاطعی دارد.

روسیه: اتحاد جماهیر شوروی هر چند که به فدراسیون روسیه تغییر نام داد، اما در حقیقت کلیه دغدغه‌های خود را نیز به نظام جدید انتقال داده است. تردیدی نیست روسیه اهتمام لازم را معمول می داردکه درکلوپ حاکمان جهانی یا هیئت مدیرهٔ دنیای آینده به مثابه یک عضو مؤثر مورد محاسبه و توجه قرارگیرد. از این‌رو می‌کوشد فراتر از منافع ملی خود به منافع ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود نیز بیاندیشد و بر همین پایه مناسبات خود با ایران را در سطحی استراتژیک تعریف می‌نماید. البته استراتژیک بودن این روابط در عین حال تابعی از هزینه‌های قابل پرداخت و منافع قابل حصول است که اساساً در نگاه استراتژیک مسئولان دولت روسیه در یک بازی جهانی به موازنه می‌رسد. به عبارتی دیگر این رابطه استراتژیک تابعی از بعضی منافع مشابه در نقاط دیگر و شدت اهمیت آنها نیز می‌باشد. چه بسا در یک معادله و معامله استراتژیک از قوت این ارتباط به سبب امتیازات استراتژیک آمریکا به روسیه در نقاطی دیگر کاسته شود، ولی در هر حال تأثیر افکار عمومی و شکل‌گیری مناسبات ایران و روسیه را نباید بیش از حد لزوم بالا دانست.

جمهوری خلق چین: رابطه ایران و چین تقریباً ثابت است و بدین‌طریق احتمال ایجاد تنش و بحران در آن کمتر از سایر کشورها احساس می‌گردد و تأثیر افکار عمومی در این‌گونه روابط بسیار محدود و پایین است.

جهان اسلام: در حال حاضر به دلیل سیاست‌های خصمانه محافظه‌کاران افراطی حاکم بر ایالات

متحده و کاخ سفید و شخص رییس‌جمهور بوش و دستیاران او در قبال مسلمانان، افکار عمومی در جهان اسلام تا حدودی ملتهب و در نقاطی حتی حالتی رادیکال یافته است. با توجه به اهمیت افکار عمومی مسلمین و نقش ایران بویژه پس از انقلاب اسلامی در جهان اسلام در شکل‌دهی این افکار عمومی، گزاف نخواهد بود که قاطع‌ترین عمق استراتژیک جمهوری اسلامی را در میان افکار عمومی مسلمین جستجو نمائیم.

اما افکار عمومی در کشورهای مسلمان به دو دلیل اصلی هنوز نتوانسته است قالب‌های مناسب و تحت کنترلی را به دست آورد. دلیل نخست تعارض افکار عمومی در برخی کشورها با منافع حاکمیت آن کشورهاست و دومین سبب آن است که یک رسانه متمرکز و همگانی که در جهان اسلام به عنوان مغز ارتباطات شناخته شده و تودهٔ شکل نیافته افکار عمومی را جهت دهد، وجود ندارد. هر چند یک رسانه مدرن و پیشرفته تحت عنوان «الجزیره» بر آن است که تا حدودی این خلاء را به ظاهر پر کند. ولی در طی سال‌های اخیر و به خصوص پس از وقایع ۱۱ سپتامبر در معرض چالش‌های فراوانی قرار گرفته است.

در حال حاضر به نظر می‌رسد که افکار عمومی جهان اسلام بیشتر به صورت انفعالی به علت تهاجمات گستردهٔ ایالات متحده منسجم و تحریک شده است، که خود یک فرصت شایسته به شمار می‌رود. اما به دلیل فقدان فعالیت برنامه‌ریزی شده و علمی، دوام و قوام آن مورد تردید است.

۲. ارتباطات بین بازیگران و ایران

در میان بازیگرانی که به اختصار به آنها پرداخته شد، ارتباطاتی برقرار است که میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر و از ایالات متحده آمریکا مشخص می‌نماید.

به عبارتی تقرّب به جمهوری اسلامی، زمینه‌ساز تأثیرپذیری این کشورها می‌شود ولی این تأثیرپذیری لزوماً به‌معنای غلبه فرهنگی در این روابط نیست، به‌عنوان مثال چین کمترین تأثیرپذیری کمی به لحاظ فرهنگی از جمهوری اسلامی ایران دارد ولی به‌واسطه منافع مادی مشترک به ایران تقرّب یافته است.

در مقابل جهان اسلام بیشترین قرابت فرهنگی را با ایران دارد، به عبارت دیگر دو محور اشتراکات فرهنگی یا اشتراکات منافع سیاسی در تعامل با یکدیگر یا به‌صورت مستقل، تقرب یا تباعد سیاسی را رقم می‌زنند.

غلبه محور سیاسی یا اقتصادی در روابط ایران و چین و محور منافع سیاسی و یا عمدتاً اقتصادی با روسیه مشهود است. درحالی‌که در مناسبات با اروپا این محور جهت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دارد. به‌عبارتی دیگر چینی‌ها و روس‌ها در روابط با ایران بیشتر طالب منافع مشترک سیاسی ـ اقتصادی می‌باشند، درحالی که اروپایی‌ها به مناسبات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی می‌اندیشند. در جهان اسلام طبعاً غلبه با اشتراکات ارزشی و فرهنگی است که با منافع مشترک سیاسی البته بیشتر در مواجهه با حکومت‌ها تقویت می‌گردد.

۳. رویکرد تبلیغی ـ دیپلماسی عمومی ایالات متحده برضد جمهوری اسلامی ایران

مخاطب اصلی دیپلماسی عمومی، افکار عمومی و اذهان مردم جهان است. از آنجایی که دیپلماسی عمومی از طریق فضاسازی در بین افکار عمومی قادر به ایجاد زمینه برای تهاجم به اندیشه تصمیم‌گیرندگان سیاسی، آن هم در ابعاد گسترده می‌باشد، طبعاً به هر میزان که جنبه‌های فرهنگی و ارزشی در میزان دوری و نزدیکی سیاسی تأثیر داشته باشد، نفوذ ایالات متحده و توانمندی آن کشور در به‌کارگیری دیپلماسی عمومی مورد نظر خود، بیشتر خواهد بود. از این‌رو محور تأثیرگذاری آمریکا در میان بازیگران صحنه سیاست بر ضد ایران به استثنای جهان اسلام که حکایت دیگری بر آن مترتب است این تقارب و تباعد؛ ارتباط نزدیکی با تقرّب به ارزش‌های غربی برای زیستن دارد. در همین راستا، محور عمدهٔ تبلیغاتی ایالات متحده آمریکا متوجه آن است که جمهوری اسلامی را به‌سبب زیر پاگذاشتن ارزش‌های غربی یا حداقل مبارزه با آن سبک از زندگی، متهم نماید. در این چارچوب مهمترین محورهای تبلیغی آمریکا حول دو محور اصلی شکل گرفته است.

۱. تخطئهٔ ارزش‌های غربی و در نهایت کیان غرب از سوی جمهوری اسلامی ایران، عاملی که جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک نظام خطرناک معرفی می‌کند.

۲. تأکید بر وجود تفرقه و وجوه تفرّق میان ملّت و حکومت ایران و کمک به مردم ایران برای تغییر نظام و رفع خطر از غرب با سقوط نظام جمهوری اسلامی.

هر چند که هدف‌های اصلی از دو محور فوق‌الذکر یکسان بوده و فقط نحوهٔ اجرای کار و حصول به مقصد متفاوت است، امّا بررسی‌های مستند نشان می‌دهد که خط‌مشی نخست را جمهوری‌خواهان و خط‌مشی دوم را دموکرات‌های آمریکا حداقل تاکنون تعقیب کرده‌اند. هرچند، مدتی است که بحث حاکمیت دوگانه برای تعمیق میزان نفوذ ارزش‌های غربی حتی در میان حاکمیّت تبلیغ می‌گردد!

آمریکایی‌ها برای کاستن از شکاف ایجاد شده میان خود و اتحادیه اروپا در جهت اتخاذ سیاست هماهنگ‌تر بر ضد جمهوری اسلامی ایران و نیز تخریب تصویر نظام ایران، گزاره‌های متنوع تبلیغی را به افکار عمومی مردم جهان به‌ویژه افکار عمومی سازگار با انگاره‌های غربی القاء می‌کنند. گزاره‌های مورد نظر حکومت آمریکا عبارتند از:

۱. نظام اسلامی، مبتنی بر اصول دموکراسی نبوده و نظامی غیردموکرات است.

۲. حکومت اسلامی ایران، نظامی ضدحقوق بشر است.

۳. دولت ایران برای صلح جهانی خطرناک است زیرا:

۳ـ۱. حکومت ایران دارای سلاح‌های کشتار جمعی است.

۳ـ۲. دولت ایران حامی اصلی تروریسم می‌باشد.

۴. مردم ایران طالب تداوم نظام اسلامی حاکم نمی‌باشند.

۵. نظام اسلامی حاکم بر ایران، دیکتاتوری و علیه خواست‌های غرب‌گرایانه مردم ایران است.

۶. نظام اسلامی در آستانه فروپاشی است.

۷. حاکمیت ایران دوگانه و شامل دو بخش منتخب و غیر منتخب است.

۸. نظام اسلامی ایران کارایی لازم را ندارد در حالی که نظام‌های غربی یا طرفدار غرب کارآمد، می‌باشند.

با تجزیه و تحلیل محورهای فوق کاملاً مشهود است که سه محور نخست برای تخریب

وجهه جهانی بوده درحالی‌که محورهای مذکور در مواد ۴ الی ۸ برای از بین بردن و یا حداقل سست کردن وجهه درونی است.

شرایط اقتضاء می‌کند که در واکنش تبلیغاتی در قالب دیپلماسی عمومی، ایران هم در وجهه جهانی و هم در وجهه درونی، تصویری مغایر با خواست و القاء ایالات متحده به مردم جهان ارائه کند.

د) دیپلماسی عمومی

الگوی جنگ‌های جدید آمریکا صرفاً الگویی متکی بر توان نظامی آمریکا نیست بلکه دارای ابعاد غیرنظامی نیز می‌باشد. این ابعاد بسیار پیچیده و در عین حال با اهمیت می‌باشند و بطور خلاصه می‌توان آنها را «دیپلماسی عمومی» نام‌گذاری کرد.

هدف از دیپلماسی عمومی آمریکا آن است که در کنار فشار و تهدیدهای نظامی، دیدگاه‌های طرف مقابل را تغییر دهد و حالت انفعال و تسلیم‌پذیری در قبال قدرت مهاجم را ایجاد نماید و عملاً طرف مقابل را از مقابله منصرف سازد. در حقیقت با تکیه بر بعد تهاجم نرم‌افزاری، شخصیت و ذهنیت اجتماعی طرف‌های درگیر را کاهش داده و یا به طور کلی زایل سازد و در ادامه قدرت تصمیم‌گیری برای ایستادگی و مقاومت رقبا و یا دشمنان را از آنان سلب و نیروهای چالش‌گر را به عناصری منفعل و بی‌خاصیت که حالت تسلیم بر آنها غلبه نموده تبدیل کند. رویکرد اعمال دیپلماسی عمومی در الگوی جنگ‌های جدید، نوعی اقدام پیش‌گیرانه و یا حتی اقدامی پیش‌دستانه است. زیرا قبل از آن که نیروی چالش‌گر با آمریکا بر آن گردد که تحرکی از خود نشان دهد با ترکیبی از فشار نظامی، ارعاب و از سوی دیگر اعمال دیپلماسی عمومی مواجه شده و از اقدام مبارزه‌جویانه منصرف می‌گردد.

دیپلماسی عمومی و کاربرد آن در عرصه سیاست، راهکار و رویکرد جدیدی نیست. اما بدون تردید اطلاعات پیرامون استفاده از این روش به اندازهٔ لازم و کافی عمیق نمی‌باشد. نوشتار حاضر بر آن است که طی سه بحث، تعریفی اجمالی از «دیپلماسی عمومی»[1] ارائه نموده و از

---

1. Public diplomacy

دریچه دیپلماسی عمومی، مواضع ایالات متحده و اروپا نسبت به جمهوری اسلامی ایران را به صورت خلاصه تحلیل کرده و برای کاهش اثرات آن علیه نظام اسلامی نظراتی را مطرح نماید. تحلیل مربوطه در چهار فصل ارائه می‌گردد:

۱. تعریف دیپلماسی عمومی، وجوه تمایز آن با مفاهیم مشابه و ابزارهای آن در آمریکا
۲. آخرین تحولات پیرامون دیپلماسی عمومی در آمریکا
۳. دیپلماسی عمومی ایران و آمریکا، بازیگران و ارتباطات آنان
۴. پیشنهادهای عملیاتی در قبال دیپلماسی عمومی ایالات متحده بر ضد ایران

مدارک مستند نشان می‌دهد که به تازگی دیپلماسی عمومی با مفهوم و هدف‌گذاری جدید آن در صدر برنامه‌های کاخ سفید و نیز وزارت امور خارجه و پنتاگون قرار گرفته است.

با توجه به اهمیت بازشناسی دیپلماسی عمومی و ارائه برخی راهکارهای کلی در این مجموعه جادارد که نهادها و دستگاه‌های مربوطه در کشور این مهم را مورد عنایت دقیق قرار داده و برای مقابله با آثار و تبعات آن راه‌کارهای تاکتیکی و اجرایی تدوین و ارائه دهند تا از اثرات احتمالی مخرب آن بر جامعه و محیط منطقه‌یی و بین‌المللی کاسته شده و یا راه‌های جبران آن‌ها یافته شود.

هانس ان تاچ (Hans.N.Tuch) نویسنده کتاب «برقراری ارتباط با جهان» در سال ۱۹۹۰ در تعریف دیپلماسی عمومی چنین نوشت: «تلاش‌های رسمی دولت برای شکل دادن به محیط ارتباطی در سیاست‌های آمریکا در کشورهای خارج با هدف کاسته شدن از میزان تأثیرات منفی، سوءتعبیرها و سوءتفاهم‌ها در زمینه مناسبات آمریکا با دیگر کشورها را دیپلماسی عمومی، می‌نامند.»

در فرهنگ لغت در بخش اصطلاحات روابط بین‌الملل که در سال ۱۹۸۵م، به‌وسیله وزارت امور خارجه آمریکا منتشر شده است، دیپلماسی عمومی به شرح زیر تعریف گردیده است:

«دیپلماسی عمومی به برنامه‌های مورد حمایت دولت اشاره دارد که هدف از تنظیم آنها اطلاع‌رسانی و یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در کشورهای دیگر است. ابزار اصلی این

هدف نیز انتشار متن‌های مورد لزوم، برنامه‌های متعدد و متنوع مبادلات فرهنگی، رادیو و تلویزیون می‌باشد.»[۱]

آژانس اطلاعاتی ایالات متحده (USIA) که بیش از چهل سال به‌صورت تخصصی در زمینه دیپلماسی عمومی فعالیت کرده است، در تعریفی از دیپلماسی عمومی آورده است:

«دیپلماسی عمومی به‌دنبال آن است که منافع ملّی و امنیت ملّی ایالات متحده را از طریق شناخت، اطلاع‌رسانی و تأثیرگذاری بر مردم کشورهای دیگر و گسترش گفتگو میان شهروندان و نهادهای آمریکایی و همتایان خارجی آنها ارتقا دهد.» هیئت مأمور برنامه‌ریزی ادغام USIA در وزارت امور خارجه آمریکا در سال ۱۹۷۷، در یکی از آخرین تعاریف ارائه شده، دیپلماسی عمومی را این‌گونه توصیف می‌کند: «دیپلماسی عمومی می‌کوشد منافع ملی ایالات متحده را از طریق مفاهیم، اطلاع‌رسانی و تأثیرگذاری بر مخاطبان خارجی ارتقاء دهد.» با تجزیه و تحلیل مجموعه تعاریف ارائه شده می‌توان به یک جمع‌بندی مشخص رسید و سرانجام دیپلماسی عمومی در ایالات متحده را به‌شرح زیر تعریف نمود:

«دیپلماسی عمومی در ایالات متحده با استفاده از لوازم و ابزار اطلاع‌رسانی به منافع و امنیت ملّی آمریکا می‌اندیشد و به‌نحو عام تعمین منافع و امنیت ملی دولت از طریق گسترش مفاهمه و تأثیر بر مخاطبان خارجی از راه اطلاع‌رسانی را مدّ نظر قرار می‌دهد.»

۱. تمایز دیپلماسی عمومی با مفاهیم مشابه

برای دستیابی به شناخت دیپلماسی عمومی شایسته است که علاوه بر شناخت مرزهای ایجابی دیپلماسی عمومی وجه تمایز آن با مفاهیم مشابه نیز به دقت شناسایی بشود.

از نظر کارشناسان مربوطه، بین روابط عمومی یا امور عمومی (Public Affairs) و دیپلماسی عمومی وجه تمایزی موجود است. روابط عمومی عبارت است از: «تدارک اطلاعات برای عموم مطبوعات و سایر سازمان‌ها و ارگان‌های مربوطه و نهادها، مثل ارسال اطلاعاتی در زمینه اهداف، سیاست‌ها و فعالیت‌های دولت. روابط عمومی درپی افزودن به شناخت مردم از

---

1. Communicating With the World (St. Martins Press 1990).

این اهداف و سیاست‌ها از طریق دیالوگ با شهروندان، گروه‌ها و نهادهاست و این انتقال اطلاعات و آگاهی گه‌گاه حتی علاوه بر رسانه‌های داخلی، رسانه‌های خارجی را هم دربر می‌گیرد. لکن اصل اساسی روابط عمومی، اطلاع‌رسانی به مخاطب داخلی است.» در حالی دیپلماسی عمومی به برنامه‌های تحت حمایت دولت اشاره می‌کند که هدف از آنها اطلاع‌رسانی یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در کشورهای دیگر است.

میان دیپلماسی عمومی و تبلیغات (Propaganda) هم تفاوت‌هایی وجود دارند. در مورد وجوه تشابه بین تبلیغات و دیپلماسی عمومی توافقی میان کارشناسان و پژوهشگران وجود ندارد، ولی در این اختلاف نظر نوعی اجماع هم وجود دارد که، از طبیعت دیپلماسی عمومی و تبلیغات نشعت می‌گیرد. بنابراین دیپلماسی عمومی باید بر واقعیات تکیه داشته باشد درحالی‌که تبلیغات می‌تواند از مجاز، اغراق و یا دروغ در القای پیام بهره گیرد.

میان دیپلماسی عمومی و دیپلماسی سنتی (Traditional Diplomacy) هم تفاوت‌های جدی وجود دارد. دیپلماسی عمومی نه‌تنها با دولت‌ها سروکار دارد، بلکه اساساً مخاطب خود را در میان افراد و سازمان‌های غیرحکومتی می‌جوید. گفته می‌شود فعالیت‌های دیپلماسی عمومی می‌تواند معرّف دیدگاه‌های متفاوتی باشد که از سوی افراد و سازمان‌های خصوصی یک کشور علاوه بر نظریات دولت مطرح می‌گردند. درحالی که دیپلماسی سنتی با روابط یک دولت با دولت دیگر مرتبط است و نمایندگی‌های دیپلماتیک یک کشور معرّف و عرضه‌کننده‌ای در دیگر کشورها بشمار می‌روند. دیپلماسی عمومی متضمن مشارکت بسیاری از عناصر غیردولتی جامعه است. لذا گسترش و تقویت نقش سازمان‌های غیردولتی[1] معروف به "NGO" از سیاست‌های مهم و جدی غرب و به‌ویژه آمریکا در قرن بیست و یک می‌باشد، و از طریق آنها بسیاری، از اهداف خود را پی‌گیری می‌کنند. تأسیس دهها و صدها سازمان غیر دولتی و تعمین بودجه و مدیریت آنها در کشورهای مختلف و ارتباط سیستماتیک با آنها از طریق سازمان‌های مشابه آمریکائی، بخشی از نظام سلطه و در راستای استراتژی جهانی‌سازی استکبار سرمایه‌داری است.

---

1. Non-governmental Organization

۲. دیپلماسی عمومی در ایالات متحده

سازمانی که در ایالات متحده آمریکا مدتهای طولانی متصدی اجرای دیپلماسی عمومی بود و در نهایت با تحلیل منابع خود در طول بیش از یک دهه و همزمان با تعطیل شدن بسیاری از دفاترش در خارج از آمریکا مانند خاورمیانه و دیگر نقاط در سال ۱۹۹۹ در وزارت امور خارجه آمریکا ادغام شد، تحت عنوان مخفف USIA شناسایی می‌شد که نام کامل آن «سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده» است.(۱)

USIA سازمانی مستقل در امور خارجه در درون شاخهٔ اجرایی دولت آمریکا بود که به تبیین و پشتیبانی سیاست خارجی آمریکا و اعتلای منافع ملّی آن کشور از طریق طیف گسترده‌ای از برنامه‌های اطلاع‌رسانی در خارج از کشور می‌پرداخت. در پایان سال ۱۹۹۷م، این سازمان در ۱۴۱ کشور جهان حضور یافته بود و شعاع عمل وسیعی پیدا کرده بود. برای اطلاع بیشتر از تاریخچه این سازمان یادآوری می‌گردد که در سال ۱۹۵۳، «دوایت آیزنهاور» رییس‌جمهور آمریکا از حزب جمهوریخواه، دستور تأسیس آن را صادر نمود. در سال ۱۹۷۸، «جیمی کارتر» دموکرات نام آن را به «آژانس ارتباط بین‌المللی» (International Communication Agency) تغییر داد ولی در سال ۱۹۸۳، «رونالد ریگان» جمهوریخواه مجدداً نام آن را به USIA بازگردانید. مأموریت اصلی USIA «شناخت و درک بیشتر اطلاع‌رسانی و تأثیرگذاری بر سیاست‌های کشورهای خارجی در جهت اعتلای منافع ملّی ایالات متحده و گسترش و بسط گفتگو میان آمریکائیان و سازمان‌های غیر دولتی و همتایان آنها در خارج» تعریف شده بود.

پس از ادغام سازمان اطلاع‌رسانی در وزارت امور خارجه در اواخر دورهٔ دوم ریاست جمهوری «بیل کلینتون» در سال ۱۹۹۹، معاون وقت وزارت امور خارجه در زمینه دیپلماسی و امور عمومی عهده‌دار مسئولیت آن شد. امّا وی کنترل مستقیمی بر دفاتر این سازمان در خارج از ایالات متحده آمریکا نداشت. یکی از ایرادات اصلی کارشناسان سیاسی آمریکا نحوهٔ ارتباطات سازمانی USIA در درون وزارت امور خارجه بود. زیرا اگرچه عملیات مؤثر دیپلماسی عمومی به‌نحو حیاتی به فعالیت دفاتر نمایندگی‌های خارج از کشور وابسته است ولی معاون وزیر

---

1. The United States Information Agency

خارجه تنها رابطه‌یی غیرمستقیم با این دفاتر دارد.

حوزه عملکرد دیپلماسی عمومی در ایالات متحده بسیار گسترده بود و در مورد آن مطالب بسیاری نوشته شده است. از آن‌جمله یادآوری نموده‌اند که وقتی انورسادات، هلموت اشمیت صدراعظم اسبق آلمان، مارگارت تاچر و بسیاری از رهبران دولت‌های دیگر برای طیّ برنامه‌های تبادل آموزشی دولت آمریکا از ایالات متحده دیدار می‌کردند، دیپلماسی عمومی بشدت فعّال بوده است و یا وقتی مردم آمریکای لاتین در تلویزیون‌های محلی خود فیلم سفر "The Trip" را می‌دیدند که در آن خطرات قاچاق مواد مخدر به کشورها، از جمله کشور خود آنها به نمایش گذاشته شده بود، باز هم شاهد عرضه یکی از محصولات USIA یعنی مسئول دیپلماسی عمومی آمریکا بودند. گفته می‌شود هنگامی که یک هنرپیشه صاحب‌نام آمریکایی در یک سفر تنظیمی جهانگردی از سوی دولت آمریکا شرکت می‌کند و عازم دیداری از کشورهای خارجی می‌گردد، دیپلماسی عمومی آمریکا در شهرهایی که قرار است وی به آنجا برود وارد عمل شده و در مورد این سفر توریستی تبلیغ می‌کنند و برای اجرای برنامه توسط وی ترتیباتی را فراهم می‌آورند. کلیه این تمهیدات گسترده به‌وسیله مجریان دیپلماسی عمومی آمریکا طرح و اجرا می‌گردد.

۳. ارکان دیپلماسی عمومی

فعالیت‌های اطلاع‌رسانی و برنامه‌های دیپلماسی عمومی به اشکال مختلفی صورت می‌گیرد که اهم آنها به‌شرح زیر است:

الف) فعالیت‌های اطلاع‌رسانی:

ـ فایل بیسیمی

چون در گذشته این نوع اطلاع‌رسانی به‌صورت رادیویی بود، آن را «فایل بیسیمی» می‌نامیدند اما امروز اصطلاحاً به فایل واشنگتن متصف شده است. علت اساسی این تغییر نام آن است که در سفارت‌خانه‌های آمریکا این روش بر روی ترمینال‌های رایانه‌ای قابل دریافت

است. البته طرز دریافت به انحاء مختلف ماهواره‌یی، کابلی، مایکرویو، خطوط زمینی و یا؛ ترکیبی از آنها میسر می‌باشد. محتویات فایل مزبور متنوع و شامل موارد زیر است:

متن کامل سخنرانی‌ها و بیانیه‌های مقامات رسمی و ارشد آمریکایی ـ کنفرانس‌های مطبوعاتی مقامات گوناگون ـ اطلاعات تهیه و ارسال شده از سوی سخنگو و سایر مقامات کاخ سفید و یا وزارت امور خارجه و دیگر سازمان‌های آمریکایی و برخی موارد دیگر.

ـ سخنگویان و کارشناسان

آمریکایی‌هایی می‌باشند که به‌نام نماینده دولت یا شرکت‌های تجاری و موسسات آکادمیک و رسانه‌ها انجام وظیفه می‌کنند و تجربیات و دیدگاه‌های خود را بیان می‌دارند.

ـ متخصصان مقیم(۱)

منظور متخصصان حرفه‌یی در مباحثی مانند حقوق، تجارت، مدیریت عمومی، رسانه‌ها می‌باشند که در هر سالی چند ماه را در یک کشور دیگر تحت عنوان مشاور برای نهادهای غیرآکادمیک بسر می‌برند.

ـ برنامه‌های کنفرانس از راه دور(۲)

سخن‌رانانی که نمی‌توانند بهر دلیل به سفر روند از طریق فن‌آوری پیشرفته و تلفن با مخاطبان خارج ازکشور ارتباط صوتی و یا صوتی ـ تصویری برقرار کنند و برنامه‌های همایش از راه دور را اجرا می‌نمایند.

ـ چاپ و انتشار جزوه‌ها، کتابچه‌ها، بروشورها به زبان‌های مختلف و توزیع آنان در کشورهای دیگر

---

1. Professional in Residence
2. Teleconference Programs

ـ مراکز مطبوعاتی خارجی

مراکز مطبوعاتی خارجی توسط USIA در شهرهای واشنگتن، نیویورک و لس‌آنجلس تأسیس شد و خدمات متنوعی را به بیش از ۱۶۰۰ روزنامه‌نگار خارجی مقیم ایالات متحده علاوه بر هزاران خبرنگاری که همه سال برای مأموریت‌های کوتاه‌مدت دولتی به آمریکا سفر می‌کنند، ارایه می‌دارد.

ـ مراکز کتاب و منابع اطلاعاتی

مراکز منابع اطلاعاتی قبلاً به‌وسیله آژانس اطلاعاتی ایالات متحده (USIA) اداره می‌شد ولی اکنون بخشی از وزارت امور خارجه متکفل آنهاست که در خیلی از کشورها حضور دارند. برنامه‌های کتابخانه‌یی در بسیاری از مراکز فرهنگی دو ملیتی هم پشتیبانی‌های لازم را دریافت می‌کنند. برنامه‌های مرتبط با کتاب دربرگیرنده ترجمه و نیز تولید فهرستی از عناوین برگزیده منتشر شده توسط انتشارات خارجی می‌باشند.

ـ مبادلات آموزشی و فرهنگی

این برنامه مبادلاتی را می‌توان در بخش‌های مختلف مورد بررسی قرار داد که مهمترین آن‌ها عبارتند از:

۱. برنامه تبادل استاد، دانشجو و پژوهشگر

۲. مبادله‌های علمی (آکادمیک)

۳. کمک به تعسیس و حفظ کیفیّت برنامه‌های مطالعاتی پیرامون آمریکا و دانشگاه‌های خارجی

۴. آموزش زبان انگلیسی

۵. دیدارهای بین‌المللی

در چارچوب این برنامه افراد خاصی که برای این طرح در نظر گرفته شده‌اند به‌مدت سه تا چهار هفته به آمریکا آورده می‌شوند تا ضمن ملاقات با شرکای تخصصی یا همتایان آمریکایی خود، تجربیات دست‌اوّل را از ایالات متحده و سازمان‌های مربوطه آن بدست آورند.

۶. مبادله‌ها و معامله‌های شهروندان

این برنامه به‌منظور توسعه مبادلات پروژه‌ها با مؤسسات غیرانتفاعی آمریکایی درنظر گرفته شده و شامل سازمان‌ها، انجمن‌های تخصصی دانشگاهی هم می‌گردد.

۷. برنامه پیرامون ساخت نهادهای دموکراتیک

USIA طیفی از برنامه‌های یاری‌رسانی به دموکراسی‌های مورد نظر آمریکا را ایجاد و در سطح جهان در جهت توسعه نهادهایی که اصلاح‌طلبی دموکراتیک را توسعه می‌دهند، به‌طور مستقیم اقدام می‌نماید. طبعاً آنها بر آموزش و بسط تماس‌های تخصصی تأکید بسیار دارند.

۸. اجرای برنامه‌های هنری و نمایشی

ـ برنامه‌های رادیو و تلویزیون بین‌المللی

بنگاه خبرپراکنی بین‌المللی[1]

در گذشته به‌صورت سنتی بخش خبرپراکنی جهان زیر مجموعه «فعالیت‌های اطلاع‌رسانی» بود ولی به‌دلیل اهمیت موضوع و تغییرات حاصله در این عرصه اینک به‌طور مجزا مدیریت و هدایت می‌شود.

برنامه‌های این بخش مستقیماً به مخاطبان خارجی انتقال می‌یابد و سفارتخانه‌های آمریکا نقش مهمی در آن ندارند. خبرپراکنی بین‌المللی دولت آمریکا هنگامی به عرصه جدید وارد شد که کنگرهٔ ایالات متحده، قانون خبرپراکنی بین‌المللی را به سال ۱۹۹۴، تحت عنوان قانون عمومی شمارهٔ ۲۳۶-۱۰۳ به تصویب رسانید. با این اقدام قوهٔ مقننه، هیئت خبرپراکنی بین‌المللی درون USIA تأسیس شد و حرکتی را برای استحکام و یکپارچه‌سازی کل خبرپراکنی بین‌المللی دولت ایالات متحده آغاز نمود. در اول اکتبر ۱۹۹۹، IBB[2] به آژانس مستقلی تبدیل گردید.

نهادهای خبرپراکنی بین‌المللی براساس مستندات مشهود به‌شرح زیر می‌باشند:

---

1. International Broadcasting

2. International Bureau of Broadcasting

۱. صدای آمریکا (VOA)[1]

صدای آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین سرویس خبرپراکنی بین‌المللی دولت آمریکا، به زبان‌های بسیاری برای بالغ بر ده‌ها میلیون شنونده در سراسر جهان خبر و اطلاعات مورد علاقه خود را پخش می‌کند.

۲. خبرپراکنی‌های وابسته به صدای آمریکا (VOA)

علاوه بر پخش خبر و اطلاع‌رسانی مستقیم توسط صدای آمریکا، ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی وابسته به صدای آمریکا نیز در اقصی نقاط عالم برای مخاطبان خود به خبرپراکنی مشغول می‌باشند. صدای آمریکا از طریق شبکه‌های ماهواره‌یی، نوارهای از پیش ضبط شده یا مصاحبه‌های تلفنی، بیش از یک‌هزار مرکز وابسته در سراسر گیتی را تغذیه می‌کند.

۳. خدمات فیلم و تلویزیون بین‌المللی

شبکه جهانی World Net، نظرات مسئولین اجرایی ایالات متحده را برای مخاطبان جهانی مورد توضیح و تفسیر قرار می‌دهد و به‌صورت تصویری برنامه‌هایی راجع به فرهنگ، تاریخ و دستاوردهای علمی و فن‌آوری ایالات متحده را پخش می‌کند. شبکه جهانی World Net اوّلین فرستنده ماهواره‌یی بود که از تاریخ سوم نوامبر ۱۹۸۳ (آبانماه ۱۳۶۲)، آغاز به کار نمود و از لحاظ جدول سازمانی زیر نظر صدای آمریکا اداره می‌شود.

۴. رادیو و تلویزیون مارتی

براساس مجوز قانونی خبرپراکنی برای کوبا (مواد قانونی ۱۱۱ ـ ۹۸ مصوبه ۱۹۸۳) رادیو مارتی، اولین برنامه خبرپراکنی خود را در ۲۰ ماه مه ۱۹۸۵، آغاز نمود. تلویزیون مارتی هم در ۲۷ مارس ۱۹۹۰، نخستین برنامه‌های خود را مستقیماً برای مخاطبان کوبایی با اهداف کاملاً سیاسی پخش کرد. طبق مقررات مربوطه صداوسیمای مارتی مکلف هستند از

---

1. Voice of America

استانداردهای صدای آمریکا به‌لحاظ عینیّت، دقت و تعادل تبعیت کنند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ده‌ها شبکه رادیویی و تلویزیونی برای تأثیرگذاری بر مخاطبان ایرانی تأسیس شده است. اگر چه تاکنون تحقیق علمی و مستندی در زمینه میزان تأثیرگذاری این‌گونه اقدامات ارائه نشده است، اما مقامات آمریکایی همچنان تأکید بر تداوم اجرای این سیاست و افزایش بودجه و گسترش امکانات آن دارند.

۵ـ رادیوی اروپای آزاد و رادیوی آزادی[۱]

که به اختصار RFE/RL خوانده می‌شوند.

دولت آمریکا مدعی است که رادیو اروپای آزاد و رادیوی آزادی تحت ادارهٔ یک شرکت خصوصی و غیرانتفاعی قرار دارند که اخبار و اطلاعات محلی را برای مخاطبان اروپای مرکزی و اتحاد شوروی سابق پخش می‌کنند! امّا این ادعا قویاً مورد تردید قرار گرفته است زیرا منابع مربوطه توسط آژانس مستقل خبرپراکنی بین‌المللی دولت ایالات متحده (IBB) تأمین می‌شود و مسئولان اصلی رادیوهای مزبور در واشنگتن دی‌سی (پایتخت ایالات متحده) و مرکز خبرپراکنی نیز در پراگ پایتخت جمهوری چک مستقر می‌باشد. رادیو اروپای آزاد و رادیوی آزادی، خود را به‌عنوان وسیله اطلاع‌رسانی غرب به ملت‌های مستقل که در مسیر انتقال دشوار به دموکراسی غربی و اقتصاد بازار آزاد قرار گرفته‌اند، معرفی می‌کنند.

۶. رادیو آسیای آزاد[۲]

این رادیو هم مثل رادیو آزادی خود را غیرانتفاعی و خصوصی معرفی می‌کند. تا پایان قرن بیستم این رادیو به هفت زبان خبرهای خود را برای کشورهای آسیای جنوب شرقی پخش می‌کرده است و ظاهراً تغییر عمده‌یی نیز در برنامه‌های رادیوی مزبور داده نشده است. رادیو آسیای آزاد روزانه از طریق امواج کوتاه برای جمهوری خلق چین، تبت، برمه، ویتنام، کره (عموماً کره شمالی)، لائوس و کامبوج برنامه پخش می‌کند.

---

1. Radio Free Europe / Radio Liberty

2. Radio Free Asia (RFA)

نظرات و انتقادها از دیپلماسی عمومی

حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ م، مبدأ تغییرات و تحولاتی در نحوهٔ اجرای دیپلماسی عمومی در ایالات متحده آمریکا گردید. خانم «کارین دیانگ» از مقامات مسئول وزارت دفاع آمریکا در مقاله‌یی که در تاریخ سی‌ام جولای ۲۰۰۲ م، در روزنامه واشنگتن‌پست منتشر گردید از تأسیس دفتری تحت عنوان «دفتر ارتباطات جهان» به‌منظور انتقال پیام‌های دولت آمریکا در عرصه سیاست خارجی و همچنین اصلاح و روشن نمودن تصویر آن کشور در جهان خبر داده است. هدف اصلی از تأسیس این دفتر استفادهٔ بهینه از «دیپلماسی عمومی» در سیاست خارجی در رابطه با اهداف مربوطه است.

برای اطلاع از سابقهٔ موضوع یادآوری می‌شود که جورج دبلیو بوش یک هفته پس از انجام عملیات ۱۱ سپتامبر طیّ یک سخنرانی خطاب به اعضای کنگره از آنها خواستار یافتن راه‌حلی برای مبارزه با معضل تروریسم گردید. وی در پاسخ به علت انجام وقایع مزبور، صریحاً تعکید نموده بود آنهایی که، این عملیات را انجام دادند دلائلی را مد نظر داشته‌اند، «چراکه آنها از ما متنفرند!»

هرچند بوش تلاش نمودکه با اعلام این مطلب که «آنها از آزادی‌های ما متنفرند» موضوع را تغییر شکل و جهت دهد امّا آمارها و نظرسنجی‌های بعمل آمده جهانی مؤید این واقعیت است که میزان نفرت از حکومت ایالات متحده در سراسر جهان به‌ویژه در بین مسلمانان جدی و در سطح بسیار بالایی است. دفتر ارتباطات جهانی قرار است مسائل ایالات متحده را به‌گونه‌یی که مورد نظر دولتمردان آمریکایی است به جهانیان منتقل کند. محافل نزدیک به نویسندهٔ مقاله فوق‌الذکر در روزنامه «واشنگتن‌پست» تصریح کرده‌اند که دفتر مزبور باید بخشی از وظایف «مرکز اطلاعات کاخ سفید» را برعهده گرفته و آن را بسط و توسعه دهد.

براساس مستندات و سوابق تاریخی اقدام رییس‌جمهور آمریکا برای تمرکز بر دیپلماسی عمومی عملی بی‌سابقه نیست و درواقع ارائه‌دهندهٔ مسیری است که قبلاً برخی از رؤسای جمهور قبلی انجام داده‌اند. به‌عنوان مثال «فرانکلین دلانو روزولت» سی‌وچهارمین رییس‌جمهور از حزب دموکرات و تنها کسی که به سبب شرایط خاص جنگ جهانی دوم، مدت ۱۲ سال آن

کشور را رهبری نمود، از طریق تأسیس «اداره اطلاعات جنگی» که در نهایت منجر به تأسیس صدای آمریکا و مراکز اطلاعات آمریکا گردید بر مناطق به اصطلاح آزاد شده اروپا تسلط اطلاعاتی یافت. همین شیوه را جانشین و معاون سابق او «هری ترومن» در دوران اوّلیه جنگ سرد تحت عنوان «نبرد برای حقیقت» علیه کمونیسم به‌کار گرفت و ماحصل آن تأسیس ادارهٔ اطلاعات بین‌المللی ایالات متحده شد. اداره‌یی که در دوران سی‌وپنجمین رییس‌جمهور آمریکا «دوایت آیزنهاور» جمهوری‌خواه به آژانس اطلاعات ایالات متحده آمریکا تبدیل شد.

در ژانویهٔ سال ۱۹۸۳، «رونالد ریگان» وظیفه طراحی کامل، جهت‌دهی، هماهنگی و تعمیم اجرای فعالیت‌های دیپلماسی عمومی را زیر نظر شورای امنیت ملی بر دوش آژانسی که به همین منظور تأسیس یافته بود، قرار داد. تداوم این روند در نهایت منجر به تأسیس USIA در دولت «بیل کلینتون» و تبدیل آن به اهدافی که متعاقباً برعهده گرفت، گردید.

در هر حال به‌نظر می‌رسد اهمیت دیپلماسی عمومی برای سران ایالات متحده تا حدی است که «جورج بوش دوم» علاوه بر سازمان‌های فوق‌الذکر نیاز مبرمی به فعال‌سازی کمیسیون مشورتی ایالات متحده درباب دیپلماسی عمومی را احساس و دستور اقدامات لازم را در انجام این مهم صادر نموده است.

الف) انتقادها از دیپلماسی عمومی

علی‌رغم پاره‌یی موفقیت‌های دیپلماسی عمومی به‌ویژه در دوران «رونالد ریگان» هنوز هم انتقاداتی جدی از سوی برخی کارشناسان بر دیپلماسی عمومی آمریکا وارد می‌شود. محققین می‌دانند که در دوران ریگان ادعا می‌شد پروژهٔ دموکراسی هسته اصلی بخش فعالیت سیاسی دیپلماسی عمومی آن کشور است. سخنرانی ریگان در وست مینستر «پارلمان انگلیس» در روز ۸ ژوئن ۱۹۸۲، در دورهٔ اوّل ریاست جمهوری وی دالّ بر آن بود که دولت جمهوریخواه حاکم، رویکرد جدیدی را در پیش گرفته است و برمبنای دکترین جدید، اعمال سیاسی دیگر تحت پوشش اقدامات اطلاعاتی استمرار نمی‌یابد، بلکه علناً انجام عمل سیاسی با حمایت مقامات ارشد دولتی و کنگرهٔ تحقق می‌پذیرد. این روش تازه در پی موفقیت دیپلماسی عمومی

در لهستان اتخاذ شده بود.

ظهور جنبش کارگری در لهستان نخستین شکاف عمده را در کنترل اروپای شرقی برای کمونیست‌ها پس از وقایع موسوم به بهار پراگ در دورهٔ «الکساندر دوبچک» در سال ۱۹۶۸ به‌وجود آورد. این جنبش که در تابستان ۱۹۸۰، آغاز گردید در ابعاد گسترده‌یی به مدت ۱۸ ماه تداوم مستمر یافت. تا این‌که با تشکیل حکومت نظامی به رهبری «ژنرال یاروزلسکی» و هجوم نیروهای امنیتی به رهبران جنبش کارگری که به اتحادیه موسوم گردید به‌طور موقت توقفی در تحرکات جنبش حاصل شد. رهبری جنبش به‌تدریج برعهدهٔ کارگر جوانی به‌نام «لخ‌والسا»[۱] قرار گرفت که از حمایت «پاپ ژان پل دوم» و رهبران کشورهای غربی برخوردار بود. شاید در آن زمان کمتر کسی تصور می‌نمود که این جنبش کارگری از کمک‌های بی‌دریغ مادی سازمان «سیا» آمریکا برخوردار است و ظن عمومی بر آن بود که جنبش کارگری آمریکا به لهستانی‌ها کمک می‌نماید. اما مهم‌ترین نقش را برنامه‌های خبری به‌ویژه سرویس لهستانی رادیو اروپای آزاد (REF) برعهده داشت و تبلیغات گسترده و کم‌سابقه این شبکه فعال رادیویی باعث تداوم حرکت و در نهایت پیروزی آن گردید.

بررسی‌های انجام شده در سال ۱۹۸۰ نشان داد که دوسوم جمعیت بزرگسال لهستان در طی ماه‌های پر تنش جنبش کارگری به REF گوش داده‌اند. به‌طور متوسط هر دو روز ۱۱ میلیون لهستانی (حدود ۴۲ درصد از جمعیت کشور) رادیوی مذکور را استماع نموده‌اند. بدون مبالغه سقوط اتحاد جماهیر شوروی با آن قدرت عظیم نظامی بدون شلیک یک گلوله ـ صرف‌نظر از ضعف‌ها و معضلات عمیق درونی ـ توسط راه‌کارهای منبعث از دیپلماسی عمومی انجام پذیرفت. حوادث فوق موفقیت‌هایی بود که بر اثر دیپلماسی عمومی آمریکا شکل گرفته بود. اما همه این موارد مانع از بروز انتقادهای جدی نسبت به پاره‌یی از عدم کارآیی‌های دیپلماسی

---

۱. «لخ والسا» کارگر بندر «گدانسک» که از رهبران عمدهٔ جنبش ضدکمونیستی موسوم به «اتحادیهٔ همبستگی» بود در نخستین انتخابات آزاد پس از فروپاشی کمونیسم به ریاست جمهوری لهستان انتخاب گردید. بدون تردید مناسبات نزدیک «والسا» با پاپ ژان دوم رهبر کاتولیکهای جهان و حمایت قاطع وی از جنبش اتحادیهٔ همبستگی یکی از عوامل اصلی پیروزی کارگران در لهستان بود.

عمومی به‌خصوص پس از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نشده است.

«لامیس آندونی» طی مقاله‌یی تحت عنوان: «دو صد گفته چون نیم کردار نیست»، می‌نویسد:

«سیاست آمریکا در جهان عرب و کشورهای مسلمان کاملاً به شکست منتهی شده است.» به‌نظر این نویسنده «دیپلماسی عمومی در جهان اسلام قادر به تغییر شرایط نیست، بلکه تنها راه حصول موفقیت، تغییر سیاست‌هاست.»

«آنتونی بلینکن» Antony Blinken در همان شمارهٔ فصلنامه فوق‌الذکر در مقاله‌یی با عنوان «پیروزی در جنگ عقاید.» به شکاف میان شناخت و فهم اشاره کرده و به منطق ادراکی دیپلماسی عمومی آمریکا حمله کرده و چنین نوشته است: «اگر آمریکا قادر به کسب پیروزی در جنگ عقاید در افغانستان نباشد، موفقیت نظامی آن هم در افغانستان دیری نخواهد پایید.» نامبرده بر این باور تأکید می‌کند که: «بسیاری از جریانات ضدآمریکایی به‌خاطر آن نیست که آمریکا مسیر اشتباهی در پیش گرفته است، بلکه مؤید این واقعیت است که روش آمریکا به‌درستی شناخته نشده است.» معنای این سخنان آن است که دیپلماسی در ارائه تصویری مطلوب از آمریکا به دنیا موفق نبوده است.(۱)

«دیوید هافمن» تحت عنوان «فراتر از دیپلماسی عمومی» نسبت به شکست دیپلماسی عمومی آمریکا اعلام خطر کرده و نوشته است: «ایالات متحده مشغول باختن جنگ تبلیغاتی به یک تروریست مخفی شده می‌باشد.» وی اضافه کرده است که: «در شرایطی که رسانه‌های دولتی، ملاها و مدارس اسلامی سرگرم انجام تبلیغات گسترده‌یی برضد آمریکا می‌باشند ضرورت اقتضا می‌کند که دولت از رسانه‌های باز بومی، دموکراسی و جامعه مدنی در جهان اسلام پشتیبانی کند.» هافمن بر این باور است که «کمک به این قبیل کشورها برای توسعه رسانه‌های محلی و مدرنیزه ساختن آنها بسیار مؤثرتر است، تا برنامه‌های متعارف رادیویی و تلویزیونی دولت که مخاطب آنها مردم خاورمیانه می‌باشند، اما از خارج از منطقه بحرانی آنها،

---

۱. فصلنامه، «واشنگتن»، بهار ۲۰۰۲

1. Lamis Andoni

برنامه ارسال می‌شود.»[۱]

علاوه بر انتقادات و نظرات فوق بعضی از نقدها به‌صورت جدی منعکس‌کنندهٔ دغدغه‌های نخبگان آمریکا در مورد دیپلماسی عمومی و ساختار آن می‌باشد، به‌عنوان مثال «دل پندرگراس» Dell Pendergrass در مقاله‌ای با عنوان «دولت و USIA ادغام در یک سازوکار بدون کارآیی» که در شمارهٔ ماه مارس ۲۰۰۰ نشریه Foreign Science برای نخستین‌بار منتشر گردید، نوشته است:

«چند سال است که (USIA آژانس اطلاع‌رسانی ایالات متحده) در وزارت امور خارجه ادغام شده است. USIA توانسته بود با سرعت بیشتری نسبت به وزارت خارجه خود را با تغییرات محیط جدید جهانی مطابقت دهد. این سازمان تشخیص داده بود که مناسبات بین‌الملل به یک فرآیند تعاملی تبدیل گردیده و با فن‌آوری‌های جدید مانند اینترنت و دسترسی سریع به اخبار دچار تحول گردیده است. به خاطر این انقلاب ارتباطاتی، سازمان‌های غیردولتی NGO باید در دیپلماسی آمریکا دخالت داده شوند.

وزارت امور خارجه آمریکا که روابط متعارف میان دولت‌ها را مد نظر قرار داده و غرق در این مهم شده است از USIA عقب افتاده است. ادغام این دو باعث بروز این نگرانی جدی شده است که شیوهٔ دیپلماسی باز USIA که به لحاظ فن‌آوری پیشرفته بیشتر معطوف به عموم مردم است، در درون فرهنگ بزرگ‌تر و مسلط و کمتر مردمی ولی سازمان داده شده وزارت خارجه ناپدید شود.

فرهنگ این دو سازمان به دو دلیل با یکدیگر متفاوت است، نخست این‌که دیپلماسی عمومی متنی وسیع‌تر از روابط بین‌المللی را می‌طلبد، دوم این‌که ارزش‌های درونی آن با ارزش‌های دیپلماسی سنتی متفاوت‌اند. فن‌آوری‌های جدید اطلاع‌رسانی همان اندازه در حال تغییر دادن دنیا هستند که اختراع دستگاه چاپ، اروپای عصر رنسانس را تغییر داد. در عصر ارتباطات سریع دیگر دولت‌ها نمی‌توانند افکار و سیاست‌های عمومی را در ید اختیار خود بگیرند. وزارت خارجه آمریکا هنوز فکر می‌کند انقلابی صورت نگرفته است، درحالی‌که امروزه

ماهنامهٔ «سیاست خارجی»، مارس ۲۰۰۲

1. David Hoffman

سازمان‌های غیردولتی در روابط بین‌المللی فعال‌ترند.

در چند دهه گذشته، بیش از ۱۵۰۰۰ سازمان غیردولتی در آمریکا در زمینهٔ سیاست خارجی نقش داشته‌اند، USIA سال‌ها با این سازمان‌ها همکاری کرد و این تجربیات می‌تواند برای وزارت امور خارجه به‌عنوان الگوی مناسبی انتخاب شوند. در حال حاضر وزارت امور خارجه در سطوح داخلی یا خارجی به ادارات خود اجازهٔ استفاده از پست الکترونیکی را نمی‌دهد و این مخالفت در عصر جریان آزاد اطلاع‌رسانی معنای خوبی ندارد. البته کسی مشوّق تبادل مسایل محرمانه از این طریق نیست ولی نباید تصور کرد همه مسایل وزارت خارجه طبقه‌بندی شده است.

بنا به گفته یکی از کارکنان ارشد سابق USIA که در حال حاضر در وزارت امور خارجه آمریکا مشغول به کار است، تنها کاری که اکنون انجام نمی‌شود، دیپلماسی عمومی است و اگر هم در این زمینه، کاری صورت گیرد در داخل وزارت خارجه نیست بلکه در خارج آن است. در یک کنفرانس خبری که اخیراً خانم «اولین لیبرمن»[1] در آن شرکت نموده بود، نامبرده که از مقامات سابق کاخ سفید بوده است اظهار داشت که، هرچند خود را یک مأمور وزارت خارجه می‌داند اما بر این باور است که همکاران او معنای دیپلماسی عمومی را نمی‌دانند و به ارزش تخصصی آن وقوف ندارند.»

«مادلین آلبرایت» وزیر خارجهٔ سابق آمریکا در ادغام رسمی USIA در وزارت خارجه که در تاریخ اول اکتبر ۱۹۹۹، انجام پذیرفت اظهار داشت: «در این زمان دیپلماسی عمومی فقط از این نظر که باید وجود داشته باشد، مورد لزوم نیست بلکه باید عنصری کلیدی در سیاست خارجی ما باشد.»[2]

ب) سازوکار دیپلماسی عمومی

بر پایه بررسی‌های انجام شده، اساسی‌ترین مجرای اعمال نفوذ دیپلماسی عمومی،

---

۱. Evelyn Liberman معاون امور دیپلماسی عمومی و از مسئولان ارشد کاخ سفید در زمان بیل کلینتون.

2. Foreign Science, March 2002.

رسانه‌ها در جمیع اشکال آن می‌باشند. فرایند تبادل اطلاعات از ابتدایی‌ترین حالت آن یعنی مبادله رودر رو یا چهره به چهرهٔ انتقال اطلاعات (که در سیستم اطلاع‌رسانی دیپلماسی عمومی آمریکا در قالب تعامل و تبادل اطلاعات میان سخنگویان و کارشناسان و نیز انتقال داده‌های اطلاعاتی و دانش میان متخصصان مقیم صورت می‌گیرد.) تا پیچیده‌ترین روش‌های تأثیرگذاری رسانه‌ای (مولتی مدیا)، عمدتاً حول محور «اطلاعات» گردش می‌کند. لذا طبقه‌بندی دیپلماسی عمومی در چارچوب نیروهای اطلاعاتی، مبالغه‌آمیز به نظر نخواهد رسید.

پس در یک جمع‌بندی می‌توان پذیرفت که دیپلماسی عمومی تحت مقوله جریان داده‌های اطلاعاتی شکل می‌گیرد و از همان قواعد تبعیت می‌کند. از این‌رو، این جریان نیز بسان دیگر جریان‌های سیّال از سه زاویه شامل شدت جریان، جهت جریان و حجم و نوع داده‌های اطلاعاتی مورد نگرش قر ار می‌گیرد.

شدت جریان، میزان اطلاعات انتقال یافته در یک مدت زمان معیّن می‌باشد. شواهد دالّ بر آن است که ایالات متحده هنگامی که تأثیرگذاری سریع برای یک عملیات نزدیک را در دستور کار خود دارد به طور مداوم و در اسرع وقت بر شدت جریان انتقال اطلاعات در مدت زمان محدود به کشور مورد هدف می‌افزاید و عملاً نوعی بمباران تبلیغاتی را بیش از هر عملیات سیاسی دیگری، اعمال می‌کند.

جهت جریان ـ در مبادلات اطلاعات بین ایالات متحده و کشورهای اروپایی ـ معمولاً نوعی تبادل وجود دارد و مسیر انتقال اطلاعات یکسویه نیست، ولی در کشورهای هدف که مورد تهاجم دیپلماسی عمومی قرار می‌گیرند، آمریکا اصولاً اجازهٔ تبادل دو سویه اطلاعات خارج از چارچوب‌های عملیاتی خود را نداده و حتی اطلاعات ارسالی کشور مقابل را در قالب سناریوهای مطلوب درون کشور خود، مطرح می‌سازد. لذا جهت جریان از اهمیت به سزایی برخوردار است.

حجم و نوع داده‌های اطلاعاتی در مبادلات اطلاعات شدیداً مد نظر قرار می‌گیرد. در هنگامی که سرعت و شتاب انتقال اطلاعات به دلیل نزدیک شدن به انجام عملیات اوج می‌گیرد، عمدتاً حجم و تنوع داده‌ها محدود شده و کلیه اطلاعات صرفاً معطوف به نقطه کانونی مطلوب

قرار می‌گیرد. به عبارتی از حجم اطلاعات حاشیه‌یی کاسته شده و تمامی اطلاعات شدیداً در ارتباط با موضوع مربوطه منتقل می‌شوند.

در مواردی که روند مورد نظر در چارچوب استحاله انجام پذیرد، حواشی، ارزشی بیشتر از متن یافته و اهتمام لازم مصروف می‌گردد تا بر تنوع اطلاعات افزوده گردد. توجه به نوع و حجم اطلاعات انتقال یافته در دوران جنگ سرد به افکار عمومی در شوروی حاکی از آن بود که حجم گسترده‌یی از اطلاعات با تنوع بسیار از راه‌های مختلف برای ایجاد استحاله در همه سطوح به آن کشور انتقال می‌یافت. تلاش می‌گردید کلیه داده‌های اطلاعاتی و حاشیه‌ای نظیر اطلاعات جهت داده شدهٔ هنری و غیره به متن سیاسی وارد شود و افکار عمومی شوروی را به اصطلاح با آزادی‌های اجتماعی حاکم بر جوامع کاپیتالیستی آشنا گردانند.

در هنگام اتخاذ سیاست‌های دفاعی در قبال تهاجمات دیپلماسی عمومی مخصوصاً در کشوری نظیر آمریکا توجه به مراتب زیر ضرورت می‌یابد:

۱. حتی‌المقدور از شدت جریان انتقال اطلاعات کاسته شود.

۲. حجم و تنوع انتقال اطلاعات به حداقل تقلیل یابد.

۳. در صورت امکان سیر جریان اطلاعات از یک سویه به دو سویه مبدل گردد.

برای کاستن از شدت و حجم جریان اطلاعاتی، توجه به این واقعیت که اطلاعات عمدتاً به‌وسیله ابزار اطلاع‌رسانی نظیر رسانه‌ها منتقل می‌شوند، از اهمیتی وافر برخوردار است، بدین‌سبب، کاستن از تعداد رسانه‌های منتقل کننده اطلاعات ضرورت دارد. می‌توان از طریق محدود سازی استفاده از آنها لااقل در مواردی همچون ماهواره، یا دشوار نمودن دستیابی به رسانه مربوطه از حجم منتقل شده اطلاعات به میزان زیادی کاست و به همان میزان اثرگذاری آنها را تقلیل داد. به عبارتی افزایش مقاومت‌های فرا روی جریان اطلاعات به عنوان یکی از راه‌کارهای مؤثر قادر به کاهش شدت جریان و حجم آن و تقلیل اثرگذاری و نفوذ دیپلماسی عمومی، می‌باشد. البته این روند در طی زمان با پیشرفت فن‌آوری‌های اطلاع‌رسانی به طور مداوم و حتی روز به روز با معضلات جدی روبرو خواهد شد.

یکی دیگر از مواردی که قادر است از شدت نفوذ روش دیپلماسی عمومی بکاهد،

اهتمام در جهت از میان بردن زمینه‌های مناسب فعالیت این رسانه‌ها و خنثی‌سازی و تحت کنترل درآوردن کلیه انگیزه‌هایی است که مخاطبان را به سمت این رسانه‌ها جذب می‌نماید.

در شرایط امروز جهانی انگیزهٔ اصلی مخاطبان در رجوع به رسانه‌های مذکور در دو بخش عمده خلاصه می‌شود. برای گروهی استماع و توجه به برنامه‌های حاشیه‌ای (نظیر موسیقی) مدّ نظر بوده و در کنار آن هدف تبلیغات روانی قرار می‌گیرند. اما برخی دیگر، مستقیماً برای دریافت و اطلاع از اخبار سیاسی به متن پرداخته و در این رهگذر خلأ اطلاعاتی خود را جبران می‌نمایند. در بین این دو گروه، طبعاً انگیزهٔ گروه اخیر قوی‌تر و مستقیماً تحت تأثیر موارد القائی قرار می‌گیرند. در مراحل بعدی افرادی از این گروه خود به عنوان جزیی از ابزار اطلاع‌رسانی تبدیل و به توزیع اطلاعات دریافتی در سطح جامعه می‌پردازند. این افراد نیز در یک تقسیم‌بندی ثانوی به دو گروه کنجکاو جهت کسب اطلاعات بدون همسویی سیاسی و گروه هم‌جهت و هم‌فکر با سیاست‌های القایی دریافتی تقسیم می‌شوند و طبعاً هر دو گروه خود را در معرض سیاست‌های تبلیغاتی قرار می‌دهند. بدیهی است علت اساسی گرایش گروه «کنجکاو» به سوی رسانه‌های خارجی، عطش اطلاعاتی است. با اعمال سیاست‌های دقیق خبری می‌توان تا حدود زیادی از عطش اطلاعاتی این‌گونه افراد کاست. تأسیس شبکه خبر و امثال آن می‌تواند در این راستا گام مفیدی تلقی گردد.

ج) راه‌کارهای مقابله با دیپلماسی عمومی

ارزیابی میزان تأثیرگذاری دیپلماسی عمومی و نیز نظری اجمالی به تاریخچه کاربرد عملیاتی آن، نشان دهنده این واقعیت است که دیپلماسی عمومی دارای دو تأثیر عمده و مهم در هنگام تقابل سیاست‌ها و منافع آمریکا در قبال دیگر کشورها است. تاثیرات مزبور به شرح زیر می‌باشند:

۱. زمینه‌سازی اعمال سیاست‌ها برای تعمین منابع کوتاه مدت

۲. ایجاد استحاله و دگرگونی در نظام‌های معارض با سیاست‌های آمریکا در جهت منافع ایالات متحده در دراز مدت.

در هر دو مورد، بویژه در آن زمان که استحاله به مثابه حرکتی برای به نابودی کشاندن ساختار یک نظام و اثرگذاری بر رژیم هدف مورد نظر است. مشاهده می‌شود که روش‌های «دیپلماسی عمومی»، شدیداً با سیاست‌های «جنگ روانی»[۱] شباهت می‌یابد. معمولاً در برابر این روش که در خارج از چارچوب ما و قواعد رسمی دیپلوماتیک اعمال می‌شود و هدف آمریکا متعثرسازی افکار عمومی کشور در جهت نیل به اهداف مورد نظر خود می‌باشد، دو گونه سیاست امکان اجرا می‌یابند، نخست سیاست تهاجمی که در انجام آن، کشوری چون ایران نیز متقابلاً تلاش لازم را معمول خواهد داشت تا با استفاده از روش و ابزارهای سیاست عمومی در یک حرکت هوشمندانه مستقیماً بر افکار عمومی کشور مقابل، همچون ایالات متحده تأثیر گذارد. سیاست دوم، اتخاذ راه‌های تدافعی است که در این حالت کشوری چون ایران با وجود محدودیت امکانات مربوطه در اعمال سیاست‌های نافذ در برابر کشور مقابل می‌کوشد حداقل در وهله نخست از تخریب روحیه ملی توسط رقیب یا خصم کاسته و میزان نفوذ کشور مقابل را به کمترین حد ممکن کاهش دهد.

در هر صورت و در هر دو حالت فوق‌الذکر، در اعمال سیاست‌های تهاجمی و یا تدافعی یک نکته مهم باید مد نظر قرارگیرد و آن پاسخگویی دقیق به این سؤال است که: ابزارهای کلیدی دیپلماسی عمومی جهت نفوذ در طرف مقابل چیست؟ و چگونه می‌توان آنها را از کارایی لازم خارج ساخت؟ و شاید در سطحی عالی‌تر آن ابزار را به ادواتی در جهت خدمت به منافع ملی ایران و علیه سیاست‌های آمریکا مبدل ساخت؟

باید توجه داشت که فارغ از سیاست‌های تدافعی در قبال دیپلماسی عمومی آمریکا؛ تلاش برای ایجاد تریبون‌های مناسب در جهت ارسال پیام‌های متقابل به درون جامعه آمریکا ضرورت دارد. برای این منظور باید ضمن شناخت دقیق جامعه آمریکا هنجارها و ارزش‌های مقبول آنان، ادبیات مناسب برای القاء شایسته‌تر پیام مورد نظر طراحی گردد و با تعسیس یا کشف تریبون‌های مفید که مخاطبان بیشتری را پوشش دهد، جریان یکسویه اطلاعات را به مسیری دو سویه تبدیل کرد، زیرا به نظر می‌رسد پیام‌های دریافتی از بیرون به ویژه در نزد

---

1. Psycho - war

اقلیت‌های آمریکایی جاذبه مخصوص خود را دارا است.

ارایه راهبردهای عملیاتی در راستای تدارک تهاجم دیپلوماتیک از طریق دیپلماسی عمومی به‌وسیله ایران پروژه‌ای مجزا را می‌طلبد که در این نوشتار توصیفی در باب دیپلماسی عمومی نمی‌گنجد.

در هر حال در یک جمع‌بندی اجمالی در قبال سیاست عمومی آمریکا در رویکردی کلان سه راه فرا رو قرار می‌گیرد که به طور خلاصه ذکر می‌شود.

۱. محدودسازی کانال‌های توزیع اطلاعات آمریکا در ایران یا دشوارسازی دستیابی به آنها.

۲. از میان بردن بسترهای انگیزه‌ای مخاطبان از طریق رفع عطش اطلاعاتی.

۳. طراحی پروژه دو سویه‌سازی اقدامات در چارچوب عملیات دیپلماسی عمومی.

فصل سوم
طرح خاورمیانه بزرگ

الف) کلیات

جایگاه و نقش استراتژیک خاورمیانه را با توجه به گفته‌های بوردیس فون‌لوهازن ژنرال بازنشسته ارتش اتریش بهتر می‌توان درک کرد. او اعتقاد دارد که «خاورمیانه مرکز دنیای قدیم است، مرکزی که در دل آن منطقه خلیج فارس قرار دارد و به‌منزله مرکز، مرکز (هارتلند)[1] شناخته می‌شود. در این منطقه فقط مسئله نفت نیست که حائز اهمیت است، بلکه اگر به اطلس جهانی نظری کنیم، متوجه می‌شویم که در هیچ جای دیگر، اقیانوس‌ها تا به این حدّ در آفریقا و اوراآسیا رخنه نکرده‌اند. اقیانوس هند با دو بازوی خود در دو منطقه «دریای سرخ» و «خلیج فارس» و همچنین اقیانوس اطلس از راه «مدیترانه» و «دریای سیاه» در این منطقه رسوخ کرده‌اند. میان دو اقیانوس که به یک اندازه از سواحل آفریقا و آسیا فاصله دارند، سرزمین باستانی اور UR در مصب رودخانه‌های دجله و فرات قرار گرفته است. این منطقه از هر جهت حساس‌ترین منطقه دنیای قدیم است. هرگونه آشفتگی که بر اثر عوامل بیرونی در این منطقه پدید آید، پیامدهایی برای دو قارهٔ اروپا و آفریقا خواهد داشت، یعنی تحولاتی که در این منطقه ایجاد شود مانند سنگی است که در دریاچه آبی می‌افتد و ما امواج آن را در تمام سطح دریاچه مشاهده می‌کنیم.»[2]

از آن هنگام که آمریکایی‌ها ناوهای جنگی خود را در سال ۱۸۴۵م به بنادر ژاپن گسیل

---

1. Heartland

۲. بنیاد تحقیقات هریتیج، نوامبر ۲۰۰۲ میلادی.

داشتند، سیاست واشنگتن بر این پایه استوار بوده است که سرپل‌هایی در این سواحل دنیای قدیم ایجاد کند. به همین سبب آنها در سال ۱۸۹۸م به فیلیپین، در سال ۱۹۴۵ به ژاپن و سپس به کره جنوبی و متعاقباً به ویتنام نفوذ کردند. البته این سرپل‌ها معمولاً سرزمین‌هایی را دربر می‌گرفت که دارای سطح بالایی از توسعه بودند. لیکن این منطقه حساس مورد نظر آمریکا همواره در کناره‌های اوراسیا قرار داشت. کناره‌های اقیانوس هند و خلیج فارس دقیقاً در محل تلاقی محورهای بزرگ ارتباطی زمینی، که خاور دور را به آفریقا و اروپا و هند متصل می‌سازد، قرار دارد. در کرانه‌های خلیج فارس، جهان اسلام به دو نیمه تقسیم می‌شود. نیمه غربی که سمت باختر تا اقیانوس اطلس گسترش یافته و نیمه هند و ایرانی که از کوهستان‌های ایران شروع می‌شود و با گذر از پاکستان و بنگلادش تا اندونزی و فیلیپین، پیش می‌رود. بنابراین، هر قدرتی که در اینجا استقرار یابد، به صرف همین واقعیت‌ها، می‌تواند به‌عنوان پشتیبان یا تهدیدی همه‌جانبه برای کشورهای خاورمیانه، بلکه در ورای آن خطری برای اروپا، شبه‌قاره هند و آفریقا، محسوب گردد.

وانگهی چنین امری می‌تواند پیش‌طرح تکوین جبهه سومی را در برابر قدرت نظامی روسیه تشکیل دهد و خطوط جبهه ایالات متحده را که در ترکیه استقرار یافته در برابر روسیه، تقویت کند و بر کشورهای مصر، سوریه، ایران و نیز اروپا و ژاپن از طریق نفت فشار وارد سازد. باید به این نکته توجه شود که ۷۰ درصد از انرژی در قرن بیست‌ویکم از نفت تأمین می‌شود همان‌طور که هم‌اکنون و در آینده نزدیک، جهانیان شاهد خواهند بود، کشورهای قدرتمند به‌جای توجه محض به ژئوپولتیک عموماً به ژئواکونومیک روی آورده و سعی می‌کنند به مناطق حساس جهان به جای نگرش سیاسی ـ نظامی توجهی سیاسی ـ اقتصادی داشته باشند.

برای این که انرژی از محل تولید، صحیح و سالم به محل مصرف برسد، تعمین امنیت منطقه بسیار حائز اهمیت است. این امنیت معمولاً تحمیلی می‌باشد. همان‌طور که در قرن اخیر شاهد برقراری آن در خاورمیانه و خلیج فارس به بهانه‌های مختلف توسط ابرقدرت‌ها بوده‌ایم. آنها سعی بر این دارند که این امنیت را به نفع خودشان یعنی صدور نفت با قیمت بسیار ارزان و بدون وجود مانع بر سر راه صدور آن ایجاد کنند. طبیعی است این اقدام برای کشورهای دارندهٔ

نفت هم خوش‌آیند نبوده و همین موضوع باعث نزاع‌های فراوان بین دارندگان انرژی و ابرقدرت‌ها گردیده و در آینده هم خواهد گردید.

با اینکه حوزهٔ خلیج فارس هنوز بزرگ‌ترین منبع انرژی را در خود جای داده است، لیکن با گشایش حوزهٔ بزرگ خزر بر روی جهان از اتکای انحصاری بسیاری از کشورهای مصرف‌کنندهٔ عمدهٔ انرژی به نفت خلیج فارس کاسته شد. که این امر برای کشورهای مصرف‌کننده بسیار حائز توجه خواهد بود.

نکتهٔ مهم این است که ذخایر نفت و گاز خزر محصور در خشکی بوده و به عبارتی کشورهای تولیدکنندهٔ انرژی در اطراف دریای خزر از بازارهای مصرف خود به لحاظ جغرافیایی جدا افتاده‌اند. در گذشته تنها راه انتقال نفت حوزهٔ خزر، خطوط لوله‌یی بود که از روسیه عبور می‌کرد، با فروپاشی شوروی، انتقال انرژی در کشورهای تازه استقلال یافته با توجه به عدم تمایل آنها به وابستگی به روسیه، شکل حادّی به خود گرفته است. آنها سعی در ایجاد مسیری برای عبور و رسیدن به دریاهای آزاد دارند. اینکه کدام مسیر ارجحیت دارد و چه کشوری شرایط مساعدتری را برای عبور لوله‌های نفت دارد، مسئله‌یی بسیار مهم و حتی حیاتی است. به‌طوری که اصطلاح سیاست خط لوله و دیپلماسی خطوط انتقال و ایجاد نقشه‌یی به‌نام نقشه لوله‌های نفتی، اصطلاحی رایج در ادبیات سیاسی شده است.

با به وجود آمدن جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز، این حدس حداقل در بین عده‌یی تقویت شده است که ایران اهمیت گذشته خود را به دلیل عقب کشیده شدن مرزهای شوروی، از دست داده است، ولی برخی دیگر پیش‌بینی متفاوتی دارند. آنها بر این باورند که با استقلال یافتن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، دامنه ژئوپولتیک ایران در شمال گسترش یافته و قرار گرفتن بین دو منطقه نفت‌خیز خزر و خلیج فارس و مسئله انتقال انرژی، اهمیت ایران را دوچندان کرده است. به‌طوری که نادیده گرفتن این کشور در نظام آیندهٔ جهانی، امری غیرممکن خواهد بود و اینجاست که به یاد زمانی می‌افتیم که به استناد تاریخ، ایران دارای موقعیت گذرگاهی (جادهٔ ابریشم) بود و این موقعیت، مسائل فراوانی را برای امنیت داخلی و خارجی ایران، ایجاد می‌کرده است.

وجود این موقعیت گذرگاهی، که به گفته بسیاری از کارشناسان، ارزان‌ترین، کوتاه‌ترین و مناسب‌ترین مسیر برای انتقال منابع انرژی از حوزهٔ دریای خزر می‌باشد و قرارگرفتن در نقطه‌یی نفت‌خیز و بسیار حسّاس از خلیج فارس در خاورمیانه یا همان موضوع قابل توجه کارشناس اتریشی که در سرآغاز مطلب به آن اشاره شد ـ یعنی «مرکز، مرکز» ـ و همچنین با در اختیار داشتن ۷/۸۹ میلیارد بشکه ذخایر نفتی، که جزء بزرگ‌ترین حوزه‌های ذخایر اثبات شدهٔ دنیا می‌باشد و افزودن حداقل ۱۲٪ سهم گاز جهان و توجه و تأکید به این نکته که اکنون در عصر جهانی‌شدن که پایه اقتصاد جهانی بر محور انرژی می‌گردد، هر کشوری راکه دارای نفت باشد یا در مسیر لوله‌های نفتی قرارگرفته باشد، مقام ویژه‌یی در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی می‌بخشد.

همهٔ این مسائل و مطالب، عواملی هستند که تأثیر عمده‌یی بر امنیت جمهوری اسلامی ایران می‌توانند داشته باشند.

با تبدیل شدن ایران به گذرگاه انرژی حوزهٔ دریای خزر و پیامدهای سیاسی و اقتصادی که از این بابت نصیب ایران می‌شود، می‌توان جایگاه ایران را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌یی ثبت و حتی آن را به یک قدرت فرامنطقه‌یی، تبدیل کرد. در ایران با همه تلاش‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب در جهت تقلیل وابستگی کشور به اقتصاد نفتی برای ایجاد امنیت سیاسی و اقتصادی صورت گرفته هنوز انرژی حرف اوّل را می‌زند و تمام ارکان اقتصادی ـ سیاسی و حتی بسیاری از امور امنیتی کشور به نوعی وابسته به نفت می‌باشند. متأسفانه حدود ۸۰٪ درآمدهای ارزی و ۴۰٪ عایدات دولتی کشور از محل درآمدهای نفتی تأمین می‌شود و این وابستگی شدید باعث شده که ثبات اقتصادی و سیاسی کشور دچار چالش گردد و با مقوله انرژی، پیوندی عمیق بخورد.

اگر به ریشه‌ها و علل کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ نگرشی عمیق شود، متوجه خواهیم شد که حتی مشروعیت سیاسی حاکمان و شکست حکومت‌ها با مقوله انرژی پیوند خورده و این مهم به ما یادآوری می‌کند که در جهت ثبات اقتصادی و سیاسی و امنیتی باید تلاش شود و از وابستگی به نفت کاسته و به درآمدهای باثبات‌تر روی آورده شود.

با توجه به مطالب فوق، چنین برداشت می‌گردد که نفت که علی‌الاصول باید صرفاً یک

مقوله اقتصادی تلقی شود، اینک بیش از همیشه به‌عنوان ابزار و اهرم فشار درآمده و از سیاسی‌ترین موضوعات شناخته می‌شود، چنانچه کوچکترین تغییر و تحولات انرژی در دنیا به‌جای درج در صفحات اقتصادی، در صفحات سیاسی روزنامه‌ها با تیتر درشت، عنوان می‌گردد. به هر حال در این دوره تحولات و دگرگونی‌ها، شرایط جدیدی را در نظام‌های بین‌المللی ایجاد کرده که از آن به‌عنوان «دوران گذار» یاد می‌کنند. یعنی دورانی که در واقع هیچ ثبات و دوامی در روابط بین دولت‌ها و عرصه بین‌المللی وجود ندارد.

بنابراین برای احتراز از این تهدیدها و چالش‌های بین‌المللی و ایجاد آمادگی برای ورود به بازارهای جهانی قرن بیست‌ویکم، درک شرایط به‌وجود آمده در عرصه بین‌الملل و پیش‌بینی تحولات آن و همچنین استفاده مطلوب از انرژی ـ چه در جهت استخراج و چه در جهت انتقال آن ـ امری انکارناپذیر است.

ب) اهداف طرح

ژنرال پاول وزیر امور خارجه سابق ایالات متحده که در زمینه امور خاورمیانه کارشناس زبده و شناخته شده‌ای و در زمان جنگ دوم خلیج فارس ریاست ستاد مشترک ارتش ایالات متحده را برعهده داشت، در ۲۲ آذرماه ۱۳۸۱، در بنیاد «هریتیج» با انجام یک سخنرانی، طرح آمریکا برای خاورمیانه بزرگ و علل ارائه آن را اعلام نمود. البته این طرح با عناوین گوناگون بکرات از سوی مقامات مربوطه آمریکایی به‌ویژه در طیّ دو سال دورهٔ اول ریاست جمهوری بوش دوم ارائه شده بود. امّا جامعیت و رسمیّت سخنان «پاول» را نداشت. او اظهار داشت:

«خاورمیانه منطقه پهناوری است و اهمیت زیادی برای مردم آمریکا دارد. میلیون‌ها نفر در مساجد و کلیساهای آن منطقه عبادت می‌کنند و بسیاری از اماکن مقدس در این منطقه قرار گرفته است. آمریکا علاوه بر اینها از سرمایه‌های خاورمیانه استفاده می‌کند و روابط تجاری و معالات بازرگانی بسیار بین طرفین وجود دارد. متأسفانه هزاران نفر از شهروندان ما در حوادث یازدهم سپتامبر به دست تروریست‌هایی کشته شدند که در خاورمیانه متولد شده و عقاید بنیادگرایان و تندروی را در همین منطقه به دست آورده بودند. آنچه که اهمیت دارد آن است که ما

به مدت پنجاه سال تلاش‌های خود را برای کمک به مردم خاورمیانه، متمرکز کرده بودیم و من افتخار می‌کنم که به‌عنوان رییس ستاد ارتش آمریکا در خاورمیانه خدمت کرده‌ام و آن هنگام که آمریکا با رهبری نیروهای ائتلاف بین‌المللی، موفق شد که عراق را از خاک کویت اخراج کند، من در خاورمیانه خدمت می‌کردم.

امروز اوضاع سیاسی و نظامی خاورمیانه به توجه زیادی نیاز دارد و سیاست ما در این منطقه بر جنگ ضد تروریسم و خلع سلاح عراق و پایان دادن به مناقشات و درگیری‌های اعراب و اسرائیل، متمرکز شده است. جنگ ضد تروریسم تنها به خاورمیانه، محدود نمی‌شود و دوستان ما در مناطق دیگر هم در این جنگ شرکت دارند، زیرا افراد بسیاری از کار تروریسم رنج برده‌اند. و ما خوشحالیم که دوستان آمریکا در این‌باره به جایی رسیدند که احساس مسئولیت می‌کنند. آنها با ما در جنگ افغانستان شرکت کردند و با ما اطلاعات جاسوسی رد و بدل نمودند و افراد متهم به هم‌دستی با تروریست‌ها را بازداشت کردند و منابع حمایت‌های مالی از تروریست‌ها را مسدود نموده و تحت پیگرد قرار دادند.

ما توجه زیادی به پایان دادن درگیری میان اعراب و اسرائیل داریم و با دوستان خود در منطقه تلاش می‌کنیم تا صلح دائمی براساس دیدگاه جورج بوش مبنی بر تشکیل دو کشور مستقل در کنار هم محقق شود و آنها به‌طور صلح‌آمیز در کنار هم زندگی کنند و لازمه این امر آن است که فلسطینیان دارای رهبری جدید و متفاوت با قبل شوند و به صلح و پایان دادن به تروریسم پای‌بند، باشند! در آن صورت اسرائیل هم باید فعالیت‌های شهرک‌سازی را متوّقف کند و همانطور که رییس‌جمهور آمریکا گفت با تلاش بسیار و فراگیر همه طرف‌ها تشکیل کشور مستقل و مردم‌سالار فلسطین تا سال ۲۰۰۵ میسر می‌گردد!

در مقابل آمریکا و سیاست‌های آن در خاورمیانه، چالش‌های زیادی در منطقه وجود دارد و هریک از چالش‌ها و تهدیدها بر منافع ملی ما و منافع ملت‌های منطقه تأثیر می‌گذارد و لذا ما با این چالش‌ها و تهدیدها مقابله خواهیم کرد و در این زمینه پافشاری و عزم خود را استوار ساخته‌ایم.

شرایط موجود برای ما روشن نموده است که باید توجه و اهتمام خود را به خاورمیانه

بیشتر معطوف داریم. اگر می‌خواهیم به موفقیتی برسیم باید توجه فعّال و پویایی به اصلاحات سیاسی و اقتصادی داشته باشیم و باید به همکاری ملت‌ها و دولت‌های منطقه شکاف‌های موجود را برداریم.

اقتصاد آزاد و فن‌آوری به‌طور بی‌سابقه‌یی فضای مناسبی را برای توسعه اقتصادی و آسایش بشری به‌وجود آورده است، ولی آنچه که در ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد، خاورمیانه را از کاروان جهانی عقب نگاه می‌دارد. خاورمیانه در گذشته خدمت زیادی به تمدن بشری کرده است ولی این روزها بسیاری در این منطقه قدرت و توانایی لازم را برای تحقق آسایش و راحتی در قرن ۲۱ ندارند و نمی‌توانند راه توسعه را هموار کنند. کارشناسان عرب با ما هم‌عقیده هستند که مسائل منطقه باید به‌طور عمیق مورد بررسی قرار گیرد.

بسیاری از اقتصادها در خاورمیانه از رابطه‌بازی و قوانین عقب‌مانده، رنج می‌برند و کمی سرمایه‌گذاری‌ها، کارشناسی‌ها و آموزش‌ها نیز مشاهده می‌شود. کشورهای خاورمیانه به‌طور عمومی از بازارهای جهانی دور هستند و بیش از یک درصد از صادرات غیرنفتی جهان را تولید نمی‌کنند و تنها ده کشور در خاورمیانه عضو سازمان تجارت جهانی هستند. نبود فرصت‌های اقتصادی به مرز ناامیدی و یأس رسیده است و نوع نظام‌های اقتصادی، مجموعه خطرناکی را به‌وجود آورده است و مردم خاورمیانه به صدای سیاسی قوی احتیاج دارند. آزادی در خاورمیانه و یا هر نقطه‌یی دیگر از جهان رشد نمی‌کند مگر آنکه دموکراسی و مردم‌سالاری مورد حمایت قرار گیرند و آمریکا در این‌باره قبلاً هم هشدار داده است.

روزنه‌های امید در خاورمیانه وجود دارد و کشورهایی همچون قطر، بحرین و مغرب دست به اصلاحات سیاسی زده‌اند. در این کشورها از حقوق زنان، آزادی رسانه‌ها به‌خصوص ماهواره‌ها حمایت شده است. بیش از نیمی از زنان در جهان عرب بی‌سوادند و زنان بیش از مردان از بی‌کاری رنج می‌برند. کشورهای خاورمیانه امکانات لازم را برای زنان فراهم نمی‌کنند. هر کشوری که در خاورمیانه عقب بماند، آینده‌یی نخواهد داشت. آمریکا بر آن است که در کنار ملت‌های خاورمیانه بایستد تا آنان به سوی صلح و ساخت زندگی بهتر برای کودکان خود حرکت کنند!! من امروز برای خدمت به این هدف طرحی ابتکاری را اعلام می‌کنم که آمریکا را به‌طور

جدّی در کنار اصلاحات و آیندهٔ جدید برای این منطقه قرار می‌دهد.

اقدامات اوّلیه طرح ما عبارت از مجموعه‌یی از برنامه‌ها و طرح‌هایی است مبتکرانه یعنی ابتکار آمریکایی و خاورمیانه‌یی و پلی میان آمریکا و خاورمیانه است. این طرح با افکار و اندیشه‌های جدید، شکاف‌های موجود را پر می‌کند و جزیی از مشارکت ما در خاورمیانه، تأکیدی بر پای‌بندی بیشتر ما به تعهدات گذشته و همکاری با همه ملت‌های خاورمیانه برای زندگی بهتر است.»

«کالین پاول» پس از این مقدمه طولانی که حاوی نکات مهمی نیز بود، طرح آمریکا برای خاورمیانه را بشرح زیر اعلام می‌دارد:

۱. محور اقتصادی

۱. همکاری دولت آمریکا با بخش‌های عمومی، خصوصی و تشویق آنان به سرمایه‌گذاری و انجام اصلاحات اقتصادی، پرکردن شکاف‌های موجود با کشورهای خاورمیانه، گسترش فعالیت‌های سیاسی و حمایت از نقش زنان در جامعه.

۲. همکاری با دولت‌های خاورمیانه برای وضع قوانین جدید اقتصادی و جذب سرمایه‌های خارجی و توسعه و رشد بخش خصوصی.

۳. همکاری با مربیان و اولیای آموزش و پرورش و اعزام اساتید آمریکایی در تعداد بسیار برای رفع معضلات آموزشی.

۴. کمک به کشورهای دوست مانند عربستان، یمن، الجزایر از لحاظ فنی و اقتصادی جهت ورود به سازمان تجارت جهانی، در این زمینه معاضدت اولیه به اردن انجام گردیده و کشورهایی مانند مصر، بحرین و مغرب آمادگی خود را برای احداث مناطق آزاد بازرگانی و ایجاد فضای باز سیاسی اعلام داشته‌اند.

۵. تاسیس مرکز سرمایه‌گذاری آمریکا ـ خاورمیانه، مانند صندوِ سرمایه‌گذاری آمریکا لهستان.

۲. محور سیاسی

۱. کمک به مردم خاورمیانه با هدف تحکیم درخواست‌های سیاسی آنان برای اجرای اصلاحات.

۲. اعطای نقش مهم کلیدی به زنان خاورمیانه به‌ویژه زنان عرب برای مشارکت در امور سیاسی کشورهای خود.

۳. آشنایی مردم منطقه با حکومت مردم‌سالاری و دموکراسی منبعث از اندیشه آمریکایی!

۴. مشارکت سیاسی نیازمند تقویت سازمان‌های مدنی است، در طرح آمریکا گسترش فعّالیت این سازمان‌ها و اعتلای سطح آموزش و فرهنگ منطبق با جامعه آمریکا! در نظر گرفته شده است.(۱)

انتخاب اصطلاح خاورمیانه بزرگ از جانب استراتژیست‌های آمریکایی، برای در بر گرفتن کلیه کشورهای اسلامی است که در تحولات جهان اسلام تأثیرگذار می‌باشند، بنابراین در تعیین حدود خاورمیانه بزرگ توسط نظریه‌پردازان راهبردی ایالات متحده و احتمالاً با مشورت رژیم صهیونیستی، از کشورهای شمال آفریقا مانند مراکش و الجزایر تا کشورهای آسیای میانه مانند ازبکستان و تاجیکستان و دیگر کشورهای منطقه مانند افغانستان و پاکستان نام برده می‌شود.

از دیدگاه این نظریه‌پردازان، موضوعی که در حوزهٔ این کشورها تهدید اصلی علیه امنیت و بقای رژیم صهیونیستی و تثبیت هژمونی ایالات متحده در قرن ۲۱ محسوب می‌شود، سلاح‌های کشتار جمعی نیست، بلکه رفتار جدید مسلمانان ناشی از تحوّل بنیادین فرهنگ و اعتقاد سیاسی آنان است.

از نظر استراتژیست‌های ایالات متحده و اسرائیل، صحنه اصلی نبرد جهانی با تروریسم در حوزهٔ خاورمیانه بزرگ قرار دارد. اضافه کردن لفظ «بزرگ» به «خاورمیانه» برای دربر گرفتن کشورهای مسلمان فراتر از خاورمیانه عربی مانند پاکستان، افغانستان، آسیای مرکزی، ایران و

---

۱. جواد وعیدی، «خاورمیانه بزرگ»، همشهری دیپلماتیک، شمارهٔ دهم، ۱۳۸۳/۲/۱.

ترکیه و شمال آفریقا و در واقع جهان اسلام است.

از این دیدگاه برای دستیابی به «امنیت مطلق» در قبال تهدیدات یادشده باید این نبرد روی ریشه‌های تروریسم در خاورمیانه متمرکز شود. در نگرش آمریکایی ـ اسرائیلی، اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و به‌طور دقیق به‌دنبال تحقق «امنیت و ثبات» در این حوزهٔ گسترده جغرافیایی متشکل ازکشورهای مسلمان است. نتیجه عملیاتی و اجرایی تحقق «امنیّت و ثبات» در خاورمیانه بزرگ قبل از هر چیز «امنیت برای بقای اسرائیل» و تثبیت هژمونی ایالات متحده در سطح این منطقه است که البته ثمره نهایی آن هژمونی جهانی آمریکا خواهد بود. هسته مرکزی طرح خاورمیانه بزرگ عبارت از تغییر وضع موجود مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی با هدف مشابه‌سازی و یکسانی فرهنگی، اقتصادی و ادغام در بازارهای جهانی لیبرال سرمایه‌داری است.

پیش از این در دوران جنگ سرد تهدیدات برای ایالات متحده بیشتر در گسترش نفوذ شوروی و کمونیسم در منطقه و گسترش ناسیونالیسم افراطی عربی و به خطر افتادن کنترل نفت در منطقه بود. در شرایط فعلی «ظهور جنبش‌های سیاسی اسلامی ضد اسرائیل و ضد آمریکایی، در سرزمین‌های اشغالی، لبنان و تسرّی آن به سایر مناطق خاورمیانه بزرگ، تهدید جدیدی محسوب می‌شوند.

به‌دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و نشر هدف «اصل قرار دادن آموزه‌های دینی اسلام در ادارهٔ جامعه و حکومت» اصل موضع‌گیری غیر قابل انعطاف نسبت به اشغال سرزمین‌های متعلق به مسلمانان، تبدیل به مهم‌ترین تهدید امنیتی بر ضد بقا و موجودیت رژیم صهیونیستی به‌عنوان مهم‌ترین متحد کاخ سفید شده است.

بر این اساس طرح خاورمیانه بزرگ، برای نبرد با ریشه‌های تهدید در قبال تل‌آویو ـ به‌عنوان متحد اصلی واشنگتن ـ مبتنی بر تغییر بنیادین منطقه‌یی است که آن هم شامل پی‌گیری هم‌زمان تغییر رژیم حکومت‌های چالش‌گر و الهام‌بخش و تغییر ساختار فرهنگی و اجتماعی و دینی کلیه کشورهای مسلمان با عنوان اصلاحات و توسعه دموکراسی، می‌باشد.

بدین ترتیب طرح اصلاحات ایالات متحده در خاورمیانه بزرگ برای «تغییر بنیادین

منطقه» به‌جای تکیه بر صرفاً تغییر رژیم و «دولت‌سازی» مانند آنچه که در کوتاه‌مدت در افغانستان و بعد در عراق با روی کار آوردن دولت‌های طرفدار و متحد واشنگتن می‌خواست که انجام دهد روی ریشه اصلی یعنی دین‌سازی و یا همان «آمریکائیزه کردن اسلام» استوار می‌باشد. صدور ایدئولوژی لیبرال دموکراسی درواقع اعلام موضعی آشکار از سوی ایالات متحده برای شکل‌دهی خاورمیانه با تفکّر و فرهنگ و دین و روش زندگی مد نظر آنان است.

مشکل عمدهٔ آنان، حس بی‌اعتمادی در بین مردم مسلمان خاورمیانه بزرگ درخصوص اهداف این کشور در این منطقه است. از طرف دیگر برای عملیاتی ساختن برنامه اصلاحات دین‌سازی و ملّت‌سازی، نیاز به زمان طولانی، حداقل به اندازه دو نسل می‌باشد.

مشکلات آمریکا در جهان اسلام

دکتر پیتر وارن سینگر محقق حوزهٔ امنیّت ملّی و سیاست خارجی آمریکا طیّ سخنانی در دانشگاه «وست مینستر» انگلیس اظهار داشت: «بر مبنای آمار موجود، در جهان اسلام به استثنای نمونه نیم‌بند لبنان هیچ رژیم واقعاً دموکراتیکی برقرار نیست. رژیم‌های موجود در جهان اسلام عموماً به استثنای ایران، بدون حمایت مردمی قدرت را در دست دارند و از این‌رو فاقد مشروعیت سیاسی هستند و همین امر موقعیت آنها را متزلزل و آسیب‌پذیر ساخته است. آنها برای حفظ قدرت خود شیوه‌یی سرکوب‌گرانه در پیش گرفته‌اند و از آنجا که در بسیاری موارد از حمایت آمریکا برخوردارند خشم شهروندان مسلمان این کشورها نیز به سمت واشنگتن جهت داده می‌شود.»

وی افزود: «بدین ترتیب نخستین معضلی که در برابر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه عرض اندام می‌کند، مسئله ارتباط با رژیم‌هایی است که فاقد مشروعیت مردمی هستند و اقدامات غیرموجه آنها به حساب آمریکا، گذاشته می‌شود.» سینگر اضافه نمود که: «آنچه به‌خصوص موجبات تشویش و نگرانی مقامات مربوطه آمریکا را فراهم آورده، این است که ۵۰ تا ۶۰ درصد جمعیت کشورهای مسلمان را جوانان تشکیل می‌دهد و این گروه کسانی هستند که آیندهٔ روابط جهان اسلام با آمریکا را رقم می‌زنند. وجود یک بخش عظیم ناراضی در

این کشورها برای آمریکا خطر بسیار بزرگی به‌شمار می‌آید و هم‌اکنون نشانه‌های این خطر بزرگ در عربستان، عراق، پاکستان و یمن برای آمریکا مشهود شده است. از این جهت باید استراتژی تازه برای مواجهه با تحولاتی که در پیش است، اتخاذ گردد. این استراتژی صرفاً نباید در راستای تغییر رژیم‌های نامطلوب در جهان اسلام جهت‌گیری شود، بلکه تأکید اصلی باید بر دموکراسی و بسط جامعه مدنی استوار باشد. مقصود از دموکراسی هم صرفاً برقراری انتخابات نیست. زیرا صرف برگزاری انتخابات در غیاب عوامل دیگر می‌تواند منجر به روی کار آمدن دیکتاتورهای جدید شود. آمریکا با تجربه‌یی که از بالکان در مورد بسط و گسترش دموکراسی بدون تکیه بر برگزاری انتخابات به دست آورده، باید زمینه‌یی را فراهم آورد که ابتدا مبانی نظام‌های دموکراتیک در جهان اسلام تقویت گردد و آنگاه به برگزاری انتخابات، اقدام شود. یک نمونه این شرایط هم‌اکنون در عراق برقرار است. برگزاری انتخابات می‌تواند روی کار آمدن گروه‌های عوام‌فریب مستبد را در آن کشور تسریع نماید. پس باید در عراق ابتدا نظام دموکراتیک را شکل داد!!»(۱)

بنظر این محقق آمریکایی که از کارشناسان عمدهٔ حزب جمهوری‌خواه است، آمریکا باید نوعی گفت‌وگو و دیالوگ در کشورهای اسلامی را تشویق کند و زمینه‌یی را فراهم سازد تا همه صداهای متنوعی که در جهان اسلام وجود دارد بتواند شنیده شود.

اظهارات شیطنت‌آمیز گوینده وقتی بیشتر حالت مداخله‌جویانه پیدا می‌کند که صریحاً اذعان می‌دارد که: «برای آمریکا کنار کشیدن از صحنه و ایفای نقش یک ناظر بی‌طرف وجود ندارد، امّا هر نوع مداخله و نقش فعال باید سنجیده و حساب‌شده به انجام برسد. به‌عنوان مثال آمریکا از جنگ نخست با عراق که فعالانه شرکت نمود درس لازم را نگرفت و غفلت کرد. در آن هنگام در زمینه شناسایی نیروهای موجود در سطح جامعه عراق اقدام لازم انجام نشد و حال باید آمریکا متوجه این قبیل نکات باشد.»

و در نهایت نامبرده همان نظرات وزیر امور خارجه را تکرار می‌کند و تأکید می‌نماید که دولت آمریکا باید باب گفتگو با گروه‌های سیاسی و دینی جهان اسلام را باز و آنها را در عرصه

---

۱. همان منبع.

سیاسی فعال کند و مهم‌تر از هر اقدامی برنامه‌های مبادله اساتید و فرهیختگان و اهل نظر با ابعاد چندگانه در زمرهٔ محورهایی است که باید در استراتژی تازه، گنجانیده شود.

وی دربارهٔ ایران چنین اظهار عقیده می‌کند: «دربارهٔ ایران در این نکته تردیدی نیست که این کشور براساس آمار و واقعیت‌های عینی موجود، فاصله بسیار زیادی با دیگر کشورها در جهان اسلام از حیث پای‌بندی به موازین دموکراسی و حکومت‌گری مدرن و مشارکت مردمی دارد امّا تلاش این کشور برای دستیابی به سلاح هسته‌یی، نگرانی زیادی برای آمریکا درست می‌کند، همچنین تهدیدهای ایران بر ضد اسرائیل، شدیداً ایجاد تشویش می‌کند.»(۱)

نظرات کارشناس صاحب‌نام آمریکایی آشکارا نشان می‌دهد که حکومت آمریکا بیش از هر نکته‌یی نگران تهدیدهایی است که از جانب جمهوری اسلامی ایران متوجه رژیم صهیونیستی می‌گردد. از اینرو بخش عمدهٔ خصومت آنها با ایران به‌سبب مواضع مستقل ایران بر ضد اسرائیل است که برای آمریکا بسیار مهم می‌باشد.

نظریهٔ تغییر زیرساختارها

رهبران حزب جمهوری‌خواه آمریکا در هنگام مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰م، بین جورج بوش و ال‌گور، به هیچ‌وجه از نظریه مشارکت فعّال ایالات متحده در تغییر زیرساخت‌های اجتماعی خاورمیانه، حمایت نمی‌نمودند. خانم کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه آمریکا که در آن هنگام در ستاد انتخاباتی بوش نقش فعّالی داشت، در مصاحبه‌یی با نشریه «فارین افرز» مورخ نوامبر ۲۰۰۰ م تصریح نمود که: «آمریکا باید توان و استعداد خود را بر رابطه گسترده با کشورهای بزرگ جهان نظیر چین و روسیه متمرکز کند، زیرا این‌گونه کشورها می‌توانند نظام سیاسی جهان را تغییر دهند. امّا سیاست آمریکا در قبال قدرت‌های دیگر مانند اروپا باید این باشد که آنها را در راستای پذیرش مسئوولیت‌های خود و رفع بحران‌های منطقه‌یی هدایت کند.» جورج بوش در زمان رقابت‌های انتخاباتی همان سال صریحاً اظهار داشت: «من هیچ اعتقادی به دخالت آمریکا در پروژهٔ تغییر زیرساخت‌های اجتماعی، ندارم.» اما در ۲۲ مه ۲۰۰۲ م، طرح

---

۱. همان منبع.

تغییر زیرساخت‌های اجتماعی فلسطین را مطرح نمود و به دنبال آن مقامات وزارت دفاع آمریکا خواستار تغییر زیرساخت‌های عراق و تشکیل دولت ـ ملت جدید و الگو شدن آن برای تمامی خاورمیانه شدند.

اقدام آمریکا در خصوص تغییر زیرساخت‌های اجتماعی در بالکان و افغانستان مهم و شایان توجه است. تجربه بالکان نشان می‌دهد که مردم این منطقه پس از پایان جنگ، بیش از آنکه نیازمند بازسازی زیرساخت‌های اجتماعی و حتی سیاسی و اقتصادی باشند، خواستار تأمین امنیت و استقرار صلح و آرامش بودند. آمریکایی‌ها که ظاهراً توانایی لازم را برای تأمین امنیت بالکان داشتند از اقدام به چنین کار مهمی، احتراز نمودند و به‌جای آن شعار «حکومت دموکراتیک، امنیت را به ارمغان می‌آورد.» را منتشر نمودند. ماحصل چنین اقدامی ظهور بازارهای سیاه، فساد، قاچاق (مواد مخدر) و... بود. از هنگامی که پیامدهای منفی جنگ بالکان تجلّی کرد، امنیت بوسنی نیز تضعیف گردید و جنایات سازمان یافته و درگیری‌های داخلی، گسترش یافت. در اینجا بود که صدای تندروها بلند شد. این افراد مخالف برپایی نظام دموکراتیک در بالکان بودند. بروز این مسائل موجب شد تا واشنگتن اعلام کند نیروهای خود را از بالکان خارج خواهد کرد. مجموع این فعل و انفعال‌ها نشان داد که تندروها، رهبران گروه‌های مسلح و سیاستمداران فاسد منطقه جداً در برابر هرگونه تغییری که با منافع آنان سازگار نباشد، مقاومت می‌کنند.

دربارهٔ افغانستان می‌توان گفت تجربه آن کشور تلخ‌تر از بالکان می‌باشد. آمریکا از ابتدای جنگ افغانستان برای برقراری امنیت در این کشور، مخالفت به‌عمل آورد. سازمان عفو بین‌المللی در ماه مارس ۲۰۰۲م (فروردین ۱۳۸۱)، گزارشی منتشر ساخت مبنی بر اینکه پلیس افغانستان که در خارج از کابل کار می‌کند ۴ ماه است حقوق خود را دریافت نکرده است. این گزارش تأکید می‌کند دولت کابل در سایر شهرها و نقاط کشور تسلط کافی ندارد و این مناطق عملاً فاقد امنیت می‌باشند، لذا باید تصمیم فوری برای مقابله با این وضعیّت اتخاذ شود. زیرا جنگ‌سالاران و گروه‌های مسلح مافیای مواد مخدر، عملاً قدرت دولت بر سایر بخش‌های افغانستان را پر خواهند کرد. با این وجود آمریکا از تغییر زیرساخت اجتماعی در افغانستان

خودداری کرد.

با این شرایط آیا تغییر زیرساخت‌های اجتماعی در فلسطین و عراق بهتر خواهد بود؟ پاسخ به این سؤال قطعاً منفی است. آنچه آمریکا در فلسطین انجام می‌دهد بیشتر به یک رسوایی سیاسی شبیه است، زیرا از مردم فلسطین می‌خواهد که اصول دموکراسی، مبارزه با خشونت و فساد را فقط تحت سلطه اشغال‌گران اسرائیلی انجام دهند، ولی آنها از صهیونیست‌ها نمی‌خواهند به مناطق خود قبل از قیام انتفاضه در سال ۲۰۰۰ برگردند. در مورد طرح «نقشهٔ راه» راهکار اجرایی همه صاحب‌نظران اتفاق رأی داشتند که این طرح گره‌یی از معضلات صلح خاورمیانه را باز نخواهد کرد و حتی رهبران صهیونیستی نیز از آن طرح ناراضی بودند. نکته جالب اینجاست که ایالات متحده خود نیز به‌طور کامل از طرح «نقشه راه» خرسند نبود. با این شرایط پیچیده و دیدگاه‌های غیرواقع‌بینانه و سلطه‌جویانه، چگونه ممکن است که آمریکا بتواند دگرگونی در زیرساخت‌های اجتماعی در فلسطین به‌وجود آورد. امّا در مورد عراق، مسئولیت دفاع از عراق و امنیت آن بعد از سرنگونی صدام به عهدهٔ اشغالگران است.

خانم رایس[1] مشاور وقت امنیت ملّی در آغاز اشغال اعلام کرد: «آمریکا خود را ملزم به برقراری نظام دموکراسی در جهان اسلام می‌داند!» سخنان بوش و رایس در این زمینه انطباق کامل دارد. رییس‌جمهور آمریکا تاکید کرده است: «نظام جدید جهانی، آزادی را برای خاورمیانه به ارمغان خواهد آورد.» طبعاً این سخنان بوش در حد حرف باقی خواهد ماند زیرا نظام سلطهٔ استکباری هیچگاه در طول تاریخ برای ملّتی آزادی، عدالت و قانون به ارمغان نیاورده است.

چندی قبل نویسنده آمریکایی «خانم راسل برتسون» دربارهٔ عراق پس از صدام چنین

---

۱. «کاندولیزا رایس» در سال ۱۹۵۴ در ایالت آلاباما- ایالتی که عموماً دستخوش تبعیض نژادی بود- در جنوب آمریکا به دنیا آمد. پدر او کشیشی مخالف تبعیض نژادی بود. در نوزده سالگی وارد دانشگاه استانفورد شد و دورهٔ حقوق بین‌الملل راگذراند. او متخصص شوروی و بلوک شرق شد. در دورهٔ بوش اول با تدریس در دانشگاه مذکور، به عضویت شورای امنیت ملی درآمد. در دورهٔ بوش دوم موقعیت و نفوذ بیشتری یافت. وی را مبتکر دکترین «حملات پیشگیرانه» می‌دانند. در دورهٔ دوم بوش پسر به وزارت خارجه آمریکا منصوب شد. او رابطهٔ ویژه‌ای با صهیونیسم و اسرائیل و دشمنی فوق‌العاده‌ای با جمهوری اسلامی ایران دارد.

نوشت: «اکنون فرصت گران‌بهایی برای آمریکا به‌وجود آمده است تا اشتباهات خود را در بالکان و افغانستان جبران کند. ایالات متحده می‌داند تنها جنگ علیه رژیم عراق کافی نبوده است بلکه مهم‌تر آن است که نیروهای آمریکایی به موقع از عراق خارج شوند و راه آن را بدانند.»

در هر حال اکنون شکافی میان بیانیه‌های رسمی و سیاست‌های اجرایی این کشور درخصوص مسائل خاورمیانه وجود دارد. قطعاً سیاست‌های واشنگتن در قبال عراق اشتباه بوده است زیراکه مشکلات عراق دشوار و بسیار سنگین شده است. آمریکا اعلام کرده است که در نظر دارد اوضاع متشنج عراق را مهار کند و یک حکومت دموکراتیک در این کشور استقرار دهد. هر چند نتوانست آرامش و امنیت را به عراق بازگرداند. ولی تغییر زیرساخت‌های اجتماعی عراق در دستور کار مقامات مربوطه آمریکایی قرار دارد.

افزایش و گسترش موج مخالفتها برضد حضور و سلطه آمریکا به‌ویژه پس از افشای جنایات وحشتناک زندانیهای مخفی در عراق نظیر زندان «ابوغریب» و زندانهای دیگر در اروپا «گوانتانامو» وضعیت دشواری برای دولت ایالات متحده در منطقه به وجود آمد. اختلافات داخلی، استعفاها و برکناریها، افشاگریهای پی‌درپی، تضعیف اوضاع اقتصادی، افزایش قیمت نفت، بخشی از پی‌آمدهای اجرای سیاستهای دولت نومحافظه‌کار بوده است.

تهاجم گسترده و همه جانبه اسرائیل به فلسطینیان و انحلال دولت و مجلس فلسطین، دستگیری اعضای دولت و مجلس و کشتار وسیع مردم و تخریب اماکن عمومی و خصوصی و همچنین تهاجم به لبنان و به راه انداختن جنگی تمام عیار و ارتکاب جنایات جنگی گسترده ادامه تهاجم به عراق و اجرای طرح خاورمیانه بزرگ است. اگرچه تهاجم به لبنان برخلاف طرح و تصورات قبلی بسیاری از محاسبات و برنامه‌ریزیها را دگرگون و اوضاع کاملاً متفاوتی ایجاد کرد.

خاورمیانه پس از جنگ لبنان در سل ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) وضعیت کاملاً متفاوتی خواهد داشت. زیرا در این جنگ ملت لبنان و به دنبال آن ملتهای عرب مقاومت در مقابل اسرائیل را برای اولین بار تجربه کردند و نتایج جنگ را بسیار متفاوت از آنچه آمریکا و اسرائیل طراح یکرده بودند، رقم زدند. این جنگ آثار پی‌آمدهای فوق‌العاده‌ای در جهان اسلام داشت و بسیاری از معیارها، روابط، سیاستها و روشها تغییر داد.

بخش دوم: آمریکا ـ خاورمیانه

فصل اول
خلیج فارس

آشنایی با خلیج فارس

مساحت خلیج فارس طبق آخرین برآوردهای به عمل آمده ۲۴۰/۰۰۰ کیلومتر مربع تخمین زده شده است، طول سواحل آن از مصب اروندرود تا تنگه هرمز در منابع ایرانی ۸۰۵ کیلومتر و در منابع خارجی ازجمله دایرةالمعارف بریتانیکا ۶۱۵ میل (بیش از ۹۰۰ کیلومتر) ذکر شده است و همین اختلاف در مورد عریض‌ترین و تنگ‌ترین معبر خلیج فارس نیز دیده می‌شود.

در منابع معتبر ایرانی عریض‌ترین نقطه خلیج فارس را ۲۸۸ کیلومتر و تنگ‌ترین آن را در تنگه هرمز کمی بیش از ۴۶ کیلومتر نوشته‌اند، درحالی‌که در دایرةالمعارف بریتانیکا به نقل از دایرةالمعارف اقیانوس‌شناسی، عریض‌ترین نقطه خلیج فارس ۲۱۰ میل (حدود ۳۱۳ کیلومتر) و پهنای تنگه هرمز را ۳۵ میل (۵۵ کیلومتر)، نوشته است.

خلیج فارس یکی از کم‌عمق‌ترین دریاهای دنیا است و به استثنای تنگه هرمز و آب‌های خلیج آن‌که عمق آب گاهی تا ۱۸۰ متر می‌رسد، عمیق‌ترین نقطه داخل خلیج فارس به‌ندرت از ۹۰ متر تجاوز می‌کند.

خلیج فارس به‌علت کمی عمق آب و نزدیکی به منطقه استوایی یکی از گرم‌ترین دریاهای دنیاست، بعد از اکتشاف و استخراج نفت در کشورهای ساحلی خلیج فارس و فلات قاره، دیگر توجه زیادی به معادن مختلف خلیج فارس نمی‌گردد. بیش از شصت درصد از منابع نفت شناخته شده جهان در منطقه خلیج فارس ذخیره شده است.

آنچه در حال حاضر خلیج فارس را شهره جهان کرده، نفت و گاز به‌عنوان مواد انرژی‌زا با ذخایر فراوان آنها است. پس از جنگ جهانی اوّل برای مدت بیش از هشتاد سال نام خلیج فارس

با نفت مترادف شده بود. منابع فراوان، سهولت استخراج، هزینه ناچیز تولید، مازاد ظرفیت تولید، کیفیت بالا، سهولت حمل و نقل و بالاخره امکان کشف ذخایر جدید نفتی در مقایسه با سایر مناطق نفت‌خیز جهان، از ویژگی‌های نفت منطقه خلیج فارس است.

اهمیّت خلیج فارس فقط در منابع نفت خام نهفته نیست، بلکه با کشف منابع عظیم حوزه‌های گازی تحت حاکمیت ایران و قطر، جایگاه ویژه خود را ارتقاء بخشید. بررسی آژانس بین‌المللی انرژی درخصوص ماندگاری منابع نفت حوزه خلیج فارس به‌صورت منابع انحصاری صادراتی در سال‌های بعد از ۲۰۱۵م، باعث شد تا حوزهٔ خلیج فارس اهمیت خود را برای قرن ۲۱ نیز حفظ کند. تا آن زمان بسیاری از کشورهای صادرکنندهٔ نفت (مانند الجزایر) از جرگه کشورهای صادرکننده نفت خارج و به تعمین کننده نیاز داخلی خود، تبدیل خواهند شد. در این میان تنها ۵ کشور حوزه خلیج فارس یعنی عربستان، ایران، عراق، کویت و امارات متحده عربی همچنان صادرکننده نفت باقی خواهند ماند. همین عامل است که حیات اقتصادی و سیاسی بسیاری از کشورهای صنعتی غرب و ژاپن را به ادامه بی‌وقفه جریان نفت از حوزهٔ خلیج فارس وابسته کرده است.

به همین دلیل همواره تنش‌هایی در خلیج فارس حتی بیش از سایر مناطق وجود داشته و بر کشور ما تأثیر مستقیم گذارده است.

پس از ایران، عراق نخستین کشور خاورمیانه است که اکتشافات نفتی در آن صورت گرفته و اوّلین چاه نفت عراق بیست سال بعد از فوران چاه نفت مسجد سلیمان به نفت رسیده است. عملیات اکتشاف نفت در عراق، هنگامی که جزیی از امپراتوری عثمانی بود، آغاز شد. در جریان جنگ اول جهانی کار اکتشاف نفت عراق عملاً متوقف گردید. بعد از خاتمه جنگ، انگلیس‌ها که قیمومیت عراق را از طرف جامعه ملل عهده‌دار شده بودند، درصدد برآمدند، شرکت سابق نفت ترکیه را به طور کامل در اختیار خود بگیرند، ولی در این کار موفق نشدند. در سال ۱۹۵۲ به‌دنبال اعلام ملّی شدن صنعت نفت ایران، در قرارداد نفت عراق نیز تجدید نظر شد. از سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) شرکت‌های آمریکایی «بویل اویل و استاندارد اویل نیوجرسی» هرکدام ۵/۱۲ درصد از سهام نفت عراق را در اختیار گرفته بودند. عراقی‌ها در سال (۱۳۵۰) ۱۹۷۲ نفت

خود را ملّی اعلام کردند.

بعد از ایران و عراق سومین کشور منطقه خلیج فارس که منابع نفتی آن مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، بحرین است. بحرین از سال ۱۸۷۱ تحت‌الحمایه انگلیسی‌ها بود و در سال ۱۸۸۰ رسماً یک قرارداد تحت‌الحمایگی با انگلیس امضا کرد. یک شرکت کوچک آمریکایی به‌نام «شرکتِ نفت خلیج شرقی» در سال ۱۹۲۷ (۱۳۰۶ ش) امتیاز استخراج نفت را در بحرین بدست آورد. این شرکت یک سال بعد امتیاز خود را در مقابل ۵۰ هزار دلار به شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا انتقال داد. هنوز عملیات اکتشاف و استخراج نفت آغاز نشده بود که انگلیسی‌ها شروع به کارشکنی کردند. سرانجام قرار شد، شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا شرکت مستقلی به‌نام نفت بحرین تشکیل دهد و این شرکت در انگلستان ثبت شود و مالیات خود را به دولت انگلیس بپردازد!

عربستان چهارمین کشور خاورمیانه است که شرکت‌های خارجی اقدام به تولید و صدور نفت از آن نمودند در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا بعد از اکتشاف نفت در بحرین به وجود منابع نفتی در ایالت الحساء واقع در بخش ساحلی عربستان پی برد و با پرداخت سی‌وپنج هزار پوند به ابن‌سعود، امتیاز نفت عربستان را از آن خود ساختند. در جریان عملیات اکتشاف یک شرکت نفت دیگر آمریکایی به‌نام شرکت نفت تگزاس نیمی از سهام شرکت جدیدالتاسیس نفت عربستان و استاندارد اویل را به مبلغ ۲۱ میلیون دلار خریداری کرد. در سال‌های اوّلیه پس از پایان جنگ دوم جهانی استاندارد اویل کالیفرنیا و شرکت نفت تگزاس قسمتی از سهام خود را به دو شرکت دیگر نفتی آمریکایی، فروختند. شرکت جدید نفت عربستان و آمریکا (آرامکو) از چهار شرکت آمریکایی تشکیل گردید.

اوّلین چاه نفت قطر در سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹ م) به نفت رسید. شیخ قطر که تحت‌الحمایه انگلستان بود در سال ۱۹۵۳ امتیاز استخراج نفت این شیخ‌نشین را به شرکت نفت انگلیس و ایران داد. صدور نفت قطر پس از پایان جنگ جهانی دوم از دسامبر سال ۱۹۴۹ رسماً آغاز گردید.

با این‌که بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان در کشور کوچک کویت قرار دارد اما اکتشاف نفت این سرزمین خیلی دیر آغاز شد. اوّلین محموله نفتی کویت در سال ۱۹۴۶ به خارج صادر گردید.

کویت از سال ۱۸۹۹ رسماً تحت‌الحمایه انگلیس بود ولی بر سر کسب امتیاز استخراج نفت کویت بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت آمریکایی «خلیج» (گلف)، رقابت سختی درگرفت و دولت بریتانیا سرانجام به‌خاطر پاره‌یی ملاحظه‌های سیاسی، مصلحت خود را در آن دید که در بهره‌برداری از نفت کویت با آمریکایی‌ها، مشارکت نماید، درنتیجه توافق حاصله، سهام شرکت نفت کویت به‌طور مساوی بین شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت نفت آمریکایی خلیج، تقسیم شد. از سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴ م) در منطقه بی‌طرف که بین کویت و عربستان قرار گرفته است نیز نفت استخراج شد و منافع حاصله از استخراج آن بین عربستان و کویت به‌طور مساوی تقسیم می‌شود. آمریکایی‌ها استخراج نفت در منطقه بی‌طرف را نیز به شرکت‌های آمریکایی داده‌اند.

از ۷ امارت یا شیخ‌نشین که امارات متحدهٔ عربی را تشکیل می‌دهند فقط ابوظبی و دوبی دارای منابع نفتی قابل توجه‌ای هستند. امتیاز نفت ابوظبی به دو شرکت داده شده است که یکی از آنها مجموعه‌یی از دو شرکت انگلیس و فرانسه و دیگری شامل پنج شرکت انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و هلندی است.

اهداف و استراتژی آمریکا در خلیج‌فارس

آمریکا مانند سایر قدرت‌های جهانی در ادوار مختلف در جستجوی بهره‌گیری از امکانات خلیج فارس به‌ویژه نفت آن، پا به منطقه گذارده است. اوّلین قرارداد کشتی‌رانی و دریانوردی آمریکا در منطقه با شیخ‌نشین عمان در سال ۱۸۳۲ م امضاء شد. کشف نفت بحرین که خود زیر نفوذ انگلیسی‌ها بود، به نفوذ آمریکا در منطقه خلیج فارس منجر شد. روابط بین آمریکا و بحرین به‌دنبال کسب امتیاز نفت در بحرین از سوی آمریکایی‌ها در سال ۱۹۳۲ م، آغاز گردید. بعد از آن به‌دنبال کشف نفت در تپه‌های نمکی عربستان سعودی، پای شرکت‌های بزرگ آمریکایی به منطقه باز شد و شرکت نفتی آرامکو برای اکتشاف، تولید و صدور نفت عربستان تشکیل گردید. شرکت نفتی «عربی ـ آمریکایی» از چهار شرکت نفتی استاندارد اویل اف نیوجرسی، استاندارد اویل اف کالیفرنیا، تکزاکو و سوکونی موبیل تشکیل شده است. سپس در

سال ۱۹۳۳ م شرکت‌های آمریکایی امتیاز نفت کویت را به‌دست آوردند. در سال ۱۹۵۳م، بعد از کودتای آمریکا در ایران با تشکیل کنسرسیوم، امتیاز نفت ایران را نیز اخذ نمودند. پس از جنگ جهانی دوم طرح کمک‌های آمریکا به کشورهای لطمه خورده از جنگ براساس اصل چهار ترومن، انجام پذیرفت و حصول این هدف در گسترش نفوذ آمریکا در منطقه نقش عمده‌ای داشت و بر همین مبنا بود که زمینه‌های سلطه آمریکا بر ایران هم فراهم گردید.

در سواحل جنوبی خلیج فارس، انگلیس حضوری عینی داشت ولی در عربستان زمینه‌های نفوذ آمریکا فراهم شده بود. در نتیجه این نزدیکی اوّلین موافقتنامه مشترک دفاعی میان دو کشور به امضا رسید و براساس آن ایالات متحده متعهد شد در قبال استفاده از پایگاه هوایی ظهران، اسلحه و تجهیزات لازم را به عربستان ارسال دارد و نیروی نظامی آن کشور را آموزش دهد.

سیاست آیزنهاور مبتنی بر تعهد آمریکا به کمک بی‌قید و شرط به کشورهای خاورمیانه در قبال تهدیدهای شوروی بود. به همین سبب آمریکا برای نزدیکی بیشتر به عربستان و حفاظت از آن کشور در قبال کمونیسم، در سال ۱۹۵۷ م در مقابل امضای موافقتنامه‌ای، کمک‌های نظامی به ارزش ۱۸۰ میلیون دلار به عربستان سعودی ارسال نمود.(۱)

توجه خاص آمریکا به ایران و عربستان، مقدمات پذیرش مسئولیت واگذاری ژاندارمی خلیج فارس را پس از خروج آشکار انگلیس از منطقه فراهم آورد.

در نهایت در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) با توافق مشترک آمریکا و انگلیس در چارچوب سیاست و استراتژی غرب به‌ویژه آمریکا، شاه ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه و مأمور حفظ امنیت در خلیج فارس تعیین شد و درنتیجه امکان تسلط مجدد ایران بر جزایر تنب و ابوموسی که همواره جزیی از سرزمین ایران بزرگ محسوب می‌گردید، فراهم و تمهیدات لازم برای تسلیح و تقویت ایران میسر شد.

آمریکا در منطقه خلیج فارس به‌دنبال اهداف اساسی و مهمی است که از منافع سرشار نهفته در خلیج فارس ناشی می‌شود و برای آمریکا دارای ارزش حیاتی است. در رأس این هدف‌ها دسترسی به نفت، ادارهٔ بازار منطقه‌یی خلیج فارس، کنترل موقعیت استراتژیک خلیج

---

۱. روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱۳۶۹/۸/۱، ص ۱۰.

فارس و تنگه هرمز، مقابله با نفوذ روسیه در منطقه و مقابله با انقلاب اسلامی و نفوذ ایران می‌باشد که همواره مدّ نظر ایالات متحده در منطقه خلیج فارس بوده است.

شبه‌جزیرهٔ عربستان، عراق، ایران در حدود دوسوم از ذخایر شناخته شده نفت جهانی را دارا می‌باشند. استفاده از این نفت در اوضاع مناسب سیاسی و اقتصادی، برای ایالات متحده و اتحادیه اتلانتیک شمالی و سایر کشورهای اروپای غربی و ژاپن دارای کمال اهمیت است.» هارولد براون وزیر اسبق دفاع آمریکا در سال ۱۹۸۰ اهداف آمریکا در خلیج فارس را به‌شرح زیر بیان داشته است:

۱. تضمین دسترسی به عرضه نفت کافی

۲. ایستادگی در مقابل گسترش و نفوذ شوروی

۳. ایجاد ثبات در منطقه (یعنی تضمین امنیت اسرائیل)

۴. توسعه فرایند صلح خاورمیانه (یعنی تضمین سلطه و منافع اسرائیل)

۱۶٪ از نفت وارداتی جهان از این منطقه است که حدود ۱۳٪ نفت آمریکا و ۴۵٪ نفت مصرفی آلمان و ۷۵٪ نفت مصرفی فرانسه و ژاپن را تشکیل می‌دهد و قطع آن لطمه سنگینی بر اقتصاد آن کشورها و آمریکا وارد خواهد ساخت.

ژنرال ماکسول تیلور رییس اسبق ستاد مشترک ارتش آمریکا در سال ۱۹۸۹ م اظهار داشت که «سلاح نفت اوپک برای امنیت آمریکا به همان اندازهٔ تهدیدی است که از ناحیه نیروهای پیمان ورشو متوجه نیروهای آمریکا در اروپای غربی می‌گردد و شاید اهمیت آن بیشتر هم باشد.»(۱)

برژینسکی پس از اشغال کویت از سوی عراق در سال ۱۹۹۰ م گفت: «در بحران کنونی خلیج فارس آنچه برای آمریکا اهمیت دارد وضع عربستان است که نباید مورد تهاجم قرار گیرد. بهای نفت نباید از یک حدّ مقبولی تجاوز کند، در عین حال جوانان آمریکایی نباید فدای کویت شوند.»(۲)

---

۱. روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۱۳۹۹۷۰، مورخ ۱۳۶۹/۶/۲۱.

۲. همان منبع.

در سال ۱۹۸۱ م، «رونالد ریگان» اهداف آمریکا در خلیج فارس را در مقابل کمیته مشترک اقتصادی کنگره چنین تشریح کرد:

۱. دسترسی به نفت خلیج فارس و حفاظت از خطوط کشتیرانی

۲. متوقف ساختن توسعه‌طلبی شوروی

۳. تقویت مناسبات تجاری، اقتصادی و سیاسی آمریکا باکشورهای دوست در منطقه

۴. دستیابی به نقاط کلیدی درکشورهای منطقه که در پروژه‌های نظامی آمریکا قرار دارند!

در همان زمان «دیک چینی» وزیر دفاع ریگان (که اکنون معاون ریاست جمهوری آمریکا است)تصریح کرد که برای ما حکومت آل صباح مطرح نیست، ما فقط خواهان نفت هستیم.»

قبل از آغاز جنگ دوم خلیج فارس و شکست نیروهای بعثی صدام، جورج بوش (پدر) اعلام کرد که «اگر از کشورهای حوزهٔ خلیج فارس حمایت نکنیم، کنترل نفت منطقه به دست صدام خواهد افتاد و این حادثه اثر مهمی بر زندگی و صنعت ما خواهد گذارد.»[(۱)]

جورج بوش (پدر) در گزارش سال ۱۹۹۱ خود به کنگرهٔ آمریکا به نکات مهمی اشاره می‌کند که بررسی و تحلیل فرازهای آن به روشن شدن اهداف آمریکا در منطقه خلیج فارس کمک مؤثری می‌کند. در آن گزارش آمده است:

«خاورمیانه نمونه روشنی است از منطقه‌یی که حتی اگر تشنج بین شرق و غرب در آن فروکش کند باز هم نگرانی‌های استراتژیکی آمریکا همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند. منافع ما ازجمله حفظ امنیت اسرائیل، صیانت از امنیت کشورهای میانه‌روی عربی، خروج آزاد نفت از منطقه همواره از سوی منابع گوناگونی مورد تهدید بوده است، از این‌رو ما به حضور نظامی خود در منطقه شرق خلیج فارس و اقیانوس هند، ادامه خواهیم داد.»

تروریسم مذهبی کماکان به‌عنوان عنصر تهدیدکنندهٔ منافع آمریکا به‌ویژه در جهان سوم به‌حساب می‌آید! از این جهت هدف اطلاعاتی و نظامی آمریکا خنثی کردن این نوع تهدیدهای متمرکز خواهد بود. خطر بنیادگرایی ممکن است جان اتباع آمریکا و کشورهای دوست در خاورمیانه راکه دنیای آزاد به منابع انرژی آن‌ها نیازمند است را مورد تهدید جدی قرار دهد.

---

۱. روزنامهٔ جمهوری اسلامی، مورخ ۱۳۶۹/۶/۱۲.

تأمین مستمر عرضه انرژی برای پیشرفت و امنیت ما، حیاتی است. تمرکز ۶۵ درصد از ذخایر شناخته شده نفت جهان در خلیج فارس بدین معنی است که باید در آینده هم با قیمت قابل رقابت در بازار جهانی، دسترسی داشته باشیم.»[۱]

هم‌زمان با انتخاب جورج بوش (پدر)، به‌عنوان چهل‌ویکمین رییس‌جمهور ایالات متحده، موسسات مطالعاتی مختلفی در آمریکا مانند انستیتوی مطالعات واشنگتن، بنیاد هری‌تیج، انستیتوی مطالعاتی هوور، انجمن سیاست خارجی، شورای روابط خارجی، مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی واشنگتن‌دی‌سی در خصوص اهداف آمریکا در خلیج فارس، موارد زیر را مورد تأکید قرار داده‌اند:

۱. تأمین دسترسی جهان صنعتی به نفت و ذخایر منطقه

۲. ممانعت از کنترل و سلطه سیاسی و نظامی شوروی یا هر قدرت متخاصم با آمریکا

۳. حفظ ثبات و استقلال کشورهای منطقه خلیج فارس

۴. محدود کردن تهدیدهای بنیادگرایان اسلامی

۵. حفظ روابط دوستانه با کشورهای میانه‌روی عرب

۶. تأمین امنیت اسرائیل

۷. جلوگیری از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه.[۲]

از مجموع اظهارنظرهای فوق الذکر چنین نتیجه‌گیری می‌شود که هدف‌های عمدهٔ آمریکا در خلیج فارس اهداف اقتصادی، استراتژیکی و در نهایت سیاسی است.

قرارگرفتن خلیج فارس و تنگه هرمز در این منطقه مهم جهان، اعتبار استراتژیکی خاصّی به آنها داده است. براساس نظر برژینسکی مشاور امنیت ملّی در دوران جیمی کارتر، ایالات متحده منطقه خلیج فارس را بعد از اروپا و آمریکا، سوّمین خط دفاعی استراتژیکی خود محسوب می‌دارد. بنابراین استراتژی آمریکا آن است به هر طریق ممکن لازم است نقاط استراتژیکی منطقه به‌ویژه تنگه هرمز را تحت کنترل خود قرار دهد. مهم‌ترین هدف این

---

۱. روزنامهٔ کیهان، مورخ ۱۳۶۹/۶/۲۱.

۲. استراتژی آمریکا در خلیج فارس ـ ادارهٔ سیزدهم وزارت امور خارجه.

استراتژی، حضور نظامی آمریکا در منطقه به‌منظور حفظ و حراست از امنیت سرمایه‌های جهان غرب می‌باشد. برای نیل به این هدف در اختیار گرفتن پایگاه‌های ظهران، قطر، کویت و بحرین در اولویت قرار دارد.

تا قبل از انقلاب اسلامی ایران و سقوط رژیم شاه، ایران متحد اصلی آمریکا در حوزهٔ خلیج فارس به‌شمار می‌آمد و با نفوذ آمریکا در کشورهای ساحلی جنوب خلیج فارس، آمریکایی‌ها از بابت امنیت منطقه و حفظ منافع سیاسی و اقتصادی خود در کشورهای ساحلی خلیج فارس نگران نبودند امّا پیروزی انقلاب اسلامی ایران و خصومتی که در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹ (آبان ۱۳۵۸) بین دو کشور به‌وجود آمد، موقعیت آمریکا را در منطقه به‌شدت متزلزل نمود.

سخنان جیمی کارتر دربارهٔ خلیج فارس که در پیام سالانه وی به کنگره قبل از تفویض امور ریاست جمهوری به ریگان ایراد نمود، مواضع او را در قبال خلیج فارس تا حدودی آشکار و روشن ساخت و به همین جهت رسانه‌های عمومی جهان آن سخنرانی را به‌عنوان «دکترین کارتر» مورد بحث و بررسی قرار دادند. البته مبتکر این «دکترین کارتر» کسی جز برژینسکی مشاور امنیت ملّی رییس‌جمهوری نبود.

«برژینسکی» فصلی از کتاب معروف «قدرت و اصول» خود را که مربوط به خاطرات چهار سال دوران ریاست جمهوری کارتر است به مسئله خلیج فارس، اختصاص داده و ضمن آن می‌نویسد: «کارتر در آخرین گزارش سالانه خود به کنگره اساس سیاست جدید آمریکا را در خاورمیانه و منطقه مهم خلیج فارس مشخص کرد و رسماً آمریکا را در مسائل مربوط به امنیت خلیج فارس، متعهد ساخته است.

برمبنای استراتژی سیاسی کارتر که از طرف جانشینان وی نیز مورد پذیرش قرار گرفت، امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حسّاس و استراتژیک جهان یعنی اروپای غربی، خاورمیانه و منطقه خلیج فارس و خاور دور، پیوند خورده است.» به‌نظر برژینسکی، کمربندهای آمریکا که از سه کشور ترکیه، ایران و پاکستان در منطقه به‌وجود آمده است، راه نفوذ و پیشرفت کمونیسم و شوروی را به‌طرف خلیج فارس و جنوب، سد می‌کرد و بی‌طرفی افغانستان هم سد حائلی بین

کشورهای شبه‌قاره هند و شوروی به‌وجود می‌آورد. امنیت حیاتی خلیج فارس و منافع بسیار مهم آمریکا هم با وجود دو متحد مطمئن در منطقه، یعنی ایران و عربستان سعودی که دو ستون اصلی طرح‌های دفاعی خلیج فارس را تشکیل می‌دادند، تضمین شده بود. گرایش انور سادات رییس‌جمهور وقت مصر به طرف آمریکا در سال‌ها ۷۴ - ۱۹۷۳ و مذاکرات کمپ‌دیوید و انعقاد قراردادهای صلح جداگانه بین مصر و اسرائیل به‌شدت به شوروی لطمه زده بود. امّا سقوط رژیم شاه در ایران و متعاقباً فرصتی که شوروی برای مداخله نظامی مستقیم در افغانستان پیدا کرد، کلیه معادلات آمریکا را در منطقه بهم زد و یک خطر جدی و فوری برای امنیت خلیج فارس و منابع حیاتی آمریکا در این منطقه به‌وجود آورد.»

«دکترین کارتر» در رأس استراتژی آمریکا، تشکیل یک نیروی واکنش سریع برای مقابله با حوادث احتمالی در خلیج فارس را در اولویت قرار می‌دهد. نکته مهم آن است که با وجود شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰، ریگان رییس‌جمهور جدید، طرح تشکیل این نیرو را مورد تأیید قرار داد و اقداماتی جهت تقویت آن نیز صورت گرفت.

لزوم ایجاد چند پایگاه نظامی دائمی آمریکا در منطقه نخستین بار در اوایل دهه ۱۹۸۰ در کمیته‌های دفاعی کنگرهٔ آمریکا مطرح و مورد بحث و توافق قرار گرفت.

در تابستان سال ۱۹۸۳ نقاط ضعف نیروی واکنش سریع آمریکا برای نخستین‌بار در یکی از نشریات معتبر آمریکا، مطرح گردید و یک کارشناس برجسته نظامی آمریکا به‌نام «اسکات تامپسون» ضمن مقاله مفصلی تحت عنوان «خلیج فارس و تقابل نیروها» نقاط ضعف نیروهای واکنش سریع را برشمرد.

مطالعه این مقاله از این واقعیت پرده برمی‌دارد که آمریکایی‌ها از همان زمان در اندیشه تبدیل خلیج فارس به یک منطقه جنگی بوده‌اند. در مقاله مزبور استیلای آمریکا بر خلیج فارس توصیه شده و لزوم مبارزه با بنیادگرایی اسلامی برای حفظ امنیت اسرائیل مورد تاکید قرار گرفته است.

«دکترین کارتر» در مورد خلیج فارس کم و بیش شبیه «دکترین ترومن» برای حفظ امنیت و استقلال ترکیه و یونان در برابر تهدیدهای شوروی در نخستین سال‌های بعد از جنگ دوم

جهانی بود. با وجود همه مزایایی که دموکراتهای آمریکا برای این طرح برشمرده بودند، برژینسکی بر این باور است که طرح مزبور حداقل از دو جهت قابل انتقاد است. نخست آن‌که نیروی لازم برای اجرای این دکترین وجود نداشت و دیگر آن‌که پیش از اعلام، این طرح دقیقاً مورد شور و بررسی و پیش‌بینی‌های لازم قرار نگرفته بود و درنتیجه طرحی خام و ناپخته بوده است.

«برژینسکی» درکتاب «قدرت و اصول» تأکید می‌کند که پس از آن‌که جنگ تمام‌عیار میان عراق و جمهوری اسلامی ایران قطعیت یافت، استواری آمریکا در دفاع از امنیت دوستانش بار دیگر در معرض آزمایش جدّی قرار گرفت. عربستان سعودی که امنیت حوزه‌های نفتی خود را در مخاطره قطعی می‌دید، در اواخر سپتامبر ۱۹۸۱، از آمریکا تقاضای کمک کرد. دولت سعودی خواهان ارسال فوری هواپیماهای آواکس برای عملیات اکتشافی در خلیج فارس شد. ظاهراً سعودی‌ها بیم داشتند که جمهوری اسلامی به تلافی عملیات عراق، تأسیسات نفتی کشورهای حوزهٔ خلیج فارس از جمله عربستان را هم مورد حمله قرار دهد. سرانجام با تقاضای سعودی‌ها موافقت شد و آمریکا با وجود اعلام بی‌طرفی، برای حفاظت از مصالح و منافع دوستان خود، عملاً بنفع آنان جبهه‌گیری نمود.

نقش اسرائیل

با توجه به روابط ویژهٔ اسرائیل با ایالات متحده که در حال حاضر در بین سایر کشورهای جهان نظیری برای آن قابل تصور نیست، طبعاً نگرانی و یا رضایت اسرائیل تأثیرات مهمی بر سیاست خارجی آمریکا در منطقه دارد. بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی علت عمدهٔ حمله آمریکا به عراق و تصرف نظامی آن کشور را خواست رهبران صهیونیستی در انجام این مهم و تغییرات گسترده در منطقه حیاتی خلیج فارس برشمرده‌اند. برای درک بیشتر از دلایل نگرانی دولت صهیونیستی، یادآوری مطالب مشروحه زیر مفید می‌باشد:

«در پایان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، صدام یک ارتش مجهز یک میلیون نفری را بسیج کرده بود که ظاهراً از نظر کمّیت، چهارمین ارتش جهان پس از چین و شوروی وقت و

آمریکا به‌شمار می‌رفت. تجهیزات جنگی این ارتش که در طول سال‌های جنگ با ایران از شرق و غرب دریافت شده بود، تقریباً با ارتش‌های نیرومند جهان برابری می‌نمود. طبق آمار مرکز مطالعات استراتژیک لندن در همان تاریخ اسرائیل فقط ۱۷۰/۰۰۰ نفر سرباز آماده جنگ احتمالی را در اختیار داشت که با احضار تمام نیروهای ذخیرهٔ خود می‌توانست یک نیروی ۶۰۰/۰۰۰ نفری را آمادهٔ جنگ کند. آنچه بیش از ارتش یک میلیون نفری و توپ‌ها و تانک‌های متعدد و هواپیماهای آخرین سیستم جنگی روسی متعلق به عراق، موجب نگرانی اسرائیل شده بود، نیروی موشکی و سلاح‌های شیمیایی و میکروبی عراق بود که در سال‌های آخر جنگ با ایران، صدام به‌طور گسترده و وسیعی مورد استفاده قرار داده بود.

اسرائیل بلافاصله پس از پایان جنگ ایران و عراق تشویش خود را از قدرت نظامی عراق و احتمال استفاده از آن علیه خود، اعلام داشت. گروه‌های نیرومند و متنفذ طرفدار اسرائیل در کنگرهٔ آمریکا و حامیان تل‌آویو در وزارت خارجه ایالات متحده این موضع را در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۸، به‌صورت شعار مهم انتخاباتی مخصوصاً برای حزب دموکرات و نامزد آن حزب و «دوکاکیس»[۱] قرار دادند. هرچند جورج بوش (پدر) نامزد جمهوری‌خواهان به ریاست جمهوری رسید امّا وی نیز تصریح کرد که روابط آمریکا و اسرائیل و رفع هرگونه نگرانی اسرائیل در مورد امنیت و ثبات خود، در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار دارد و هر دو حزب اصلی ایالات متحده به این موضوع متعهد می‌باشند.»[۲]

واقعیت آن است که فشار اسرائیل بر دولت آمریکا، باعث اتخاذ سیاست دوگانه‌ای از سوی دولت بوش (پدر) به صدام شد. مجله تایم آمریکا به نقل از ۶ سناتور آمریکایی که در اثنای جنگ دوم خلیج فارس به عراق مسافرت کرده و با صدام دیداری انجام داده بودند نوشته است: «من به ژنرال‌های خود دستور داده‌ام در صورت حمله اسرائیل به عراق هرچه در انبارهای

---

۱. «دوکاکیس» نامزد دموکراتها برای احراز مقام ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸، یونانی‌الاصل بود. نامبرده مدتی فرمانداری ایالت ماساچوست را به عهده داشت و مورد حمایت خانواده کندی و هواداران آنها بود. وی در انتخابات از جورج بوش معاون ریگان شکست خورد.

۲. مجلهٔ تایم آمریکا مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱ (اسفند ماه ۱۳۶۹).

تسلیحاتی خود دارند بر سر اسرائیل بریزند.» تردیدی نیست که صدام برای کسب وجاهت ملی و جلب توجه اعراب این سخنان را گفته است و چنانچه مطالب هفته‌نامه تایم صحیح باشد وی تأکید کرده است که فقط در صورت حمله اسرائیل به عراق، زرادخانه سلاح‌های وی علیه دولت صهیونیستی اشغالگر به‌کار گرفته خواهد شد.

ذکر این نکته جالب توجه است که بعضی از کارشناسان عرب بر این باورند که خود آمریکا، صدام را به‌طور غیرمستقیم برای حمله به کویت، تشویق نمود تا با استفاده از روحیه خودکامگی و جهالت وی، هم دنیای عرب و مسلمانان علیه او جبهه‌گیری کنند و هم ارتش نیرومند تحت امر حزب بعث، دچار لطمات فراوان گردد و در عمل خیال اسرائیل از این مقوله راحت گردد. برخی نیز بر این عقیده می‌باشند که آمریکا از خودکامگی و قدرت‌طلبی صدام حداکثر استفاده را نمود و اجازه داد که او وارد سرزمین کویت شود و سپس به‌نام دفاع از حکام کویت و مصالح شیخ‌نشین‌ها، اقدام نظامی مورد نظر خود را برضد حکومت بعثی عراق انجام داد. حقیقت آن است که صدام خدمات مهمی به آمریکا انجام داده بود، امّا پس از پایان دورهٔ تجاوز به ایران همچنان روحیه خودکامگی خود را حفظ نمود، و شعارهای مستمری علیه اسرائیل داد و از این‌رو دیگر وجود او در رأس هرم قدرت عراق جز نگرانی و ایجاد تهدید ثمری برای ایالات متحده و دوستان و اذناب آن کشور نداشت و در نهایت علی‌رغم آمادگی صدام برای خدمت به منافع آمریکا، سرانجام رژیم او را سرنگون ساختند و چون پایگاه مردمی نداشت این اقدام به‌سرعت انجام گردید، ولی به علت عدم آشنایی کامل آمریکا با قدرت اسلام، مشکلات عظیم آن دولت پس از تصرّف بغداد بود که آغاز شد و تمامی محاسبات، طرح‌ها و برنامه‌های قبلی آمریکا و غرب را تغییر داد.

پیروزی آسان و سریع آمریکا در جنگ دوم خلیج فارس و متعاقباً در نبرد علیه شخص صدام و رژیم او، بیش از آن‌که دلیل قدرت آمریکا باشد از ناتوانی و اشتباه محاسبه یک دیکتاتور درمانده و بدون تدبیر ناشی شده و بهیچ وجه نباید این باور غلط را در میان آمریکایی‌ها به‌وجود آورد که در آینده نیز می‌توانند در هر نقطه‌یی از جهان، چنین آسان، اهداف استکباری خود را انجام دهند. شکست و نابودی صدام صرفاً نتیجه اقدامات جاهلانه و مستکبرانهٔ او، و وابستگی

به آمریکا بود.

دموکراسی و دولت‌های حاشیه خلیج‌فارس

پس از پایان جنگ دوم خلیج فارس، عربستان، امارات متحدهٔ عربی، قطر، بحرین، عمان که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در جنگ برضد عراق به‌نفع آمریکا و به‌نام رهایی کویت از چنگال صدام، شرکت نموده بودند، طبق خواسته آمریکا، وعده دادند که برای گسترش ارتباطات با ایالات متحده در شیوهٔ حکومت خود تجدید نظر نمایند. انتقاداتی که از حکومت‌های خانوادگی و عموماً استبدادی کشورهای جنوبی خلیج فارس در غرب و به‌ویژه، آمریکا به‌عمل می‌آمد، منحصر به رسانه‌های عمومی یا نمایندگان کنگره نبود، بلکه مقامات رسمی برای منحرف ساختن افکار عمومی مردم جهان، ابراز امیدواری نمودند که در همه این کشورها، گام‌هایی در جهت مشارکت مردم در کار حکومت، برداشته شود. البته این ظاهر موضوع بود، واقعیت امر آن است که آمریکا و کشورهای صنعتی غرب چندان هم، استقرار دموکراسی به‌شیوهٔ غربی را در کشورهای منطقه، به‌نفع خود نمی‌دانند و آنچه در این‌باره می‌گویند، تظاهری بیش نیست، زیرا معامله با خانواده‌های حاکم بر این کشورها برای آن‌ها خیلی ساده‌تر و بی‌دردسرتر از کنار آمدن با حکومت‌هایی است که متکی به آراء مردم بوده و یا ارزش و اهمیتی برای افکار عمومی قایل باشند.

از میان کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس، عربستان سعودی که پایگاه اصلی آمریکا در خلیج فارس است، بیش از همه برای آمریکا اهمیت دارد. عربستان با حجم بالای تولید نفت عامل اصلی کنترل‌کنندهٔ بهای نفت در اوپک است.

عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در عین حال که خود را نیازمند کمک و پشتیبانی آمریکا می‌دانند، ترجیح می‌دهند که در نهایت بیشتر به نیروهای عربی و توانایی آنان متکی باشند، امّا به‌سبب عدم وحدت و یگانگی میان اعراب، هیچ‌گاه نتوانسته‌اند این اندیشه را از قوه به فعل درآورند. پس از جنگ دوم خلیج فارس آمریکایی‌ها نیز تا حدودی از تشکیل یک سازمان جدید امنیت منطقه‌یی با شرکت شش کشور ساحلی جنوب

خلیج فارس و مصر و درصورت تفاهم سوریه با حضور آن کشور، حمایت می‌نمودند. مخالفت اسرائیل و عدم حصول توافق میان اعراب زمینه‌ساز شکست این طرح شد. بخش عمدهٔ تلاش آمریکا برای ایجاد ثبات در کشورهای دوست خود و تحکیم رژیم‌های غیرمردمی در خلیج فارس، ناشی از نفوذ و گسترش اسلام انقلابی است.

سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی منجر به خروج ایران از سلطه آمریکا و شکل‌گیری پایگاه ضدآمریکایی جدید شد که در موازنه استراتژیکی منطقه و ایجاد تحوّل در سیاست‌های اعمال‌شده تأثیر بسیار داشت. تا قبل از تکوین جمهوری اسلامی ایران، نفوذ سیاسی آمریکا در سواحل جنوبی و غربی منطقه به‌قدری زیاد شده بود که آمریکا قادر بود به‌راحتی در میان خشم مسلمانان جهان با همکاری سایر دول غربی اقدام به پیاده‌کردن ده‌ها هزار نیروی نظامی، آن هم در جوار قبله مسلمانان جهان بنماید.

آمریکا از نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک شوروی ترس و هراسی نداشت بلکه بیشتر نگران نفوذ سیاسی و ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران در بین کشورهای منطقه بوده و هست. آمریکایی‌ها هنوز نیز بر این مهم وقوف کامل دارند که قیام‌های مردمی در کشورهای عراق، کویت، بحرین و عربستان موجب می‌شود تا موازنه قدرت در خلیج فارس به زیان آن‌ها و به نفع اسلام انقلابی تغییر یابد.

رویکرد آمریکا به مشارکت مردم شیخ‌نشین‌های خلیج فارس و عربستان در امور حکومت زاییدهٔ وحشت آن‌ها از انقلاب اسلامی در کشورهای مزبور است. امری که در صورت تحقق، سلطه استکبار سرمایه‌داری غرب را لااقل در این منطقه با شکست و عقب‌نشینی اجباری مواجه خواهد کرد.

از اینرو از سال ۲۰۰۴ به بعد تغییرات محدودی در ساختار حکومتی و برگزاری چند انتخابات تحت کنترل برای اولین بار در کشورهای حاشیه خلیج فارس آغاز شد. اگر چه به نظر نمی‌رسد تغییرات جدی از نوع حاکمیت و اهداف آن به وجود آمده باشد.

فصل دوم

روابط آمریکا ـ عربستان سعودی

مقدمه

عربستان سعودی از جمله همسایگان ایران در حاشیهٔ جنوبی خلیج فارس است که به دلایل متعدد، باید جایگاه ویژه‌یی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته باشد. اما به‌نظر می‌رسد تاکنون آنچنان که شایسته موضوع می‌باشد به آن مهم پرداخته نشده است. واقعیت این است که عربستان به‌سبب موقعیّت جغرافیایی، برخورداری از ذخایر عظیم نفت، نفوذ و اعتبار در جهان اسلام و جهان عرب، وسعت سرزمینی و برتری بین کشورهای عرب منطقه، وجود حرمین شریفین و تولیت حج، دارای تأثیر بسیار فراوان و در مواقعی تعیین‌کننده بر تحولات جهان اسلام و منطقه می‌باشد. در شورای همکاری کشورهای خلیج فارس، اوپک، سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه عرب، حضور فعال و تاثیرگذار دارد. لذا صرف‌نظر از چگونگی روابط جمهوری اسلامی ایران با این کشور، شناخت سیاست‌ها و روند تحوّلات این کشور از اهمیت زیادی در تمامی مراکز تحقیقاتی جهان برخوردار است.

غالب کشورهای جهان معمولاً برجسته‌ترین و قوی‌ترین کادر دیپلماتیک و اطلاعاتی و تجاری خود را به این کشور اعزام می‌دارند. زیرا از نقش عربستان در بسیاری از امور مهم منطقه و نفت و جهان اسلام و دنیای عرب مطلع هستند. اگرچه نظام سلطنتی امروز معمولاً، مطلوب و مورد قبول بسیاری از دولت‌ها نمی‌باشد، ولی به دلایلی که مورد تأکید قرار گرفت، این کشور همچنان مورد توجه و مدّ نظر می‌باشد.

هر سال دهها کتاب و هزاران مقاله تحقیقی پیرامون سیاست‌ها و تحوّلات این کشور در

دنیا و توسط مراکز پژوهشی مختلف منتشر و صدها همایش در زمینه‌های مختلف فوق‌الذکر برگزار می‌گردد. به‌علاوه به‌سبب اینکه عربستان سرزمین وحی و خانه خدا و زادگاه و مرقد مطهر پیامبر اکرم و خاندان پاک ایشان می‌باشد، برای مسلمانان از قداست خاصی برخوردار است که برای دولت سعودی موقعیتی ویژه و استثنایی در جهان اسلام ایجاد کرده و تأثیرگذاری و نقش آن را در روند تحوّلات جهان اسلام، قابل ملاحظه نموده است.

ثروت فوق‌العادهٔ حاصل از فروش نفت باعث شده است که عربستان نه‌تنها در میان کشورهای اسلامی بلکه در بین کشورهای جهان سوم به سبب پرداخت برخی کمک‌ها و هدایا از محبوبیت و احترامی خاصّ برخوردار و نفوذ زیادی داشته باشد. به این ترتیب شناخت سیاست داخلی و مناسبات خارجی این کشور و نقش آن در روابط با دیگر کشورها به‌ویژه ایالات متحده می‌تواند در شناخت و تحلیل بسیاری از تحولات و وقایع منطقه و جهان مؤثر باشد.

امپراتوری کهنسال انگلستان با شناختی که از این سرزمین و ارتباط آن با جهان اسلام و ذخایر عظیم نفتی آن داشت از دوره «ملکه ویکتوریا»[1] یعنی اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم تلاش بسیاری جهت تسلط بر این منطقه داشت. سرانجام با فروپاشی دربار باب‌عالی (امپراتوری عثمانی) در سال ۱۹۱۶ و تجزیه سریع آن به چهارده کشور، شبه‌جزیره عربستان در اختیار خاندان آل سعود قرار گرفت.

جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) و رقابت سخت انگلیس و فرانسه در خاورمیانه عربی منجر به تقسیم و تجزیه امپراتوری عثمانی بین دو قدرت استعماری و فراهم آمدن مقدمات تأسیس اسرائیل گردید. پس از پایان جنگ جهانی اوّل به دلیل آشکار شدن تأثیر نفت در تولید و تجارت و مهم‌تر از آن در تقویت و تجهیز نیروی نظامی؛ خاورمیانه بر جایگاه و موقعیت ویژه‌یی در سیاست‌های دولت‌های بزرگ قرار گرفت و تبدیل به یکی از مناطق مورد توجه و رقابت قدرت‌های بزرگ وقت گردید. به‌طوری که تسلط بر منافع نفت خاورمیانه و مناطق حساس آن، هدف اساسی قدرت‌های استعماری گردید.

---

۱. «ویکتوریا» (۱۹۰۱-۱۸۱۹) ملکهٔ انگلیس از ۱۸۳۷ تا ۱۹۰۱ که اغلب پادشاهان اروپا از فرزندان و یا نوادگان وی بوده‌اند. مشارالیها ۶۴ سال سلطنت کرد و پس از مرگ وی ادوارد هفتم پادشاه انگلیس شد (۱۹۱۰-۱۹۰۱).

انگلیس و فرانسه در کنفرانس صلح ورسای پس از پایان جنگ بین‌الملل اوّل در سال ۱۹۱۹ خاورمیانه را میان خود تقسیم کردند و توافق گردید زمینه به قدرت رسیدن دست‌نشاندگان آنها در کشورهایی همچون عراق، عربستان، اردن، لبنان و فلسطین فراهم شود. «وینستون چرچیل»[1] در سال ۱۹۲۰ تصریح کرد که نمی‌توان معیارهای غربی را در خاورمیانه به مورد اجرا درآورد و ازاینرو انگلیس و فرانسه باید در روند شکل‌گیری حرکت‌ها اعمال نفوذ جدی نمایند. هدف اصلی چرچیل در آن زمان حفظ قدرت انحصاری کمپانی نفتی ایران و انگلیس در استخراج نفت از منابع نفتی منطقه بود. وی تأکید داشت که انگلیس باید پنجاه درصد سهام کنسرسیوم را از آن خود بنماید.

با اعمال نفوذ انگلیس و توافق فرانسه و عدم مخالفت سایر متفقین سرانجام فیصل در عراق؛ خاندان هاشمی به رهبری عبدالله در اردن و آل سعود در عربستان به قدرت رسیدند و راه برای اجرای اهداف بریتانیا هموار گردید.

همزمان با این تقسیم‌بندی، حکومت‌های ایران و ترکیه در اختیار انگلیس و شمال آفریقا تحت سلطه استعماری فرانسه قرار گرفتند. به این ترتیب کشور «عربستان سعودی» با سلطنت «آل سعود» تأسیس شد و از آن زمان تاکنون پنج تن از فرزندان عبدالعزیز یعنی سعود، فیصل، خالد، فهد و عبدالله به سلطنت رسیده‌اند.

۱. تاریخچهٔ تسلط آمریکا بر عربستان

آمریکا برای دسترسی به منابع نفتی خاورمیانه، اهتمام جدیدی را آغاز نمود و با معاضدت یکی از جاسوسان برجسته و مشهور انگلیسی، به دلیل اختلافی که با وزارت

---

۱. «وینستون چرچیل» (۱۹۶۵ـ۱۸۷۴) یکی از رهبران عمدهٔ حزب محافظه‌کار انگلیس بود که در دولت «سرنویل چمبرلین» وزیر نیروی دریایی و از مخالفین سرشناس هیتلر و سیاستهای نخست‌وزیر بود. در ژوئن سال ۱۹۴۰ پس از استعفای چمبرلین به نخست‌وزیری رسید و در تشویق روزولت به ورود آمریکا در جنگ دوم نقش مهمی ایفا کرد. وی در ژوئن سال ۱۹۴۵ انتخابات را به «لرد آتلی» باخت ولی مجدداً در سال ۱۹۵۱ به نخست‌وزیری نایل آمد. نامبرده در سال ۱۹۶۵ در سن ۹۱ سالگی درگذشت.

مستعمرات بریتانیا داشت زمینه نفوذ و حضور مستمر و تسلط خود را در عربستان فراهم کرد. «جان فیلبی» که جاسوسی قوی و در عین حال قدرت‌طلب بود در سال ۱۹۱۵ از ایالت پنجاب هند به عربستان رفت و با خاندان سعودی آشنا شد. «سعود» مصمم بود که بر دشمنان خود غلبه نموده و حکومت عربستان را به دست آورد. «جان فیلبی»[۱] به‌تدریج اعتماد آل سعود را به خود جلب نمود و محل وثوق آنها قرار گرفت و از طرفی جایگاه خود را در وزارت مستعمرات انگلیس تثبیت نمود. امّا به‌علت جاه‌طلبی و اختلافات شدید با ادارهٔ مستعمرات به عراق منتقل شد. در سال ۱۹۲۵ داوطلبانه از خدمت در ادارهٔ مستعمرات انگلیس استعفا داد. فیلبی مناسبات دوستانه‌یی با «ارنست فیشر» میلیونر آمریکایی داشت. فیشر ترتیبی داد تا فیلبی بتواند نمایندگی کنسرسیوم اتومبیل‌سازی خود را در خاورمیانه از آن خود کند. بدین طریق یک کارمند عالی رتبه ادارهٔ مستعمرات بریتانیا که رؤیای فرمانداری هند را در سر می‌پروراند، نمایندهٔ شرکت‌های آمریکایی در منطقه شد. فیلبی در فعالیّت جدید خود نیز موفق شد که روابط نزدیک و دوستانه خود را با مقامات عربستان حفظ کند.

در این زمان استخراج نفت در منطقه مسئله اصلی بود. فیلبی با تمهیداتی توانست به‌عنوان مشاور در خدمت کمپانی نفتی استاندارد اویل آمریکا درآید. او با استفاده از روابط نزدیک خود در دربار سعودی، اجازه انحصاری استخراج نفت از منابع این کشور را در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) برای آمریکایی‌ها اخذ و به آنها واگذار کند. این اقدام ضربه شدیدی به

---

۱. «هنری سنت جان» (معروف به جان فیلبی) (John Filby) ۱۸۸۵ـ۱۹۶۰ در سال ۱۹۱۷ به خدمت وزارت امور خارجه بریتانیا پیوست. به مأموریتهای متعددی در عربستان اعزام شد. سفرهای فراوانی نیز به مرکز و جنوب مرکزی عربستان انجام داد. نخستین اروپایی بود که از نجد دیدار کرد. قریب ۳۵ سال رایزن ابن سعود. پادشاه عربستان سعودی بود. به سبب عدم توافق و نارضایتی از سیاستهای بریتانیا در خاورمیانه، در ۱۹۳۰ از خدمت وزارت خارجه انگلیس استعفا داد و رابطهٔ خود را با وزارت مستعمرات آن کشور ظاهراً قطع نمود. وی پس از چندی مسلمان شد و نام خود را حاج عبدالله نهاد. فیلبی نویسنده هم بود. آثار وی مشتمل بر: قلب عربستان (۱۹۲۲)، عربستان و وهابیان (۱۹۲۸)، ربع الخالی (۱۹۳۳)، دختران سما (۱۹۳۹)، زمینه‌های اسلام (۱۹۴۷) و چهل سال در بیابان (۱۹۵۷) می‌باشند. از فرهنگ مصاحب، جلد دوم، ص ۱۹۷۲.

حضور و منافع بریتانیا در منطقه وارد نمود و از این تاریخ نفوذ و سلطه آمریکا در عربستان گسترده و کامل شد. به‌عبارت دیگر دولت ایالات متحده و شرکت‌های نفتی در طیّ هفتاد سال گذشته همواره خود را مدیون فیلبی می‌دانند. قطعاً بدون نفوذ نامبرده آمریکایی‌ها قادر به تسلط بر منطقه‌یی استراتژیک و سرزمینی مقدس که قبله‌گاه بیش از یک میلیارد مسلمان است، نبودند. از آن زمان تاکنون سیاست‌ها و ادارهٔ این کشور بر چهار محور متکی بوده است که عبارتند از:

۱. حمایت از حکومت سلطنتی خاندان آل سعود

۲. تبلیغ و حمایت از وهابیت به‌عنوان اسلام

۳. وابستگی به آمریکا و دفاع از منافع آن کشور

۴. بهره‌برداری از ثروت نفت که درواقع اساس سه محور فوق است.

۲. عوامل تأثیرگذار در روابط دو کشور

در روابط تمامی کشورهای جهان با یکدیگر، عوامل متعددی دخالت دارند، به‌طوری که تبیین دقیق کلیه آنها و تأثیر و تأثرات هریک، بسیار مشکل و پیچیده می‌باشد. بنابراین تنها بحث از عوامل مهم و مشهود آنها میسر می‌باشد. زیرا قطعاً عوامل پنهانی وجود دارد که بعضاً ممکن است هیچ‌گاه افشا نشود. به این ترتیب می‌توان مهترین عوامل تأثیرگذار را به شرح زیر برشمرد:

۲ـ۱. نفت

نفت آنچنان در روابط دو کشور نقش دارد که نام عربستان در آمریکا مترادف با نفت و تسلط آمریکا بر منابع نفتی و در اختیار داشتن بازار و منافع مالی آن کشور می‌باشد. در این خصوص می‌توان گفت که سیطره بر منابع نفتی اهمیت محوری برای ایالات متحده دارد. تا از این طریق بتواند سلطه خود را بر دیگر کشورها ادامه دهد. زیرا نیروی اقتصادی متحدان آن کشور رشد سریعی پیدا کرده است و ضرورت اقتضاء می‌کند که نرخ رشد ایالات متحده بیش از آنها باشد.

تردیدی نیست که ایالات متحده، حاکمیت در این منطقه را تنها به این دلیل نمی‌خواهد

که کشورهای اروپای غربی و ژاپن را در گرو خود داشته باشد تا با همکاری و مشارکت آنها رهبری جهان را به‌عهده بگیرد. بلکه برای آمریکا نفوذ در این منطقه یعنی مسلط و مجهز شدن به سلاح نفت تا چنانچه روزی متحدان آن کشور به دشمنانی بالفعل تبدیل شدند قادر به انجام اقدام لازم برای مجازات و سر جای نشاندن آنها، باشد.

در این خصوص وزیر امور خارجه اسبق آمریکا «جیمز شلزینگر»[1] پس از جنگ دوم خلیج فارس طیّ سخنانی در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۱م) استراتژی آمریکا در برابر تحولات بین‌المللی را در چهار محور بیان نموده است که عبارتند از:

۱. پایان جنگ سرد.

۲. رفع نگرانی از احتمال نفوذ شوروی در میان اعراب.

۳. به‌کارگیری بحران خلیج فارس به‌عنوان اهرمی مهم برای دگرگونی نظام جهانی برای مرحله بعد از جنگ سرد، زیرا که ظهور «اروپای غربی و ژاپن بلاتردید از زمرهٔ آن کشورها محسوب می‌شوند.» خطر شدیدی در میان مدت و درازمدت برای منافع اقتصادی آمریکا دارند.

۴. سیطره بر نفت خلیج فارس برای صیانت از منافع آمریکا که ضرورت آن به‌شدت، احساس می‌شود.

به‌عبارت دیگر می‌توان گفت آمریکا بر آن است که هدف غایی خود را که رسیدن به وضعیت «تنها ابرقدرت جهان» است را با استیلا بر منابع نفت خلیج فارس و از طریق مناسبات ویژه با عربستان تأمین کند و هزینه سیاست جهانی و اعمال قدرت بر ضد مخالفین و تحقق اهداف سلطه‌جویانه خود را از نفت این منطقه تأمین نماید.

براساس همین دلایل است که دولت آمریکا به‌طور مستمر تکرار می‌کند که در صورت

---

۱. «جیمز شلزینگر» از رهبران حزب جمهوریخواه در دوران ریچارد نیکسون بود اما به سبب داشتند افکار لیبرالی با شاخهٔ چپ با حزب دموکرات هم مناسبات حسنه‌ای داشت به طوری که به عنوان تنها جمهوری خواه در دولت جیمی کارتر عضویت پیدا کرد و مدتی هم وزیر انرژی آمریکا بود. تخصص شلزینگر در زمینهٔ امور اقتصادی و به‌ویژه مسایل نفتی بود. وی از دههٔ هشتد میلادی کمتر در فعالیتهای سیاسی شرکت نموده است ولی از تجارب مشارالیه استفاده می‌کنند.

تسلط بر خاورمیانه، بهای نفت کاهش خواهد یافت و مصرف‌کنندگان نفت می‌توانند تولید بیشتر و رفاه زیادتری داشته باشند! به این ترتیب یکی از مسائل اصلی در روابط ایران و سعودی، کالای استراتژیک نفت است. گرچه عربستان سعودی به‌سرعت در حال تغییر و دگرگونی است و جمعیت آن کشور یکی از بالاترین نرخ رشد را در منطقه داشته و همچنان درحال ازدیاد است، ولی شرایط به‌گونه‌یی است که در هنگام تنزّل قیمت نفت و یا تمام شدن منابع ـ در حالی که آن کشور جمعیت مصرف‌کنندهٔ زیادی دارد ـ قادر به حفظ تعادل اقتصادی، نخواهد بود.

در دو دهه پایان قرن بیستم قیمت نفت افزایش قابل ملاحظه‌یی نداشت و به همین سبب تنش‌های سیاسی به کالبد اقتصادی شکننده آن کشور تزریق گردید. افزایش بهای نفت نیز در کوتاه‌مدت قادر به رفع معضلات مربوطه نمی‌باشد مگر آن‌که اوضاع و احوال حاکم با دگرگونی روبرو شود.

۲ـ۲. همکاری‌های بین‌المللی

روابط دو کشور در آیندهٔ نزدیک تحت تأثیر دو عامل استراتژیک قرار دارد:

۱. نیاز روزافزون به نفت و پایین نگهداشتن بهای آن

۲. نیاز به همکاری عربستان سعودی در مبارزه با اسلام سیاسی و حرکت‌های ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی.

در جنگ به اصطلاح ضد تروریسم، آمریکا خود را محق می‌داند که به هر اندازهٔ ممکن از دولت سعودی انتظار کمک و همکاری داشته باشد. زیرا برخی از مردم به‌خصوص تجار و اصناف و حتی شاهزادگان از حرکت‌های ضد آمریکایی، ضد اسرائیلی؛ حمایت‌های مالی، تبلیغاتی و حتی تسلیحاتی می‌کنند و دیگران را هم به پیوستن به این راه تشویق و ترغیب می‌نمایند. اگرچه دولت سعودی اطلاع و دخالتی در این جریان ندارد، ولی ایالات متحده جداً خواستار مقابله با این جریان و گروه‌های عمل‌کننده است. درحالی که ۱۱ نفر از شرکت‌کنندگان در وقایع ۱۱ سپتامبر و متهم به اقدامات بزرگ بر ضد آمریکا از اتباع سعودی هستند، موضوع پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند.

ایالات متحده به دلیل اهمیت فوق‌العادهٔ روابط فیمابین و نگرانی از تأثیرگذاری بر جریان نفت از هرگونه ابراز انتقاد و اعتراض که موجب ناراحتی دولت سعودی می‌گردد، اجتناب می‌ورزد؛ زیرا در حال حاضر بیش از ۵۰ درصد از نفت مصرفی خود را وارد می‌کند و دوسوم منابع نفتی جهان در منطقه‌یی قرار دارد که دولت سعودی نفوذ و تأثیرگذاری زیادی در آن مناطق دارد.

بنابراین نفت برای هر دو طرف حیاتی و به اصطلاح کالایی استراتژیک است. لذا طرفین تلاش می‌کنند بهترین مناسبات، همکاری‌ها و هماهنگی‌ها در زمینه‌های مختلف را داشته باشند و هر دو دولت از این روابط برای حفظ حاکمیت و به حداکثر رساندن منافع خود سود ببرند. دولت آمریکا به دلیل موقعیت عربستان و حساسیت روابط و نقش محوری این کشور در منطقه و منافع مشترکی که بین طرفین وجود دارد، همواره تلاش کرده است از اتخاذ تصمیمی که به روابط دو کشور خدشه وارد سازد، خودداری کند.

هنگامی که به سبب وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م جوّ تبلیغاتی ضد سعودی در آمریکا بالا گرفت، بوش رییس جمهور آمریکا شخصاً برای مهار حملات مربوطه مداخله کرد. دو هفته پس از حوادث مزبور، بوش در یک کنفرانس مطبوعاتی اظهار داشت: «عربستانی‌ها اقدامی جز همکاری با ما انجام نداده‌اند و من گفتگوهای سازنده‌یی با سعود بن فیصل وزیر خارجه و بندربن سلطان سفیر عربستان در واشنگتن انجام داده‌ام.» تعدادی از اعضای کنگره آمریکا نیز همراه با کارمندان ارشد کاخ سفید موضع‌گیری‌های مشابه رییس‌جمهور خود اعلام داشته‌اند.(۱)

البته مصرف‌کنندگان آمریکایی وابستگی زیادی به نفت عربستان ندارند. سهم عربستان در میزان نفت وارداتی آمریکا از ۲۴ درصد به ۱۴ درصد در دهه ۱۹۹۰ م رسیده است. اما به‌رغم این واقعیت، عربستان به عنوان یک تولیدکننده مسلط باقی مانده است و به‌تنهایی قادر است که بازارهای نفتی جهان را تحت تأثیر خود قرار دهد. از طرف دیگر عربستان تنها کشوری است که می‌تواند میزان تولید مازاد خود را در روز تا سقف ۲ میلیون بشکه افزایش دهد.

طبق نظر کارشناسان مسائل نفتی، شرایط مسلط عربستان به‌عنوان تولیدکننده این معنی

---

۱. نشریهٔ ترجمان، شمارهٔ ۶، ص ۶.

را دارد که این کشور در سال‌های آینده نیز همچنان نقش بازیگری قدرتمند و عامل مهم تأثیرگذار بر قیمت جهانی نفت را ایفاء خواهد نمود.

مقامات آمریکایی اذعان دارند که عربستان قادر است از قدرتی که منابع نفتی آن کشور در اختیار او قرار می‌دهند در راستای مقاصد سیاسی استفاده کند. این موضع بستگی به آن دارد که آمریکایی‌ها همچنان به میزان مصرف خود ادامه دهند و سیاستمداران نیز در راستای تأمین این نیازها فعالیت کنند. «ریچارد هالبروک» سفیر اسبق آمریکا در سازمان ملل متحد با این عقیده موافق است که بزرگ‌ترین شکستی که آمریکا در ۲۵ سال گذشته متحمل شده است ناتوانی در کاهش میزان وابستگی خود به نفت وارداتی بوده است و طبعاً موفقیت در تقلیل این وابستگی قدرت عربستان سعودی را به‌نحو چشم‌گیری کاهش می‌دهد.

در سال‌های اخیر به دلیل همبستگی نسبی کشورهای صادرکننده نفت به‌خصوص پس از خسارت‌های عظیمی که در سال‌ها ۷۸ـ۱۳۷۶ متوجه آنها گردید، مصوبات اوپک در مورد سقف تولید و سهمیه هریک از تولیدکنندگان بیش از گذشته مراعات می‌شود و همین موضوع موجبات نگرانی و تشویش مصرف‌کنندگان بزرگ ازجمله آمریکا را برانگیخته است زیرا که معمولاً از رقابت در افزایش سهمیه و فروش خارج از کنترل نفت سود می‌بردند.

«عربستان که از اوایل ماه ژوئیه سال ۲۰۰۱ م قصد خود را برای عرضه ۵۰۰ هزار بشکه نفت بیشتر در بازار فروش اعلام کرده بود، احتمالاً به دلیل هماهنگی با سایر کشورهای تأثیرگذار در اوپک از عرضه این میزان نفت خودداری کرده است و همین مسئله در افزایش بهای نفت مؤثر خواهد بود.

واشنگتن نیز به نوبهٔ خود در خلال بیانیه مشترکی که در پایان دیدار امیر سلطان بن عبدالعزیز معاون دوم شورای وزیران عربستان از آمریکا در ماه ژوئن ۲۰۰۲ م صادر شده به اهمیت جهانی و استراتژیک عربستان در بازار نفت تأکید کرد و ابراز اطمینان نمود، عربستان یک منبع امن و قابل وثوق انرژی به‌ویژه برای ایالات متحده به‌شمار می‌رود.

در این شرایط عربستان نیز به رکورد جدیدی در زمینه فروش نفت خام در بازارهای

آمریکا دست یافت و از رقبای اصلی خود یعنی کانادا، مکزیک و ونزوئلا سبقت گرفت.»[۱]

دولت سعودی سالانه بخشی از درآمد نفتی خود را به حساب «ذخیره ارزی» برای جبران کاهش احتمالی درآمد از سقف تعیین‌شده در بودجه سالانه که برای مثال در سال ۱۳۸۰ بشکه‌یی ۲۱ دلار در نظر گرفته شده، اختصاص داده و به همین طریق بخشی دیگر را که حدود ۱۰ درصد از کل درآمد نفت می‌باشد به حساب «صندوقِ سرمایه‌گذاری» تخصیص می‌دهد.

میزان سرمایه‌گذاری خارجی عربستان تا پایان سال ۲۰۰۲م بالغ بر ۲۵۰ میلیارد دلار بود که حدود ۲۰۰ میلیارد آن در آمریکا و مابقی در اروپا، سرمایه‌گذاری شده است.

در سال ۲۰۰۱ به دنبال تحولات و اقدامات انجام شده از سوی ایالات متحده، دولت سعودی تصمیم گرفت تا بخشی از سرمایه‌های خود را به‌تدریج از آمریکا خارج نماید. متعاقباً دولت عربستان با طرف‌های اروپایی برای انتقال سرمایه‌های مزبور وارد مذاکره شد.

روابط دو کشور در تمام زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و بین‌المللی گسترده و نیازمند تحقیق جامعی است، زیرا با عنایت به اهمیتی که طرفین به نقش خود در منطقه جهان اسلام، جهان عرب و کشورهای جهان سوم دارند، همکاری متنوع و گسترده‌یی بین آنها وجود دارد.

شناخت همکاری‌های دو کشور برای جمهوری اسلامی ایران که رابطه خاصی با عربستان سعودی و وضعیت ویژه‌یی با آمریکا دارد بسیار ضروری و مفید است. ایالات متحده از طریق دولت سعودی بسیاری از نظرات و دیدگاه‌ها و تأمین منافع خود را در جهان اسلام، خلیج فارس، اوپک، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، اعمال و اجرا می‌کند. در نتیجه این جریان، موقعیت ویژه‌یی برای دولت سعودی ایجاد کرده و بسیاری از دولت‌ها سعی دارند رابطه خوبی با خاندان سعودی داشته باشند، تا منافع آنها را در رابطه با آمریکا به‌نحوی مورد صیانت قرار داده و بهره‌گیری لازم به‌عمل آید.

از جمله همکاری‌های مهم بین‌المللی دو کشور در افغانستان است. زیرا پس از اشغال افغانستان توسط شوروی، نگرانی از گسترش سلطه کمونیسم، دولت سعودی را شدیداً متوحّش

---

۱. روزنامهٔ «الشرق الاوسط» شمارهٔ ۲۸ اوت ۲۰۰۲ م (۱۳۸۱/۶/۷).

کرد. لذا اقدامات و برنامه‌های مشترکی برای شکست شوروی به اجرا درآوردند. پس از خروج نیروهای ارتش سرخ، در مورد ترکیب دولت و چگونگی رابطه دولت افغانستان با دیگر کشورها، بحث‌ها و گفتگوهای زیادی انجام شد و سرانجام پس از چند سال ناگزیر به تشکیل گروهی کاملاً سرسپرده و مطیع به‌نام طالبان شدند.

طالبان با طراحی انگلیس، شرکت و فرماندهی ارتش پاکستان، تأمین مالی عربستان سعودی و هدایت آمریکا، کابل را تصرف و به تدریج بر تمامی افغانستان، به استثنای مناطق محدودی، مسلط شدند.

۲ـ۳. روابط ایران و سعودی

پس از خروج نیروهای انگلیس از شرق سوئز و خلیج فارس در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰ م)، امنیّت منطقه خلیج فارس و دریای عمان و دریای سرخ از طرف آمریکا به حکام وقت ایران و عربستان واگذار شد. به این علت دو کشور روابطی ویژه و مستحکم‌تر از قبل برقرار کردند و همکاری‌های گسترده‌ای در جهت حفظ منافع ایالات متحده در منطقه داشتند.

مناسبات دو کشور در دهۀ ۱۳۵۰ (۱۹۷۰م) با دکترین ریچارد نیکسون[1] پیوند زده شد. لذا ایران با قدرت نظامی خود ثبات امنیت منطقه را برعهده گرفت و عربستان سعی کرد خود را به یک قدرت اقتصادی بزرگ منطقه تبدیل سازد. گرچه در روابط دو کشور رقابت‌هایی ملاحظه

---

۱. «ریچارد میلهاوس نیکسون» (۱۹۹۵-۱۹۱۳) سی و هفتمین رئیس‌جمهور (۱۹۷۴-۱۹۶۹) نخستین مقام عالی اجرایی ایالات متحده بود که به سبب رسوایی موسوم به واترگیت در ماه اوت ۱۹۷۴ استعفا داد. وی در سال ۱۹۵۲ هنگامی که سناتور ایالت کالیفرنیا بود به عنوان معاون آیزنهاور سی و چهارمین رئیس‌جمهور آمریکا برگزیده شد و مدت هشت سال معاونت وی را برعهده داشت. نامبرده در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۶۰ نامزد حزب جمهوری ژخواه بود. اما از رقیب خود «جان فیتز جرالدکندی» شکست خورد ولی در انتخابات نوامبر ۱۹۶۸ به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. روابط وی با شاه و فیصل پادشاه سعودی و سادات رئیس‌جمهور مصر بسیار گرم و دوستانه بود. شاه برای تجدید انتخاب او در نوامبر ۱۹۷۳ و سپس پیروزی جانشین وی «جرالد فورد» مبالغ زیادی به حزب جمهوری‌خواه کمک مالی نمود و همین مسئله باعث سردی روابط او با دموکراتها گردید.

می‌شد، امّا در اصل مناسبات خللی وارد نگردید. یکی از موارد اختلاف نقشی بود که شاه برای خود در نظر گرفته بود. شاه بامطرح کردن تشکیل پیمان دفاعی برای کشورهای خلیج فارس تلاش کرد تا رهبری این کشورها را به دست گیرد و نقش «برادر بزرگ‌تر» را بازی کند. این طرح می‌توانست به بلندپروازی‌های سیاسی و نظامی شاه یعنی تبدیل ایران به قدرت برتر نظامی در اقیانوس هند جامه عمل بپوشاند. در مقابل، عربستان با بهره‌گیری از امتیازات قومی، مذهبی، زبانی و نژادی با کشورهای عربی و رقابت با ایران، تمایل داشت که اجرای سیاست‌های دیکته شده از جانب آمریکا را خود بر عهده گیرد لذا به اشکال مختلف سعی نمود تا با استفاده از این موقعیت و جایگاه ویژهٔ به مقابله با سلطه‌طلبی و برتری‌جویی شاه برخیزد.

از طرف دیگر، شاه برای حصول به اهداف خود توانست حمایت کامل نیکسون رییس‌جمهور وقت آمریکا را جلب و از ادعای حفظ حاکمیت بر بحرین به نفع اعراب خلیج فارس صرف‌نظر کند. اگر چه مسئله سه جزیرهٔ تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی همچنان مورد ادعای امارات و مورد پشتیبانی اعراب بود که این مسئله خود موجب رقابت بین شاه و برخی از سران عرب گردید.

انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی تغییرات وسیعی را در منطقه ایجاد کرد و دولت سعودی با حضور بیشتر آمریکا در منطقه برای مبارزه با حرکت‌های مردمی و ضد سلطه، موافقت نمود وامکانات نظامی و امنیتی خود را با استفاده از درآمدهای نفتی، افزایش داد.
دولت سعودی ابتدا تصور می‌کرد با سقوط شاه، دولت ایران ضعیف شده و بدون حمایت شرق و غرب، استحکام ندارد. این وضعیت کمک بزرگی به اهداف منطقه‌یی و بین‌المللی عربستان خواهد نمود، لذا در ابتدا این تحول را مثبت تلقی نمود و خواستار توسعه روابط حسنه با جمهوری اسلامی ایران شد.

با گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب اسلامی و خصوصاً پس از سقوط دولت موقت، مشخص شد که سیاست خارجی دو کشور، متفاوت و در مواردی متعارض است. لذا سیاست خوش‌بینی و صبر و انتظار به پایان رسید. شهادت ۴۰۰ حاجی ایرانی و غیر ایرانی در نهم مرداد ماه ۱۳۶۶ (۱۹۸۷م) منجر به قطع رابطه دیپلماتیک دو کشور در اردیبهشت ماه ۱۳۶۷ گردید.

برخی از مهمترین علل رویارویی و تیرگی روابط فیمابین عبارت بودند از:

۱. طراحی توطئه نفتی.

۲. پیشرفت‌های ایران در جنگ تحمیلی با عراق از جمله فتح «فاو».

۳. اعلام طرح هشت ماده‌یی ملک فهد.

۴. کمک‌های مالی، تسلیحاتی، سیاسی عظیم عربستان به عراق در طی جنگ تحمیلی.

۵. به شهادت رساندن ۴۰۰ حاجی ایرانی و غیر ایرانی در هنگام انجام مناسک حج که موجب شدیدترین جنگ تبلیغاتی طرفین بر ضد یکدیگر شد.

۶. سهمیه‌بندی اعزام حجاج و ممنوعیت راه‌پیمایی حجاج ایرانی در مراسم برائت از مشرکین.

۷. تلاش سعودی از آبان ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) برای تحریم تسلیحاتی ایران در سطح منطقه‌یی و جهان.

۸. قطع روابط از جانب عربستان سعودی.[۱]

پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد و پایان جنگ تحمیلی و خصوصاً بعد از اشغال کویت توسط نیروهای صدام در سال ۱۳۶۹، فضا و جوّ جدیدی در منطقه و مناسبات کشورهای آن به‌وجود آمد. خطر روزافزون تهدیدات عراق به‌حدّی بود که کشورهای حوزهٔ خلیج فارس علاوه بر ندامت جدی از اقدامات گذشته خود، درصدد ترمیم روابط گذشته با ایران و از طرف دیگر ایجاد زمینه برای حضور نیروهای مسلح آمریکا برآمدند. به‌عبارت دیگر، ضمن برقراری روابط حسنه با ایران؛ به سبب تعارضات ساختگی قومی و مذهبی و نژادی و مهم‌تر از همه آنها نگرانی از قدرت و صلابت نیروهای ایران و ناتوانی در مقابل تهدیدهای عراق، به تبعیت از سیاست کلینتون سیاست «مهار دو گانه»[۲] را در پیش گرفتند. براساس این سیاست نگرانی از تهدیدهای عراق موجب برقراری روابط دوستانه و همکاری منطقه‌یی با ایران، نخواهد گردید زیرا بزعم آنها جمهوری اسلامی ایران از جهات دیگری برای آنان خطرناک‌تر تشخیص داده شده بود.

---

۱. فصلنامهٔ خاورمیانه شمارهٔ ۲، ص ۱۲۹-۱۲۷.

2. Dual Containment

اما علی‌رغم مخالفت ایالات متحده با بهبود روابط ایران و عربستان، در دورهٔ ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، شکل‌گیری شرایط جدید بین‌المللی به‌خصوص فروپاشی شوروی و تغییر در دیدگاه‌های منطقه‌یی دو کشور، همکاری بیشتر و تقویت مناسبات فیمابین را ایجاب می‌کرد، سیاست دولت ایران گسترش همه‌جانبه مناسبات بود. تثبیت بهای نفت و افزایش سهمیه ایران بخشی از آثار توسعه روابط جدید بود که در دوران سازندگی اهمیّت به‌سزایی برای ایران داشت.

دیدار «امیر عبدالله» ولیعهد سعودی از ایران در آبان ماه ۱۳۷۶ و شرکت در اجلاس سران کنفرانس اسلامی آغاز مرحله جدید و تحرک وسیعی در روابط دو کشور بود. سفرهای هیئت‌های مختلف طرفین و تنوّع فعالیت‌های انجام شده، وضعیت روابط طرفین را متحوّل و دیدگاه سایر کشورهای منطقه را تحت تأثیر مثبت قرار داد. به‌گونه‌یی که روابط جمهوری اسلامی ایران با آنها نیز گسترده و فعال شد.

سفر آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان و استقبال کم‌نظیر دولت سعودی از ایشان و حضور ملک فهد با صندلی چرخ‌دار در فرودگاه و برخورد با رییس‌جمهور ایران در سطح سران کشورهای بزرگ جهان، سرآغاز فعالیت‌های جدیدی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی دفاعی و اطلاعاتی شد که در هفتاد سال گذشته سابقه نداشته است.

در همین مقطع دو کشور با تعدیل نظرات خویش مراسم حج را در آرامش و هماهنگی بیشتری برگزار نمودند و راه‌پیمایی برائت از مشرکین با درایت و شکیبایی انجام شد و این امر موجب برقراری رفتار دوستانه با حجاج ایرانی شد. از سوی دیگر، مجمع علمای بزرگ عربستان در ۲۹ ذیقعدهٔ ۱۴۱۹، تکفیر شیعیان را نهی کرد. با توجه به این مطلب که اینگونه فتاوی معمولاً علیه شیعیان و ایرانی‌ها بوده است، خواه‌ناخواه این گام را می‌توان کمکی به ایجاد آرامش در فضای روابط دو کشور تلقی نمود.

دولت آمریکا با وجود روابط حسنه دو دولت ایران و سعودی مصمم بود تا از طریق روابط ویژه‌یی که با دولت سعودی دارد با معاضدت و میانجی‌گری آن دولت، اهداف زیر را عملی سازد:

۱. کنترل موج گرایش به اسلام سیاسی و انقلابی
۲. تعدیل مواضع ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی دولت‌های منطقه
۳. رهبری جهان اسلام و مدیریت حج به‌گونه‌یی که در نهایت موجب کنترل جهان اسلام و جلوگیری از گسترش بیداری اسلامی شود
۴. تثبیت موجودیت و امنیت اسرائیل در منطقه
۵. پایین نگاه داشتن بهای نفت و تضمین تداوم جریان آن به خارج از منطقه
۶. به حداقل رساندن نقش و تأثیر جمهوری اسلامی ایران در منطقه و جهان اسلام.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که مناسبات آمریکا و عربستان سعودی تا چه اندازه در امنیّت و ثبات و منافع ملّی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار و مهم است. از این‌رو تحقیق و بررسی بیشتر در این زمینه یک موضوع با اهمیت ملّی قلمداد می‌شود.

دیدگاه‌ها و چالش‌ها

دو کشور همسایه، مسلمان، بزرگ و ثروتمند، دارای گرایشهای متفاوت و بعضاً متضادی می‌باشند که به سادگی قابل جمع‌کردن، نادیده گرفتن و ناچیز برشمردن، نمی‌باشند. حتی اگر مسئولان و مقامات دولتی طرفین با سعه صدر و تسامح، علاقمند به حفظ دوستی پایدار و عمیق و به اصطلاح استراتژیک باشند، نزدیک ساختن آراء و نظرات آن‌ها با یکدیگر اقدامی صعب و بسیار دشوار است.

مناسبات دو کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی فراز و نشیب‌های زیادی داشته و تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله دخالت‌های ایالات متحده در منطقه بوده است. به همین سبب باید چگونگی و میزان تأثیرگذاری آمریکا بر روابط دو کشور مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، که طبعاً پیچیدگی‌های زیادی دارد زیرا تاکنون در این زمینه مطالعات لازم و مبسوطی صورت نگرفته است.

از آنجا که روابط دو کشور آمریکا و عربستان مستقیماً با امنیت ملّی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه برخورد می‌کند، چگونگی این روابط خصوصاً پس از وقایع

۱۱ سپتامبر و تحولات بعد از آن از اهمیت فوق‌العاده‌یی برخوردار است. از طرف دیگر عربستان را مـی‌توان برادر بزرگ‌تر سایر شیخ‌نشین‌های عرب منطقه به‌حساب آورد که بسیار از سیاست‌های عربستان متأثر هستند.

چگونگی روابط با عربستان می‌تواند در زمینه‌های نفتی و غیرنفتی و هم‌آهنگی در جهت حل مشکلات منطقه‌یی و جهان اسلام، تأثیرگذار باشد. زیرا که نقش عربستان در سازمان کنفرانس اسلامی، شورای همکاری خلیج فارس و تا حدودی اتحادیه عرب با هیچ‌یک از کشورهای دیگر تشابهی ندارد و می‌توان آن را نقش برتر و اغلب نهایی در رابطه با دیدگاه‌ها و سیاست‌های اعمال شده مجموعه‌های مزبور برشمرد. با اشاره و توافق امیر عبدالله، هشتمین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در سال ۱۳۷۶ در تهران برگزار شد.

۱. وهابیّت

معمولاً اختلاف دینی و فرهنگی کمترین دخالت و در مواردی هیچ‌گونه مداخله‌یی در مناسبات و همکاری‌های دو جانبه ندارد. کوشش عربستان برای نفوذ در اهل سنت ـ به خصوص در سواحل و جزایر جنوب و قبایل بلوچ ـ ساختن مسجد، مدرسه از جمله اقداماتی است که از دو جنبه برای امنیت ملی مخاطره آمیز است:

۱ـ۱. ایجاد و تقویت هویت متفاوت و تشویق به واگرایی و فاصله گرفتن از مرکزیت به ویژه در مناطق مرزی.

۱ـ۲. ضدّیت با حاکمیت.

متقابلاً حساسیت ایران در قبال سرنوشت شیعیان عربستان، موجب نگرانی و منبع پایدار تهدید برای مقامات سعودی بوده است؛ اگرچه میزان تأثیرگذاری ایران بر شیعیان آن کشور چندان زیاد نیست.

۲. رهبری جهان اسلام

جمهوری اسلامی ایران براساس اهداف بلند مدت نظام و تصریح قانون اساسی خود،

حمایت از اسلام، مسلمانان و هدایت حرکت‌های اسلامی و دفاع از مستضعفین و مظلومان را از اصول سیاست‌های اساسی خود می‌داند. لذا درگیری و چالش با دولت‌های استکباری، از تبعات این سیاست می‌باشد. ایران و عربستان به‌عنوان دو دولت بزرگ و نیرومند جهان اسلام نقش متفاوتی در میان مسلمانان دارند. عربستان با بهره‌گیری از موقعیت استثنایی سرزمین وحی و حج، و ایران با پشتوانه انقلاب اسلامی هر یک جایگاه خود را دارند.

«ایران هدف تشکیل امت واحدهٔ اسلامی، حداقل در حدّ تئوری و معارضه با استکبار جهانی، به رهبری آمریکا را دنبال می‌کند، در حالی که عربستان رهبری سیاسی جهان اسلام را تعقیب می‌نماید. البته هر دو کشور در راهبردهای قبلی خود، تعدیل‌هایی داده‌اند، ولی هنوز مبنای این سیاست‌ها، باقی است.»(۱)

اختلاف دیدگاه‌ها و سیاست‌ها در قضیّه فلسطین، حزب‌الله، کتاب «آیه‌های شیطانی» نوشته سلمان رشدی، فتوای تاریخی حضرت امام(ره) و برگزاری حج ابراهیمی ـ آنچنان که فلسفه واقعی آن است ـ نمونه‌هایی از دیدگاههای متفاوت دو دولت در رهبری جهان اسلام می‌باشد.

حج به‌عنوان یکی از مهمترین فرایض عبادی، سیاسی اسلام، عاملی است ارزشمند که دو کشور می‌توانند تا حدّ امکان به واسطه آن در درازمدت دوستی، همزیستی، همکاری و همفکری خود را در سایر زمینه‌ها گسترش دهند و در جهت تحقق حج واقعی و اعمال تغییرات تدریجی و آگاهانه جهان اسلام از آن بهره‌گیری نمایند. موضوع حج به اندازه‌یی اهمیت دارد که سازمان‌های اطلاعاتی، امنیتی دولت‌های بزرگ، مطالعات ویژه‌یی را در این زمینه دارند و نسبت به آثار و پی‌آمدهای آن حساسیت فوق‌العاده‌یی نشان می‌دهند، زیرا هیچ تشکل و تجمعی در جهان مانند حج دارای ابعاد معرفتی، اجتماعی، اخلاقی، عاطفی و ... نیست. لذا در صورت تحقق حج واقعی، تغییرات ایجاد شده در انسان‌ها در ایام حج به‌تدریج سایر جریان‌های فکری و سیستم‌های اجتماعی و سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. لذا جمهوری اسلامی ایران باید با انجام تحقیقات علمی و عالمانه در مورد حج، چگونگی همکاری با سعودی در برگزاری

---

۱. فصلنامهٔ مطالعات خاورمیانه، شمارهٔ ۲۲، ص ۱۴۱.

ارتباطات با جهان اسلام قبل و بعد از حج، ضمن تحکیم روابط با آن دولت در جهت تحقق اهداف جهانی خود، مطالعات لازم را انجام دهد.

۳. رقابت در خلیج فارس

با توجه به اهمیّت فوق‌العادهٔ استراتژیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس و عنایت به این مهم که منطقه مذکور فضای امنیّت ملّی کشورهای حاشیه آن به‌خصوص دو کشور ایران و عربستان است، هرکدام از کشورهای منطقه به مساعی بیشتر و مؤثرتر در نفوذ و حضور در منطقه ترغیب شده‌اند. از این‌رو یکی از چالش‌های جدّی کشورهای حاشیه خلیج فارس در گذشته و حال و آینده، چگونگی حضور و رقابت بر سر یارگیری و قدرت‌نمایی در منطقه، می‌باشد. دولت سعودی برای نفوذ بیشتر و تقویت قدرت خود، علاوه بر همکاری ویژه با ایالات متحده و بهره‌گیری از کارشناسان و تجهیزات آمریکا، اقدام به تشکیل «شورای همکاری کشورهای خلیج» [فارس] کرده است.

عدم عضویت ایران و عراق با وجود سواحل و منافع مشترک یکی از موارد اختلاف و ایجاد ابهام و نگرانی بوده است. اگرچه شورای همکاری، تاکنون قادر به انجام اقدامات گسترده و مؤثری نبوده است و بیشتر امور تبلیغاتی و نمایشی را مدّ نظر قرار داده، اما آمریکا باز هم سعی در حفظ این تشکّل به‌منظور استفاده از آن به‌عنوان اهرم فشار بر ایران و در مواردی بر ضد رژیم سابق عراق، داشته است. قدر مسلم آن است که تاکنون دولت سعودی حاضر نشده است که ایران حداقل به‌عنوان ناظر در جلسات شورای همکاری، شرکت داشته باشد.

با توجه به تحوّلات بعد از ۱۱ سپتامبر و سیاست‌های جدید آمریکا احتمالاً در وضعیت سیاسی منطقه تغییراتی به‌وجود آید که از جمله آن ارتباط و همکاری بیشتر کشورهای منطقه با ایران و تضعیف روابط و وابستگی به ایالات متحده باشد. اگرچه با روند سریع تحولات هرگونه اظهار نظری صریح زود هنگام و مشکل می‌باشد. ولی قرائن نشان می‌دهد که کشورهای حاشیه خلیج فارس پس از تهاجم آمریکا به عراق و پی‌آمدهای آن تغییرات قابل ملاحظه‌یی در سیاست‌های منطقه‌یی و روابط خارجی خود به‌وجود خواهند آورند.

بهرحال حضور در خلیج فارس، چگونگی برقراری و حفظ امنیت منطقه در زمرهٔ مسائل موجود بین ایران و سعودی است که باید با درایت و هوشیاری مورد پژوهش قرار گیرد و با آنها واقع‌بینانه برخورد بشود.

۴. امنیت منطقه

شرایط به‌وجود آمده پس از ۱۱ سپتامبر اوضاع را به‌مراتب دشوارتر و خطرناک‌تر کرده و کارشناسان چندین دهه تنش در منطقه را پیش‌بینی می‌کنند. امّا با وجود تحمل صدمات و خسارات فراوان در دو جنگ خلیج فارس، دولت‌های منطقه خصوصاً ایران و عربستان سعودی با وجود تلاش‌های پراکنده‌ای که در این زمینه صورت گرفته و علی‌رغم عوامل نزدیک‌کننده و مشترکات بسیار، هنوز موفق به دستیابی به یک سیستم امنیتی کارآمد و مؤثر نشده‌اند. اگرچه علّت عدم حصول به این مهم، تا حدودی روشن است ولی دولت‌های منطقه باید با واقع‌بینی و آینده‌نگری و تکیه بر مردم و منافع و مصالح واقعی خود، تصمیم‌گیری کنند و اجازه ندهند، دخالت‌های دولت‌های خارج از منطقه آن هم به‌خاطر منافع استعماری، مانع از همکاری و تفاهم کشورهای منطقه در راستای منافع و حصول آرمان‌های واقعی آنها گردد.

ایالات متحده بزرگ‌ترین مانع برقراری امنیّت و حصول همکاری‌ها و ایجاد سیستم مطمئن در منطقه می‌باشد. زیرا لازمه حضور قطعی و مؤثر، تسلط و به حداکثر رسیدن منافع این قدرت استعماری و استکباری وجود اختلاف، تنش و حتی جنگ دائمی و مستمر در منطقه است و به‌نظر می‌رسد در سیاست‌های خاورمیانه‌یی آمریکا برای چند دهه آینده، درگیری‌ها و جنگ‌های متعددی پیش‌بینی شده است.

برقراری امنیّت و ثبات برای کشورهای منطقه، بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر، و بعد از دو دهه درگیری و تنش، یک ضرورت و نیاز حیاتی است. طبعاً در چنین شرایطی می‌توان به جبران عقب‌ماندگی‌ها پرداخته و با درایت و تدبیر به بهره‌گیری از امکانات و استعدادهای موجود پرداخت و در این رهگذر چهرهٔ کشورهای منطقه و موقعیت بین‌المللی آنان را دگرگون کرد.

ایران و عربستان سعودی با توسعه همکاری‌های امنیّتی قادر می‌باشند از فشار غرب

خصوصاً آمریکا برضد خود بکاهند. تهران می‌تواند عامل مهم تقلیل حساسیت‌ها و از بین بردن زمینه توطئه‌ها و فتنه‌های غرب در منطقه باشد. از طرف دیگر عربستان نیز با نزدیکی به ایران می‌تواند بهانه‌ها و توجیه‌های حضور گسترده و دخالت‌های گوناگون ایالات متحده را به‌تدریج کاهش دهد و به این ترتیب مورد پشتیبانی بیشتر روشنفکران و جریان‌های مردمی قرار گیرد. تردیدی نیست که برخورداری از سیاست‌های فوق‌الذکر از نفوذ و سلطه آمریکا در منطقه خواهد کاست و ثبات و امنیّت بیشتری را جایگزین شرایط فعلی خواهد نمود.

تقویت مناسبات عربستان با ایران می‌تواند در افزایش نفوذ و حیثیت و اعتبار این دولت در جهان اسلام مؤثر باشد و در این جهت وجهه بین‌المللی عربستان ارتقاء پیدا می‌کند. از سوی دیگر می‌تواند در جهت آرام‌سازی نسبی مخالفین در داخل کمک کند، زیرا که به طور یقین عربستان تمایل بسیار دارد که برای بالا بردن ضریب امنیتی خود، دوستداران اعتقادی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران در سراسر جهان و به‌ویژه در داخل کشور خود را آرام و موافق خویش گرداند.

در نهایت تهدیدهای گستردهٔ و برنامه‌های بلندمدت آمریکا برای منطقه، ضرورت همگرایی و نوعی همکاری را اقتضاء می‌کند، حتی این همکاری قادر است سرآغاز و منشاء شکل‌گیری وحدت و همگرائی در جهان اسلام شود.

۵. مسئلهٔ فلسطین

با عنایت به پارامترهایی که در سطور فوق به آن اشاره شد، عربستان سعودی دارای یک نقش کلیدی است که به آسانی از آن نمی‌توان چشم‌پوشی کرد، به خصوص در حل قضیهٔ فلسطین.

اگر ایالات متحده، عربستان را به‌عنوان بازیگر اصلی مذاکرات اعراب و اسرائیل به رسمیت بشناسد آنگاه دولت سعودی اعتبار بیشتری در دنیای اسلام و منطقه کسب می‌کند و می‌تواند با بهره‌گیری از اعتبار به دست آمده برای توقف انتفاضهٔ فلسطین استفاده نماید. آمریکا خواهان چنین موقعیت مهمی برای سعودی نیست، زیرا که در زمینه‌های دیگر صاحب نفوذ

مضاعفی خواهد گردید، و با ثروت نفتی خود مشکلاتی را برای ایالات متحده، ایجاد خواهد نمود.

تجارب گذشته تأییدکنندهٔ نیاز مشترک دو طرف برای تعامل با قضیّه فلسطین است، اما عدم همکاری سعودی پس از قرارداد صلح اُسلو به دلیل این است که این دولت شاهد یک‌جانبه‌گرایی و حمایت افراطی از اسرائیل و بی‌علاقگی به نظرات و موقعیت این دولت در منطقه می‌باشد. طرح امیرعبدالله ولیعهد عربستان کاملاً در جهت منافع مشترک بود. ولی چون رژیم اسرائیل در فشار ناشی از انتفاضه قرار داشت در ابتدا طرح مزبور را پذیرفت، امّا برای اینکه هیچ‌گونه امتیازی به فلسطینی‌ها نداده باشد، پذیرش اوّلیه خود را پس گرفت. تردیدی نیست که دولت سعودی خود به‌خوبی می‌دانست که سرنوشت طرح چه می‌شود، ولی برای پاسخ‌گویی به فشار مسلمانان و اعراب یک حرکت سیاسی و تبلیغاتی انجام داد، بهرحال مسئله فلسطین مشکل جدّی روابط آمریکا و عربستان سعودی است، زیرا دولت آمریکا تحت فشار صهیونیسم، و دولت سعودی تحت فشار مسلمانان قرار دارند. اگرچه طرفین سعی می‌کنند که منافع عظیم حاصل از مناسبات دوجانبه را خدشه‌دار ننمایند.

تهران می‌تواند در چهارچوب سازمان کنفرانس اسلامی و روابط دو جانبه در قضیه فلسطین همکاری‌های سیاسی، تبلیغاتی، خدماتی و پشتیبانی سازنده‌یی داشته باشد.

هرگونه فشار بر اسرائیل می‌تواند در تعدیل فشار بر ایران و سعودی مؤثر و در ارائه سیاست‌های کلان آمریکا در این منطقه ایجاد تردید نماید، و در همین حال اثرات مثبتی برای کشورهای خاورمیانه به ویژه ایران داشته باشد. غرب و به‌ویژه آمریکا از نزدیک شدن دیدگاه‌های دو کشور در مسائل خاورمیانه و از جمله فلسطین بسیار نگران می‌باشند و به همین دلیل سازمان‌های یهودی و صهیونیستی برای فاصله انداختن میان ایران و سعودی، سعی فراوانی دارند.

«دولت آمریکا به دلیل موقعیت عربستان و نقش محوری این کشور در منطقه و منافع مشترکی که بین دو کشور وجود دارد همواره تلاش کرده است از اتخاذ تصمیمی که به روابط دو کشور، خدشه وارد سازد، خودداری کند.

«جرج بوش هنگامی که دریافت حمله به عربستان در محافل تبلیغاتی آمریکا شدت یافته است، شخصاً برای مهار این حمله‌ها مداخله کرد و دو هفته پس از عملیات ۱۱ سپتامبر در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: عربستانی‌ها در همکاری با ما قصوری نداشته‌اند و من گفتگوهای سازنده‌یی با سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان انجام داده‌ام. ولی لابی یهودی‌ها و صهیونیست‌ها بر ضد عربستان تداوم یافت و حتی گروه دفاع از یهودیست (جی، دی، ای) طرحی را برای انفجار مسجد ملک فهد در ایالت کالیفرنیا تدارک دید، که پلیس فدرال آمریکا این طرح را پیش از اجرا کشف و خنثی کرد و نمایندهٔ گروه مذکور را در کالیفرنیا دستگیر کرد.»

به این ترتیب عربستان در موقعیتی است که می‌تواند با تهران مناسبات و همکاری بیشتر در قضیه فلسطین برای پاسخ‌گویی به فشارهای همزمان بلوک غرب و جهان اسلام، داشته باشد و از این موقعیت باید بهره‌گیری شود.

۶. وابستگی نظامی و امنیتی

روابط و همکاری‌های نظامی، امنیّتی و اطلاعاتی آمریکا و سعودی از دهه ۱۹۵۰ آغاز شد. درواقع مهمترین و حساس‌ترین بخش مناسبات دو کشور در همین نوع روابط خود را نشان می‌دهد. اگرچه کمتر در محافل رسمی و غیررسمی در این زمینه صحبت می‌شود، امّا شکی نیست که شکل‌گیری، سازمان‌دهی، آموزش، تجهیز و مدیریت ارتش، دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی عربستان، توسط ایالات متحده تأثیر زیادی در توسعه و تحکیم روابط دو کشور و همچنین در سطح منطقه پی‌آمدها و چالش‌های زیادی را به دنبال داشته است.

عربستان بزرگ‌ترین خریدار سلاح و استفاده‌کننده از کارشناسان و مستشاران آمریکایی در جهان است که چندین پایگاه مهم نظامی نیروهای هوایی، دریایی و زمینی آن کشور در اختیار آمریکا می‌باشد. به‌طوری که موضوع پایگاه‌های مزبور به‌تدریج به یکی از مسائل حاد برای دولت سعودی تبدیل شده است. زیرا نسل جوان و تحصیل‌کردهٔ عربستان خصوصاً پس از تهاجم آمریکا به افغانستان و تصرف عراق، در سطح وسیعی با حضور و نفوذ نیروهای نظامی آمریکا در این کشور مخالفت می‌کنند. استفاده از پایگاه‌های مستقر در عربستان برضد یک کشور

مسلمان دیگر، و احتمال تکرار آن از جمله مسائلی است که در خط‌مشی و رابطه این کشور با آمریکا تأثیرگذار می‌باشد.

«دو کشور دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به روابط دفاعی خود دارند. عربستان خواستار حضور نظامی آمریکا در این کشور و منطقه، در صورت وجود حمله به این کشور است، درحالی‌که آمریکا مایل است عربستان این همکاری را به سایر حوزه‌ها گسترش دهد. مردم مایل به چنین همکاری خصوصاً در مواردی مثل حمله به کشورهای منطقه (نظیر افغانستان و عراق) نیستند.

آمریکا درآمد سرشاری از فروش تسلیحات به عربستان داشته و فعالیت‌های نظامی فراوانی با هزینه عربستان داشته است، و این کشور نیز سنگینی این هزینه‌ها را بر دوش جامعه خود به‌خوبی احساس می‌کند.»(۱)

روابط دو کشور پس از ۱۱ سپتامبر

وقایع ۱۱ سپتامبر منشأ تحولات قابل توجهی در صحنه بین‌المللی و سیاست جهانی آمریکا شد، ازجمله روابط دو کشور و جایگاه و موقعیت سعودی در واشنگتن دچار دگرگونی گردید. هرچند که دولت سعودی به‌علت نیاز جدّی به حمایت و وابستگی به ایالات متحده سعی در کنترل و محدود کردن آثار این تحول دارد، امّا روند جریان‌ها به‌گونه‌یی است که گویا در یک طراحی همه‌جانبه حتی موجودیت دولت خاندان سعود نادیده گرفته شده است.

در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، امیرعبدالله تصمیم گرفت شخصاً برای حمایت از آمریکا اقدامی ملموس انجام دهد لذا طبق دستور وی روزانه ۹ میلیون بشکه نفت به ایالات متحده حمل گردید و این اقدام در شرایطی به‌عمل آمد که، قبلاً در اجلاس اوپک دولت سعودی متعهد شده بود که میزان تولید نفت خود را برای پشتیبانی از بهای نفت کاهش دهد. به هر حال روزانه ۵۰۰ هزار بشکه نفت به آمریکا صادر شد، این تولید مازاد منجر به کاهش ۸ دلاری قیمت هر بشکه نفت خام در بازار جهانی شد. طبعاً مصرف‌کنندگان آمریکایی از نتیجه این اقدام سود زیادی بردند.

---

۱. نشریه شورای روابط خارجی آمریکا، مقاله: تحکیم روابط با عربستان سعودی، مورخ ۲۰۰۳/۲/۱۵م.

مقامات دولت سعودی هیچ‌گونه توضیحی دربارهٔ این اقدام ضد اوپک خود ندادند.

این اقدام در راستای مناسبات استراتژیک و عمیق دو کشور انجام و نشانه همبستگی و وفاداری سران سعودی به آمریکا بود. اگرچه همزمان، اقدامات و تبلیغات و انتقادهای شدید مقامات آمریکایی ضد سعودی، عملاً ناسپاسی و بی‌مهری در قبال اقدام دوستانه سعودی‌ها را، به‌خوبی نشان داد.

از آنجا که چندتن از شرکت‌کنندگان در وقایع ۱۱ سپتامبر تبعه سعودی بودند، رسانه‌های آمریکا و سیاستمداران آن کشور، دولت سعودی را به‌خاطر حمایت مالی از تشکیلات بن‌لادن و حکومت طالبان و فراهم آوردن تسهیلات و تمهیدات لازم برای آنها و گروه القاعده، مورد شدیدترین حملات سیاسی و تبلیغی قرار دادند. برای مقامات عربستان این اقدامات و انتقادات بسیار ناراحت‌کننده و غافلگیر کننده بود. در ۳۰ سال قبل به دلیل تحریم نفتی غرب به‌سبب حمایت از اسرائیل توسط اعراب، نظیر چنین وضعیتی با شدت کمتری، اتّفاق افتاد، زیرا با تصمیم مشترک اعراب صادرات نفت قطع و قیمت آن ناگهان چهار برابر شد. امّا در وقایع ۱۱ سپتامبر، عربستان و سایر کشورهای عربی و مسلمانان به شکل مستقیم و رسمی نقشی نداشتند که این چنین مورد حمله و انتقاد قرار گیرند.

بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر نوعی دوگانگی در رفتار دولت سعودی مشاهده می‌گردد. از طرفی در داخل، افراطیون به‌شدت سرکوب می‌شوند و از سوی دیگر در خارج همان گروه‌ها با نوعی حمایت ضمنی برخوردار می‌شوند که در نهایت به‌نفع گروه‌های به اصطلاح تندرو است. سیاستمداران و کارشناسان آمریکایی بر این باورند که روابط دو کشور در سال‌های آتی با توجه به حجم چند میلیارد دلاری معاملات دو کشور و پیوندهای نظامی ـ امنیتی مورد چالش‌های جدی قرار خواهد گرفت. در حال حاضر اختلافات موجود ناشی از نحوهٔ برخورد با ایران و عراق، مواضع انعطاف‌ناپذیر اسرائیل، گسترش موج ضد آمریکایی در عربستان و تهدید به دموکراتیزه کردن دولت‌های منطقه از جمله عربستان می‌باشد.

«آیندهٔ حضور نظامی آمریکا در عربستان یکی دیگر از مسائل مهمی است که باید به آن توجه شود. آمریکایی‌ها خواهان تداوم استفاده از پایگاه هوایی شاهزاده سلطان در جنوب ریاض

هستند. وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) مرکز فرماندهی خود را در آن‌جا احداث کرده است و برای انجام عملیات جنگی در افغانستان و همچنین هماهنگی فعالیت‌های نظامی در سراسر خلیج فارس از آنجا استفاده می‌کنند. در این پایگاه ۵ هزار نیروی آمریکایی حضور دارند که تعداد زیادی از آنها متعلق به نیروی هوایی هستند.

مقامات آمریکایی و تحلیل‌گران سیاسی اظهار می‌دارند که خاندان سعودی توانایی کنترل تغییرات سریعی راکه در سال‌های آینده در این کشور به‌وقوع می‌پیوندد، نخواهند داشت و راه حلی که آنها پیشنهاد می‌کنند این است که سعودی‌ها باید اصلاحات داخلی را در اسرع وقت انجام دهند. زیرا ثبات آیندهٔ عربستان به انجام اصلاحات، بستگی دارد. امّا وقایع ۱۱ سپتامبر مسائل جدیدی را به‌وجود آورد.»[۱]

۳ـ۱. تحوّل در روابط دو دولت

نگاه دو کشور به یکدیگر و اهداف هریک از آنها در سیاست خارجی پس از اتفاقات ۱۱ سپتامبر دستخوش تحوّل و دگرگونی شد. بنحوی که گویا روابط دو کشور را باید از نو بررسی و تحلیل کرد.

اهداف کلان آمریکا در خاورمیانه، تغییر جغرافیای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای منطقه، تسلط یک‌جانبه و تحمیل نظام‌های سکولار و دست‌نشانده برای تسلط بر منابع نفت و گاز و از میان بردن اسلام سیاسی و ضد سلطه، پرسش‌های زیادی را به‌وجود آورده است. آیا عربستان به شکل فعلی قادر به ابقاء خود می‌باشد و یا تجزیه می‌شود؟ آیا نظام سلطنتی همچنان به حکومت خود ادامه می‌دهد یا به نظامی لائیک تغییر هویت می‌دهد؟ آیا دولت عربستان در مقابل اشغال عراق و ادامه جنایات اسرائیل همچنان بی‌تفاوت و خنثی می‌ماند یا موضع ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی اتخاذ خواهد کرد؟ و به قول بوش آیا به‌رغم مبارزه با بعضی ازکشورها؛ سعودی‌ها باز هم درکنار آمریکا خواهند بود؟ آیا جریان صدور نفت

---

۱. نشریهٔ آفتاب یزد، مقالهٔ آمریکا و عربستان بعد از ۱۱ سپتامبر، ترجمه شده از واشنگتن پست شمارهٔ ۱۳۸۰/۱۲/۸.

بدون هیچ‌گونه تغییری تداوم خواهد داشت و یا تحریم نفتی دیگری واقع می‌شود؟ آیا عربستان از گروه‌ها و جریان‌های اسلامی حمایت و به آنها کمک مالی خواهد کرد، یا برای جلب رضایت آمریکا ارتباط خود را با این‌گونه جمعیت‌ها، حتی مؤسسات تبلیغی و فرهنگی که مورد مخالفت ایالات متحده می‌باشند، قطع خواهد کرد؟ و سئوالات بسیار دیگری که برای بسیاری از ناظرین و تحلیل‌گران سیاسی مطرح می‌باشد. هریک از این‌گونه سئوالات آثار و پی‌آمدهای متعدد و متنوع دارند که به‌نوبه خود منشاء تغییرات و تحوّلات مهم دیگری می‌باشند.

تحولات بین‌المللی و منطقه‌یی موجب دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضاد نسبت به مسائل منطقه و جهان اسلام شده است. دو طرف ارزیابی یکسانی از قضایا ندارند، مثلاً در مورد ایران به‌طور جدّی، عربستان خواستار روابط دوستانه با ایران است، در حالی که آمریکا همچنان ایران را ضعیف شده و وابسته می‌خواهد و به همین دلیل آن را برای منافع خود تهدید برمی‌شمارد و به‌طور مستمر بر ضد آن توطئه و تحریک می‌کند. دولت سعودی، صدام ضعیف شده و در حال تحریم را دیگر خطری نمی‌دانست، درحالی که آمریکا مصمم به حمله و سرنگونی صدام و رژیم بعثی عراق بود و بالاخره این اقدام را هم انجام داد. این‌گونه اختلاف‌ها و بعضاً تضاد منافع، آینده مناسبات دو کشور را در هاله‌یی از ابهام قرار داده است.

«والتر اسلوکامب» (W.Slocombe) مشاور وزیر دفاع در دولت بیل کلینتون[۱] در این‌باره می‌گوید: عربستان و آمریکا دارای «فرهنگ سیاسی متفاوت هستند و از سوی دیگر هر طرف با زبانی کاملاً بیگانه با دیگری سخن می‌گوید، دولت بوش و دولت عربستان تمایل دارند که به‌نوعی بر اختلافات فی‌مابین سرپوش بگذارند. این درحالی است که آنها در بسیاری از مسائل اختلاف نظر دارند. بسیاری از این تفاوت‌های حل نشده همچنان باقی خواهد ماند و حل این

---

۱. «توماس جفرسون کلینتون» چهل و دومین رئیس جمهور آمریکا از حزب دموکرات برای مدت ۸ سال این مقام را به عهده داشت. وی قبل از ورود به صحنهٔ سیاست، وکیل دادگستری بود و سالها فرمانداری ایالت آرکانزاس را برعهده داشت. دومین رئیس جمهور آمریکا پس از آندروجانسون (۱۸۳۰-۱۸۲۶) بود که استیضاح گردید و در مجلس سنا محاکمه شد، اما با آرای اکثریت سناتورها از اتهام مفاسد اخلاقی تبرئه گردید. وی در حال حاضر به مجالس و محافل حزب دموکرات دعوت می‌شود و در برنامه‌های تلویزیونی شرکت می‌کند.

مسائل مستلزم تغییراتی در دیدگاه‌ها و سیاست‌های دو طرف است. مناسبات طرفین مبتنی بر ارزش‌های مشترک نیست، بلکه متکی بر منافع مشترک و منافع مشترک طرفین، امنیّت و نفت است.»(۱)

مقامات آمریکایی از اینکه ظواهر اسلامی و بعضی احکام و حدود آن نظیر ممنوعیت شرب خمر، رعایت حجاب برای زنان، توجه به مساجد و قرآن و حج توسط دولت سعودی پشتیبانی می‌شود، اظهار نگرانی می‌کنند، زیرا این‌گونه اقدام‌ها مانع نفوذ و تسلط کامل فرهنگ آمریکایی ـ اروپایی بوده و حتی تقویت‌کنندهٔ روحیه اسلامی و مقاومت در مقابل سلطه آنان می‌باشد. به همین سبب یکی از اهداف جدّی آمریکا برای آیندهٔ خاورمیانه، تغییر برنامه‌های آموزشی، فرهنگی و رواج فرهنگ سکولار غربی در این کشورها است. پس از اشغال افغانستان در سال ۸۰ و سپس تصرف عراق در سال گذشته و همچنین در شیخ‌نشین قطر عملاً این تغییر در برنامه‌های آموزشی و رسانه‌یی را شروع کرده‌اند. هدف نهایی تغییر هویت اسلامی ملت‌های منطقه برای شکستن روحیه مقاومت دینی و از بین بردن فرهنگ جهاد و شهادت است.

با توجه به این واقعیت‌ها و تغییرات پس از ۱۱ سپتامبر روابط دو کشور، استحکام گذشته را ندارد و رسانه‌های آمریکایی به اختلافات فیمابین و ضعف‌های موجود در عربستان، دامن می‌زنند و مقامات سعودی از این وضعیت بسیار نگرانند.

معمولاً رهبران عربستان تمایلی به بازگو کردن و اطلاع‌رسانی مسائل داخلی خود و مناسبات با آمریکا ندارند. امّا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م، وضع بحرانی شده، دولت و اتباع سعودی به شدت آماج هجمه و انتقادات تند قرار گرفته و متهم به خودکامگی، فساد و کمک به تروریسم شده‌اند، به همین خاطر دولت سعودی تصمیم گرفته است آشکارا دربارهٔ این مسایل سخن بگوید.

در این جنگ تبلیغاتی که می‌رفت اسرار زیادی فاش شود و منافع بی‌شمار ایالات متحده در موضع خطر قرار گیرد، ناگهان طرفین تصمیم بر تغییر روند جریان و توقف ارائه اتهامات متقابل، گرفتند. امیرعبدالله که به علت بیماری شدید و مزمن ملک فهد، عملاً ادارهٔ امور کشور را

---

۱. روزنامهٔ آفتاب یزد، شمارهٔ ۱۳۸۰/۱۲/۸.

در اختیار داشت، بهتر از هر کس دیگری با تسلط و درایت خاصّی توانست، مسیر جریان را به‌خوبی تغییر دهد.

امیر عبدالله در اوج بحران مناسبات دو کشور اظهار داشت: «پرزیدنت جورج. دبلیو. بوش شخصاً با من تماس گرفته و مراتب خشم و عدم رضایت خود را از انتقادهای مطروحه علیه عربستان سعودی در رسانه‌های عمومی آمریکا، ابراز داشته است.» وسایل ارتباط جمعی آمریکا، دولت پادشاهی سعودی را به خودکامگی، فساد، تعصب مذهبی و عدم همکاری با تحقیقات در زمینه سوء قصدهای تروریستی سپتامبر و شبکه‌های مالی تروریستی متهم کردند. عبدالله به ایراد سخنانی آشتی‌جویانه و مسالمت‌آمیز بسنده نکرد، بلکه پذیرفت که روابط عربستان و آمریکا به‌سبب سیاست‌ها و اقدامات اسرائیل و قضیه فلسطین دچار بحران شده است.

سخنان و نظرات فوق خود گویای شدت بحران در روابط دو کشور پس از حوادث ماه سپتامبر ۲۰۰۱ م بود. عبدالله در نامه خود خطاب به رییس‌جمهور آمریکا که روزنامه «الحیات» آن را عیناً نقل کرد، می‌نویسد: «از این پس شما در پی منافع خودتان، و ما به دنبال منافع خودمان خواهیم بود. شما به راه خودتان خواهید رفت و ما به راه خودمان.»

قطعاً تاکنون هیچ‌یک از مقامات بلندپایه سعودی، رییس‌جمهور آمریکا را با این عبارات صریح مورد خطاب قرار نداده‌اند؛ با توجه به وابستگی متقابل دو کشور و پیوند نفت و امنیت عبارات به‌کار برده شده در نامه مزبور فوق العاده است و این سئوال را به ذهن متبادر می‌سازد که آیا ولیعهد عربستان قصد داشت رشته وابستگی فیمابین را پاره کند؟ با در نظر گرفتن مجموع جوانب مربوطه به‌نظر نمی‌رسد پاسخ مثبت باشد.

دو دولت در نیم قرن گذشته از سیاست ثابت پشتیبانی از منافع یکدیگر پیروی کرده‌اند، اما تردیدی نیست که طرفین حداقل به این باور رسیده‌اند که در مناسبات دو کشور و تداوم پس از تحولات ۱۱ سپتامبر آن مشکلات جدی بروز کرده است.

تصور مقامات آمریکایی این است که اگرچه عربستان مدت‌ها دوست و متحد آمریکا بوده است، امّا از هنگام وقایع ۱۱ سپتامبر به‌طور جدی نگران وضع مدارس و مؤسسات

اسلامی در سراسر جهان می‌باشد. زیرا این مراکز با حمایت مالی و هدایت عربستان به شاگردان خود تعلیم می‌دهند و به آنها می‌آموزند که ارزش غیرمسلمانان از ارزش مسلمانان کمتر و معیارهای فکری در زندگی آنها باطل و انحرافی است و برای آنان که مسلمان نیستند دو راه بیشتر باقی نیست، یا باید اسلام آورند و یا اینکه مسلمانان باید با آنها بجنگند!

به این ترتیب سوء ظن و عدم اطمینان طرفین به یکدیگر فزونی پذیرفته و تنش و تهدید در روابط فیمابین باعث بروز وضع جدیدی در مناسبات دو کشور و در نتیجه باعث تحوّل و تغییر در اوضاع و احوال منطقه و حتی جهان اسلام خواهد شد. انعطاف‌پذیری بیش از حدّ در مقابل خواسته‌های آمریکا، سرانجام دستگاه مذهبی عربستان را خشمگین خواهد نمود و این مهم باعث خواهد شد که گروه‌های مخالف سرکوب شوند و حملات خشونت‌آمیزی را بر ضد حکومت سعودی ترتیب دهند. به همین علت در صورت بروز ناآرامی‌ها، حیات و پویایی تأسیسات نفتی کشور به خطر خواهد افتاد و این وضع موجب تغییر و تحوّل ناخواسته در وضعیت خانوادهٔ سلطنتی خواهد شد.

البته نباید از یاد برد که خاندان سعودی در بیش از هفتاد سال گذشته فراز و نشیب‌های بسیار و توطئه‌های فراوانی را پشت سر گذاشته و تجربه زیادی در مقابله با بحران‌ها کسب کرده‌اند و به دلیل ثبات نسبی مدیریت، قادر به استفادهٔ مطلوب از فرصت‌ها و حفظ بقا و موجودیت خود هستند.

دولت سعودی در سال‌های آینده با مسائل متعدد و پیچیده‌یی دست به گریبان خواهد بود، مسائلی که می‌تواند مشخص‌کننده رابطه این کشور با آمریکا باشد. در صورت اعمال فشار بیش از حد، سعودی‌ها از خود مقاومت نشان خواهند داد و همین امر می‌تواند تمام تلاش‌های آمریکا را در جهت هماهنگی با کشورهای منطقه و روابط استراتژیک با این کشور بی‌اثر سازد.

۳ـ۲. تحوّل در قضیه فلسطین

از جمله تحولات مهم پس از ۱۱ سپتامبر، موضع‌گیری آمریکا و عربستان سعودی در رابطه با وضعیت فلسطین است. تنش بی‌سابقه در مناسبات دو کشور با تشدید جنایات اسرائیل

در سرزمین‌های اشغالی و حمایت ایالات متحده از کلیه اقدامات آن رژیم غاصب، آغاز شد.

دولت آمریکا به دلیل موقعیت عربستان و نقش محوری این کشور در منطقه و منافع مشترکی که این دو کشور دارند، همواره تلاش کرده که رضایت سعودی‌ها را جلب کند، ولی دخالت سازمان‌ها و عوامل یهودی و صهیونیستی و لابی اسرائیل بر ضد عربستان همچنان تداوم یافته است.

سازمان «ایپاک» (AIPAC) که مسئولیت سر و سامان دادن به روابط و امور خارجی یهودیان آمریکا را به عهده دارد، بررسی‌های وسیعی دربارهٔ کلیه موضع‌گیری‌های عربستان به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر انجام داد و آنها را در نهایت جمع‌بندی نمود و سپس بر آن شد که طرحی سیاسی ـ تبلیغاتی برای تخریب مناسبات آمریکا ـ سعودی تهیه کند.

هدف از این طرح که توسط چند تن از کارشناسان و مسئولان وزارت خارجه آمریکا تدوین گردیده است، معرفی عربستان به عنوان کشوری است مخالف با مواضع اسرائیل که هدف آن ایجاد مانع بر سر راه روند صلح خاورمیانه می‌باشد و از فلسطینی‌ها حمایت می‌کند و رسانه‌های آن بر ضد اسرائیل موضع گرفته‌اند. این موضع با رویکرد دولت ایالات متحده در ارتباط با خاورمیانه، ظاهراً مغایرت دارد.

تهیه طرح مزبور دال بر آن است که شخصیت‌های یهودی هر موضعی را که توسط عربستان اتخاذ می‌شود، خنثی می‌کنند و حتی آن را به زیان دولت عربستان تغییر می‌دهند.

«دولت آمریکا در راستای تمرکز سیاست‌های خاورمیانه‌یی در جهت منافع اسرائیل فشار بر عربستان را برای اجرای مصوبات هلسینکی و تحمیل راه حل مورد نظر خود، تشدید نموده و بر آن اصرار دارد.»(۱)

یکی از کارشناسان سیاسی آمریکا به نام «مارتین ایندایک» نوشت: «چرا از عربستان نمی‌خواهیم که در برابر به رسمیت شناختن کشور مستقل فلسطین توسط آمریکا، اسرائیل را به رسمیت بشناسد، چرا در برابر دعوت عرفات به کاخ سفید، عربستان شارون را به دیدار از این کشور دعوت نمی‌کند؟! چرا آمریکا از رسانه‌های فلسطینی می‌خواهد با اسرائیل خصومت

---

۱. نشریهٔ ترجمان سیاسی، شمارهٔ ۶، ص۷.

نورزند، ولی همین درخواست را از رسانه‌های عربستان که در جهان عرب سیطره دارند و دشمنی با آمریکا و یهودیان را در سر لوحه کار خود قرار داده‌اند به عمل نمی‌آورد.؟»

محافل یهودی ـ صهیونیستی و همچنین سازمان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی اسرائیل در تحلیل‌های خود موضع‌گیری‌های عربستان را نتیجه فشارهای داخلی، منطقه‌یی و جهان اسلام در جهت حمایت از فلسطینی‌ها مخالفت با اسرائیل برشمرده و اظهار عقیده می‌کنند که دولت آمریکا باید با این مواضع عربستان برخورد کنند. در حالی که منافع کلان آمریکا ایجاب می‌کند که در این زمینه با عربستان اصطکاک و درگیری نداشته باشد.

اهدافی که یهودیان بر ضد عربستان دنبال می‌کنند بر دولت ایالات متحده پوشیده نیست ولی به هیچ‌وجه آنها را در راستای منافع و مصالح دو جانبه و منطقه‌یی و بین‌المللی خود، نمی‌داند تا به تحلیل‌ها و مواضع آن‌ها، جامه عمل بپوشاند. به هر حال موضوع پیچیده به نظر می‌رسد ولی قرائن نشان می‌دهد دولت آمریکا به تدریج به نفع یهودیان و اسرائیل و بر ضد عربستان در زمینه‌های مورد توجه آنان موضع‌گیری و اقدام خواهد کرد.

بحث‌های مربوط به تغییر جغرافیای سیاسی و اقتصادی خاورمیانه و ارائه طرح خاورمیانه بزرگ، دموکراتیزه کردن دولت‌های منطقه حتی عربستان، تسلط کامل بر نفت و در اختیار گرفتن منابع آن برای جلوگیری از فشارهای بعدی کشورهای صادرکنندهٔ نفت، نشانه‌یی از این تمایل ایالات متحده، می‌باشد.

۳ـ۳. چالش در مسائل منطقه

سیاستمداران و کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند که روابط آمریکا و عربستان در سال‌های آتی پیرامون مسائل مختلفی از جمله روابط با همسایگان، امنیت منطقه، دفاع از اسلام و حتی ایجاد اصلاحات در داخل کشور دچار چالش‌های فرساینده مشکل آفرین خواهد شد.

اختلاف به وجود آمده در مورد روابط با ایران و چگونگی برخورد با اوضاع عراق پس از سقوط صدام، انعطاف‌ناپذیری در سیاست‌های داخلی عربستان و آیندهٔ حضور نظامی آمریکا، از جمله مسائلی است که می‌تواند مناسبات دو کشور را دچار تحولات مهمی نماید.

مقامات آمریکایی در مورد ثبات سیاسی آیندهٔ عربستان و ایجاد تغییرات مورد نظر آنان و این‌که آیا حکومت عربستان هنوز دارای میزانی از ثبات است که به عنوان شریکی قابل اعتماد در منطقه برای آن کشور در سال‌های آینده باقی بماند و همکاری آن کشور با آمریکا در مورد مسائل منطقه و نفت؛ ابهامات زیادی دارند.

امیرعبدالله دارای دو دیدگاه در روابط با آمریکا است. از یک طرف در ظاهر به‌عنوان متحد به آن کشور وابسته است و از سوی دیگر با منازعه و جدال در بین اعضای خاندان سعودی روبرو است. جدال بر سر این موضوع است که حضور نظامی آمریکا از لحاظ امنیتی برای عربستان را زیر سؤال می‌برد.

مقامات آمریکایی می‌گویند امیرعبدالله از اقتدار مذهبی زیادی در عربستان برخوردار است. و از این نفوذ معنوی خود برای حمایت از بنیادگرایان اسلامی استفاده می‌کند و این مسئله‌یی است که آمریکایی‌ها به شدت از آن ابراز نگرانی کرده‌اند.

امیرعبدالله در مصاحبه‌یی که در فروردین ماه ۱۳۸۱ انجام داد به محدودیت‌هایی که در جامعه عربستان حاکم است اشاره و عنوان کرد: «کشور ما جایی است که قرآن، سازمان‌ها و قوانین ما را شکل می‌دهد. نشان دادن چهرهٔ آنان و همچنین اعمالی از این قبیل، نهی شده است. از سوی دیگر خانه خدا و مسجد پیامبر درکشور عربستان قرار دارند، اینها به ما امکان می‌دهد که کارهای بزرگی، انجام دهیم. عقیده و فرهنگ ما نیز نشأت گرفته از قرآن است.»

سعودی‌ها به دلائلی سال‌ها تلاش و تظاهر کردند که به دیگران بگویند دو کشور آمریکا و سعودی هیچ اختلاف نظری ندارند و شاید در عالم هیچ کشوری مانند عربستان دارای پیوند و منافع مشترک با ایالات متحده نمی‌باشد، در حالی که بعد از ۱۱ سپتامبر آمریکایی‌ها اصرار دارند که ثابت کنند دو کشور وضعیت کاملاً متفاوتی دارند. هر یک دارای ارزش‌های ویژه‌یی است که از آنان حمایت می‌کند. اخیراً گفته شد که طرفین دو فرهنگ سیاسی کاملاً متفاوتی دارند و هر یک با زبان و فرهنگ و منافع خود با دیگری سخن می‌گوید.!

از جمله مسائل مورد اختلاف، تحلیل استراتژیکی از اوضاع و احوال خاورمیانه است. عربستان به نوعی تنش‌زدایی با کشورهای منطقه از جمله ایران را پی‌گیری می‌کند، در حالی که

آمریکا تمایلی به نزدیکی و مودت عربستان با همسایگان خود خصوصاً ایران را ندارد. زیرا ایران را همچنان به عنوان تهدیدی برای منافع منطقه‌یی خود می‌شناسند.»

فصل سوم

آمریکا و عراق

مقدمه

عراق به دلائل متعددی در تاریخ معاصر از نظر استراتژیک حائز کمال اهمیت بوده و بخشی از دلمشغولی امنیت ملی ایران را تشکیل می‌داده و پس از اشغال آن توسط آمریکا و انگلیس هم موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار شده و نیازمند بازتعریف و بازشناختی بسیار دقیق است. در چند سال گذشته عراق یکی از موضوعات ثابت روابط خارجی، امنیت و منافع ملی ایران بوده و همچنان نقش ژئوپولیتیک خود را برای ما خواهد داشت.

موقعیت جغرافیایی و استراتژیک، منابع عظیم نفتی و امکانات ژئواستراتژیک سرزمین عراق، با وجود مشکلات ناشی از ترکیب قومی و مذهبی، عامل رقابت قدرت‌های بزرگ در قرن گذشته برای سلطه بر این کشور، بوده است. آنچه در نیمهٔ دوم قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم گذشت دقیقاً در راستای همان مسائلی است که امپراتوری عثمانی (معروف به دربار باب عالی)، بریتانیای کبیر، صهیونیسم بین‌الملل، بلوک کمونیسم و ایالات متحدهٔ آمریکا به دنبال آن بوده‌اند.

روابط آمریکا و عراق در چند مقطع شکل‌های متفاوتی داشته است و از این جهت آثار، تبعات و پی‌آمدهای آن برای ایران نیز گوناگون و در عین حال بسیار تأثیرگذار بوده است. آنچه در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرد، دلائل اصلی تهاجم آمریکا، شکست و تسلیم دولت بعثی عراق، اشغال آن کشور و نتایج حاصله از آن، می‌باشد. ولی قبل از ورود به مبحث مورد نظر بهتر

است با کشور عراق از جهات مختلف آشنایی مختصری پیدا کنیم:

الف) تاریخچه عراق

عراق که در سابق بین‌النهرین نامیده می‌شد، یکی از قدیمی‌ترین مراکز تمدن بوده است. سامی‌ها که در حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد به آنجا مهاجرت کردند با تمدن با شکوه سومری‌ها مواجه شدند. بعدها سامی‌هایی که در جنوب بین‌النهرین مقیم شدند به نام بابلی‌ها و آنهایی که در شمال مقیم گردیدند به نام آسوری‌ها خوانده شدند. پایتخت بابلی‌ها به نام بابل و مراکز آسوری‌ها نینوا بود.

با شکست سلسله ساسانی، سرزمین کنونی عراق جزء قلمرو خلافت اسلامی گردید. مسلمانان پایگاه ساسانیان بر فرات را فتح کردند و با پیروزی نهایی (۲۱ هـ مطابق ۶۳۲ م) در نهاوند، دولت ساسانی را به‌کلی منقرض نمودند. تیسفون با همه عظمت، تاراج گردید و در کوفه و بصره حکام جداگانه‌یی منصوب گردیدند. حکومت کوفه را در آغاز سعدبن ابی وقاص و پس از وی عمار یاسر و سپس مغیرهٔ بن شیعه بر عهده داشتند تا این که دیگر بار سعد به حکومت کوفه رسید (۲۵ هـ) پس از او ولید بن عقبه و بعد سعید ابن عاص به حکومت رسیدند.

با انقراض امویان، خلافت به عباسیان رسید و سرزمین عراق جزء قلمرو خلافت عباسی قرار گرفت. ابوجعفر منصور در سال ۱۴۵ هـ.ق بغداد را ساخت و این شهر متعاقباً مرکز خلافت اسلامی گردید. اولین حوزه علمی اسلامی در آن شهر تأسیس شد. با ضعیف شدن دستگاه خلافت عباسی، قلمرو خلافت در عمل منقسم به نواحی متعددی شد. از جمله سرزمین عراق از آغاز برآمدن و شکوفایی آل بویه تا پایان دورهٔ سلجوقیان ولایتی از مملکتی بود که مرکز آن در ایران قرار داشت.

با تسخیر بغداد و قتل عام مردم آن به‌وسیله نیروهای هلاکو، دوره‌ی انحطاط عراق آغاز شد در دوران آل جلایر پایتخت آنها در زمستان بغداد و در تابستان تبریز بود. در سال ۸۰۳ هـ. (۱۴۰۱ م) امیر تیمور گورکانی به بغداد حمله کرد و این بار قوای او هزاران تن را قتل عام نمودند و شهر را با خاک یکسان کردند. پس از مرگ تیمور ساختمان بغداد تجدید شد و حصاری به دور

آن کشیدند که دیوارهای آن تا قرن ۱۹ م باقی ماند. در دورهٔ شاه اسماعیل صفوی در موصل و بغداد حکام ایرانی به حکومت نشستند و در بصره والی عرب خراج سالانه را به نام پادشاه صفوی جمع‌اوری و ارسال می‌نمود. اما یازده سال پس از مرگ اسماعیل (۱۵۲۴ م) پسرش شاه طهماسب صفوی این نواحی را از دست داد و آن مناطق در ید استیلای سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی قرار گرفت.

در دورهٔ ترکان عثمانی، عراق به منتهای انحطاط رسید. عراق درعمل دور افتاده‌ترین ولایت امپراتوری عثمانی و از سایر مناطق تحت استیلای آنها کم حاصل‌تر و اداره آن دشوارتر بود. سرزمین عراق تا زمانی که تحت ادارهٔ حکومت عثمانی قرار داشت، فقیر، توسعه نیافته و در حال رکود بود تنها در طرز فکر و زندگی نسل جوان یعنی بعضی خانواده‌های طبقه‌ی دوم که در مدارس عالی قسطنطنیه و قاهره و یا در کالج آمریکایی بیروت تحصیل کرده بودند، پیشرفتی تدریجی دیده می‌شد. با آغاز قرن بیستم این جوانان وارد خدمت ارتش و یا دولت شدند. این جوانان در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم در امور تعلیم و تربیت، وکالت دادگستری و روزنامه‌نگاری نیز وارد گردیدند و بعد از آنان فرزندانشان برای رهایی از سلطه عثمانی شروع به تبلیغ و تلاش کردند.

ظهور کشور جدید عراق با قرارداد متارکه‌ی جنگ مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ که به شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول صحه گذاشت، آغاز گردید. در عراق نیز مانند سایر مناطق عربی تحت سیطرهٔ عثمانی، از مدت‌ها قبل عملیات پنهانی برای رهایی از یوغ استیلای عثمانی‌ها به وسیله‌ی وطن‌دوستان، آغاز شده بود. بعد از برقراری قیمومت بریتانیا در عراق در آوریل ۱۹۲۰ م، حکومتی موقت به ریاست سید عبدالرحمن گیلانی استقرار یافت که دوام محدودی داشت و منجر به جلوس امیر فیصل (سومین پسر شریف حسین پادشاه حجاز) تحت عنوان ملک فیصل اول در ۴ مارس ۱۹۲۴ م، و تصویب قانون اساسی کشور مستقل سلطنتی و پارلمانی عراق در ۲۶ آوریل ۱۹۲۴، و پذیرش رسمی عراق در جامعه‌ی ملل در اکتبر ۱۹۲۳، گردید. غازی پسر فیصل ۶ سال سلطنت کرد و در یک حادثه‌ی اتومبیل جان سپرد و پسر خردسال او به نام فیصل دوم به سلطنت رسید، تا سال ۱۹۵۸ که رژیم سلطنتی با کودتای

نظامی‌ها سرنگون گردید، سلطنت کرد و متعاقب کودتا، همراه با اغلب اعضای خانواده خود، به دستور عبد الکریم قاسم رهبر رژیم جدید، به قتل رسید.

سلطهٔ استعمار انگلیس

در نتیجه قراردادهای ۱۹۲۳، ۱۹۲۶ و ۱۹۳۵ و موافقت‌نامه‌های دیگری، که تحت فشار انگلیس و با وجود مخالفت افکار عمومی و مخصوصاً روحانیت مبارز عراق به تصویب مجلس آن کشور رسیده بود، استعمار مستقیم بریتانیا جایگزین قیمومیت آوریل ۱۹۲۰ بریتانیا گردید، به موجب شرایط جدید، در امور داخلی ظاهراً «اصل مشاوره» جای «نظارت» را می‌گرفت. اما در روابط خارجی، تسلط نظامی و سیاسی انگلیس سخت برقرار بود. با عقد پیمان بغداد (سازمان پیمان مرکزی) در ۱۹۵۵، میان بریتانیا، ایران، عراق، پاکستان و ترکیه، استقلال آن کشور دیگربار به ظاهر تأمین گردید.

تنظیم قانون اساسی، پایان اولین مرحله مهم در مبارزات وطن‌دوستانه عراق بود، تسلط ناسیونالیسم بر افکار عمومی باقی ماند ولی گرایشهای مذهبی و افکار اسلامی سبب پیدایش گروه‌های متعدد ضد انگلیسی گردید. بعضی از این گروه‌ها مانند حزب الوطنی، حزب الاستقلال، و حزب الامه الاشتراکیه احزاب سیاسی بودند ولی اغلب آنان فقط عنوان حزب داشتند و به سرعت تأسیس می‌شدند و به همان سرعت منحل می‌گشتند و مردم کشور به آنها وقعی نمی‌گذاشتند، از این میان دو حزب تا حدی دارای اهمیت مقطعی شدند، یکی حزب الاتحاد الدستوری، و دیگری حزب الوطن الدیموقراطی بود که ظاهراً بر سوسیالیسم متکی بر وطن دوستی تکوین یافته بودند اما خود را طرفدار مذهب و تهذیب اخلاق معرفی می‌کردند در حالی که شرایط بعدی نشان داد که احزابی وابسته به انگلیس و طرفدار غرب بودند. پس از چند کودتا سرانجام در سال ۱۹۴۱ رشید عالی گیلانی که طرفدار آلمان نازی بود، قدرت را احراز نمود اما کمک‌هایی که انتظار می‌رفت از آلمان نازی واصل شود، به مقصد نرسید و نیروهای انگلیسی بی‌هیچ زحمتی شورش گیلانی را سرکوب نموده و حکومت وی را سرنگون ساختند از آن پس عراق مفاد معاهده ۱۹۳۵ با انگلیس را رعایت می‌کرد و در عمل بریتانیا در عراق زمامدار واقعی

گردید. در سال ۱۹۴۵ با حمایت دولت کارگری انگلیس، عراق به عضویت سازمان ملل متحد درآمد.

در تأسیس اتحادیه عرب، دولت عراق به رهبری «نوری سعید» که از حمایت انگلیس برخوردار بود، نقش مهمی داشت. پس از آن‌که مصر در جهان عرب رهبری دولت‌های بی‌طرف را به‌عهده گرفت، عراق رهبری جناح غرب را عهده‌دار شد. در فوریه ۱۹۵۵، عراق پیمانی با ترکیه امضاء کرد که چند ماه بعد کشورهای بریتانیا، پاکستان، ایران به آن پیمان پیوستند و بدین‌طریق پیمان بغداد بوجود آمد که آمریکا گرچه عضو رسمی آن نبود اما در بیشتر کمیته‌های آن، شرکت فعال داشت. حمله مشترک انگلیس، فرانسه و اسرائیل بـه سوئز در سال ۱۹۵۶ احساسات ناسیونالیستی اعراب را برانگیخت و نزدیک بود که پیمان بغداد از هم گسیخته شود به خصوص مخالفت اتحاد شوروی با این پیمان از ارکان ضعف و عدم ثبات آن بود. مصر و سوریه در ۲۱ فوریه ۱۹۵۸ متحد شدند و جمهوری متحد عرب را تشکیل دادند و چند روز بعد عراق نیز با اردن هاشمی که سلاطین آن‌ها عموزاده بودند متحد شده و اتحاد هاشمی را تشکیل دادند.

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸، ژنرال عبدالکریم قاسم (۱۹۶۳-۱۹۱۴) در عراق کودتا کرد و در طی کودتا نوری سعید و ملک فیصل و امیر عبدالاله نایب‌السطنه سابق به قتل رسیدند و عراق کشور جمهوری اعلام و قاسم نخست‌وزیر شد. رژیم جدید کلیه احزاب را منحل کرد و از پیمان بغداد خارج شد و از شوروی کمک‌های فنی و اقتصادی قبول کرد. قاسم در ژوئن ۱۹۶۱ مدعی خاک کویت شد اما دیگر کشورهای عرب این ادعا را به شدت رد کردند و کویت را به جامعه عرب پذیرفتند. این اقدام باعث جدایی عراق از جامعه عرب شد. جدایی سوریه از مصر در سپتامبر ۱۹۶۲ باعث نزدیکی آن کشور با عراق شد. در ۸ فوریه ۱۹۶۳ کودتای نظامی دیگری به رهبری سرهنگ عبدالسلام عارف انجام شد و رژیم قاسم سرنگون و خود وی نیز به قتل رسید. عارف هر چند یکی از معاونین قاسم بود اما در عین حال عضو حزب بعث و طرفدار اتحاد عراق و مصر شناخته شده بود. پس از آن‌که بعثی‌ها از عبدالناصر بریدند عارف نیز از آنها جدا شد. وی در یک حادثه هوایی به طور مشکوکی به قتل رسید و در همان سال ۱۹۶۶ برادر وی عبدالرحمن عارف به ریاست جمهوری عراق نایل آمد. حکومت او هم در کودتای طرفداران حزب بعث در ژوئیه

سال ۱۹۶۸ سرنگون و ژنرال احمد حسن‌البکر رئیس جمهور و صدام حسین التکریتی معاون وی شد.

صنعت نفت

یگانه منبع معدنی عراق که از آن فراوان بهره‌برداری می‌شود و عامل اصلی توجه استعمارگران می‌باشد، نفت است. صنعت نفت مهم‌ترین ثروت اصلی عراق است «هرودوت» مورخ معروف یونانی در تحقیقات خود از نفت بین‌النهرین که از زمین تراوش می‌کرد، و مردم برای پخت و پز از آن استفاده می‌کردند، یاد کرده است. صنعت نفت عراق، جز میدان نفتی خانقین که متعلق به شرکت بریتانیایی نفت (شرکت سابق نفت ایران و انگلیس) بود. و از ۱۹۵۸ به‌وسیله‌ی دولت عراق اداره می‌شود. در دست شرکت نفت عراق (نام اختصاری آن آی. بی. اس و دو شرکت تابعه‌ی آن (شرکت نفت بصره و شرکت نفت موصل) بوده است.

امتیاز نفت در عراق مانند بسیاری از مناطق نفت‌خیز، تاریخ مفصلی دارد. در اوایل قرن بیستم، سلطان عبدالحمید دوم پادشاه عثمانی که تقاضاهای متعددی از شرکت‌های مختلف نفت دریافت و با مواعید گوناگون آنها مواجه شده بود، به موجب فرمانی در سال ۱۹۰۳ م کلیه معادن نفت امپراتوری عثمانی را به ملکیت خود انتقال داد، در ضمن قرارداد ساختن راه‌آهن بغداد بین دولت عثمانی و یک شرکت آلمانی امضاء شد که به موجب آن شرکت مزبور حق استخراج معادن نفت را در اطراف خط آهن اخذ نمود. متعاقباً شرکت سلطنتی هلندی شل هم با معاضدت گلبنگیان تقاضای امتیاز نفت عراق را نمود. شرکت دارسی نیز از متقاضیان امتیاز نفت بود و سپس آمریکایی‌ها نیز وارد میدان شدند. در سال ۱۹۱۰ «بانک ملی ترکیه» به ابتکار و سرمایه انگلیسی‌ها دایر شد که هدف اصل آن تحصیل امتیاز نفت و وفق دادن تقاضاهای آلمان و انگلیس دربارهٔ همه امتیازات نفت در تمام قلمرو امپراتوری عثمانی بود. عاقبت شرکتی موسوم به «شرکت نفت ترکیه» در سال ۱۹۱۲ تأسیس شد که سهامداران آن آلمان‌ها، گلبنگیان و «بانک ملی ترکیه» بودند. این شرکت متعاقباً قسمتی از سهام خود را به «شرکت هلندی شل» واگذار کرد و بدین‌گونه «شرکت شل» نیز وارد صحنه شد.

پس از جنگ جهانی اول که قیمومیت عراق به انگلیس و قیمومیت سوریه و لبنان به فرانسه واگذار شد، دو دولت قرارداد جدیدی منعقد کردند. در نتیجه امضای این قرارداد در سال ۱۹۲۰ م تقسیم سهام شرکت نفت ترکیه به شرح زیر به عمل آمد.

۱. شرکت نفت بریتانیا (شرکت سابق نفت ایران و انگلیس) ۵/۴۷ درصد

۲. شرکت شل ـ ۵/۲۲ درصد

۳. شرکت نفت فرانسه ـ ۲۵ درصد

۴. گلبنگیان ـ ۵ درصد

در نتیجه این قرارداد، نفت‌خواران آمریکایی غوغایی به پا کردند و شرکت استاندارد اویل و سایر شرکت‌های نفتی آمریکایی تبلیغات شدیدی را بر ضد انگلیس آغاز نمودند. عاقبت در سال ۱۹۲۵ قراردادی بین شرکت نفت ترکیه و دولت عراق به امضاء رسید که به موجب آن امتیاز استخراج نفت در همه سرزمین‌های عراق به استثنای ولایت بصره و ناحیه‌ی خانقین و نفت‌خانه به آن شرکت اعطاء گردید و بدین‌طریق سهام شرکت نفت تقسیم شد:

ـ شرکت نفت بریتانیا (شرکت سابق نفت ایران و انگلیس) ـ ۷۵/۲۳ درصد

ـ شرکت شل (شرکت مختلط هلندی و انگلیسی) ـ ۷۵/۲۳ درصد

ـ شرکت نفت فرانسه ـ ۷۵/۲۳ درصد

ـ شرکت توسعه خاورمیانه (استاندارد اویل و بعضی شرکت‌های آمریکایی دیگر) ـ ۷۵/۲۳

ـ گلبنگیان ـ فقط ۵ درصد

در سال ۱۹۳۱ م قرارداد جدیدی بین شرکت نفت ترکیه و دولت عراق منعقد شد و اسم شرکت نیز به شرکت نفتی عراق تبدیل شد. در سال ۱۹۵۱ م در قرارداد تجدید نظر شد، و دولت عراق، با استفاده از وضعی که موضوع نفت در ایران پیش آورده بود، خواستار امتیازات بیشتری گردید از جمله، مقرر شد که از سال ۱۹۵۲ م (۱۳۳۱) ۵۵ درصد منافع قبل از کسر کردن مالیات‌های خارجی به دولت عراق پرداخت شود. از ژانویه‌ی سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۴) شرکت‌های سهام‌دار، استخراج حداقل ۳۵ میلیون تن نفت در سال را تضمین کردند.

تا سال ۱۹۶۲، تقریباً همه‌ی سرزمین عراق در اختیار امتیاز آی، پی، سی قرار گرفت ولی

در دسامبر سال ۱۹۶۱ دولت عراق قلمرو بهره‌برداری شرکت مزبور و وابستگان آن را به ۷۵۵ مایل مربع (۱۹۴۵ کیلومتر مربع) محدود ساخت. از میدان‌های نفتی مهم عراق نفت‌خانه، کرکوک، عین‌زاله (موصل) - زبیر و زمیله (هر دو در لواء بصره) را می‌توان نام برد.

صنایع دیگر عراق مشتمل بر برق و آب، مصالح ساختمانی، صنایع غذایی، دخانیات، منسوجات، مواد شیمیایی، جملگی کم اهمیت می‌باشند.

علت اصلی توجه آمریکایی‌ها به عراق کم و بیش بر همان دلایلی استوار است که حکومت آمریکا را به عربستان و یا ایران دورهٔ پهلوی متمایل و علاقمند ساخته بود البته بعضی شرایط جغرافیایی و موقعیت استراتژیکی و وجود منابع سرشار نفت موجب حضور و نفوذ و فعالیت عمده آمریکا در عراق پس از جنگ جهانی دوم گردیده که در طول زمان تداوم یافته است.(۱)

روابط آمریکا و عراق

روابط آمریکا و عراق در مقاطع مختلف، آثار متنوعی برای ایران داشته است.

در جریان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹)، موقعیت خاص عراق مورد توجه آمریکا قرار گرفت، به طوری که در سال ۱۹۴۲ این کشور مشمول مقررات دریافت وام واقع شد و تسلیحات مورد نظر و نیاز اتحاد شوروی در جریان جنگ و پس از آغاز نبرد بین آلمان نازی و شوروی، در بندر بصره تخلیه می‌شد.

در طیّ سال‌های جنگ که همسویی کامل میان رهبران انگلیس (سر وینستون چرچیل) و آمریکا (فرانکلین دلانو روزولت) وجود داشت، نامه‌هایی میان آنان در مورد منافع متقابل نفتی در عراق و عربستان مبادله شد و به‌دنبال آن با ارتقاء سطح مناسبات، مسافرت مقامات عراق به آمریکا و روابط ویژه دو کشور آغاز شد.

فرایند گسترش روابط، فروش تسلیحات، پرداخت وام و تبادل هیأت‌های عالی‌رتبه به اندازه‌یی تشدید یافت که لندن ضمن اعتراض‌های صریح به واشنگتن، خواستار روشن شدن مواضع ایالات متحده در خصوص یادداشت تفاهم فیمابین در مورد عراق گردید. آمریکا در صدد

---

۱. فرهنگ مصاحب، جلد دوم، ص ۱۷۲۵.

پیاده کردن یک پروژه وسیع راهبردی بود که با منافع بریتانیا لزوماً تجانسی نداشت و این نگرانی به‌وجود آمد که واشنگتن به‌تدریج و با ظرافت جای انگلیس را در عراق، نظیر آنچه که در ایران و عربستان، عمل کرده بود، بگیرد و لندن را در منطقه منزوی سازد.

آمریکا با بهانه نگرانی از حمله احتمالی شوروی و اشغال عراق و یا احراز قدرت به‌وسیله کمونیست‌ها، و همچنین به بهانه تقویت ارتش و کمک به آموزش نیروهای نظامی پیمان ناتو، نسبت به فروش سلاح و اعزام مستشار و کمک‌های فنی و اطلاعاتی به عراق اقدام و با معاضدت دولت سلطنتی ملک فیصل دوم، عملاً زمام امور آن کشور را قبل از کودتای عبدالکریم قاسم در ۱۳۳۷ شمسی (۱۹۵۸ م) که شرح آن در فصل قبلی مورد مداقه قرار گرفت، بدست گرفته و قدرت واقعی را قبضه نمود.(۱)

در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ م، دیپلماسی آمریکا در مورد عراق با روی کار آمدن حزب بعث و ریاست جمهوری حسن البکر و معاونت صدام حسین تکریتی، موفق گردید که با کمک به امضای قرارداد الجزایر ۱۹۷۵ م میان شاه و صدام (که با میانجی‌گری بومدین رییس‌جمهور الجزایر انجام گرفت) و عادی شدن مناسبات بغداد با کشورهای اقمار خود و تشویق آنها به عدم همکاری با فلسطینی‌ها در دهه ۱۳۵۰ به کامیابی بزرگی نایل آید.

در این دوران که عراق روابط عادی با همسایگان خود را پی‌گیری نمود، ایالات متحده اقدامات واقع‌بینانه این دولت را تشویق و ترغیب نمود و برای گسترش این مناسبات زمینه‌سازی می‌کرد.

۱. انقلاب اسلامی ایران نقطه عطف روابط آمریکا و عراق

انقلاب اسلامی ضربه سنگینی به سیاست‌های راهبردی آمریکا در منطقه، خصوصاً به منافع اسرائیل و اقمار ایالات متحده وارد نمود. بُعد مذهبی انقلاب، به‌ویژه شیعی بودن آن،

---

۱. طبق برخی مستندات موجود، گفته می‌شود که انگلیس از جریان کودتای قاسم حمایت می‌کرد تا مانع سلطهٔ کامل آمریکا در خاورمیانه شود. لذا کودتای سال ۱۹۵۸م قبل از اینکه طبق شایعات آن زمان، روسی باشد، انگلیسی بوده است.

زمینه گسترش و تحکیم مناسبات آمریکا و اسرائیل و همکاری‌های استراتژیک دو کشور را فراهم ساخت. به‌گونه‌یی که احساس ناآرامی همه منطقه را فرا گرفت و اتحاد نانوشته‌یی میان آمریکا و کشورهای حاشیه خلیج فارس، اسرائیل و عراق بر ضد جمهوری اسلامی ایران، به‌وجود آمد.

در این شرایط صدام تکریتی، مأمور اجرای سیاست‌های جدید آمریکا در منطقه طیّ مدت ۲۵ سال گردید. مأموریتی که سرانجام تا سرنگونی او پس از ربع قرن خدمت به سلطه آمریکا خاتمه یافت. در این دوران، قدرت به‌طور کامل در اختیار صدام قرار داشت و امکانات مالی، برای او فراهم گردید. روابط و همکاری با شوروی به‌تدریج کاهش یافت و در مقابل، حکومت صدام با اسرائیل مخفیانه، همکاری‌های استراتژیک برقرار نمود و یا گسترش داد.

۲. جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران

جنگ هشت‌ساله دو کشور که از سوی حکومت بعثی صدام تحمیل شد، زمینه‌ها و پی‌آمدهای بسیار گسترده‌ای داشت. تاکنون مطالب و تحقیقات زیادی پیرامون آن جنگ، ارائه شده است. آنچه در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرد درواقع تداوم آن جنگ است که تجلی آن در جریان اشغال کویت یعنی جنگ دوم خلیج فارس و در نهایت تهاجم آمریکا به عراق و اشغال خاک آن کشور و سرنگونی حکومت صدام، مشاهده گردید.

بسیاری از آمریکائیان، حمله عراق به ایران را براساس معیارهای توازن قدرت ارزیابی کردند. احتمال ضعیفی وجود داشت که عراق بتواند سرزمین ایران را اشغال نظامی کند. امّا می‌توانست موجب تزلزل و دلمشغولی ایران بشود. درواقع فلسفه به راه انداختن جنگ این بود که دو کشور مسلمان و دارای امکانات بالقوه صنعتی فراوان و پتانسیل نیرومند اقتصادی، فرهنگی، تضعیف گردند و در مقابل اسرائیل از هر نظر فلج شوند.

در ژانویه ۱۹۸۱ (دی ۱۳۵۹) جیمی کارتر[۱] رییس‌جمهور وقت آمریکا طی سخنرانی

---

۱. جیمی کارتر سی ونهمین رئیس جمهور آمریکا دارای سوابق مختصری در امور سیاسی بود. وی پس از رسوایی واترگیت و استعفای نیکسون، خود را به عنوان نامزد حزب دموکرات در مقابل جرالد فورد

در مورد آثار و تبعات جنگ که در آن هیچ‌گونه تمایلی به پایان جنگ مشاهده نمی‌شد، با پیروزی قاطع هریک از دو طرف نیز مخالفت کرد و آن را به ضرر ثبات منطقه برشمرد.

در این شرایط ایالات متحده به بهانه حفظ امنیت صدور نفت و دفاع از دوستان خود با نیروی نظامی و امکانات گسترده و پایگاه‌های متعددی که در منطقه داشت، خود در عمل نقش ژاندارم منطقه را برعهده گرفت. طبعاً پیروزی جمهوری اسلامی ایران هم منافع آمریکا را تهدید و هم برای اسرائیل تهدیدی قاطع و جدّی بود که به اعتراف ایالات متحده، بدترین حالت ممکن برای آن دولت و اقمار آن به‌نظر می‌رسید. بنابراین برای اجتناب از تحولات نامطلوب و ظاهراً برای حفظ تمامیت ارضی ایران در قبال حمله احتمالی شوروی و روی کار آمدن حزب توده و به تلافی ۴۴۴ روز گروگان‌گیری آمریکایی‌ها در سفارت آن کشور در تهران و جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی در منطقه، به عدم پیروزی و یا شکست طرفین تن داد. به این ترتیب نه متجاوزی تعیین و نه خساراتی پرداخت و نه محاکمه و محکومی، اعلام گردید.

حمایت‌ها و کمک‌های بی‌دریغ و بی‌سابقه ایالات متحده به عراق به علت پذیرش درخواست عدم پشتیبانی از ملّت فلسطین در نوع خود شگفت‌آور بود امّا آمریکائیها برای کمک‌های خود دلایلی به‌شرح زیر داشتند:

عدم همکاری و یا حمایت از درخواست‌های ملت فلسطین برای احقاق حقوق خود ـ تعدیل مواضع در قبال صلح خاورمیانه ـ پذیرش طرح آمریکا در زمینه صلح ـ ایجاد اخلال و هرج‌ومرج در ایران ـ کمک به کشورهای دوست آمریکا نظیر اردن و مصر، که این مسائل در ملاقات صدام حسین و «استفان سولارز» در اوت ۱۹۸۲ (۱۳۶۲) در بغداد پی‌ریزی و مورد توافق قرار گرفته بود. به‌طوری که اعلام شده است صدام در این ملاقات ضمن پذیرش رسمی اسرائیل، وجود یک کشور امن برای اسرائیلی‌ها را جهت صلح و امنیت در منطقه ضروری دانسته است! از این تاریخ به بعد روابط دو کشور تا زمان سقوط بغداد در ۲۰ فروردین ماه ۱۳۸۲

جمهوری‌خواه مطرح نمود و چون فردی مذهبی و کشاورزی خوش نام بود، به سرعت در بین طبقات متوسط آمریکایی طرفدارانی یافت و در انتخابات ماه نوامبر ۱۹۷۶ (آبان ۱۳۵۵) رقیب خود را شکست داد. کارتر مدتی فرماندار ایالت جورجیای آمریکا و صاحب مزارع بادام زمینی بود.

به‌صورت ویژه‌یی درآمد که شناخت ابعاد و چگونگی آن براستی بسیار پیچیده و کاملاً غیرمتعارف است.

«نزار حمدون» از نزدیکان صدام و سفیر ویژه حکومت او در ایالات متحده که دارای امکانات فوق‌العاده و مناسبات گسترده‌یی با سران سیا، پنتاگون، کاخ سفید، کنگره، وزارت امور خارجه آمریکا بود، نقش مؤثری در توسعه روابط دو کشور در هنگام حکومت بعثی‌ها داشت. او ظاهراً بسیار مورد توجه آمریکا و اسرائیل بود.

۳. عراق و کشورهای منطقه

در دهه آخر حکومت صدام، دولت عراق روابط مشکوک و بسیار مسئله‌سازی را با کشورهای عربی داشت، و از این جهت دولت بعثی به ریاست صدام تقریباً مورد نفرت اغلب دولت‌های عربی و اسلامی بوده است به‌گونه‌یی که عملاً در هیچ‌یک از گرفتاری‌های این کشور، بدون فشار و نظر آمریکا و غرب، دولت‌های اسلامی و عربی کمک و معاضدتی به دولت بعثی عراق ننمودند.

بررسی نمونه‌یی از خاطرات یکی از سران عرب در این زمینه گویای مطالب زیادی است؛ «اجلاس سران عرب در بغداد در نوامبر ۱۹۷۸ (آبان ۱۳۵۷) گرچه توافق کمپ‌دیوید را محکوم کرد و باعث گردید که مصر از جامعه عرب اخراج شود، ولی این ابتکارات به حسن البکر و حافظ اسد مربوط می‌شد، و صدام چندان نظر موافقی با آنها نداشت. ژنرال مصطفی طلاس وزیر دفاع سوریه بعدها در این مورد نوشت:

«در ۱۶ ژوئن ۱۹۷۹ (۲۶ خرداد ۱۳۵۸) هنگامی که با هیأت سوری عازم بغداد بودیم، یک احساس درونی به من می‌گفت که صدام منشور وحدت میان سوریه و عراق را امضاء نخواهد کرد. در اوّلین دیدار رسمی میان دو هیئت سوری و عراقی همین که صدام را دیدم، بر من این گمان غالب شد که سازمان سیا او را به خدمت خود گرفته است.»[۱]

تجدید نظر در مواضع سیاست خارجی به نفع آمریکا در ارتباط با اسرائیل، شوروی

---

۱. مصطفی طلاس، از نوری سعید تا صدام حسین، روزنامهٔ اطلاعات، ۲۰ آبان ۱۳۶۸، ص ۱۶.

وقت، کشورهای مبارز عرب و ایران، متفاوت بودن ماهیت صدام از سایر مقامات عراق و یا حداقل پاره‌یی از آنان و همچنین اغلب کشورهای عرب را نشان داد.

برقراری مناسبات ویژهٔ آشکار و پنهان با دوستان و متحدان آمریکا نظیر اردن، عربستان و مصر بیش از پیش ماهیت مشکوک و آمریکایی بودن صدام را روشن کرد.

تعریف و تمجید مقامات آمریکایی از صدام همزمان با از بین رفتن و قطع نفوذ حزب کمونیست در عراق، موقعیت ویژهٔ آن کشور را در سیاست خارجی آمریکا نشان می‌داد. تأسیس دفتر حفاظت منافع و ارتقاء آن به سفارت، تا حدودی روابط پیچیده و مخفی را علنی کرد.

به این ترتیب همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ م) مأموریت ویژه‌یی به عراق محوّل شد و صدام مجری سیاست واشنگتن برای مبارزه تا سرنگونی جمهوری اسلامی ایران شد. جنگ صدام با جمهوری اسلامی ایران را جنگ برای توازن قدرت برشمرده‌اند، زیرا صدام با تضعیف و یا سرنگونی حکومت ایران به قدرتی جدید در منطقه تبدیل می‌گردید و جایگزین شاه می‌شد و شرایط دو کشور در جغرافیای سیاسی ـ امنیتی منطقه جابه‌جا می‌گردید. گرچه با گذشت زمان و تحوّلات پیش‌بینی نشده و فوق العاده، اوضاع و احوال به‌گونه‌یی کاملاً متفاوت شکل گرفت، آنچه قابل اهمیت و نیازمند بررسی دقیق است، چگونگی عملکرد ایران در قبال سیاست و اقدامات مشترک آمریکا و عراق است که در این زمینه بحثی تفصیلی و مستند، مفید و ضروری می‌باشد.

۴. اشغال کویت و پی‌آمدهای آن

با گذشت یک دهه از آغاز تجاوز نظامی مشترک آمریکا ـ عراق به ایران طرح دیگری برای اجرای سیاست‌های ایالات متحده و در راستای «نظم نوین جهانی» و حضور مستقیم و سلطه کامل در منطقه از قوه به فعل درآمد. با موافقت آمریکا و اعلام توافق سفیر آن دولت در عراق نیروهای صدام به کویت حمله کردند و آن کشور را اشغال نظامی نمودند و در سال ۱۹۹۰، صحنه دیگری از سناریوی مهار جمهوری اسلامی و تسلط بر منابع و نقاط استراتژیک منطقه و ایجاد نیاز کاذب بیشتر رهبران سرسپردهٔ منطقه به سلاح‌های غربی و آمریکایی، به اجرا درآمد.

به‌عنوان آزادسازی کویت و به بهانه تنبیه و مجازات عراق، نیروهای آمریکایی - اروپایی وارد منطقه شدند و هریک مأموریتی را برعهده گرفتند. و به این ترتیب دوران جدیدی در تحولات منطقه خصوصاً خلیج فارس، آغاز شد. این تحوّل در کنار تحولات دیگری چون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، مذاکرات مادرید و قرارداد اسلو و طرح تشکیل دولت خودگردان فلسطینی، حاکمیّت طالبان در افغانستان، آغاز و تداوم انتفاضه ملّت فلسطین و اخراج اسرائیل از جنوب لبنان توسط حزب‌الله، جغرافیای سیاسی منطقه را دگرگون کرد.

حکومت صدام با اشغال و ضمیمه کردن کویت به خاک خود، کشورهای عربی منطقه را برانگیخت که با آمریکا علیه آن کشور متحد شوند و حضور نیروهای ائتلاف را بپذیرند، خریدهای نظامی عظیمی داشته باشند، بخشی از حاکمیت ارضی خود را به‌صورت پایگاه‌های نظامی در اختیار آمریکا قرار دهند، قیمت نفت را به دلخواه و در راستای منافع همه جانبه غرب پایین بیاورند، استقلال نسبی را از دست بدهند و تحریم‌های سختی بر ضد دولت و ملّت عراق اعمال نمایند.

حتی اگر صدام در محاسبات سیاسی خود بزرگ‌ترین اشتباه زندگی خویش را نموده باشد، رویکردی این چنین عظیم، با هدف تغییر جغرافیای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی منطقه در جهت منافع غرب به‌ویژه آمریکا، بوده است.

جنگ برای اخراج عراق و استقرار نیروهای ائتلاف و اجرای سیاست‌های جدید تحت عنوان «جنگ دوم خلیج فارس» و یا «جنگ نفت» سرانجام در دی‌ماه ۱۳۶۹ (۱۹۹۱ م) آغاز و در بهمن‌ماه همان سال با شکست قاطع ارتش عراق پایان یافت. صدام متجاوز با وجود شکست و قیام ملّت عراق و خسارات و کشته‌های فراوان و زندانیان بسیار، با صلاح دید کاخ سفید همچنان در قدرت باقی ماند و ملّت عراق با تحریم‌های شدید مجازات و کشور آنها به ویرانه‌یی تبدیل شد.

د) آثار جنگ دوم خلیج فارس

اگرچه شعار جنگ در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰م) برپایه آزادسازی کویت از ید متجاوزان عراقی، استوار گردیده بود ولی آثار و پی‌آمدهای حاصله بسیار فراتر از شعار اوّلیه و حتی فراتر از منطقه ارزیابی گردید. دگرگونی در شکل جنگ، نقش رسانه‌ها، تأثیر سازمان ملل متحد، تغییر مواضع و دیدگاه‌ها، همگی موجب تغییرات و تحولات دیگری شد که پرداختن به اهم آنها مفید است:

۱. افول ناسیونالیسم عربی

در جریان جنگ دوم خلیج فارس (یا به تعبیری جنگ نفت) بخشی از اعراب بر ضد برخی دیگر از آنان، جنگیدند و تعدادی از کشورها نیز فقط بی‌تفاوت، نظاره‌گر صحنه بودند. به عبارت دیگر یکپارچگی، وحدت امت عرب، پان عربیسم، نقش اتحادیه عرب، دفاع از یک کشور عربی در مقابل تهاجم مجموعه‌یی از کشورهای غربی و غیرعرب، تضعیف شده و یا از بین رفت. بعد از پایان جنگ مزبور نیز شعار قدیمی اعراب یعنی «عربیّت» و تکیه بر امت عرب و استظهار به اتحادیه عرب فقط در حدّ حرف باقی ماند و عملاً اثری از آنها دیده نشد. گرایش به اسلام سیاسی و انقلابی و احتراز از دولت‌های وابسته و ضد مردمی در میان اعراب رو به افزایش گذارد که آثار و تبعات آن (ازجمله در فلسطین، مصر و تونس) به‌تدریج ظاهر خواهد شد.

۲. تشدید وابستگی برخی دولت‌ها به آمریکا

اختلافات دولت‌های عربی، نگرانی از سقوط توسط حرکت‌های مردمی، احساس نیاز به سلاح‌های پیشرفته و کارشناسان و مستشاران نظامی، وابستگی آنان را به کشورهای غربی خصوصاً آمریکا به‌سرعت، تشدید کرد. خرید حجم عظیمی از سلاح‌های پیشرفته و اعطای پایگاه‌های نظامی، حضور مستمر نیروها و کارشناسان، تداوم تبلیغ بر تهدیدهای دو کشور ایران و عراق، گسترش حجم ارتش‌ها و تمهیدات لازم به‌منظور برگزاری مانورهای مشترک با آمریکا، از عوامل و علل انتقال بخش قابل ملاحظه‌یی از ثروت کشورهای فوق الذکر به سمت

شرکت‌های تسلیحاتی ایالات متحده شد.

۳. منزوی شدن رژیم بعثی عراق

بعد از اشغال کویت و شکست سیاست «بازدارندگی» طرفداران سیاست عراق در واشنگتن ضمن پشتیبانی جدّی از ابقاء صدام در رأس حاکمیت، خواستار مهار قدرت و نظارت بر اختیارات و انزوای وی شدند، زیرا قبل از اشغال کویت نسبت به او بسیار خوش‌بینانه و بیش از حدّ سپاسگزار بودند و به شدت مورد تعریف و تمجید چاپلوسان و مداهنه‌گران قرار می‌گرفت و در این رهگذر امکانات فوق‌العاده‌یی در اختیار او قرار گرفته بود.

نخبگان بعثی نیز که بقای خود را در اتحاد با صدام تلقی می‌کردند، به هیچ‌وجه آمادگی انجام اقدامی علیه وی را نداشتند و هرگونه اقدام مردمی در این زمینه نیز به‌شدت سرکوب می‌گردید. بغداد به ظاهر شکست قطعی نخورد و رهبری بعث که حکومت را در دست داشت، تسلیم و یا سرنگون نشد. زیرا علی‌رغم درخواست فرماندهی نظامی آمریکا در منطقه، سرنگونی صدام در طرح سیاستمداران نیروهای ائتلاف و به‌ویژه جورج بوش اوّل رییس‌جمهور وقت ایالات متحده، قرار نداشت.

تلاش برای تضعیف تدریجی صدام از طریق قطعنامه‌های سازمان ملل و «سیاست مهار دوجانبه» دنبال شد. عادی شدن وضعیت کشور، اجرای برخی طرح‌های زیربنایی، تجدید و تعدیل امکانات نظامی از طریق بازرسی مستمر مراکز نظامی و غیرنظامی و ازبین بردن مواد و تأسیسات هسته‌یی، شیمیایی و میکروبی و تحریم اقتصادی بخشی از اقدامات انجام شده طی یک دهه بعد از جنگ دوم خلیج فارس بود که برخی از آنها ظاهراً به نفع دولت و پاره‌یی در جهت تضعیف آن بود.

اگرچه صدام و زمامداران حزب بعث عراق با درک اهداف آمریکا با شدت و سرعت به مقابله با نیّات آن دولت پرداختند و اقدام‌های گسترده‌یی را در جهت بازسازی اقتصادی و نظامی، بازی دادن بازرسان سازمان ملل، استقرار مجدد حاکمیت و سلطه کامل خود بر کشور به عمل آوردند، امّا بیش از یک دهه حالت نه جنگ و نه صلح تداوم یافت، و در جنگ سیاسی ـ نظامی

دو طرف اثری از پیروزی یکی بر دیگری دیده نمی‌شد.

سیاست آمریکا در قبال عراق در آن دوره، یک سردرگمی طولانی را طیّ می‌کرد، زیرا سه سیاست را به‌طور همزمان تداوم بخشیده بودند، مصالحه با صدام و ابقای او برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران و برقراری تعادل، حفظ صدام در حالی که فاقد تحرک کامل بود و بالاخره تلاش در جهت سرنگونی صدام که مورد اخیر با تأیید بخشی از هیأت حاکمه آمریکا و اعراب منطقه همراه ولی در عین حال مورد اقبال پاره‌یی دیگر از اعضای هیأت حاکمه ایالات متحده و رهبران جهان عرب، نبود.

۴. افزایش حضور نظامی آمریکا

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و ظهور و تعمیق انتفاضه ملّت‌های لبنان و فلسطین، امکان قدرت‌گیری عراق و ناتوانی دولت‌های حاشیه خلیج فارس در دفاع از موجودیت خود و منافع غرب و نگرانی از به خطر افتادن جریان صدور نفت و موقعیت اسرائیل، آمریکا را بر آن داشت که نیروی نظامی خود را در منطقه مستقر و از ظهور یک دولت مقتدر و مستقل جلوگیری کند.

تأسیس چند پایگاه نظامی در عربستان، کویت، قطر، بحرین و تقویت پایگاه‌های موجود در اقیانوس هند، مدیترانه و افزایش نیرو و تجهیزات در منطقه با پشتیبانی کامل از اسرائیل، تشکیل و به قدرت رساندن طالبان در افغانستان، تشکیل اتحاد نظامی سه‌جانبه آمریکا ـ اسرائیل ـ ترکیه، فروش انبوه تسلیحات به کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس، افزایش ناوها و ایجاد تأسیسات دریایی در منطقه بخشی از اقدامات برای حضور، تأثیرگذاری و کنترل اوضاع و احوال کشورهای منطقه و دخالت مستقیم در امور داخلی آنها بود.

در دهه ۹۰ میلادی، جهان تحوّلات بسیار را پشت سر گذاشت، در حالی که دولت ایالات متحده هنوز مسائل را از دریچه دوران جنگ سرد می‌دید. جهان در آستانه قرن ۲۱ در حال گذار به نظام تک چندقطبی بود. بسیاری از کشورها حاضر به پذیرش سلطه آمریکا و قبول سیاست‌های راهبردی آن کشور نبودند و به همین دلیل سیاست راهبردی آمریکا در خاورمیانه

مشحون از چالش‌های مهم با کشورهای منطقه، اروپا، روسیه و چین بود. سیاست آمریکا در عمل به نوعی دوگانگی و حتی چندگانگی انجامید و مسایل متعددی برای صاحبان تصمیم آمریکا به‌وجود آورد.

تهدیدهای نظامی و حمله‌های پراکنده به‌کشورهای مختلف، در ابتدا دخالت غیرمستقیم آمریکا در امور داخلی کشورهای منطقه و سپس تهاجم گسترده به عراق و اشغال نظامی آن کشور با همکاری بریتانیا، نشانه‌یی از اصرار در ادامه سیاست‌ها و اقدامات دوران جنگ سرد است که درواقع می‌توان آن را «خیز سیاسی» از سوی واشنگتن برای دستیابی به جایگاه برتر جهانی، تسلط بر فضای سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه و عملاًکوتاه‌کردن دست قدرت‌های رقیب از منابع انرژی، بازارهای خاورمیانه، مسلط کردن اسرائیل به‌عنوان ژاندارم آمریکا در منطقه و تسلط بر نیمی از نقاط استراتژیک جهان، تجزیه و تحلیل نمود.

بلاتردید مجموعه اقدامات آمریکا در منطقه می‌تواند سیمای نظامی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده و در نظامی کردن فضای روابط بین‌الملل و حاکمیت جنگ‌طلبان و تشدید رقابت‌های تسلیحاتی که احتمالاً یکی از اهداف اعلام نشده سیاست‌های جدید آمریکا است، نقش مؤثر و زیادی داشته باشد.

تهاجم به عراق

«اتحاد جماهیر شوروی از ابتدای دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰م) با بحران‌های حادّ داخلی و معضلات متعدد خارجی و ضعف تدریجی مواجه گردید. نابسامانی گسترده و شکست سیاست‌های اصلاح‌طلبانه، ناامیدی و سرخوردگی روشنفکران و تکنوکرات‌ها از نظام حاکم، تراکم مشکلات گوناگون از عواملی بودند که ابتدا باعث فروپاشی درونی (بی‌اعتقادی به مبانی مارکسیسم و ناامیدی به بقای نظام) و سپس موجب فروپاشی سیستمی و بیرونی، گردیدند.

این تحوّلات نابهنگام برای ایالات متحده نیز گیج‌کننده و بهت‌آور تلقی شد. زیرا سرعت تغییرات و دگرگونی‌ها به حدّی بود که آمریکا، آمادگی مواجه شدن دقیق و سریع با آنها را نداشت و سیاست روشنی برای روبرو شدن با شرایط جدید و نتایج آنها، اتخاذ ننموده بود.

فروپاشی کمونیسم تنها نقطه توجیه برای سلطه سیاسی ایالات متحده را از بین برد. از دست دادن این نوع سلطه سیاسی به‌طور مستقیم، عاملی در تهاجم عراق به کویت بود. تلاش‌های ایالات متحده در جنگ خلیج فارس، باعث به‌وجود آمدن توافق‌نامه‌یی شد که به‌طور اساسی عزیمت از خلیج فارس را مطرح می‌کرد، امّا آیا یک دولت سلطه‌طلب می‌تواند به‌وسیله همبستگی در جنگ برضد یک قدرت متوسط منطقه‌یی، ارضاء بشود.»(۱)

دو پدیدهٔ مذکور وضعیت کاملاً جدیدی در سطح بین‌المللی و جایگاه آمریکا به‌وجود آورد که به کارگیری یکی از سه گزینه، زیر را ایجاب می‌نمود.

۱. پذیرش نظام چندقطبی و هماهنگ شدن با روند عادی شدن نقش آمریکا در جهان.

۲. قبول موضع انزواطلبی و دست برداشتن از رقابت و سلطه‌طلبی (بازگشت به اصل موسوم به مونروئه).

۳. حرکت به سمت تک‌قطبی شدن و تسلط کامل بر جهان.

هریک از وضعیت‌های فوِ آثار و تبعات خاصی دارد که قابل مطالعه و بررسی است. آنچه واقع شد دالّ بر آن است که تصمیم به یکه‌تازی، یک‌جانبه‌گرایی، تک‌قطبی کردن و سلطه استکباری گرفته شده است. ایالات متحده در طول دهه ۷۰ (۹۰ میلادی) و شاید قبل از آن یعنی از دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان، طرّاحی، برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی و تصویب قوانین لازم را برای حصول به اهداف مربوطه، به پایان رساند و در بالکان تجربه مورد نظر را به دست آورد و زمینه اجرای «طرح آمریکایی کردن دنیا» را فراهم نمود.

«جرج دبلیو بوش» در ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱، زمانی قدرت را احراز نمود که کنترل امور داخلی و سیاست خارجی ظاهراً مشکل‌تر بود. اعضای دولت جمهوری‌خواه بوش در این شرایط با شعارهای بلندپروازانه و خطرناک در حالی که از جهاتی ضعیف‌تر از دولت قبلی خود به‌نظر می‌رسیدند، دورهٔ جدیدی را در قرن بیست‌ویکم آغاز نمودند.

---

۱. والراشتاین، مقالهٔ عقاب سقوط کرد، فصلنامهٔ Foreign Policy.

۱۱ سپتامبر و پی‌آمدهای آن

در نخستین سال زمامداری بوش، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) به‌وقوع پیوست و صحنه‌های داخلی و بین‌المللی را از جهات عدیده تحت تأثیر شدید قرار داد. «سیا» ادعا می‌کند که به دولت بوش در زمینه احتمال انجام تهدیدها و خطرات غیرمترقبه، هشدار داده بود، امّا عملیات تروریستی قابل پیشی‌بینی نبود. واقعه مزبور در ابعادی بی‌سابقه، ضربه‌یی بر حیثیت امنیتی، اطلاعاتی و عملیاتی دولت بوش وارد کرد، و دولت آمریکا را در مقابل شرایط پیچیده‌یی قرار داد که از قبل به هیچ‌وجه قابل تصوّر نبود.

در اولین واکنش، دولت بوش وضعیت را جنگی و دشمن را تروریسم و راه حل را مبارزهٔ طولانی و گسترده با تروریست‌ها، اعلام کرد. بوش به ملّت آمریکا وعده داد که ما حصل اقدمات ضدتروریستی دولت او، باعث پیروزی آمریکا و شکست تروریسم خواهد گردید. رییس‌جمهور آمریکا به تمامی دولت‌ها اعلام کرد که: «یا با ما هستید و یا با دشمن ما». مجموعه حوادث موجب افزایش قدرت محافظه‌کاران گردید و در این رهگذر سیاستمداران جنگ‌طلب و محافظه‌کاران جدید افراطی، ادارهٔ امور سیاست‌های جدید آمریکا را به دست گرفتند.

جنگ‌طلبان و سلطه‌جویان بر این باورند باید به دو بهانه به‌عنوان قدرت امپراتوری عمل شود. نخست آن‌که واشنگتن می‌تواند در اجرای سیاست‌های جدید خود کلیه ساختار حقوقی، قانونی و سازمانی موجود را نادیده بگیرد و خودسرانه هر کاری را که لازم بداند انجام دهد و به‌سبب آن که تنها ابرقدرت موجود است هیچ‌گونه توجیه و مسئولیتی را نپذیرد. ثانیاً واشنگتن قادر است از کلیه امکانات و روش‌هایی که مناسب بداند بهره‌گیری کند و این اقدام را در راستای رسالت و مسئولیت جهانی خود، انجام دهد.

تاکنون سه برنامه مشخص در راستای سیاست‌های جدید به مرحله اجرا درآمده است:

۱. جنگ در افغانستان و سرنگونی طالبان

اوّلین جنگ پس از ۱۱ سپتامبر در راستای تحقق شعار مبارزه با تروریسم، دستگیری یا کشتن بن‌لادن، متلاشی کردن شبکه القاعده و سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان بود.

بخش‌های عمده‌یی از این اهداف باستثنای سرنگونی طالبان عملی نشد. امّا نیروهای آمریکایی در افغانستان استقرار یافتند و حدود و ثغور آن را در مخاطره‌یی عظیم قرار دادند.

۲. حمایت بیشتر از اسرائیل

عملیات سرکوب‌گرانه و تخریب اراضی و مناطق مسکونی و کشتار افراد بی‌گناه و به‌ویژه تعداد زیادی از فلسطینی‌ها تحت عنوان مبارزه با تروریسم معرفی گردیده و اقدامات شجاعانه مبارزین فلسطینی در دفاع از حقوق مشروع و صیانت از خانه آباء و اجدادی خود و درخواست اعادهٔ سرزمین غصب شده به صاحبان اصلی آن؛ فعالیت‌های تروریستی عنوان شده، و به این ترتیب، هم میزان خسارات و شدت درگیری‌ها روزافزون گردید و هم وجدان‌های پاک بشری به‌شدت منفعل شده است.

۳. سقوط رژیم بعثی

در ادامه مبارزه با تروریسم مورد نظر آمریکا و با شعار از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی و بیان اتهام‌های متعدد، سوّمین مرحله عملیات گام به گام یا نقطه به نقطه با مقدمات و تمهیدات طولانی، سرانجام با تهاجم سازمان یافته نظامی و با اجرای برنامه اطلاعاتی آغاز گردید و رژیم بعثی صدام که دیگر ادامه حاکمیت آن در عراق برای آمریکا مفید تشخیص داده نمی‌شد، ساقط و دورهٔ حاکمیت آمریکا، آغاز شد.

توجیه و تحلیل زمامداران جنگ‌طلب در مورد این اقدامات این است که، مخالفت با سیاست‌های جدید ـ مبارزه با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی ـ به میزان زیادی لفظی و سطحی است و عملاً هیچ‌یک از دولت‌های به اصطلاح مخالف، آمادگی مقابله جدّی و یا قطع همکاری و تقلیل روابط با آمریکا را ندارند، به‌عبارتی دیگر فقط می‌خواهند تظاهر کنند و قادر به انجام اقدامی نمی‌باشند زیرا در حال حاضر نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت.

اگرچه این تحلیل و نتیجه‌گیری از آن، منطق با واقعیت نمی‌باشد ولی واشنگتن در سیاست‌های خود بر طبق اصولی که واقعی تلقی می‌شود، به آن توجهی ندارد.

اهداف رویکرد جنگ‌طلبی

سیاست آمریکا در قبال خاورمیانه و انتخاب گزینه جنگ شدید و قدرت‌نمایی فوق العاده، صرف نظر از تحمیل شکست و تسلیم و سقوط رژیم عراق؛ نمایش قدرت در سطح منطقه و حتی در سطح جهانی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر تصرّف و اشغال عراق نشان‌دهندهٔ استراتژی نظامی نیروهای ائتلاف به‌ویژه آمریکا در راستای عینیّت بخشیدن به اهداف کلان جهانی و منطقه‌یی بوده است که عبارتند از:

۱. در اختیار گرفتن ثروت‌ها، امکانات، بازارها و نقاط استراتژیک کشورهای منطقه به‌ویژه نفت و گاز آنها و زمینه‌سازی برای تک‌قطبی کردن جهان.

۲. فرافکنی مشکلات و نابسامانی‌های داخلی ایالات متحده.[۱]

۳. تحمیل ایدئولوژی و ارزش‌های آمریکایی و تسریع در جهانی‌سازی با هویت لیبرال ـ دموکراسی.

۴. مقابله با جریان‌های دینی و فرهنگی مخالف به‌ویژه اسلام سیاسی و از بین بردن زمینه جنگ تمدن‌ها.[۲]

۵. حفظ موجودیت، امنیت و سلطه اسرائیل و نقش ژاندارمی آن رژیم در خاورمیانه و آفریقا که برای آنها اهمیت فراوانی دارد.

۶. گسترش و بسط بازار فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی، امنیتی و حذف رقبا از صحنه صنایع نظامی.

۷. اعتلای رونق اقتصادی و برتری تکنولوژی و حفظ رجحان تسلیحاتی از راه کاربرد و مصرف آنها و بررسی نتایج و تبعات استفاده از آنها در جنگ‌های دور از مرزهای آمریکا و خصوصاً در کشورهای اسلامی!

۸. عقب نگهداشتن کشورهای اسلامی و مواجه نمودن آنان با فقر و ناامنی و ضعف تدریجی که

---

۱. اچ بورک، ر.ک. آمریکا در سراشیبی گومورا، ترجمهٔ هما هاشمی، از انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۹.

۲. فؤاز،ای،جرجیس، ر.ک. آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمهٔ سیدمحمدکمال سروریان، از انتشارات پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۳.

طبعاً روی دیگر سکه، چپاول منابع نفتی آنان خواهد بود.

برای حصول به اهداف فوق سیاست‌ها و شیوه‌های انتخاب شده به‌طور خلاصه چنین می‌باشند:

۱. نادیده‌گرفتن دولت‌ها و مجموعه‌های رقیب و سازمان‌های بین‌المللی

۲. چشم‌پوشی از قوانین، مقررات و عرف معمول بین‌المللی

۳. ایجاد رعب و وحشت برای از دست دادن قدرت مقاومت دفاعی و مقابله با جنگ‌طلبی آمریکا

۴. به راه انداختن جنگ روانی، تبلیغاتی و متهم‌کردن دولت‌های مستقل.

آنچه در افغانستان و عراق به اجرا درآمد، نمونه‌یی از این سیاست، و در راستای اهداف فوق می‌باشد.

بخشی از پی‌آمدهای سقوط بغداد

چون و چرای سقوط بغداد در شکل استثنایی و غیرمتعارف خود، بحث مستقلی را می‌طلبد. آنچه به اجمال می‌شود گفت این است که، صرف نظر از وابستگی شخص صدام و تعدادی از سران حکومت بعثی به آمریکا و اسرائیل، که در مورد آن مقالات و اسناد متعددی منتشر شده است، علت سقوط سریع بغداد و نابودی رژیم بعثی، ترکیبی از جنگ و کودتا و نمایشی از قدرت تخریبی بالا و همراه با آن عملیات روانی از طرف آمریکا، بوده است. در شرایطی که رژیم بعث از پایگاه مردمی محروم و گرفتار خیانت تعدادی از سران خود گردید.

سردبیر نشریه ویژهٔ سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا C.I.A در گزارشی صریحاً اعلام کرد که: نظام سابق عراق به‌وسیله شکست نظامی از نیروهای آمریکا سرنگون نشد، بلکه واشنگتن، عملاً بغداد را بدون هیچ‌گونه درگیری جدّی توسط یک قرارداد، تصرف نمود. به گزارش روزنامه البیان چاپ امارات متحده عربی، سردبیر نشریه مزبور که شخصی به‌نام «میریل میدلک» است، با اعلام این موضوع اضافه نموده است که: «مقاومت مردم عراق در بصره و ناصریه و نجف، ایالات متحده را بر آن داشت که سریعاً به امضای یک قرارداد با صدام اقدام کند. براساس این

قرارداد، صدام در مقابل به آتش نکشیدن چاه‌های نفت، و خروج خود و برخی دیگر از مقامات عراقی، بغداد را بدون درگیری نظامی تسلیم آمریکایی‌ها کرد.»

آقای میدلک به نوشته روزنامه البیان تأکید نموده است که: «گفت‌وگوهای مقدماتی این قرارداد در یکی از کشورهای اروپایی توسط یک واسطه انجام شد و ادامه این نشست‌ها و گفت‌وگوها در یک کشور عربی دیگر تداوم یافت. واشنگتن طبق مفاد قرارداد منعقده، یک هواپیمای ویژه به فرودگاه بغداد فرستاد و در تاریخ نهم آوریل ۲۰۰۲ (۲۰ فروردین ۱۳۸۲) نزدیکان صدام به کویت و سپس از این کشور به یک کشور دیگر که مشخص نشده بود، منتقل گردید. واشنگتن از طولانی شدن احتمال جنگ عراق در هراس بود، و عراقی‌ها نیز با وقوف بر این واقعیّت مطمئن بودند که مهاجمین برای تصرّف بغداد حاضر به انجام هر کاری حتی استفاده از بمب‌های هسته‌یی خواهند شد. واشنگتن چه قبل از جنگ عراق و چه پس از تصرّف بغداد با یک مشکل و بحران بزرگ روبرو شده است و آن بحران، عدم اطمینان کشورهای اسلامی است.»[۱]

اطلاع از صحت و سقم مطالب منتشره در روزنامه البیان چاپ امارات آن هم به نقل از سردبیر مجله ویژهٔ «سیا» سهل و آسان نیست، امّا به‌نظر می‌رسد که پاره‌یی از مطالب مورد ادعا چندان هم با حقیقت تطبیق نمی‌کند. سقوط سریع بغداد در اثر عدم پایگاه مردمی صدام و حزب بعث غیر قابل انکار است. تردیدی وجود ندارد که عواملی مانند خیانت برخی از سران ارتش و نزدیکان صدام و حصول توافق آنها با آمریکا، زمینه‌ساز اصلی این سقوط بوده است. امّا در مورد امضای موافقتنامه بین صدام و نمایندگان آمریکا و فرستادن هواپیما برای خروج او و نزدیکان و اصحاب مورد وثوق به خارج از عراق، مجموعه وقایع مؤید نظرات سردبیر نشریه «سیا» نمی‌باشد و یا لااقل اوضاع و احوال پس از دستگیری صدام در غاری نزدیک شهر تکریت با آن شرایط صوری و قتل دو فرزند او به اسامی عدی و قصی و متعاقباً آغاز محاکمه او در دادگاهی که جلسات آن غیرعلنی است، قضاوت را در مورد این بخش از مطالب منتشره، بسیار دشوار می‌سازد و قطعاً در مسیر آینده حوادث، حقایق بیشتر و بهتری روشن شده و اهل تحقیق و

---

۱. آمریکا نگاهی دیگر، شمارهٔ ۱۱۵، ص ۲۲.

پژوهش با عمق مسائل، آشنایی لازم پیدا خواهند کرد.

امّا قدر مسلم آن است که سخنان و مواضع رسمی آمریکا، قبل از سقوط حکومت بعثی صریح و قاطع بود مثلاً اعلام کردند که: عراق فتح می‌شود. دولتی با حمایت آمریکا قدرت را احراز می‌کند و نیروهای نظامی اشغالگران در کشور مستقر و سال‌ها ادارهٔ امور توسط آنها انجام خواهد شد. نفت عراق توسط شرکت‌های آمریکایی فروخته می‌شود. کشورهای صادرکننده نفت و روسیه با مشکلات مالی عظیمی روبرو خواهند شد. ارزش‌های مورد نظر آمریکایی در عراق و سپس در منطقه پیاده و حرکت «دموکراتیزه کردن» و تغییر جغرافیای سیاسی، اقتصادی آغاز و تروریسم مورد نظر آمریکا و اسرائیل نابود می‌شود. دولت‌هایی که در این جنگ سهمی و شرکتی نداشته‌اند، در آیندهٔ منطقه نیز سهمی نخواهند داشت، و سازمان ملل متحد نیز حق مداخله در امور این کشور را ندارد!

مواضع فوق‌الذکر قبل از سقوط عراق به‌وسیله مقامات مربوطه آمریکایی مورد تأکید قرارگرفته بود امّا شرایط به‌گونه‌یی رقم خورد که در عمل آمریکا مجبور به تغییر پاره‌یی از مواضع اوّلیه خود، گردید.

چالش‌های آمریکا در عراق

قرائن و شواهد اوّلیه قبل از تهاجم نظامی به عراق با آنچه که در جریان درگیری و سقوط سریع بغداد، اتفاق افتاد، بسیار متفاوت و در مواردی کاملاً متضاد می‌باشد. اختلاف وضعیّت پس از اشغال با پیش‌بینی‌های قبلی به حدّی است که ایالات متحده اکنون به‌جای تداوم عملیات و فتح نقاط مختلف و حلّ مسائل منطقه در جهت اهداف راهبردی خود، باید به فکر چگونگی خروج از این معضل و به‌نحوی نجات از باتلاقی باشد که خود در عراق و در منطقه ایجاد کرده است!

شاید هنوز گفتن این نکته اغراق آمیز باشد که به احتمال قوی عراق در نهایت به عامل شکست استراتژی «آمریکا قدرت برتر جهان در قرن ۲۱» و یا «عراق‌گیت» زمینه‌ساز شکست نظامی‌گری، یک جانبه‌گرایی و استراتژی «تک قطبی کردن جهان» بشود. در هر حال تحولات

آینده صحت و سقم این موضوع را روشن خواهد نمود ولی بدون شک آمریکا نیازمند «باز تعریف» و «بازنگری» و «بازبینی» سیاست‌های جدید و نگرش علمی و عینی مسایل خاورمیانه، اسلام، تشیع، روحانیت، فرهنگ مقاومت مردم مسلمان است. به‌عبارت دیگر، سیاستمداران ایالات متحده باید یک بار دیگر ذهنیّات و باورهای خود را با واقعیت‌های منطقه تلاقی دهند و بخش‌های موهوم، غیرعلمی و غیرمرتبط با واقعیت و ویژگی‌های دینی را نادیده انگاشته و فرایند جدیدی را برای رابطه، همکاری، همزیستی و مشارکت با مردم منطقه، در نظر گیرد و در غیر اینصورت تداوم تنش، درگیری، مخاصمه و عقب‌ماندگی، موجب بی‌ثباتی و عدم امنیّت در منطقه و در صحنه بین‌المللی خواهد شد.

واشنگتن پس از سقوط بغداد با معرفی «ژنرال جی گارنر» به‌عنوان نمایندهٔ وزارت دفاع و حاکم موقت عراق، تصور می‌کرد همه امور بر وفق مراد و طبق برنامه از پیش تنظیم شده به پیش می‌رود و به‌زودی بازسازی، استخراج و صدور نفت آغاز و دولت جدید منصوب و شروع به کار خواهد کرد و درنتیجه امنیّت عمومی مستقر و الگویی موفق از سرنگونی یک دولت غیرلیبرال ـ دموکرات و استقرار دولتی وابسته به آمریکا، دموکرات، آزاد، مقبول و کارآمد، به دنیا ارائه خواهد نمود! اطمینان مقامات کاخ سفید برای حصول به اهداف مزبور به حدّی بود که چندین قرارداد در زمینه بازسازی نظام آموزشی و راه‌اندازی مدارس، تجدید فعالیّت صنعت نفت و فروش آن، ادارهٔ بنادر و اسکله‌ها و فرودگاه‌ها، با تعدادی از مقامات و شرکت‌های آمریکایی امضاء و مراتب را به اطلاع جهانیان رسانیدند.

مهم‌ترین تحوّلات پیش‌بینی نشده و چالش‌های پیش روی آمریکا در عراق عبارتند از:

۱. اشغالگری

نارضایتی و تنفّر مردم عراق از صدام و رژیم بعثی و عدم همکاری و همراهی آنان در جریان جنگ و اشغال کشور و متعاقباً استقبال بسیاری از مردم از نیروهایی که خود را آزادکننده می‌خواندند، مبنای برنامه‌ریزی برای سقوط رژیم عراق را تشکیل می‌داد امّا بلافاصله پس از سقوط بغداد، نظر مردم و شعارهای آنان تغییر کرد و اوّلین تعارض و اصطکاک، آشکار شد.

قبل از تصرف عراق، تصور اوّلیه مقامات آمریکایی این بود که آن کشور فتح می‌شود و منافع اشغالگران در جهت تداوم اجرای برنامه‌ها و تحقق مراحل بعدی سیاست‌های جدید و رسیدن به اهداف منطقه‌یی، موفق خواهد شد. نه‌تنها مردم عراق، بلکه کشورهای منطقه و سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی در مقابل اشغال (اشغالی که همراه با تخریب و ویرانگری رعب‌انگیز انجام شد.) سکوت خواهند کرد و به این ترتیب ضمن جبران کلیه هزینه‌های جنگ، رکود اقتصادی ناشی از سیاست‌های جدید و مشکلات حاصله و تبعات آن یکی پس از دیگری از بین می‌رود.

«رییس مجمع مصلحت نظام جمهوری اسلامی با بی‌معنی خواندن حضور آمریکا در عراق، اعلام کرد: آمریکا باید مشخص کند که آیا به‌عنوان اشغالگر در عراق مانده است، یا به‌عنوان نمایندهٔ سازمان ملل! طبق کنوانسیون‌های بین‌المللی، اقدامات آمریکا در عراق مصداق اشغالگری است.» هاشمی رفسنجانی اقدامات آمریکا در عراق را قابل شکایت و رسیدگی دانسته و می‌گوید: «قرار بود بوش پایان جنگ را اعلام کند، اما بعد به این نتیجه رسید که در این صورت نمی‌توانند کارهایشان را ادامه دهند. در هر حال با وجود شکست حزب بعث و صدام معلوم نیست که امور این کشور چگونه اداره می‌شود.»(۱)

ظهور پدیدهٔ اشغالگری و پی‌آمدهای آن بسیاری از طرح‌ها و برنامه‌های پیش‌بینی شده را بر هم زد به‌گونه‌یی که در ادامه وضعیّت موجود به احتمال بسیار، مسیر جریان و تحولات نیز تغییر خواهد یافت. درگیری‌های روزافزون، خسارت‌ها، کشته‌ها و مشکلات فزاینده موجب طرح سئوالات و تشدید اختلافات در داخل آمریکا شده است.

تلاش برای عادی‌سازی اوضاع، خروج از تحریم و راه‌اندازی مجاری اقتصادی خصوصاً صنعت نفت، تحت تأثیر جریان اشغال‌گری، نتیجه‌یی نداشت و با پیچیده شدن اوضاع سیاسی، امنیتی و اقتصادی اجرای هیچ‌یک از برنامه‌های از قبل مشخص شده، مقدور نشده است.

«مک نامارا»(۲) که از استراتژیست‌ها و متفکرین سیاست‌های دفاعی، نظامی می‌باشد در

---

۱. نقل از خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۸۲/۳/۱، روزنامهٔ جمهوری اسلامی.

۲. رابرت مک نامارا، از شخصیتهای اقتصادی و کارشناسان امور دفاعی و نظامی در حزب دموکرات آمریکا

یکی از سخنرانی‌های خود از جنگ ویتنام یادکرده است. وی در مصاحبه‌یی با روزنامه گاردین مورخ ۲۲ مه ۲۰۰۲، اظهار داشته است: «آمریکا باید از جنگ ویتنام بزرگ‌ترین درس را برای مواجه شدن با دشمنان خود می‌گرفت و به‌نوعی با آنها همدلی می‌کرد. ما ویتنامی‌ها را به‌خوبی نمی‌شناختیم و نمی‌توانستیم با آنها همدلی کنیم. ما نمی‌دانستیم آنها آمریکا را به چشم استعمارگری می‌بینند که قرار است جانشین فرانسه شود.»(۱)

جمع‌بندی سخنان مک نامارا را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

۱. آمریکا، شناختی از عراق و مردم آن کشور ندارد.

۲. مردم سرزمین‌های اشغالی با اشغالگران همدلی و رفاقت نمی‌کنند. این نکته تقریباً در مورد تمامی مردم سرزمین‌های اشغالی، اثبات شده است.

۳. مردم از اشغالگران خارجی و دیکتاتورها و دولت‌های ضد مردمی تنفر دارند.

۴. بی‌توجهی به وقایع گذشته و بی‌اعتنایی به واقعیت‌ها، مجموعه طرح‌ها و سیاست‌ها را به نقطه مقابل و متعارض آنها که قبلاً قابل پیش‌بینی نبوده است، می‌برد.

۲. شکست در ادارهٔ عراق

دولت اشغالگر در اداره کشور اشغالی، کلیه مسئولیت‌های یک دولت رسمی را در تأمین امنیت، معیشت و اعمال حاکمیت قانون برعهده دارد، و نمی‌تواند به هیچ بهانه‌یی و تحت هیچ‌گونه شرایطی این مسئولیت‌ها را از خود سلب نماید. ناتوانی در اداره کشور اشغالی درواقع جرم مضاعفی، علاوه بر اشغالگری است. با عنایت به این اصل مهم مردم و دولت‌های دیگر خصوصاً همسایگان و طرف‌های قرارداد کشور اشغال شده، باید منافع و امنیت آنها تأمین شود و نمی‌توان با تمسّک به بهانه‌هایی مانند نداشتن امکانات و یا عدم اطلاعات لازم، دولت

است که در زمان جان. اف کندی به عنوان وزیر دفاع آمریکا برگزیده شد و پس از قتل کندی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ (اول آذر ۱۳۴۲) این سمت را در دولت لیندون جانسون هم حفظ کرد. وی چند سال بعد به سمت رییس بانک جهانی برگزیده شد و در دههٔ ۱۹۸۰ به امور خصوصی پرداخت و از کارهای دولتی کناره‌گیری کرد.

۱. آمریکا نگاهی دیگر، شمارهٔ ۱۰۱، ص ۷۸.

اشغالگر از خود سلب مسئولیت کند.

بزرگ‌ترین شکست آمریکا در عراق، ناتوانی و شکست در اداره کشور و پر کردن خلاء قدرت می‌باشد. درنتیجه معیشت و ثروت ملّی مردم عراق توسط عده‌یی فرصت‌طلب ماجراجو و چپاول‌گران جنایت‌پیشه و اراذل و اوباش و حتی مجرمین فراری از زندان‌ها با حضور نیروهای آمریکایی غارت شد و به یغما رفت. تاکتیک‌های سرکوب‌گرانه نظامیان آمریکایی، بیشتر موجب شکست در تأمین امنیت شهرها و عدم اعادهٔ وضعیت عادی زندگی مردم شد.

نیروهای آمریکایی عملاً تنش و هرج و مرج را افزایش داده‌اند. زیرا آنها خود را از مردم جدا و حاکم بر آنان می‌دانند و این ناشی از طبیعت اشغالگری است. تأمین نشدن امنیت در بغداد و سایر مناطق عراق باعث شده است که شرکت‌های آمریکایی در شروع بازسازی زیرساخت‌های عراق تمایلی نشان ندهند.

«از منظر دیگر، بازسازی زیرساختاهای تخریب شده برِ و آب و ساخت جاده‌ها و ابنیه عمومی، مدارس و بیمارستان‌ها، باعث رونق اقتصادی خواهد شد امّا اثرات تخریبی جنگ و وجود فقر در داده‌های تولیدی و در نهایت نقصان در داده‌های اقتصادی، امکان اندازه‌گیری متغیرهای کلان اقتصاد عراق را پس از جنگ دور از دسترس قرار می‌دهد.

تولید ناخالص داخلی GDP از مهم‌ترین معیارهای اندازه‌گیری وضعیت اقتصادی می‌باشد که از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۱ م، رو به زوال بوده است، بنابراین در مواجهه با بحران عراق باید موارد ذیل به دقت و با شکیبایی مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد:

۱. ضرورت بازپرداخت غرامت‌های ناشی از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و جنگ با ایران.

۲. اعتبار و پا بر جا بودن قراردادهای اقتصادی، تجاری، مالی رژیم سابق.

۳. قراردادهای نفتی جاری.

۴. قراردادهای نفتی با عناوین مختلف از قبیل نفت در برابر غذا و دارو با کشورها و شرکت‌های خارجی.

از سال ۱۹۸۰ دولت عراق به‌منظور عدم افشاء تورم شدید مبتلا به خود از ارایه ارقام GDP به قیمت‌های ثابت سر باز زد. مجموعه آمار و گزارش‌های مأخوذه دالّ بر آن بود که با وجود

درآمد نفتی، کشور عراق به‌صورت مستمر در دورهٔ زوال شدید اقتصادی قرار گرفته است. در نتیجه مردم عراق با مشکلات متعدد و طاقت‌فرسای اقتصادی به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد، مواجه بوده‌اند.»[۱]

آمریکا به‌واسطه عدم درک صحیح و نداشتن ارزیابی محل وثوق از واقعیت‌های عراق از جمله عدم برخورداری از تحلیلی جامع و واقع‌بینانه از شرایط و نظر مردم عراق و جریان‌های عمده سیاسی، اقتصادی آن کشور و نیز ضعف‌های درونی خود که شامل اختلافات و دیدگاه‌های متفاوت داخلی و ناتوانی در تشخیص مناسب شرایط و اوضاع و احوال منطقه می‌باشد از ادارهٔ عراق عاجز بوده است و عراق پس از اشغال بیش از همیشه در شرایط ناهنجاری به‌سر می‌برد.

۳. انزوای سیاسی

گسترش موج تظاهرات ضد آمریکایی مردم در بسیاری از کشورها، مخالفت بسیاری از دولت‌ها و مجامع بین‌المللی، عدم همکاری دولت‌های ضد ائتلاف در جنگ دوم خلیج فارس و در جنگ افغانستان، شرایط کاملاً جدید و پیش‌بینی نشده‌یی را برای آمریکا ایجاد کرده است. تحت شرایط جدید، نگرش جدید اروپا به نقش اتحادیه اروپا، نگرانی مسکو به امکان از دست دادن منافع خود در منطقه، بی‌اطلاعی ترکیه نسبت به موضع واقعی آمریکا در قبال کردستان عراق، تهدید جدی امنیت و تمامیت ارضی ترکیه در پی حوادث اخیر، عدم رضایت شورای امنیت سازمان ملل متحد به‌سبب تخطی آمریکا از منشور سازمان، اقدام نظامی در عراق که فقط با معاضدت انگلیس انجام شده است، ایالات متحده آمریکا را به یک نوع انزوای سیاسی سوق داده است. به‌نظر می‌رسد تنها حامی و مدافع تهاجم و اشغال عراق، رژیم اسرائیل بوده است.

هر چند تصور اولیای رژیم صهیونیستی کاملا اشتباه بوده است، آنان بر این اندیشه بودند که بلافاصله پس از سقوط بغداد، کشورهای منطقه، موضع خود را در قبال فلسطین دگرگون ساخته و اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت و به این ترتیب جغرافیای سیاسی و به دنبال آن اقتصاد خاورمیانه با تسلط آمریکا ـ اسرائیل تجدید شکل داده و در این رهگذر بازتعریفی از

---

۱. به نقل از روزنامهٔ کیهان، ترجمهٔ مقاله‌ای از صبری زاید، ص ۱۲، مورخه ۲ تیر ۱۳۸۲.

خاورمیانه و حتی مرزهای جغرافیایی کشورهای جدید آن، اجتناب‌ناپذیر خواهد گردید.

آنچه در دو ماه پس از سقوط بغداد واقع شد، با آنچه که قبلاً آمریکایی‌ها پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کرده بودند در تعارض شدید و در مواردی خارج از تصور بسیاری از کارشناسان منطقه و صاحب‌نظران جهان بود. شعارهای «جنگ برای آزادی عراق» و «برقراری دموکراسی» و «نجات عراق از استبداد حاکم» در عمل تبدیل به مخالفت صریح با انتخابات، دموکراسی، اسلام و منافع مردم عراق شد. مقامات آمریکایی در ماه‌های اوّل اشغال عراق، مخالفت صریح خود را با انجام انتخابات آزادانه و تجلی ارادهٔ مردم جهت تعیین نظام مطلوب و مورد نظرشان، اعلام و به سبب مقاومت مردم علیه اشغالگران، جنگ با آنان را در شهرهای مختلف آغاز نمودند. از طرف دیگر عدم همکاری دولت‌های منطقه، ایالات متحده را در موضع انفعالی قرار داد به‌گونه‌یی که بر ضد کلیه مخالفین، روزانه مطالبی منتشر و اتهاماتی را متوجه آنها می‌سازد و در عمل از همه درخواست همکاری و معاضدت دارد.

۴. ظهور قدرت تشیع

در جغرافیای فرهنگی ـ دینی بین‌النهرین در طول ده قرن گذشته، تشیّع یکی از پارامترها و عوامل مؤثر در تحوّلات اجتماعی بوده، اما دولت‌های استعماری با حذف نقش مذهب در غرب و به‌خصوص در دو قرن معاصر، تصور می‌کنند که در سایر نقاط جهان نیز چنین وضعیتی وجود دارد. در حالی که واقعیت‌های تاریخی به‌ویژه در سه دهه اخیر حاکی از نقش نیرومند مذهب و گرایش قوی‌تر به تشیّع می‌باشد.

بیش از ۶۵ درصد از مردم عراق را شیعیانی تشکیل می‌دهند که علاوه بر پشتوانه اعتقادی، پایگاه‌های نیرومند و بسیار با نفوذی نظیر مراقد ائمه اطهار و بزرگان اسلام، حوزه‌های علمیه، اتصال و ارتباط با عالم تشیع در سراسر جهان، بزرگ‌ترین سرمایه اصلی آنها می‌باشد. گرچه در چند دهه اخیر به علت شدت سرکوب و فشار و برخی مسائل ایذایی دیگر آنچنان که باید و شاید پتانسیل و ماهیت واقعی این مجموعه و نقش مؤثر آن در صحنه سیاسی، نمود چندانی نداشته است، ولی بدون شک خواست و ارادهٔ شیعیان برای استقلال عراق و حفظ

هویت دینی کشور هیچ‌گاه و در هیچ زمانی، از بین نرفته است.

سوابق مستند و مدارک متعدد دالّ بر آن است که جهان غرب نسبت به تشیع، دارای جهل تاریخی و فاقد اطلاعات لازم و عدم بینش مطلوب بوده، و در عین حال کینه‌یی عمیق و تعارضی آشتی‌ناپذیر نسبت به شیعیان دارد. زیرا از آنان ضربات بسیار و شکست‌های فراوان متحمل شده که شدت آنها در ایران و عراق تا لبنان و حتی فلسطین به‌اندازه‌یی سنگین بوده است که هیچ‌گاه از حافظه تاریخی و سیاسی غرب، پاک نمی‌شود.

اجتماع چند میلیون نفر از شیعیان عراق در روز اربعین در کربلا سرآغاز درک جدیدی از جامعه شیعه و اهمیت نقش تزلزل‌ناپذیر آن در این کشور می‌باشد.

«پس از سقوط صدام و اضمحلال رژیم بعثی، تحقق دو موضوع قطعی و غیرقابل انکار است، نخست آنکه صدام و رژیم او هرگز قابل بازگشت نمی‌باشند و ثانیاً هیچ رژیم جدیدی بدون مشارکت فعّال عناصر شیعه در عراق شکل نخواهد گرفت. وقوع این امر با تمام عواقب و تبعات ناشی از آن را با ید برای کشورهای عرب و غیرعرب منطقه، پذیرفت.»(۱)

«ویلیام ارکین» تحلیل‌گر آمریکایی و کارشناس مسائل سیاسی خاورمیانه ضمن تأکید بر حق شیعیان عراق در تعیین سرنوشت این کشور و مشارکت در دوران حال و آینده عراق، دولت آمریکا را متهم کرد که تلاش می‌کند با خدشه و دست‌کاری در روند دموکراسی در عراق، سرانجام جریانی را در آن کشور بر روی کار آورد که بر وفق مراد واشنگتن بوده و مصالح ایالات متحده را تضمین نماید.

«آمریکا خواستار روی کار آوردن دولتی در عراق است که حامی آمریکا و اذناب آن و به‌طور کلی غرب باشد. با توجه به قدرت و نفوذی که شیعیان دارند، چگونگی ایجاد تعادل بین عوامل مؤثر و دخیل در امور عراق، بسیار جالب و حائز توجه است.»(۲)

سرانجام تحت فشار افکار عمومی و مجامع سیاسی و بین‌المللی آمریکا مجبور به برگزاری انتخابات با نظارت گروهها و سازمانهای عراقی و بین‌المللی گردید. نتیجه انتخابات برخلاف اهداف و مقاصد اشغالگران و براساس خواست ملت عراق بود. آغاز به کار دولت

---

۱. روزنامهٔ فاینتشیال تایمز، مورخ ۱۹ مه ۲۰۰۳.
۲. روزنامهٔ رسالت، ۳۱ خرداد ۱۳۸۲، ص ۱۳.

موقت و بعد از آن دولت قانونی با دیدگاه دینی و مستقل در تعارض با خواست آمریکا بود. از این رو قتل عام مردم با پوشش گروههای افراطی ضداشغال و ایجاد بی‌ثباتی و عدم امنیت برای ناکارآمد کردن دولت منتخب مردم در ابعاد گسترده‌ای آغاز شد.

۵ ـ سلاح‌های کشتار جمعی

آمریکا به بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و رابطه رژیم صدام با سازمان القاعده، با شعار ایجاد دموکراسی و آزادی، جنگ نابرابر و نامشروعی را به ملّت عراق تحمیل کرد و آن جنگ را در ادامه استراتژی «جنگ با تروریسم» قلمداد کرد. پس از اشغال عراق بوش رییس‌جمهور و «پاول» وزیر خارجه آمریکا، جنگ عراق را بخشی از جنگ با تروریسم برشمرده و اعلام کردند که جنگ مزبور در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

مردم عراق از زمان اشغال کشور خود تاکنون، با انجام تظاهرات در شهرهای مختلف خواهان خروج بیگانگان از خاک خود و ادارهٔ عراق توسط عراقی‌ها شده‌اند. امّا آمریکایی‌ها با عنوان اینکه مردم عراق آزاداند حرف‌های خود را بزنند، سعی در پاک کردن صورت مسئله و بی‌اهمیت نشان دادن تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه اشغالگری و روی کار آمدن یک دولت در عراق با رأی مردم را دارند. برای روشن شدن مسیری که آمریکا به دلایل متعدد و در رأس آنها اتهام وجود سلاح‌های کشتار جمعی حمله نظامی کرد و استیلای خود را با قوهٔ قهریه بر ملت عراق محقق ساخت به سوابق امر اشاره می‌شود.

۱ـ۵. عراق در محور شرارت

«جورج بوش» دولت عراق را به‌عنوان لبه تیز حملات خود، مورد هجمه قرار داد. وی در گزارش ۲۶ ژانویه ۲۰۰۲ م (۶ بهمن ۱۳۸۰)، رهبران و سازمان‌های تصمیم‌گیرندهٔ عراق را به‌عنوان مرجع ناامنی بین‌المللی معرفی و صدام را به شدت محکوم نمود.

اتهامات دولت آمریکا علیه عراق بسیار متنوع و متعدد بود. رهبران وقت عراق به نقض حقوق بشر، سرکوب کردن گروه‌های قومی و نژادی عراق، گسترش رادیکالیسم و آنارشیسم در

صحنه سیاست و از همه مهم‌تر تولید سلاح‌های کشتار جمعی متهم شده بودند. در چنین شرایطی طبیعی بود که دولت آمریکا، رژیم صدام را متهم اصلی ناامنی منطقه‌ای و حتی بین‌المللی محسوب نماید.

۲ـ۵. تولید سلاح‌های کشتار جمعی

آمریکایی‌ها در دهه ۱۹۸۰، مقادیر قابل توجهی از سلاح‌های مدرن، ابزارهای پیشرفته و مواد اوّلیه ساخت سلاح‌های تخریب‌کننده را در اختیار عراق قرار دادند و این کشور موفق گردید از منابع گسترده‌تری، سلاح‌های نوسازی شده را تهیه نماید. با کمک غرب سرانجام عراق در پایان دهه ۱۹۸۰، به غول نظامی منطقه تبدیل شد.

اما پس از بروز اختلافات بین دو کشور و حمله نظامی عراق به کویت، آمریکایی‌ها اعلام داشتند که اقدامات عراق منجر به گسترش نظامی‌گری منطقه‌ای می‌شود، زیرا دولت عراق سلاح‌های پیشرفته‌ای را تولید می‌کند که بحران منطقه‌یی را افزایش می‌دهد.

۳ـ۵. تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ بر ضد دولت عراق

در اوت ۲۰۰۲م، جدال آمریکا و عراق افزایش یافت. آمریکایی‌ها مبادرت به تهدید عراق نمودند. آنان بر این اعتقاد بودند که عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی برای بی‌ثبات‌سازی خاورمیانه می‌باشد.

آمریکایی‌ها قصد داشتند به جهانیان القاء کنند که فقط از طریق خلع سلاح عراق می‌توانند کارایی امنیتی منطقه را افزایش و مزاحمت‌های رژیم عراق را کاهش دهند. امّا این نظر همه دولتمردان و مقامات نبود، برخی دیگر ـنو محافظه‌کاران افراطی ـ از آنها بر این باور بودند که باید ساختار سیاسی عراق تغییر یابد و ابزارها و امکانات این کشور در اختیار دولت جدیدی قرار گیرد سرانجام این گروه نظریه خود را به دیگران دیکته نمودند.

۴ـ۵. بازرسی از تأسیسات عراق

انجام بازرسی توسط اعضای کمیته بازرسی شورای امنیت، انجام پذیرفت. در این ارتباط «هانس بلیکس» به‌عنوان رییس گروه بازرسان سازمان ملل انتخاب و جانشین «ریچارد باتلر» گردید. بلیکس به همراه «البرادعی» رییس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در فرایند تحولات عراق و بازرسی از ساختارهای نظامی تا قبل از حمله نظامی به آن کشور، نقش مهمی ایفا کردند. در این روند، بازرسی‌ها با همکاری مقامات عراق انجام پذیرفت. امّا رییس گروه بازرسی اعلام نمود که همکاری عراقی‌ها موردی بوده است، امّا آمریکایی‌ها تصریح نمودند که عراق عملاً همکاری لازم با سازمان ملل متحد انجام نداده است و لذا باید فرایند تنبیهی علیه عراق انجام شود.

در هر حال جنجالی‌ترین و مهم‌ترین دلیل تهاجم به عراق، وجود سلاح‌های کشتار جمعی و تخلّفات مکرر و نقض توافق‌های دولت صدام در این زمینه بود. سوژهٔ سلاح‌های کشتار جمعی مدتهاست که بر ضد دولت‌های معارض و مسئله‌ساز، مطرح می‌باشد. باید توجه کرد که دولت آمریکا تاکنون حاضر به امضای قراردادها و کنوانسیون‌های مربوطه نشده و به علاوه حامی رژیمی نظیر اسرائیل در تولید، تکثیر، انباشت و فروش انواع سلاح‌های کشتار جمعی اعم از هسته‌یی، میکروبی، شیمیایی و نظایر آنها می‌باشد.

به‌عبارت دیگر، آمریکا حق دخالت و اعتراض مستقیم در این‌گونه موارد را ندارد زیرا که سازمان‌های ذیربط نظیر آژانس بین‌المللی اتمی، مسئولیت نظارت و اعمال قوانین و مقررات را دارند. به‌علاوه خود آن کشور اوّلین و بزرگترین ناقض کلیه پروتکل‌ها و قوانین و مقررات مربوطه می‌باشد.

سلاح‌های کشتار جمعی یکی از بحث‌انگیزترین موضوعات بین‌المللی قبل و بعد از تهاجم به عراق بود و احتمالاً در سال‌های آینده به‌عنوان یکی از ابزارهای سیاست‌های تهاجمی آمریکا خواهد بود. اما آنچه که اتّفاق افتاد تبدیل به یک چالش جدّی و مسئله‌یی پیچیده برای دولت آمریکا شد، زیرا قبل از تهاجم و در جریان اشغال و بعد از سقوط بغداد، مقامات دولتی و برخی تحلیل‌گران، با قاطعیت وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق را تأیید و یافتن آن را

موکول به کنکاش و جستجوی بیشتر و دقیق‌تر و بعد از پایان جنگ می‌کردند.

«دونالد رامسفلد» وزیر جنگ آمریکا در مصاحبه‌یی با ای.بی.سی در ۱۰ فروردین‌ماه ۱۳۸۲ گفت: «ما می‌دانیم که این سلاح‌ها کجا پنهان شده‌اند، این سلاح‌ها در مناطق اطراف تکریت و بغداد در شرق و غرب و جنوب و مقداری هم در شمال عراق، می‌باشند!»

«رابرت کیگان» نویسندهٔ طرفدار بوش، در سرمقاله واشنگتن‌پست ۲۰ فروردین‌ماه ۱۳۸۲ می‌نویسد: «به‌نظر می‌رسد که دولت آمریکا قصد دارد تمامی سلاح‌های کشتار جمعی عراق را در معرض دید عموم قرار دهد. سلاح‌های کشتار جمعی زیادی پیدا خواهد شد.»

جورج بوش در اظهار نظری برای خبرنگاران در ۱۴ خرداد ماه ۱۳۸۲ (۴ژوئن ۲۰۰۳) اظهار داشت: «مطمئن باشید ما آن سلاح‌ها را خواهیم یافت، این کار فقط مستلزم زمانی چند است!»(۱)

نظیر این سخنان به اشکال مختلف و مکرر توسط مقامات آمریکایی اظهار شد ولی پس از سقوط بغداد، بحث مهم سلاح‌های کشتار جمعی عراق به یکی از معماهای سیاسی، نظامی و بین‌المللی، تبدیل شد. به‌گونه‌یی که مقامات آمریکایی در توجیه موضوع به چالشی بزرگ افتادند و مجبور به اعلام مطالب متناقض و بعضاً غیر قابل قبول شدند.

«پل ولفوویتز» معاون وزارت دفاع در زمان تهاجم و طراح حمله به عراق در مصاحبه‌یی با نشریه «ویتنی افرز» مورخ ژوئن ۲۰۰۳، اظهار داشت:

«ما به دلایل دیوان‌سالارانه در مورد توجیه تجاوز به عراق بر روی یک مطلب به اتفاق نظر رسیدیم و آن سلاح‌های کشتار جمعی بود، چراکه همه می‌توانستند این موضوع را قبول کنند.»(۲)

به این ترتیب سلاح‌های کشتار جمعی در عراق تبدیل به سوژه‌یی برای فشار بر دولت و مقامات آمریکا و انگلیس و همچنین دلیلی بر متجاوز بودن نیروهای ائتلاف و بی‌اعتنایی به موازین و مصوبات سازمان و شورای امنیت توسط آنان شده است.

---

۱. خبرگزاریها و جراید کشور از جمله روزنامهٔ رسالت، ۸۲/۳/۳۱، ص ۱۳.

۲. همان منابع.

بن‌بست مساله سلاح‌های کشتار جمعی در عراق فرصت خوبی برای رد اتهامات مشابه بر ضد کشورهای دیگر و باعث ایجاد مشکلات عدیده در داخل کشورهای مهاجم شد، به گونه‌یی که ژنرال «جیمز کاندی» فرماندهٔ لشگر یکم نیروی پیش‌قراول تفنگداران دریایی آمریکا در مصاحبه‌یی مطبوعاتی در نهم خردادماه ۱۳۸۲ گفت: «اینکه ما این سلاح‌ها را در اماکنی که احتمال می‌دادیم پیدا نکرده‌ایم، باعث تعجب من بوده، و هست باور کنید به خاطر عدم تلاش برای یافتن این سلاح‌ها نیست، ما تمام انبارهای اسلحه و مهمات را که بین مرز کویت و بغداد قرار داشتند، گشته‌ایم، امّا این سلاح‌ها در این اماکن نبوده است.»

خبرگزاری آسوشیتدپرس در ۲۱ مه ۲۰۰۳، گزارش داد: «برخی تحلیل‌گران می‌گویند اکنون که پس از ۶۰ روز جستجو، هیچ مدرکی از سلاح‌های کشتار جمعی صدام، یافت نشده، این ادعا قوت بیشتری می‌گیرد که آیا این سلاح‌ها به دست تروریست‌ها افتاده است؟»

بسیاری از نامزدهای دموکرات برای نمایندگی کنگره که از جنگ دفاع کرده‌اند دربارهٔ عدم توانایی دولت در رابطه با مسئله سلاح‌های یافت نشده سکوت اختیار کرده‌اند. «جوزف سرپنسبیون» از مؤسسه بین‌المللی صلح کارینج می‌گوید: «مشخص است که برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی آن‌طور که دولت ادعا می‌کرده وجود نداشته است.»[۱]

شاید هم اگر سلاح‌های کشتار جمعی را پیدا می‌کردند در کنار آن حقیقتی دیگر آشکار می‌شد و آن اینکه معلوم می‌شد اینها از آمریکا وارد شده‌اند.

۶. بازتاب در داخل آمریکا

آنچه در این مجموعه مورد بررسی قرار می‌گیرد، خلاصه‌یی از بحث گستردهٔ «چالش‌های هیأت حاکمه آمریکا در داخل» است.

۱ـ۶. نارضایتی‌ها

موج نارضایتی و درخواست دریافت پاسخ مستدل و قانع‌کننده از مقامات مربوطه و

---

۱. آمریکا نگاهی دیگر، شمارهٔ ۱۰۱، ص ۷۸.

بی‌جواب ماندن سئوالات فزاینده، به‌نحوی زیاد است که حتی بعضی مقامات مدافع سیاست‌های جدید، به مخالفان آن پیوسته‌اند.

خبرگزاری آسوشیتدپرس در ۲۳ مه ۲۰۰۳ م، به بخشی از مذاکرات انجام شده در کمیته روابط خارجی مجلس سنای آمریکا پرداخته و در لابلای آن حقایقی را بازگو کرده است که اطلاع از آن مفید است. سناتور «جوزف لیبرمن»[۱] از اعضای کمیته روابط خارجی سنا، خطاب به «پل ولفوویتز» معاون «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع آمریکا اظهار داشت: «حقایق اوضاع عراق از سوی رئیس‌جمهور هیچ‌گاه به مردم آمریکا اعلام نشده است. آیا شنیده‌اید که آقای بوش اظهار داشته باشد که نیروهای نظامی آمریکا به صرف میلیاردها دلار هزینه ناگزیر می‌باشند ۳، ۴، ۵، ۶، ۸ و یا ۱۰ سال دیگر در عراق باقی بمانند؟ به آنها مطلبی گفته نشد در حالی که شما بخوبی این مطلب را می‌دانستید که ما مجبوریم آنجا بمانیم.» ولفوویتز پاسخ می‌دهد که: «تعداد نیروهای حال و آینده و هزینه‌ها، قابل پیش‌بینی نیستند، چراکه شرایط عراق دائماً در حال تغییر است!» نامبرده اذعان داشت که: «دولت آمریکا در انعکاس و درک کامل از شرایط موجود در عراق قبل از جنگ ناموفق بوده و بدون شک انتظار جایگاه و موقعیت کنونی را نداشته است.»[۲]

۲ـ۶. مشکلات اقتصادی

پیروزی در عراق آنطور که انتظار می‌رفت باعث تقویت اقتصاد و افزایش ارزش دلار نشد. نرخ بیکاری طیّ چند ماه پس از آن به حدود ۶/۱٪ رسیده است. «گرین سپان» رییس کل بانک مرکزی آمریکا وعده داد طیّ نیمه دوم سال ۲۰۰۴ میلادی، رشد اقتصادی افزایش خواهد یافت.

---

۱. سناتور «جوزف لیبرمن» از اعضای دموکرات مجلس سنا، وابسته به جناح لیبرال حزب و از دوستان خانوادهٔ کندی است. وی در انتخابات سال ۲۰۰۰م، کاندیدای معاونت ریاست جمهوری از حزب دموکرات شد که انتخابات را به بوش و چینی باخت. نامبرده یهودی و از دشمنان سرسخت جمهوری اسلامی است و نخستین یهودی نامزد مقام مهم اجرایی در آمریکا بوده است.

۲. آمریکا نگاهی دیگر، شمارهٔ ۱۰۱، ص ۱۰.

تداوم وضعیت نامشخص عراق، شکست طرح «نقشه راه» در فلسطین، فعالیت‌های انتخاباتی ۲۰۰۴، اختلاف دیدگاه‌های مقامات در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی، افزایش بهای نفت، افزایش فوالعادهٔ کسری بودجه به رقم بالاتر از ۴۰۰ میلیارد دلار، بخشی از نگرانی‌های مؤثر در وضعیت اقتصادی آن کشور بود.

ایران و عراق

موقعیت جغرافیایی عراق و روابط تاریخی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی دو کشور به اندازه‌یی دارای اهمیت است که به جرأت می‌توان گفت کمتر دو کشوری در جهان چنین مشترکاتی دارند. اتفاقاً به علت همین شرایط و ویژگی‌ها دولت‌های استعماری تلاش جدّی خود را مصروف جلوگیری از عادی شدن و برقراری مناسبات فعّال دو کشور، نموده‌اند. نیروهای استعمارگر به این مهم وقوف یافته‌اند که در سایه تفرقه، تعارض و درگیر شدن دو دولت همسایه و هم‌مذهب، منافع آنان بهتر تأمین شده و حضور آنان در منطقه، توجیه می‌گردد و در صورت بروز نوعی همگرایی بین دو دولت به لحاظ ژئوپلتیک و ژئواستراتژیک، منطقه را دگرگون می‌سازد.

آیندهٔ عراق در محتمل‌ترین حالت و در صورت استقرار نظام انتخاباتی قانونمند، علی‌الاصول با نفوذ غالب مسلمانان متعهدی که ضدیت خاصّی با جمهوری اسلامی ایران ندارند، شکل می‌گیرد. بنابراین استراتژی کوتاه و بلند مدت جمهوری اسلامی ایران در عراق باید با چهره‌یی سازگار، خود را دوستدار و هماهنگ با خواست و منافع ملی مردم نشان داده و از هرگونه شتابزدگی، سطحی‌نگری اجتناب نموده و هدف خود را جلب حمایت و دوستی ملّت عراق، صرفنظر از مذهب و قومیّت، قرار دهد.

بر این اساس منافع و مصالح ایران در عراق مبتنی بر اصول زیر می‌باشد:

۱. تأکید بر وحدت و تمامیت ارضی

تاریخ و چگونگی تشکیل عراق به اجمال مورد بحث و بررسی قرارگرفت ولی ذکر این

مهم حائز اهمیت است که تغییر وضعیت موجود در شرایط فعلی برای جمهوری اسلامی ایران آثار و تبعات منفی و زیان‌بار دارد. امّا دولت‌های اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس و رژیم اسرائیل، به دلایلی تجزیه عراق و ترکیه و تشکیل دولت کردستان بزرگ را دنبال می‌کنند.

عراق نیازمند دولت مرکزی نیرومند فراگیر است که نمایندهٔ تمامی گروه‌های مذهبی و قومی باشد. در غیر این صورت وحدت سیاسی و تمامیت ارضی کشور در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

۲. درک واقعیّت‌های متفاوت

شرایط متفاوت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در داخل ایران و عراق ایجاب می‌کند که در سیاست‌های داخلی و خارجی متناسب با منافع و واقعیت‌های کشور تصمیم‌گیری شود. لذا نباید انتظار داشت که کلیه سیاست‌گذاری‌ها در عراق مشابه و یا نزدیک به اصول کلی ارزشی پذیرفته شده در جمهوری اسلامی ایران باشد.

طبعاً کشوری که بیش از سه دهه تحت حاکمیت دیکتاتوری فاسد و ضد مردمی بوده، مدت‌ها طول می‌کشد تا بتواند در شرایط عادی سیاسی و فرهنگی، قرار بگیرد. بنابراین تصور تشابه شرایط دو کشور پس از سقوط دو نظام استبدادی واقع‌بینانه نیست.

پاره‌یی اختلافات شرایط عبارتند از:

۱. ناگهانی بودن سقوط رژیم بعثی و نداشتن آمادگی، تجربه، سازمان‌دهی

۲. نابودی، ویرانی، از هم پاشیدگی تمام دستگاه‌ها و غارت و چپاول اموال عمومی در جریان تهاجم و اشغال عراق

۳. وضعیّت بسیار اسف‌بار و نابسامان زندگی و معیشت مردم

۴. استقرار نیروهای اشغال‌گر دشمن در کشور و جلوگیری کردن آنها از ادارهٔ کشور توسط مردم.

رویکرد واقع‌بینانه در قبال مردم عراق تکیه بر اصل «هر نفر یک رأی» و «آزادی انتخابات» و «نفی قومیّت، نژاد، مذهب و زبان» و تکیه بر «استقلال» کشور می‌باشد.

این موضع آنچنان معتبر و قانونی است که حتی آمریکا هم نمی‌تواند نادیده بگیرد، مگر

آن‌که در افکار عمومی جهانیان متهم به «دیکتاتور»، «اشغالگر» و «غیرقانونی» بشود و برای جمهوری اسلامی ایران حیثیّت و اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی بیشتر به‌وجود آورد.

۳. گسترش روابط و همکاری‌ها

ارگان‌ها، نهادها و گروه‌ها و سازمان‌های مختلف دولتی و غیردولتی برای گسترش فعالیّت و حضور سازنده و مفید و برقراری ارتباط با تودهٔ مردم و تعامل فکری، سیاسی و اقتصادی، برنامه مناسبی داشت باشند. به‌گونه‌ای که سرزمین و دولت عراق در خدمت منافع و اهداف آمریکا و بر ضد ایران و امنیت ملی آن قرار نگیرد.

ابعاد روابط و همکاری‌ها، باید به‌گونه‌یی باشد که حتی دولت‌ها به‌راحتی نتوانند نسبت به قطع یا کاهش و بی‌اثر کردن آن توفیق چندانی داشته باشند. ارتباط معنوی حوزه‌های علمیه قم و نجف در گذشته نمونه‌یی از این‌گونه روابط مردمی و سازنده بوده است که می‌تواند در زمان حاضر به صورتی پویا دوباره احیا شود.

رسانه‌ها در این زمینه از جایگاه ویژه‌یی برخوردارند، لذا مطبوعات و ناشران و مراکز تحقیقاتی غیردولتی می‌توانند در جهت تحکیم روابط و ایفای نقش مؤثر و ماندگار، اقدام‌های شایسته‌یی انجام دهند. و همچنین صدا و سیما هم با تهیه و تولید و پخش برنامه‌های مناسب با شئون تاریخی و فرهنگی مردم عراق در این تعامل دوسویه شرکت نماید.

۴. همکاری با همسایگان عراق

ساختار سیاسی و نظام مدیریتی کشورهای همسایه و روابط ویژه آنها با آمریکا شرایط ویژه‌یی را در منطقه شکل داده که فعالیت در این ساختار منطقه‌یی بسیار حساس و پیچیده بوده و نیازمند اطلاعات استراتژیک و آماری آن هم به‌صورت مستمر و دائمی از تحولات و همچنین ارتباط و تعامل با عناصر درونی و بیرونی، می‌باشد.

بدین سبب رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال عراق ایجاب می‌کند که با همسایگان این کشور برای پی‌گیری تحوّلات و حتی‌المقدور مواضع مشترک و

کمک به حل معضل عراق، همکاری‌های گسترده‌یی، صورت گیرد.

دشمن مشترک و طرح‌های بلندپروازانه و خطرناک ایالات متحده، حاکمیت و امنیت ملی کلیه دولت‌های منطقه را مورد تهدید قرار داده است و حتی در صورت شکست طرح‌های مزبور، کشورهای منطقه باید موضوع امنیت ملی و همکاری‌های منطقه‌یی را به‌طور جدی دنبال کنند. زیرا بعد از خروج اضطراری آمریکا از منطقه، باز هم سیاست ایجاد هرج‌ومرج و جنگ داخلی و منطقه‌ای و بی‌ثباتی به اجرا درمی‌آید!

فصل چهارم

روابط آمریکا ـ پاکستان و ترکیه

الف) پاکستان

مقدمه

سیاست خارجی پاکستان مانند هر کشور دیگری ارتباط تنگاتنگی با ملاحظات امنیت ملّی آن دارد. دولت‌های پاکستان در ادوار مختلف روابط خارجی خود را به‌گونه‌یی تنظیم کرده‌اند که به‌گمان آنان حداکثر امکانات لازم را برای تداوم موجودیت، امنیت، تمامیت ارضی و منافع ملی فراهم آورد. ارتباط با آمریکا نمونه بارزی از اتخاذ سیاست مزبور می‌باشد. در زمان اعلام استقلال پاکستان اولیای امور کشور براین باور بودند که دو راه برای مقابله با تهدیدها و چالش‌های داخلی و خارجی وجود دارد و ناگزیر باید یکی از این دو طریق را انتخاب نمایند. قرار گرفتن در مجموعه بلوک شرق به رهبری شوروی و انتخاب مسکو به عنوان قطب مورد اعتماد یا جلب نظر و دریافت کمک و استعانت از واشنگتن؛ باید اساس سیاست خارجی پاکستان باشد.

در رهگذر زمان سرانجام آمریکا را برگزیدند، زیرا امکانات بیشتری داشت و ارزش‌های مشترکی را ارائه می‌کرد. دیدار لیاقت علی‌خان از ایالات متحده در سال ۱۳۲۹ (ماه مه ۱۹۵۰) نخستین فرصت حقیقی را برای رهبری پاکستان در راستای تبیین اهداف و آرمان‌های این کشور به دست داد. وی برخلاف جواهر لعل نهرو نخست‌وزیر وقت هند، هدف خود از این دیدار را صرفاً کمک به آمریکا برای کشف پاکستان قرار داد.

در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱ م) وقوع دو رویکرد سیاسی باعث دور شدن آمریکا از هند و نزدیکی آن کشور به پاکستان گردید.

«نقش ایفا شده توسط هند در مسائل مهمی نظیر جنگ کره و پیمان صلح با ژاپن سبب شد تا تمامی امیدهای آمریکا دایر بر الحاق هند به غرب در مقابله با شرق تبدیل به یأس شود. برعکس پاکستان ثابت کرد که دوست کشورهای غربی در این قبیل مسائل مهم است. بنابراین تمامی نشانه‌ها رابطه نزدیکتری بین آمریکا و پاکستان نوید می‌داد.»[۱]

۱. سابقه روابط پاکستان و آمریکا

روابط دو کشور در طول شش دهه فراز و نشیب‌هایی داشته است. نوسان در روابط دو کشور تابعی از تحولات منطقه و به سبب انتظارات پاکستان و دگرگونی‌های بین‌المللی و سیاست‌های ایالات متحده در منطقه بوده است.

مناسبات دو کشور، به دلایل متعددی برای طرفین از اهمیت ویژه‌یی برخوردار بوده است و هر یک سعی در تقویت و گسترش روابط داشته‌اند. آثار و پی‌آمدهایی که روابط دو کشور برای دیگر کشورهای منطقه داشته، بررسی و تحقیق مستقلی را می‌طلبد.

نفوذ تدریجی ایالات متحده در ساختار نظامی، اداری و حتی فرهنگی، اجتماعی پاکستان و افزایش روزافزون کمک‌های گوناگون از یک طرف و گسترش روابط هند و شوروی از طرف دیگر عامل وابستگی به آمریکا و تبعیت از سیاست‌ها و تعمین منافع منطقه‌یی آن کشور از سوی پاکستان شد.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال افغانستان به‌وسیله شوروی و نزدیک‌تر شدن فیزیکی آن کشور به اقیانوس هند، زمینه‌ساز تحوّل عمیقی در مناسبات دو کشور شد، به‌طوری که ایالات متحده عملاً در بسیاری از امور داخلی و خارجی پاکستان مداخله و استقلال آن کشور را به‌کلی خدشه‌دار نمود. اگرچه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و انحلال سیتو و سنتو، که پاکستان عضویت هر دوی آن را داشت، آن کشور به عضویت جنبش عدم تعهد درآمد، ولی عملاً به‌عنوان یکی از متحدین آمریکا در منطقه شناخته می‌شد. پس از خروج شوروی از افغانستان در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۹) و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد در سال

---

۱. تاریخ روابط خارجی پاکستان، س.م.بورک و لارنس زیرینگ، ترجمهٔ وفایی، تهران: کویر، ۱۳۷۷، ص ۷۱.

۱۳۷۱ (۱۹۹۲)، پاکستان اهمیت خود را به‌عنوان یک متحد استراتژیک آمریکا از دست داد و به بهانه تولید و انباشت سلاح هسته‌یی و حمایت از جریان بنیادگرایی مورد بی‌توجهی و تحریم نسبی قرار گرفت و بار دیگر روابط با هند در سیاست منطقه‌یی آمریکا از جایگاه مستحکمی برخوردار شد.

در فاصله سال‌های ۱۳۷۲ (۱۹۹۳ م) تا ۱۳۸۰ (۲۰۰۱ م) روابط دو کشور با وجود فراز و نشیب‌های زیاد در مجموع دوران رکودی را طی نمود و پاکستان جایگاه مهمی در سیاست منطقه‌یی ایالات متحده، نداشت.

در دوران بیل کلینتون روابط ایالات متحده و پاکستان از استراتژی جنگ سرد و محور مهم آمریکا ـ پاکستان تغییر یافت و سیاست توازن سیاسی میان هند و پاکستان تعقیب شد با روی کار آمدن دولت بوش دوم هند عامل مهم‌تری در ترتیبات امنیتی و استراتژی‌های جهانی محسوب گردید و لذا توسعه مناسبات دوجانبه با هند نیز به‌طور جامع‌تری مورد توجه و مد نظر آمریکایی‌ها قرار گرفت.

در آوریل ۲۰۰۱ (فروردین‌ماه ۱۳۸۰) وزیر امور خارجه آمریکا «ژنرال کاولین پاول» از همتای هندی خود آقای «سینگ» برای سفر به آمریکا دعوت به‌عمل آورد و متعاقباً از وی به گرمی استقبال شد. در ماه مه سال ۲۰۰۱ معاون وزارت خارجه آرمیتاژ به هند اعزام گردید و در ماه اوت همان سال (مرداد ماه ۱۳۸۰) «شیلتون» رییس ستاد ارتش، از هند بازدیدی انجام داد. این رفت‌وآمدها با توجه به روابط هند و پاکستان و تنش‌های موجود، بیانگر توجه خاص مقامات سیاسی دولت بوش به روابط دو کشور بود که در عین حال به نوعی روابط آمریکا ـ پاکستان را تحت تأثیر قرار می‌داد.»[۱]

پس از ۱۱ سپتامبر، هند به درخواست آمریکا برای پیوستن به ائتلاف ضدتروریسم جواب مثبت داد. هند از آمادگی و اشتیاق خود برای همکاری‌های استراتژیکی از جمله همکاری اطلاعاتی ـ لجستیکی و استقرار نیروهای آمریکا سخن گفت، با این اقدام، امیدوار بود که ایالات متحده، تروریسم برون‌مرزی را که بر اوضاع داخلی آن کشور تأثیرات جدی گذاشته از میان

---

۱. دیدگاهها و تحلیلها، ماهنامهٔ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه: شمارهٔ ۱۶۴، ص ۳۷.

بردارد. اما حُسن نیّت هند با پاسخ مثبت از سوی آمریکا روبرو نشد، زیرا پاکستان با وضعیت جغرافیایی خویش در روابط ویژه با طالبان بیشتر در مقابله نیروهای آمریکا با القاعده و طالبان مثمر ثمر بود. لذا ایالات متحده با توجه به برنامه‌های بلند مدت خود و بررسی وضعیت اضطراری همکاری با پاکستان را مرجح دانسته و آن را انتخاب کرد.

سیاست خارجی دو دولت در منطقه پیوسته چالش‌های متعددی در بر داشته است. همین چالش‌ها موجب سردی در روابط و اعلام تحریم و بعضاً اظهارات گلایه‌آمیز از سوی مقامات پاکستانی می‌شود.

در بیشتر مواقع اختلاف دیدگاه‌های دو کشور در بسیاری از مسایل حساس و مهم برای هریک از طرفین مانند: کشمیر، مناقشات با هند، فقر شدید و نیاز به کمک‌های گسترده به پاکستان و مسئله حقوق بشر، امکانات هسته‌یی، مخالفت آمریکا با اسلام‌گرایی، محدودیت مناسبات دو کشور را به‌دنبال داشته است. اگرچه پاکستان تلاش فراوانی برای جلب نظر ایالات متحده به‌عمل می‌آورد، ولی ماحصل آن چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. در حالی که واشنگتن متعهد به دفاع از امنیت و ثبات اسرائیل است، اسلام‌آباد دولت صهیونیستی را به رسمیت نشناخته است، در خلیج فارس نیز در مواضع دو کشور تفاوت آشکاری ملاحظه می‌شود.

«پاکستان همسایه نزدیک ایران است که اغلب از سوی تهران عبارات محبت‌آمیزی را استماع می‌کند و خود نیز با احترام از انقلاب ایران یاد می‌کند و به تجارت پرسودی با این ملت شیعه مذهب اشتغال دارد. بنابراین نمی‌تواند با دیدگاه واشنگتن سهیم شود. دیدگاهی که ایرانیان را منبع عمدتاً خرابکاری در دنیای معاصر برمی‌شمارد. از این‌رو آمادگی الحاق به تلاش‌های ایالات متحده در مهار کردن انقلاب ایران را ندارد.»[۱]

روابط دو جانبه پس از ۱۱ سپتامبر

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) نقطه عطفی در بسیاری از تحوّلات داخلی ایالات متحده و روابط خارجی آن کشور به‌ویژه با جهان اسلام و خاورمیانه بوده است.

---

۱. تاریخ روابط خارجی پاکستان، ص ۴۹۵.

برخی از معادلات و شرایط در غرب و جنوب آسیا با تغییرات وسیعی مواجه گردید که ماحصل آن چهرهٔ منطقه را دگرگون کرد و ازجمله روابط آمریکا و پاکستان دیگر بار با تحولاتی به ظاهر مثبت روبرو شد. پاکستان جایگاه ویژه‌یی در سیاست منطقه‌یی و خصوصاً در ارتباط با جهان اسلام پیدا کرد.

پاکستان درخواست ایالات متحده را برای پیوستن به ائتلاف ضدتروریسم اجابت نمود و بدین‌طریق در کنار آمریکا قرار گرفت و برای انجام عملیات نظامی در افغانستان، پایگاه‌های نظامی خود را در اختیار نیروهای آمریکایی گذاشت. هرچند تصمیم بسیار مشکلی بود ولی دولت نظامی ژنرال مشرف به امید کسب امتیازهای بیشتر، امکانات و حمایت‌های گسترده برای حل معضلات داخلی و خارجی ترجیح داد علی‌رغم تبعات منفی داخلی، خواسته‌های آمریکا را تأمین نماید. هرچند ژنرال مشرف از تصمیم خود دفاع و آن را به‌نفع امنیت کشور برشمرد، ولی برای کشورهای همسایه قطعاً این تصمیم زیان‌بار و خسارت‌آور و احتمالاً برای آیندهٔ پاکستان نیز مشکل‌آفرین خواهد بود.

اقدامات آمریکا

دولت ایالات متحده آمریکا در جهت اجرای سیاست‌ها و تحقق هدف‌های منطقه‌یی خود قبل و بعد از آغاز عملیات نظامی، اقدامات متعددی را با همکاری و با استفاده از امکانات پاکستان انجام داد، که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. حضور مستقیم نظامی

آمریکا با توجیه عملیات نظامی علیه طالبان و مبارزه با تروریسم بخش‌هایی از امکانات نظامی و غیرنظامی پاکستان را در اختیار گرفت و تعدادی از نیروها و وسایل پشتیبانی را در این کشور مستقر و مجتمع ساخت. این حرکت موجب خشم مردم و گروه‌های سیاسی به‌ویژه جریان‌های مذهبی ضد آمریکایی شد. با وجود مخالفت‌ها و اقدامات ضدغربی، فضا و شرایط از حضور نظامی بلندمدت و شاید دائمی آمریکا در منطقه و از جمله پاکستان حکایت دارد.

واقعیتی که مقامات آمریکایی از افشای آن خودداری ننموده‌اند.

ژنرال «تونی فرانکس» فرماندهٔ کل سابق آمریکا در سرفرماندهی مرکزی نیروهای آن کشور، در سفری به پاکستان اظهار داشت: «آمریکا قصد خروج نیروهای نظامی خود را از پاکستان ندارد.»

روزنامه «نیشن» چاپ اسلام آباد نوشت: «آمریکا خواهان تأسیس پایگاه نظامی در پاکستان بوده و در این راستا می‌کوشد ۲۰ هزار جریب زمین از دولت پاکستان اجاره کند. واشنگتن برای برقرار کردن این پایگاه دولت پاکستان را تحت فشار قرار داده است.»

آمریکا در کنار تلاش خود برای ایجاد پایگاه در پاکستان به مساعی سیاسی برای حضور طولانی مدت در منطقه ادامه می‌دهد. براساس توافق‌های به عمل آمده قبلی، پس از پایان عملیات به اصطلاح ضد تروریستی در افغانستان، می‌باید پایگاه‌های خود در جمهوری‌های آسیای مرکزی را برچیند، اما این کشور نه‌تنها دست به این کار نزد، بلکه بر تلاش‌های سیاسی خود برای حضور درازمدت در منطقه شدت بخشید. اکنون کار تجهیز دو پایگاه مهم در ازبکستان و اقدام برای در اختیار گرفتن چهار پایگاه دیگر در تاجیکستان ادامه دارد.

هدف آمریکا از لشکرکشی به افغانستان و پاکستان تسلط بر منابع نفت و گاز و نزدیکی به حریم روسیه است. واشنگتن اکنون وارد رقابتی تنگاتنگ با روسیه برای تسلط بر منطقه شده است تا بر استخراج و انتقال نفت کنترل کامل داشته باشد.

«آمریکا برای انتقال نفت و گاز منطقه باید طرح‌های انتقال نفت و گاز آسیای میانه و دریای خزر از طریق خط لوله نفتی که از ترکمنستان، افغانستان و پاکستان عبور می‌کند را اجرا کند. واشنگتن برای این منظور تصمیم گرفت حضور نظامی خود را در آسیای میانه و پاکستان و افغانستان، تقویت کند. پنتاگون در اجرای این معموریت ۴۵ هزار نفر نگهبان و مأمور برای حفاظت از پایگاه‌های آمریکا در کشورهای آسیا و جهان اسلام اعزام خواهد کرد.»[۱]

---

۱. نشریهٔ جام هفته، شمارهٔ ۲۰، بهمن ماه ۱۳۸۰.

۲. دخالت در امور داخلی و خارجی

دولت ایالات متحده از زمان برقراری روابط رسمی دو کشور با توجه به نیازهای مالی و تسلیحاتی و پشتیبانی سیاسی پاکستان، نفوذ و دخالت خود را در این کشور افزایش داده است.

ابتدا در پوشش مبارزه با کمونیسم و ایجاد خط دفاعی و کمربند امنیتی در مقابل بلوک شرق و پس از پیروزی انقلاب چین، تشکیل یک پیمان نظامی به نام سیتو با عضویت پاکستان و تعدادی از کشورهای جنوب شرق آسیا و استرالیا برای مقابله با مائوئیسم و پس از آن فراهم آوردن موجبات امضای پیمان بغداد که بعدها به‌دنبال کودتای نظامی عراق تبدیل به سنتو شد، عملاً پاکستان را به تبعیت از سیاست‌ها و منافع خود وادار کرد.

پس از پیروی انقلاب اسلامی در ایران و اشغال خاک افغانستان توسط شوروی، بار دیگر زمینه مناسبی برای افزایش حضور و دخالت آمریکا در امور داخلی و خارجی پاکستان فراهم گردید. متعاقب حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اجرای سیاست‌های جدید آمریکا و دگرگونی ۱۸۰ درجه‌ای سیاست پاکستان در قبال افغانستان، دولت درصدد بود که بیش از پیش به آمریکایی‌ها ثابت کند که می‌تواند متحد قابل اعتمادی برای آنها باشد، به‌رغم آنکه ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی و اکثریت جامعه مذهبی آن کشور نسبت به طالبان گرایش‌های مثبتی داشتند، دولت امکانات پاکستان را برای مقابله با طالبان در اختیار آمریکا قرار داد و این اقدام را براساس منافع ملی کشور توجیه کرد و اعلام گردید: در صورتی که این تغییر موضع صورت نمی‌گرفت امنیت ملی پاکستان در معرض مخاطرهٔ جدی قرار می‌گرفت. ماحصل این تصمیم حمایت از مواضع آمریکا در افغانستان گردید و از طرف دیگر احساسات ضد آمریکایی مردم پاکستان که عموماً از طالبان حمایت می‌نمودند، به‌شدت تحریک شد.

دولت در سرآغاز کار در صدد کنترل این احساسات از طریق محدود کردن فعالیت احزاب سیاسی ـ مذهبی و بازداشت برخی از رهبران آنها برآمد و از سوی دیگر احساسات ضد آمریکایی بروز می‌کرد و دولت سعی می‌نمود از این طریق امتیازاتی برای سرکوب این تظاهرات و دستگیری مخالفین که در نهایت موجب تحکیم حکومت نیز می‌گردید، از آمریکا اخذ نماید.

به این ترتیب در جریان اشغال افغانستان و نفوذ بر پاکستان، ژنرال مشرف که تا قبل از این

وقایع به‌عنوان یک دیکتاتور نظامی از طرف غربی‌ها معرفی و شناخته می‌شد، تبدیل به سیاستمداری کلیدی، طرفدار غرب در مبارزه علیه تروریسم گردیده و یا لااقل به این شکل معرفی گردید.

وی با برخورداری از این تصاویر، موفق به تحکیم پایه‌های قدرت خود شد و توانست به‌خوبی از دو اهرم پشتیبانی آمریکا و احساسات ضد آمریکایی در مواقع مختلف در جهت تثبیت حکومت خود و جلب کمک‌های غرب، استفاده کند.

احساسات ضد آمریکایی در انتخابات مجالس ایالتی فدرال سبب پیروزی نسبی احزاب اسلامی شد. مشرف با نتایج انتخابات به دو گونه برخورد کرد. از یک طرف به آمریکایی‌ها پیام داد که با محدودیت‌ها و مشکلاتی در داخل کشور روبرو شده و در حال چالش با آنها می‌باشد و نیاز به کمک‌ها و حمایت‌های بیشتری از غرب و به‌خصوص آمریکا دارد، و از طرف دیگر با تدابیری مانع ازکسب مقام نخست‌وزیری توسط ائتلاف گروه‌های سیاسی ـ مذهبی به‌نام «جبهه متحدهٔ عمل» شد.

پاکستان در قبال این همکاری‌ها و معاضدت‌های مهم و تعیین‌کننده برای آمریکا، متقابلاً انتظاراتی را مطرح کرده که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. برداشتن و حذف کامل تحریم‌های اقتصادی، تسلیحاتی و فنی برضد پاکستان.

۲. دریافت کمک‌ها و وام‌های بلاعوض و بخشش تمام یا بخشی از بدهی‌های پاکستان.

۳. برخورد برابر با هند در منازعات منطقه‌یی.

۴. پرداخت هزینه‌ها و خسارت‌های ناشی از اشغال افغانستان.

ایالات متحده برای تداوم عملیات در منطقه و حفظ پاکستان به‌عنوان متحد خود و ممانعت از تمایل به کشورهای اسلامی و جلب نظر پاکستان به همکاری در کلیه زمینه‌های اطلاعاتی، امنیتی و حتی عملیاتی، در جهت انجام بخشی از خواسته‌های پاکستان اقدام نمود و برای تقویت دولت اقدامات ویژه‌یی نظیر تشویق دولت‌های اروپایی به حمایت‌های بیشتر مالی، فنی و سیاسی و حذف نام آن کشور از فهرست کشورهای حامی تروریسم و... به عمل آورد.

۳. کنترل و سرکوب گروه‌های ملی و مذهبی

تنوع گروه‌های سیاسی ـ مذهبی و مطبوعات در پاکستان به‌اندازه‌یی است که عملاً نیروهای تأثیرگذار متعهد را در این کشور تجزیه و از سیاست‌گذاری‌های کلان و استراتژیک و حتی برنامه‌ریزی‌های محدود و محلی باز داشته است. استعمار انگلیس برای تداوم سلطه در شبه قاره، سیاست ایجاد احزاب، گروه‌ها و روزنامه‌های گوناگون را طرّاحی و به مرحله اجرا درآورد. به‌گونه‌یی که در طیّ ۶۰ سال گذشته بخش عمده‌یی از امکانات کشورهای شبه قاره در درگیری احزاب و گروه‌ها صرف شده است.(۱)

هرگاه دولتی قصد کنترل و یا ایجاد محدودیت برای گروه‌ها و مطبوعات را طرح می‌کرد، بلافاصله توسط انگلیس و در سال‌های اخیر، به‌وسیله آمریکا، به دلیل نقض منشور حقوق بشر، ضدیت با آزادی قلم و بیان محکوم شده است. به این علت بی‌ثباتی و درگیری‌های سیاسی، تبلیغاتی و حتی فیزیکی و تروریستی امر رایجی در پاکستان شده است و در چند دهه گذشته هزاران نفر در درگیری‌های قومی، حزبی و مذهبی کشته، زخمی و یا با خسارات فراوانی روبرو شده‌اند. اختلافات با هند نیز از عوامل تشدیدکنندهٔ درگیری‌ها بوده است.

پس از وقایع ۱۱ سپتامبر تجدید نظر کلی در این سیاست انجام شد. به‌طوری که صحنه سیاسی و امنیتی پاکستان متحوّل گردید. به دستور دولت آمریکا و با نظارت اف. بی. آی قرار شد تعدادی از گروه‌ها منحل و با افراد خاصی از اعضای آنها برخورد شود و در صورت مقاومت، افراد مزبور دستگیر و محاکمه و به خارج از کشور انتقال داده شوند.

ارتش پاکستان نسبت به این تغییر سیاست بسیار نگران شد، زیرا گروه‌های مزبور در چند دهه گذشته ابزار اعمال قدرت و اجرای سیاست‌های ویژه‌ای بودند و منافع زیادی برای ارتش داشتند ولی در این مقطع سیاست آمریکا در مجموع، محدود کردن این‌گونه افراد و گروه‌ها و هدایت آنها به انجام فعالیت‌های سیاسی بود.

به‌دنبال اجرای این سیاست آرامش نسبی در اثر قطع عملیات مسلحانه و رفع تهدیدهای

---

۱. سیاست مشابهی در ایران پس از سال ۱۳۷۶ به اجرا درآمد که احتمالاً هدف آن ایجاد شرایط مشابه کشورهای شبه قارهٔ هند بوده است.

گروه‌های افراطی ایجاد شد و زمینه برای انجام اقدام‌های سیاسی گروه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی مؤثری برای دولت به‌وجود آمد. گرچه نمی‌توان پیش‌بینی نمود که وضعیت فعلی تا چه زمانی قابل دوام خواهد بود، ولی چنانچه کمک‌ها و حمایت‌های آمریکا از دولت مشرف همچنان تداوم یابد و روال گذشته پابرجا باقی بماند می‌توان احتمال داد که دولت پاکستان وضعیت موجود را حفظ خواهد کرد و در غیر این‌صورت ممکن است انفجاری روی دهد که کنترل آن توسط دولت مشرف به‌راحتی مقدور نباشد.

حضور تعدادی از عوامل طالبان در پاکستان، تداوم فعالیت بقایای گروه موسوم به سپاه صحابه و گروه نیرومند «جیش محمد» و «جنبش قومی مهاجر»، می‌تواند در صورت شورش آنان هریک از ایالات پاکستان را ناامن ساخته و برای دولت مشکلات عظیم و پیچیده‌یی ایجاد کند، هم‌چنانکه تاکنون بارها این مسائل، کشور را به مرحله جنگ داخلی رسانده‌اند.

افتتاح دفتر «اف. بی. آی» و حضور تعدادی از افسران و عوامل سازمان مزبور و دستگیری تعدادی از افراد مورد نظر و انتقال آنان به زندان مخوف گوانتاناما و دخالت در امور امنیتی و فعالیت‌های پلیس پاکستان و استقرار در فرودگاه‌ها و بنادر و نظارت بر ایستگاه‌های مرزی، محاکمه چند پاکستانی در آمریکا و اعدام‌کردن و ارسال اجساد آنان به پاکستان! ازجمله اقداماتی بوده است که آمریکایی‌ها بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر در این کشور انجام داده‌اند. به این ترتیب می‌توان گفت که این کشور عملاً فاقد حاکمیت امنیتی، قضایی و حتی سیاسی است و این موضوع مردم پاکستان را به شدت نگران و مخالف ادامه حکومت مشرف، ساخته است.

تداوم این وضعیت ضد آمریکایی ممکن است به محدودیت و یا قطع کمک‌های آمریکا منجر و برای دولت پاکستان مسئله‌ساز و نگران‌کننده باشد، از این‌رو دولت مشرف تلاش گسترده‌یی در کنترل جریان‌های ضد آمریکایی و برخورد شدید با عاملین وقایع اخیر داشته است. با وجود این اقدامات دولت مشرف نتوانسته است که اعتماد مجدد آمریکا را جلب نماید و حتی نگرانی از احتمال وقوع یک کودتای نظامی و یا سیاسی در این کشور موجبات نگرانی آمریکا را بیش از پیش فراهم آورده است.

۴. ترویج فرهنگ غرب و سکولاریسم

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تبلیغ و ترویج فرهنگ غرب و تفکّر سکولار در کشورهای اسلامی خصوصاً کشورهای همجوار ایران به‌شدت دنبال شد و مبارزه با گروه‌های اسلامی و اسلام‌گرا در دستور کار دولت‌های منطقه قرار گرفت. این حرکت پس از وقایع ۱۱ سپتامبر تشدید و تحت عنوان مبارزه با تروریسم، خشونت بی‌سابقه‌یی نسبت به گروه‌های مسلمان اعمال گردید.

مبارزه با گروه‌های ضد استعماری در شکل فرهنگی، ترویج ابتذال، لاابالی‌گری و تبلیغ تفکر جدایی دین از سیاست، با هدف مسلط کردن دولت‌های لائیک بر این کشورها می‌باشد. لذا به دنبال سیاست مبارزه با اسلام تحت پوشش مقابله با تروریسم، تبلیغ سکولاریسم و رواج ارزش‌های غربی در پاکستان و افغانستان به شکل گسترده‌یی انجام گرفته است.

روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون، سینماها، ویدئوکلوپ‌ها با کمک مؤسسات آمریکایی بیش از پیش اقدام به توزیع و فروش محصولات فرهنگی و هنری آمریکایی کرده‌اند و به‌ویژه تلویزیون‌ها در این زمینه نقش بیشتری را برعهده گرفته‌اند. به‌طوری که تعدادی از گروه‌های مذهبی و علمای دینی اعتراض خود را نسبت به این اوضاع به دولت و شخص مشرف اعلام و تهدید کرده‌اند که در صورت بی‌توجهی برای خاتمه دادن به وضعیت موجود، اقدام خواهند کرد.

قاضی حسین احمد، مولانا سمیع الحق، فضل الرحمن، همگی از علمای بزرگ اهل سنت و ساجد نقوی و چند نفر دیگر از علمای شیعه در یک حرکت جمعی صریحاً به این وضعیت اعتراض و خواهان توقف روند اسلام‌زدایی و تبلیغ فرهنگ غرب شدند.

اگرچه بنا به دلایلی پیشرفت این سیاست در پاکستان و افغانستان بسیار کُند می‌باشد ولی چهرهٔ دستگاه دولتی و نمایندگان آنها در خارج از کشور حامی غرب و لائیک معرفی شده است. تداوم این سیاست در چند سال آینده ممکن است موجب تحولات غیرمنتظره‌یی بشود که در جهت عکس خواسته‌های آمریکا و دولت‌های حامی و دست نشانده آن در منطقه گردد.

با شکست طالبان و تسلیم پاکستان و تضعیف موقعیّت و جایگاه عربستان سعودی در سیاست خارجی آمریکا، اسلام ساخته و پرداخته غرب نفوذ، حیثیت و اعتبار خود را از دست

داده و روز به روز اسلام سیاسی ـ انقلابی در دنیا بیشتر شناخته می‌شود و خطر بزرگی برای تداوم سلطه غرب در خاورمیانه و جهان اسلام خواهد بود.

پیوند دادن اسلام و تروریسم و اعلام جنگ جهانی بر ضد تروریسم (و در واقع اسلام) و اجرای جنگ پیش‌گیرانه و پی‌گیری طرح دموکراتیزه کردن خاورمیانه بزرگ و حتی صحبت از دگرگونی جغرافیای سیاسی و اقتصادی منطقه، مجموعه‌یی از اقداماتی است که در راستای حذف نقش اسلام از صحنه اجتماعی ـ سیاسی بر طبق خواسته غرب و به‌ویژه آمریکا، به‌عمل آمده است.

۵. کمک‌های مالی و فنی

بلافاصله پس از تسلیم پاکستان به سیاست‌های جدید و انجام بعضی اقدامات، دستور پرداخت وام‌های فوری به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول داده شد. از طرف دیگر بخشی از بدهی‌های پاکستان بخشوده شد و بازپرداخت بخش دیگری به تعویق افتاد.

همزمان با شروع عملیات در افغانستان، کمک‌های فنی، عمرانی و نظامی در قالب پشتیبانی از نیروهای پاکستانی در عملیات ضد افغانی سرازیر شد، به‌گونه‌یی که در ظرف یک هفته ارزش روپیه در مقابل دلار از ۶۸ به ۵۳ رسید و این امر موفقیت بزرگی برای دولت مشرف محسوب گردید.

حضور نیروهای آمریکایی در ارائه سرویس‌ها و خدمات گوناگون منشاء درآمد قابل ملاحظه‌یی شد که باعث تحرّک در نیروهای فنی ـ نظامی و تا حدودی در بخش خدمات گردید. اگرچه به‌علت شرایط جنگی و تبلیغات علیه دولت مشرف و احتمال سقوط وی نگرانی‌هایی وجود داشت؛ ولی به‌علت قابل ملاحظه بودن کمک‌های نقدی و غیرنقدی، آثار مثبت اقتصادی و حتی تحرک در امور عمرانی بیشتر شده است.

پس از این‌که مشرف اعلام کرد پاکستان از عملیات در افغانستان حمایت کرده و پایگاه‌هایی برای عبور هوایی در اختیار آمریکا قرار می‌دهد، ایالات متحده به‌خاطر چنین تصمیم و تحولی، مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار کمک‌های اضطراری به پاکستان ارائه نمود و

تحریم‌های وضع شده به‌خاطر آزمایشات هسته‌ای این کشور در سال ۱۹۹۸ را خاتمه بخشید. سپس ۳۹۶ میلیون دلار برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی در اختیار پاکستان قرار داد. پاکستان در عین حال از طریق صندوِ بین‌المللی پول ۱۳۷ میلیون دلار کمک اضطراری و یک وام ۳۰۰ میلیون دلاری دریافت کرد.

دولت مشرف مساعی خود را معطوف آن نموده است که از این بهبود نسبی وضعیت اقتصادی بهره‌برداری بیشتری نماید و ایالات متحده نیز تلاش دارد از ژنرال مشرف چهره‌یی موفق و دوست غرب و حامی ملت پاکستان ارائه نماید. اروپا نیز کمک‌های زیادی برای حل مشکلات اقتصادی و تجاری پاکستان داشته و در مواردی امتیازات مهمی برای صادرات اجناس این کشور به اتحادیه اروپا داده است و با صدور کالاهای به‌شدت مورد نیاز پاکستان با تسهیلات زیاد موافقت کرده است.

میزان کمک‌های ارسالی به اندازه‌یی بوده است که دولت هند نگران شده و مستقیماً با ایالات متحده و اروپا مذاکره و نگرانی خود را از این جهت به اطلاع آنان رسانیده است.

هند نگران است که در صورت تداوم این وضعیت تعادل و توازن منطقه به نفع پاکستان تغییر کند و موجب بی‌ثباتی منطقه و رواج تروریسم بشود. ایالات متحده در پاسخ به ابراز نگرانی هند به اعطای بعضی امتیازهای بازرگانی و اجازه صدور کالاهای هند به آمریکا و دریافت برخی کالاهای استراتژیک نظیر نیروگاههای اتمی و رایانه‌های پیشرفته که کاربردهای نظامی دارد، اقدام کرد. این عمل موجب ناراحتی و اعتراض شدید پاکستان گردید. به‌طوری که وزیر خارجه این کشور سفری شتابزده به واشنگتن نمود و در آنجا از بی‌ثباتی و عدم امنیت کشور در مقابل تهدیدهای هند سخن گفت و درخواست کرد اروپا و آمریکا، مشکلات پاکستان را بهتر درک کنند و حداقل توازنی در مناسبات خود با دو کشور ایجاد نمایند. ولی واقعیت این است که غرب تصور می‌کند هند می‌تواند در اجرای سیاست به اصطلاح ضد تروریستی یک متحد استراتژیک و تأثیرگذار در منطقه باشد. درصورتی که هند بتواند در این زمینه ایفای نقش بکند، قطعاً مشکلات پاکستان در داخل و خارج بیشتر شده و شاید در نهایت منجر به سقوط دولت مشرف گردد.

۶. فعال کردن جریان‌های ضد ایران

با تسلیم دولت در مقابل خواسته‌ها و اهداف آمریکا و استقرار دولت در افغانستان، زمینه مناسبی برای اجرای اقدام‌های ضد ایران در شرق کشور بیش از پیش فراهم شده است. پاره‌یی از اقدامات انجام شده اخیر در این زمینه به شرح زیر می‌باشند:

۱. افزایش حضور عناصر ضد انقلاب ایرانی در نوار شرقی کشور.

۲. افزایش شدید صدور مواد مخدر به ایران و تقویت و تجهیز شبکه‌های قاچاق

۳. افزایش فوق‌العادهٔ قاچاق کالا برای ایجاد اختلال در اقتصاد کشور که متأسفانه تاکنون خسارات زیادی متوجه ایران کرده است.

۴. گسترش قاچاق انسان از ایران به پاکستان و از آنجا به کشورهای دیگر.

۵. تشدید تبلیغات منفی در رسانه‌های دو کشور پاکستان و افغانستان و تحریک گروه‌ها و جریان‌های قومی، مذهبی برضد ایران

۶. استقرار نیرو و تجهیزات پیشرفته الکترونیکی در پایگاه‌های دو کشور پاکستان و افغانستان و جمع‌آوری اطلاعات و ایجاد اختلال در امور دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی ایران.

۷. ایجاد موانع در همکاری‌های متعارف دو کشور همسایه با جمهوری اسلامی ایران و تشویق آنها در همکاری با ضد انقلابیون ایرانی.

تحولات داخلی پاکستان

کودتای ژنرال مشرف مقدمه تغییراتی تدریجی در این کشور و روابط خارجی آن شد. امّا این تحولات چندان سریع و قابل توجه نبود، بلکه از ویژگی تدریجی و مبهم بودن برخوردار بود. به‌طوری که دولت هند با وجود ده‌ها سال همسایگی و تجربیات و آشنایی بسیار زیاد با این کشور تصور می‌کرد با سفر مشرف به دهلی و مذاکرات رودررو و طرح صریح مباحث و مسایل مورد اختلاف، تحوّلی مثبت در مناسبات دو کشور و در نتیجه در منطقه ظاهر خواهد شد.

دولت مشرف قبل از ۱۱ سپتامبر سعی در تقویت و تثبیت طالبان در افغانستان و تداوم تنش با هند و حمایت از گروه‌های افراطی در داخل داشت. سیاست مزبور پس از ۱۱ سپتامبر و

تحت فشار آمریکا به‌کلی دگرگون شد، زیرا با توجه به سیاست‌های جدید ایالات متحده، مأموریت‌های متفاوتی برای آن در نظر گرفته شده بود. مهمترین تغییرات و تحوّلات عبارت بود از:

۱. قطع حمایت از طالبان

تغییر سیاست ۱۸۰ درجه‌یی در حمایت از طالبان یکی از تحوّلات مهم در سیاست‌های این کشور بود. کمتر دولتی حتی تصور چنین تغییر سریعی را داشت. دولت به دلیل مشکلات داخلی و نیاز شدید به کمک‌های خارجی این دگرگونی شگفت‌آور را پذیرفت.

گرچه هواداران طالبان در پاکستان به‌شدت مخالف این سیاست بودند ولی این عقب‌نشینی صورت گرفت. به این ترتیب آرزوی حاکمیت مطلق پشتون‌ها در کابل و حل مشکلات دیرینه مرزی با افغانستان و تثبیت «خط دیوراند»، به‌عنوان مرز رسمی و قطعی میان دو کشور و همچنین منتفی کردن احتمال تجزیه ایالات سرحد به نام «پختونستان» تماماً نقش بر آب شد و برای مدتی دیگر این معضلات امنیّت ملّی همچنان در این کشور باقی خواهد ماند.[۱]

۲. بهبود نسبی وضعیت اقتصادی

به‌دنبال سرکوب گروه‌های افراطی تروریستی و برقراری امنیت نسبی و پرداخت کمک‌های مالی و ارسال اقلام صنعتی و نظامی مورد نیاز، زمینه‌های بهبود وضعیت اقتصادی کشور پاکستان فراهم شد. افزایش صادرات، کاهش درجه ریسک سرمایه‌گذاری خارجی، تبلیغ مثبت درباره دولت این کشور در رسانه‌های غرب و بالاخره پرداخت کمک‌های بلاعوض، موجب رضایت‌بخشی از مردم و فزونی درآمد عده‌یی از آنان شد. شرکت‌های مختلف اروپایی و ژاپنی پس از سقوط طالبان در افغانستان و شروع فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی در آن کشور برای بهره‌گیری از شرایط جدید، فعالیت‌های خود را در پاکستان گسترش دادند و علاوه بر افزایش

---

۱. برای آگاهی از نقطه‌نظرات ژنرال مشرف و تغییر ۱۸۰ درجه‌ای سیاستهای پاکستان در قبال افغانستان پس از رویداد ۱۱ سپتامبر به کتاب خاطرات وی تحت عنوان: «در خط آتش» چاپ ۲۰۰۶ مراجعه شود.

مبادلات و سرمایه‌گذاری، اقدام به ترانزیت کالا به افغانستان و آسیای میانه از طریق پاکستان کردند.

گرچه دولت پاکستان توانست رکود اقتصادی ایجاد شده پس از ۱۱ سپتامبر را از بین ببرد و تا حدودی اوضاع اقتصادی را سامان بخشد، ولی قادر به انجام تغییرات اساسی در اقتصاد این کشور که از فساد و اختلاس رنج می‌برد، نشده است. به‌علاوه اقتصاد پاکستان به‌شدت تحت تأثیر دو عامل حجم بالای بدهی‌های خارجی و هزینه‌های کلان دفاعی می‌باشد.

دولت پاکستان امیدوار است از طریق ترانزیت کالا به کشورهای دیگر تحوّلی در اقتصاد و وضعیت خود به‌وجود آورد. چنانچه ترانزیت نفت و گاز از آسیای میانه از طریق این کشور به سواحل اقیانوس هند و ترانزیت گاز ایران به هند عملی شود، منافع اقتصادی و سیاسی قابل توجهی برای پاکستان خواهد داشت.

۳. انتقال قدرت اجرایی به دولت غیرنظامی

ضرورت اقتضا می‌کرد که دولت برای کسب حمایت بیشتر مجامع بین‌المللی، اقدامات خاصی را انجام دهد تا بتواند چالش میان وضعیت حاکم و انتظارات دولت‌های آمریکا و اروپا را ازبین ببرد. زیرا ارتش در تاریخ پاکستان عموماً نقش عمده‌یی را در مقاطع حساس برعهده داشته است و قدرت واقعی این کشور در تمامی سال‌های پس از استقلال بوده است.

نظامیان از طریق انجام کودتاهای مختلف تقریباً در دو سوم از کل تاریخ پاکستان مسند قدرت را در این کشور در دست داشته‌اند. ژنرال مشرف از ابتدای روی کار آمدن در ۱۳۷۸ (۱۹۹۹م) وعدهٔ ایجاد دموکراسی به مردم داد. سیاست وی در قبال افغانستان سبب تحکیم قدرت وی علی‌رغم ضدیت با دموکراسی شد. در انتخابات مجلس که برای اعادهٔ دموکراسی برگزار گردید، سعی شد که از یک طرف رهبران دو حزب عمده را به‌نحوی از این انتخابات دور نگاه داشته و از سوی دیگر نیروهای کوچکتری را برای جلب حمایت داخلی و مهار فشار خارجی وارد انتخابات و مجلس نمایند.

ائتلاف احزاب اسلامی که در انتخابات مجلس پیروز شدند، در نهایت قادر به احراز مقام

نخست‌وزیری نشدند و دولت نیز در کنترل ژنرال مشرف قرار گرفت. درواقع وی با انجام انتخابات، موقعیت خود را مجدداً تحکیم نمود، اگرچه مشخص نیست که وی تا چه زمانی قادر به بهره‌گیری از این بازی‌های سیاسی خواهد بود.

سرانجام با وجود نزدیک به ۵۰ نفر نماینده مجلس از احزاب مذهبی ـ سیاسی که در یک ائتلاف بزرگ به نام «جبهه متحده عمل» وارد مجلس شدند، مشرف توانست که در روند تشکیل دولت و اتخاذ سیاست‌های آن، استفاده مطلوب را از آنان به‌عمل آورده و دولت جدیدی به نخست‌وزیری یکی از عناصر لیبرال امّا ضعیف در مقابل نظامیان به‌نام «میر ظفرالله خان جمالی» تشکیل دهد.(۱)

در واقع می‌توان گفت همچنان زمام امور اجرایی در اختیار فرماندهان ارتش می‌باشد و برای آرام کردن اعتراضات داخلی نسبت به اتخاذ سیاست‌های مسالمت‌آمیز و سازش‌کارانه در مقابل آمریکا و نمایش دموکراسی برای خارج ازکشور، سناریوی انجام انتخابات مجالس ایالتی و فدرال و تشکیل دولت غیرنظامی را به موقع اجرا درآورده‌اند. امّا غالب دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی این تحولات را جدی ندانسته و همچنان موضوع ضرورت برقراری دموکراسی در پاکستان را پی‌گیری می‌کنند.

۴. گسترش موج ضد آمریکایی

عملیات گسترده و سنگین نظامی آمریکایی‌ها و متحدانش در افغانستان و تداوم آن در پاکستان و وارد آوردن ضربات و خسارات بسیار سنگین به ملت افغانستان و گروه‌های طالبان و

---

۱. میرظفرالله خان جمالی عضو حزب مسلم لیگ (شاخه قائداعظم) است که یکی از احزاب متحد با ژنرال مشرف است. او با رأی دو نفر از اعضای حزب مردم که برخلاف سایر اعضای حزب خود عمل کردند، اکثریت آرای لازم را در مجلس به دست آورد. جمالی سیاستمداری با تجربه است که از دهۀ ۱۹۷۰ تاکنون در دولتهای مختلف حضور داشته و تاکنون دوبار به عنوان وزیر ارشد استان بلوچستان خدمت کرده است. او در دهۀ ۱۹۸۰ در حکومت ضیاءالحق نیز در دولت شرکت داشته است. وی اولین نخست‌وزیر پاکستان از استان بلوچستان بوده است. دیدگاهها وتحلیلها شمارۀ ۱۶۴، ص ۲۶.

القاعده و حامیان آنها و حتی کشتار وسیع غیرنظامیان و تخریب شهرها، با هدف نابودی جریان طالبان بود. طبعاً با چنین اهداف و اقداماتی انتظار نمی‌رفت که گروه‌های جدید مقاومت تشکیل و با انجام اقدامات مسلحانه بتوانند ادامه حضور و سلطه ایالات متحده را مورد تهدید قرار دهند.

دولت نظامی پاکستان ابتدا خطر مقاومت مردمی را جدی نمی‌دانست، اما پس از کشته و مجروح شدن ده‌ها آمریکایی و اروپایی در این کشور و افغانستان متوجه شد که برغم تصور اوّلیه، جریان نیرومندی شکل گرفته و در حال گسترش می‌باشد لذا باهمکاری اف. بی. آی و سیا مبارزه را با آنها آغاز نمود.

کاهش عملیات مسلحانه می‌تواند بر اثر ضربه خوردن و تضعیف گروه‌های مزبور و یا عدم آمادگی در آنها برای عملیات وسیع‌تر در آینده باشد. همچنان که سازمان‌های اطلاعاتی معتقدند امکان اقدام‌های سریع و گسترده وجود دارد.

در ادامه این تحولات و رویدادها رییس‌جمهور و تعداد دیگری از مقامات ایالات متحده ازجمله وزیر امور خارجه به صراحت اعلام کردند، تنفر از آمریکا در حال گسترش است و دشمنان توانسته‌اند توجه و پشتیبانی طبقات مختلف مردم را برای ضدیت با آمریکا جلب نمایند. بنابراین به نظر می‌رسد مقامات دولت پاکستان نتوانسته‌اند در داخل و خارج از کشور اقدامات قابل قبول و تعیین‌کننده‌یی را انجام دهند و ممکن است حمایت و کمک‌های خارجی نیز مجدداً محدود و یا قطع شود، که در آن صورت دولت غیرنظامی با معضلات ناشی از وضعیت بمراتب نابسامان‌تری مواجه خواهد شد.

در واقع می‌توان گفت که تشکیل دولت غیرنظامی و انتقال قدرت ظاهری به آن برای مصون ماندن نظامیان از انتقادات و اعتراضات ناشی از عدم‌کنترل فعالیت‌های ضد آمریکایی و همچنین تبعات و آثار منفی از قطع کمک‌ها، به‌ویژه گرفتاری‌های اقتصادی که به شدت مخرّب و تهدیدکننده و از موضوع‌های قابل مطالعه پیچیده در پاکستان می‌باشد.

۵. افزایش توانمندی نیروهای مسلح

سیاست‌های جدید ایالات متحده و اجرای بلند مدت آنها، خاورمیانه و جنوب و غرب آسیا را در شرایط ویژه‌یی قرار داد. کشورهای منطقه هریک متناسب با امکانات خود نسبت به تقویت و نوسازی نیروهای مسلح پرداختند و به عبارت دیگر نوعی رقابت تسلیحاتی و حاکمیت صلح مسلح به‌وجود آمد.

دولت پاکستان به دلیل قبول تعهدات جدید و افزایش تنش با هند، طبعاً ضرورت تلاش مضاعفی در جهت تقویت توانمندی‌ها و نوسازی تجهیزات را احساس می‌کند.

ایالات متحده در این موقعیت فرصت را مغتنم شمرده و ضمن همکاری بیشتر برای تحویل تجهیزات درخواستی، برای وابستگی بیشتر ارتش به تسلیحات آمریکایی اقدام لازم را معمول داشته است به‌طوری که بعضی کشورها از جمله چین یکی از بازارهای تسلیحاتی خود را از دست داده‌اند.

در جریان حمله به افغانستان، ارتش پاکستان ضمن آشنایی با سلاح‌های جدید و کاربرد و آثار آنها قادر گردید بخشی از تسلیحات مورد لزوم را دریافت و جزء سلاح‌های سازمانی ارتش این کشور قرار دهد. از طرف دیگر یکی از نیازمندی‌های عمدهٔ ژنرال مشرف برای همکاری با آمریکا دریافت سلاح‌های جدید و قطعات یدکی مورد نیاز سلاح‌های موجود بوده است.

تحوّل در توانمندی نیروهای مسلح پاکستان زمینه را برای ارتش‌های ترکیه، مصر و حتی کشورهای آسیای میانه فراهم کرد، تا درخواست‌های مشابهی داشته باشند و همکاری‌های خود را مشروط به دریافت اقلام تسلیحاتی مورد نظر آنها بنمایند. لذا ضمن افزایش فروش سلاح به کشورهای ثروتمند منطقه، تحویل ارزان و یا رایگان آنها به پاکستان و تعدادی از کشورهای منطقه در جهت تسلط بیشتر و وابستگی کامل، انجام شده است.

رقابت تسلیحاتی در منطقه موجب افزایش تنش میان هند و پاکستان شد. هر دو کشور سلاح‌های جدیدی تولید، آزمایش و به کار گرفتند. از جمله آزمایش انواع موشک‌ها بود که هریک از دو کشور مزبور ادعای برتری بر دیگری دارد. این مسابقه تسلیحاتی و هزینه‌های نجومی در حالی صورت می‌گیرد که دو طرف به شدت با بلای خانمان‌سوز فقر، بیماری و

عقب‌ماندگی مواجه می‌باشند و دائماً در سطح بین‌المللی به دنبال دریافت کمک‌ها، هدایا و وام‌های بلاعوض و یا بدون بهره می‌گردند.

سیاست تداوم حملات آمریکا به سایر کشورهای منطقه و نیاز به پشتیبانی‌های فیزیکی و حتی انسانی نظیر بنادر، فرودگاه‌ها و نیروهای خدماتی و تخصصی پاکستان، این کشور را در موقعیت خاصی قرار داد و ضمن فراهم آوردن امکانات و امتیازات مادی و سیاسی، موجب بروز چالش‌های وسیع داخلی و فشارهای خارجی برای پاکستان گردید.

۶. انزوای سیاسی دولت

حمایت و همکاری با دولت متجاوز ایالات متحده آن هم به‌صورت یک جانبه که عملاً به نفع خود و به زیان کشورهای همسایه انجام پذیرفته، موقعیت و حیثیت و اعتبار دولت پاکستان را در میان ملت‌ها و دولت‌های منطقه تضعیف نمود و موجب سردی در روابط و تقلیل مبادلات و قطع مشورت همسایگان شد. به‌گونه‌یی که حتی دولت مورد حمایت آمریکا در افغانستان و کشورهای بی‌هویت و ضعیف آسیای میانه نسبت به دولت پاکستان اعتنا و اعتماد قابل توجه ندارند.

کشورهای خاورمیانه که مدت‌ها با پاکستان روابط صمیمانه و همکاری‌های گسترده داشتند، از این کشور فاصله گرفته‌اند و احساس می‌کنند در صورت حمله نظامی آمریکا به این کشورها، حتی اگر به‌صورت غیرمستقیم و یا غیرنظامی هم باشد، پاکستان برای کسب منافع خود به استقبال اقدامات تجاوزکارانه و سلطه‌جویانه ایالات متحده خواهد رفت.

روابط ایران و پاکستان

شناخت دقیق و همه‌جانبه کشورهای همسایه و تحولات آنها و چگونگی ارتباط و همکاری و در صورت لزوم برخورد با آنان، از مسئولیت‌های سنگین دولت‌ها است. زیرا امنیت و منافع ملی در گرو اوضاع و احوال داخلی و شرایط پیرامونی و حاشیه‌ای مرزی و تحت تأثیر منابع متعدد با کشورهای همجوار است. از سوی دیگر محیط استراتژیک ایران، از جمله امنیت

ملّی در معرض حوزه‌های متعدد ژئوپلتیک بیرونی است، در عین حال فضای سرزمینی ایران به‌سبب آنکه مکمل استراتژی‌های ژئوپلتیک کشورهای و قدرت‌های پیرامونی است، در جذب و تداوم برخی ناامنی‌ها به خودی‌خود به ایفای نقش می‌پردازد.

همچنین مناطق بی‌ثبات هم‌جوار خصوصاً در شرِ کشور باعث دغدغه‌ها و نگرانی‌های استراتژیکی شده‌اند. عدم رشد دموکراسی و ناپایداری دولت‌های پیرامونی و اقتدار قومی و مذهبی آنها تا داخل ایران، و نیز وجود بزرگترین قطب تولید مواد مخدر، و انواع قاچاق در مرزهای شرقی، بر آسیب‌پذیری ایران افزوده است.

مناسبات دو کشور ایران و پاکستان به دلایل متعددی از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است زیرا علاوه بر همسایگی و داشتن مرزهای طولانی، دارای مشترکات فرهنگی، مذهبی و امنیتی می‌باشند. دولت‌های هر دو کشور همیشه مساعی خود را مبذول برقراری روابط فعال و همه‌جانبه و بسط علائق مشترک نموده‌اند.

مسئله افغانستان و دولت طالبان در مشکل عمدهٔ روابط دو کشور بود که موجب سردی مناسبات و ایجاد سوء تفاهم‌های بزرگ گردیده بود. موضوع و مساله‌یی که فاصله دو کشور را بیشتر کرد، اتحاد پاکستان با آمریکا برای اشغال افغانستان و در اختیار قرار دادن امکانات پاکستان به نیروهای متجاوز و اشغالگر و هم‌مرز شدن نیروهای آمریکایی در شرق با ایران است. اگرچه قبل از این وقایع به شهادت رسیدن تعدادی از مأموران ایرانی در پاکستان توسط «سپاه صحابه» تنشی در روابط فیمابین ایجاد می‌کرد، ولی این بحران گسترده و طولانی نبود. به‌ویژه آن‌که دولت مشرف در شرایط خاصّی قاتلین و تروریست‌ها را دستگیر و تعدادی از آنان را مجازات نمود.

به هر حال با ورود نیروهای آمریکایی و اشغال افغانستان و تسلط بر پاکستان و امکان تداوم حضور و گسترش پایگاه‌ها و نفرات در آسیای میانه و همچنین با اشغال عراق، وضعیت تازه‌یی به‌وجود آمده است که جمهوری اسلامی ایران باید با واقع‌بینی و درایت اوضاع و احوال را شناسایی و تحلیل جامعی از روند تحولات و اهداف جدید آمریکا در منطقه داشته باشد.

واقعیت این است که آمریکا قصد تغییر جغرافیای اقتصادی و سیاسی منطقه و خارج کردن رقبای اروپایی و ژاپن و روسیه را دارد. هدف نهایی تسلط کامل آمریکا ـ اسرائیل بر منطقه

و کنترل منابع نفت و گاز و سرکوب کلیه حرکت‌های مردمی ـ اسلامی می‌باشد. بنابراین خاورمیانه با شرایط کاملاً جدیدی مواجه شده است که نیازمند شناخت دقیق و عمیق فرایند تحولات و همچنین بررسی چگونگی نقش و موقعیت ایران و راه‌کارهای برخورد با حوادث برای صیانت از منافع ملی و موجودیّت و تمامیت ارضی و استقلال کشور، می‌باشد.

زمینه‌های تأثیرگذار بر روابط

ترتیب چگونگی روابط با پاکستان بخشی از استراتژی جمهوری اسلامی ایران در برخورد با مسائل و واقعیت‌های منطقه می‌باشد، و نباید جدا از اوضاع و احوال کلی منطقه و تحولات کوتاه و میان مدت آن، تحلیل نمود. آنچه که به‌طور خلاصه از اصول راهبردی در قبال پاکستان و مؤثر در امنیت ملی می‌توان ارائه داد عبارتند از:

۱. گسترش ارتباطات مردمی

با توجه به علاقه وافر مردم پاکستان به اسلام و تا حدود زیادی احساس علائق مشترک دینی و فرهنگی و سوابق دوستانه تاریخی دو ملّت، زمینه‌های مشترک فکری و سیاسی درصورتی که به شکل سنجیده و واقع‌بینانه در تعاملات بین طرفین عمل شود، امکان برقراری گسترده روابط مردمی وجود دارد.

اکثریت مردم پاکستان دیدگاه ضد آمریکایی و حمایت از ملت‌های مسلمان دارند. به‌گونه‌ای که دولت در مقاطعی آمادگی به رسمیت شناختن اسرائیل و برقراری روابط با آن رژیم برای توازن قدرت با هند را داشت اما مورد مخالفت و اعتراض شدید جریان‌ها و گروه‌های داخلی قرار گرفت. از این‌رو به نظر می‌رسد فرصت مناسبی است که روابط و تماس‌های عالمان دینی، مردم و رسانه‌ای گسترش یابد و مواضع جمهوری اسلامی ایران در ضدیت با تجاوزهای آمریکا و جنایت‌های اسرائیل به اطلاع مردم و گروه‌های مذهبی ـ سیاسی پاکستان برسد.

این احتمال وجود دارد که عده‌یی از علما و مردم این کشور تصور کنند، دولت جمهوری اسلامی ایران نظیر دولت مشرف به اشکال مختلفی با ایالات متحده سازش می‌نماید و منافع

ملی و مردم منطقه را فدای حکومت خود می‌کند، اتفاقاً هر چند یک‌بار چنین شایعاتی در کشورهای منطقه منتشر می‌شود که هدف از انتشار این‌گونه مطالب معیوس کردن مردم آن کشورها و جدا کردن آنان از جمهوری اسلامی ایران است.

آنچه که بسیار حائز اهمیت است، ایجاد وحدت و تمرکز نیروهای پراکنده می‌باشد، زیرا بر اثر سیاست‌های استعماری، تعدد گروه‌ها و اختلافات قومی، فرقه‌یی، مذهبی و حتی زبانی، این ملّت بزرگ متفرِ و عملاً تجزیه شده است. علما و رهبران قبایل و شخصیت‌های مبارز سیاسی می‌توانند در صورت ایجاد جبهه ضد استکباری و جبهه دفاع از مسلمانان تأثیرات تعیین‌کننده‌یی در این کشور داشته باشند.

ایجاد «جبهه متحدهٔ عمل» متشکل از شش گروه مذهبی ـ سیاسی در سال ۱۳۸۲ و بازتاب مثبت آن در گروه‌های دیگر و رضایت نسبی مردم از این اقدام نشان‌دهندهٔ ضرورت و اهمیت پیگیری عملی شدن این موضوع در این مقطع خاص می‌باشد. ایجاد تشکل‌های فراگیر و وحدت نیروهای مبارز و ضد آمریکایی مانع استقرار کامل و تثبیت سیاسی و امنیتی نیروهای خارجی می‌شود.

۲. روابط فعال با هند و پاکستان

مسئله کشمیر و اختلافات مرزی هند و پاکستان از ابتدای تأسیس و کسب استقلال، معضل ثابت دو دولت و منشأ بسیاری از تنش‌ها در جنوب آسیا و اهرم فشار بر هر دو کشور توسط قدرت‌های بزرگ بوده است.

پس از بن‌بست و توقف تهاجمات آمریکا در منطقه و شکست نسبی در اجرای برنامه‌های طراحی شده برای اشغال خاورمیانه و گسترش تنفر مردم و مقاومت در مقابل سیاست‌های تجاوزکارانه، کشورهای عضو سارک در جنوب آسیا، تصمیم به همکاری گسترده و حل مناقشات فیمابین گرفته‌اند. از جمله هند و پاکستان در حال توافق برای برقراری روابط حسنه و ایجاد بازار مشترک در جنوب آسیا و کنار گذاردن معضل کشمیر می‌باشند. ادامه این سیاست تحول بزرگی در این منطقه خواهد بود.

روابط ایران با دو کشور مهم جنوب آسیا تحت تأثیر فضای جدید سازنده و مثبت خواهد بود. زیرا محدودیت و ملاحظات ویژهٔ هر یک از آنها در روابط با ایران تا حدود زیادی کاهش می‌یابد که این تحول در جهت تقویت امنیت و منافع ملی ایران می‌باشد.

۳. گسترش همکاری‌ها

مرز ۹۸۷ کیلومتری دو کشور از نظر استراتژیکی مهم محسوب می‌گردد، ولی از نظر عملکردهای مرزی از قبیل ترددهای غیرمجاز افراد و باندهای ضد امنیتی، قاچاق کالا و مواد مخدر در شمار مرزهای نامطلوب و ناامن تشخیص داده شده و طبعاً این مهم تأثیری منفی در امنیت ملی و مناسبات فیمابین بجا می‌گذارد.

کارکرد نامناسب مرزی دو کشور درواقع ریشه در چگونگی تکوین آن دارد. این مرز از نظر جداسازی یک قوم (بلوچ‌ها) و توزیع و پراکندگی آنان که دارای تعاملات فرهنگی، تاریخی و حتی قرابت سببی و نسبی در سه کشور (ایران، پاکستان و افغانستان) می‌باشند در شمار مرزهای تحمیلی هم محاسبه می‌گردد.

دو دولت به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران، سرمایه، نیرو و در مجموع امکانات فراوانی برای کنترل مرز مصروف می‌نمایند، امّا هیچ‌گاه قادر به حل و فصل کامل معضلات مربوط نشده‌اند. زیرا توانایی طرفین برای مراقبت از این مرز طولانی که از ۹ ناحیه فیزیوگرافیک گوناگون و متنوع تشکیل شده، حتی با هماهنگی و هم‌دلی در زمینه انجام نظارت‌ها و کنترل‌ها، در مجموع اندک بوده است.

هرچند ایران و پاکستان اختلاف عمده‌یی در مرزهای خشکی ندارند امّا توافق در مرزهای دریایی دو کشور در «خلیج گواتر» هنوز به سرانجام نرسیده ولی قابلیت‌های عمده و بالقوه گواتر در آینده‌یی احتمالاً نزدیک دو کشور را وارد عرصه رقابت خواهد کرد. خلیج گواتر نزدیکترین قلمرو دریایی ایران و شبه قاره و جنوب آسیا است، این ویژگی و شرایط فیزیکی مناسب این خلیج برای بندرسازی، این منطقه را به قلمرو متراکم دریایی ایران ـ پاکستان تبدیل خواهد کرد.

«انطباق فضای سرزمین ایران با معبرهای اصلی ترانزیت مواد مخدر به اروپا و همجواری این فضا با قطب اصلی تولید تریاک جهان در ناامن سازی بارز حاشیه‌های شرقی و جنوب شرقی کشور، نقش بی‌بدیلی ایفاء می‌کند. از سوی دیگر در هم آمیختگی مسئله مهم ترانزیت مواد مخدر با باندهای اشرار و قابلیّت‌های ایدئولوژیک و سیاسی، باعث افزایش گسترده ناامنی‌های ناشی از صدور و ترانزیت مواد مخدر در شرِ و جنوب کشور شده است. تداوم این شرایط در حالی است که هنوز نشانه‌های بارز و آشکاری مبنی بر پایان این تهدیدها مشاهده نمی‌گردد.

فقر و محرومیت ملّت افغانستان و ایالت بلوچستان پاکستان توجیه مناسبی برای عدم مبارزه قاطع دولت‌های پاکستان باکنترل کشت خشخاش و تولید تریاک بوده است.»[۱]

تداخل و تلفیق در هم آمیختگی قومی، زبانی و مذهبی حاشیه فضاهای سرزمینی ایران و کشورهای همجوار زمینه‌ساز آغاز و گسترش بحران‌های موقت و در روابط دو کشور ایران و پاکستان تخمین زده می‌شود.

۴. امکانات هسته‌ای

بحث پیرامون زمان، چگونگی و دلایل شروع برنامه هسته‌یی پاکستان به سال‌های دهه ۷۰ میلادی و پس از شکست آن کشور از هند و تجزیه پاکستان شرقی و تعسیس کشور بنگلادش، برمی‌گردد.

اگرچه در دوران ریاست جمهوری «رونالد ریگان» رابطه نزدیکی بین ایالات متحده و دولت ضیاءالحق در پاکستان وجود داشت و دولت وقت پاکستان خدمات فراوان و مساعی بسیاری در جهت تحقق آرمان‌ها و سیاست‌های آمریکا در منطقه به‌عمل آورد، امّا درج گزارش‌ها و اطلاعاتی پیرامون برنامه هسته‌یی پاکستان در رسانه‌های عمومی آن کشور که بیشتر از سوی منابع دولتی صورت می‌گرفت باعث جلب توجه جهانیان به این برنامه و عدم خرسندی دولت ضیاءالحق گردید.

---

۱. یدالله کریمی‌پور، ایران و همسایگانش، منابع تنش و تهدید، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، سال ۱۳۸۰، ص ۲۱۳.

پاکستانی‌ها هنوز تحریم‌های اعمال شده بر خود را که به نام و عنوان توسعه برنامه هسته‌یی به مورد اجرا درآمد و باعث رکود هرچه بیشتر اقتصاد آنان گردید را فراموش ننموده‌اند و از آثار و تبعات آن رنج و تعب بسیار دیده‌اند. تحریم‌های مزبور تنها یک سال پس از عقب‌نشینی اتحاد جماهیر شوروی از افغانستان برداشته شد.

لغو تحریم‌ها به‌صورت کامل و قاطع نبوده است و هنوز هم دولت پاکستان تلاش می‌کند تا موافقت دولت آمریکا را برای رفع کلیه تحریم‌ها جلب نماید.

کارشناسان امور نظامی و دفاعی بر این باور می‌باشند که با وجود آنکه دولت پاکستان به ظاهر اعلام نموده است که از ساخت سلاح‌های هسته‌یی دست برداشته، اما در عمل هنوز مراکز موشکی و جنگ‌افزارهای هسته‌یی این کشور سرگرم تکمیل طرح‌های مختلف خود در این زمینه می‌باشند.

«مقامات عالیه پاکستان علی‌رغم عدم تمایل به برچیدن برنامه تسلیحاتی اتمی از کمبود ابزارهای لازم اقتصادی و تکنولوژیکی جهت تکمیل برنامه تسلیحات اتمی و به کارگیری آنها، آگاهی داشته و در تلاش رفع موانع موجود می‌باشند. نکته حائز توجه نگرانی زیادی است که از مسابقه تسلیحاتی آشکار بین دو کشور متخاصم هند و پاکستان و در نزدیکی مرزهای آنها، ایجاد گردیده است.

آمریکا از قطعنامه‌های سازمان ملل متحد در جهت محکومیت آزمایش‌های اتمی از سوی هر دو کشور هند و پاکستان حمایت کرده است. به‌طور کلی با عنایت به عدم تمایل پاکستان در کنار گذاشتن برنامه تسلیحاتی خود این کشور استراتژی سه‌جانبه‌یی را با هدف‌های زیر دنبال نموده است:

۴ـ۱. کسب شناسایی بین‌المللی برای وضعیت جدید اتمی خود جهت ورود به باشگاه کشورهای اتمی.

۴ـ۲. تشویق و تلاش‌های بین‌المللی به‌منظور جلوگیری از استقرار تسلیحات اتمی و سیستم‌های پرتاب آنها در منطقه جنوب آسیا به دلیل در اختیار نداشتن منابع اقتصادی و تکنولوژیکی لازم برای مقابله با برنامه اتمی هند.

۴ـ۳. تلاش برای مجاب کردن بازیگران بین‌المللی خصوصاً ایالات متحده برای جایگزینی اعمال تشویقی و انجام تعهدات مالی به‌جای اعمال تنبیهی. البته موفقیت در چنین استراتژی بستگی به عوامل داخلی، منطقه‌یی و بین‌المللی خواهد داشت.

ایالات متحده خواستار پیوستن پاکستان به معاهدهٔ منع تولید و گسترش تسلیحات اتمی N.P.T می‌باشد تا متعهد به عدم به‌کارگیری تسلیحات اتمی و سیستم‌های پرتاب موشک و عدم انتقال تسلیحات اتمی و تکنولوژی وابسته به دیگر کشورها گردد. آمریکا همچنین خواهان الحاق پاکستان به قرارداد منع آزمایش همه‌جانبه CTBT می‌باشد.

رهبران سیاسی پاکستان به دلیل وابستگی شدید مالی به ایالات متحده خود را متعهد به انجام این شرایط نموده‌اند اما مقامات ارتشی با انجام این همه محدودیّت به دلیل امنیتی و حیثیتی مخالفت می‌کنند.»[۱]

ایران از سه جهت می‌تواند نگران امنیت ملی خود از مسابقه تسلیحاتی در شبه‌قاره باشد:

۱. آزمایش‌ها، تحقیقات و انفجارهای هسته‌یی پاکستان در ایالت بلوچستان در نزدیکی مرز ایران صورت می‌گیرد. نگرانی ایران نسبت به آلودگی استان‌های شرقی از این آزمایش‌ها و انفجارها برای شهروندان بلوچ و سیستانی کاملاً قابل درک است.

۲. موضع پاکستان به‌عنوان یک قدرت هسته‌یی همجوار در برابر جمهوری اسلامی ایران و به‌ویژه در زمینه‌های مورد اختلاف قوی‌تر و استوارتر از موقعیت پیشین است. طبیعی است که این کشور از این برتری حداکثر استفاده را بنماید.

۳. آغاز هر نبرد دیگری بین هند و پاکستان با توجه به پیشرفت‌های تسلیحاتی و تجهیز دو کشور به سلاح‌های هسته‌یی و تکنولوژی موشکی و پرتاب آنها به هدف‌های تعیین شده نسبت به سه جنگ قبلی ابعاد جغرافیایی گسترده‌تری خواهد داشت. چنین نبردی امنیت داخلی ایران به‌ویژه امنیت جنوب شرق کشور را با تهدید مواجه خواهد ساخت. بخشی از نتایج این نبرد ورود سیل پناهندگان، خطر انتشار تشعشعات هسته‌یی ناشی از به‌کارگیری این سلاح‌ها، تنش ناشی از جابه‌جایی قومی خواهد بود.

---

۱. فصلنامهٔ مطالعات خاورمیانه، شمارهٔ ۲، ص ۵۸-۵۷.

۵. تحولات افغانستان و آسیای میانه

از هنگام تأسیس جمهوری اسلامی پاکستان تاکنون بخشی از مناسبات دیپلماتیک این کشور با ایران تحت تأثیر تعیین موضع نسبت به افغانستان بوده است، آن هم در شرایطی که در روابط دو کشور تعارض ژئوپلتیک عمده‌یی مشهود نمی‌باشد. از سوی دیگر افغانستان پس از هند، دومین منبع تهدید تاریخی برای تمامیت ارضی پاکستان به حساب می‌آید. اسلام‌آباد پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در ۱۳۵۷، بخش عمده‌یی از توجه خود را در سیاست خارجی به سوی افغانستان سوق داده است، اما چشم‌انداز سیاسی روشنی نسبت به آینده این کشور وجود ندارد.

به علل متعددی سیاست‌های پاکستان در افغانستان غیر واقع‌بینانه و بی‌توجه به منافع ملّی خود و همسایگان خویش بوده و تاکنون خسارات سنگینی را از این جهت متحمل شده است.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تعسیس چند کشور مستقل در آسیای میانه، زمینه اختلاف و رقابت جدیدی بین ایران و پاکستان شکل گرفت. تحریکات و مداخله‌های آمریکا بدون شک در تشدید این وضعیت مؤثر بود. پاکستان سرگرم تلاش برای ورود به بازار آسیای میانه و قرارگرفتن در مسیر انتقال گاز به شبه‌قاره و اقیانوس هند است. در این رقابت از حمایت افغانستان تا قبل از سقوط حکومت طالبان و اشغال آن کشور، برخوردار بوده است.

جمهوری اسلامی ایران در صورتی که بتواند با مشارکت و همکاری پاکستان فعالیت‌های مشترکی را در منطقه آغاز و یا تعمیق بخشد، در جلب اعتماد و تقویت مناسبات دو کشور سازنده و مفید خواهد بود. تقویت روابط با روسیه، کشورهای آسیای میانه و هند احتمالاً مشوق پاکستان در همکاری‌های لازم و مؤثر با ایران می‌گردد. اگرچه استقرار یک دولت فراگیر، باثبات و مردمی در افغانستان، احتمالاً موضع اسلام‌آباد را نسبت به ایران تضعیف خواهد کرد، ولی در این زمینه نمی‌توان به ضرس قاطع ابراز نظر نمود.

کنترل رقابت و جلوگیری ازگسترش مسابقه تسلیحاتی هسته‌یی در شبه‌قاره، جلوگیری از آغاز جنگ چهارم میان هند و پاکستان، مراقبت ازگروه‌های افراطی ـ تروریستی، هماهنگی در

امور مرزی و مسئله بلوچستان، جلب موافقت این دولت برای عبور لوله گاز به هند از مسائل مهم امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با پاکستان می‌باشد.

کاهش تمایل پاکستان به وابستگی با آمریکا و به‌طورکلی غرب و تعامل بیشتر با حوزه کشورهای جهان اسلام از جمله ایران یک راهبرد استراتژیکی برای امنیت ملی ایران است و در جهت جلوگیری از محاصرهٔ احتمالی ایران توسط آمریکا مؤثر خواهد بود. به‌علاوه کاهش اثر ژئوپلتیکی خط لوله شمال و جنوب از آسیای مرکزی به بندرکراچی نیز تحرک پاکستان در همراهی با ایالات متحده برای مقابله با منافع مردم منطقه را تقلیل می‌دهد.

ب) ترکیه

عوامل متعددی در سقوط امپراتوری عثمانی تأثیر و دخالت داشتند. شورش‌های مختلف علیه امپراتوری، جنگ‌های پی در پی و از دست دادن بخش‌های مهم امپراتوری تا بدانجا پیش رفت که نخستین ضربه کاری در دوران افول، پس از جنگ‌های بالکان در سال ۱۹۱۳ اندکی قبل از آغاز جنگ جهانی اول بر عثمانی وارد آمد و این خود منجر به از دست دادن تمامی نواحی اروپایی امپراتوری عثمانی گردید.

سپس اتحاد دولت عثمانی با آلمان پادشاهی و متحدین آن در جنگ اول جهانی ۱۹۱۸ ـ ۱۹۱۴ موجب گردید تا دولت عثمانی، نتایج غم‌انگیزی را شاهد باشد. وقتی ترکیه درسال ۱۹۱۸ خود را تسلیم نیروهای متفقین کرد، تقریباً کلیه مناطق عرب‌نشین خود را از دست داده بود و براساس موافقت‌نامه ۱۹۲۰ این مناطق با موافقت جامعه ملل، تحت‌الحمایه بریتانیا و فرانسه قرارگرفت. عمر امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۲۳ م، با ایجاد جمهوری ترکیه رسماً پایان یافت.

«مصطفی کمال پاشا» که بعدها به «آتاتورک» معروف شد، نخست به خدمت ارتش امپراتوری عثمانی درآمد و در پیروزی نظامی لیبی، شرکت نمود و از این راه شهرتی یافت. در ۱۹ ماه مه ۱۹۱۸، در شرایطی که ارتش یونان به منطقه ازمیر حمله‌کرد، و او به عنوان بازرس کل ارتش به شهر سامسون آمده بود، اندیشه سازمان‌دهی تشکیلاتی برای مقاومت ملی را در ترکیه عملی ساخت. پس از موافقت‌نامه یک طرفه ۱۹۲۰ با متفقین که ترک‌ها آن را بسیار خشن‌تر از

شرایطی می‌دانستند که قوای پیروز بر قوای قیصر در آلمان تحمیل نموده بودند، مصطفی کمال پاشا، قانون اساسی ترکیه را تنظیم کرد و همراه با برنامه‌ها و خط مشی ملی خود به مجلس کبیر ترکیه تقدیم نمود. این قانون در ژانویه ۱۹۲۱، به تصویب مجلس رسید. در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ م، اصلاحیه پیشنهادی کمال پاشا مبنی بر اعلام جمهوری ترکیه به جای امپراتوری عثمانی و انتخاب رییس‌جمهور توسط مجلس کبیر به تصویب رسید و مصطفی کمال پاشا به عنوان نخستین رییس‌جمهور ترکیه برگزیده شد.

اسلام در ترکیه

«تورگوت اوزال» رییس جمهور اسبق ترکیه در مصاحبه‌یی صریحاً اظهار داشت: «من یک مسلمان هستم اما دولت ترکیه غیر مذهبی است.» وی براساس افکار آتاتورک تصریح می‌کند که ترکیه همواره اصول دقیق و کامل جدایی دین از سیاست را اجرا خواهد نمود. مسعود یلماز، وزیر خارجه و نخست وزیر اسبق ترکیه نیز می‌گوید: «ترکیه به خاطر طبیعت غیرمذهبی سیاسی خود، از کشورهای عرب و به دلیل مسلمان بودن مردم خود، از اروپا جدا شده است.»

تردیدی نیست که ۹۹/۲ درصد از جمعیت ترکیه خود را مسلمان می‌دانند. حدود ۸۰ درصد از مسلمانان ترکیه سنی و قریب ۲۰ درصد شیعه می‌باشند.

از سال ۱۹۳۷ دولت ترکیه خود را یک کشور غیرمذهبی اعلام کرده است. قانون اساسی اخیر که در سال ۱۹۸۲ م مورد تأیید قرار گرفت، جمهوری ترکیه را «سوسیال دموکرات» و غیر مذهبی تعریف کرده است. ماهیت غیر مذهبی ترکیه بر این اساس است که اسلام حق دخالت در امور کشور را ندارد ولی دولت نیازهای مذهبی مردم را تامین می‌کند.

البته در ترکیه اصول‌گرایان اسلامی وجود دارند که احتمالاً از سرزمین‌های اسلامی مانند ایران و عربستان الهام می‌گیرند ولی در هر حال ماهیت دولت ترکیه غیرمذهبی است و فقط از دید کشورهای مسلمان، یک کشور اسلامی محسوب و از اعضای سازمان کنفرانس اسلامی به شمار می‌رود.

آتاتورک به کار جدایی دین از دولت و فرهنگ عمومی نیز اهمیت فراوانی می‌داد. بستن

مکتب‌خانه‌ها برای قطع ریشه‌ی نفوذ دین در فرهنگ را لازم می‌دید. او می‌خواست ترک‌ها را از تأثیر فرهنگ اسلامی، برهاند و الفبای لاتین را به جای حروف عربی قرار داد. آتا تورک شدیداً به اعلامیه‌ی حقوق بشر که پایه‌های قانون اساسی آمریکا و فرانسه منبعث از آن بود، ایمان داشت.

اصول سیاست خارجی

پس از پیمان لوزان، ترک‌ها در راه سازش و صلح‌طلبی پیش رفتند. معضلاتی که از امپراتوری عثمانی به ارث مانده بود کم‌کم حل گردید. به نظر می‌رسید که رفتار اروپایی‌ها در قبال ترک‌ها عوض شده است. زیرا ترک‌ها دیگر خود را اروپایی و تمدن غرب را ارضاء کننده خواسته‌های خود معرفی می‌کردند. ترکیه خود را به صورت حلقه‌یی که غرب را به شرق پیوند می‌دهد عرضه نمود.[1] پس از مرگ آتاتورک، ارتش آن کشور خود را حافظ تعالیم بنیان‌گذار ترکیه نوین معرفی نمود و در طرفداری از غرب و ایجاد ارتباط با اسرائیل و تشدید و تعمیق روابط نظامی و اطلاعاتی با رژیم صهیونیسم و مبارزه با اسلام‌گرایان از هیچ کوششی دریغ ننمود.

ترکیه و غرب

۱. لائیسم زیربنای نظام سیاسی

بدون شک انتخاب لائیسم به عنوان زیربنای نظام سیاسی ـ حقوقی ترکیه، در روابط این کشور با جهان اسلام تأثیر منفی گذارد و انزوایی را که آتاتورک و جانشینان وی ایجاد کرده بودند، تشدید نمود. برخی از متفکران ترک که گرایش‌های اسلامی دارند بر این عقیده‌اند که، زیربنای روابط خارجی ترکیه به گونه‌یی است که کشورهای اسلامی در شرایط کنونی نمی‌توانند بیش از جامعه اروپا یا ایالات متحده آمریکا برای ترکیه جاذبه داشته باشند. بنابراین در نهایت آنکارا با کشورهای اسلامی روابط جدی و عمیقی برقرار نخواهد کرد، زیرا روابط با آنها ثمره‌یی برای این کشور ندارد.

---

۱. آتاتورک، نشریهٔ شمارهٔ ۱۲ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ای. ترجمهٔ حمید نطقی.

در نتیجه تحولات جهانی در سال‌های اخیر و سرآمدن عصر ایدئولوژی‌های بزرگ و برقراری ارتباط برخی کشورها با یکدیگر، روابط ترکیه با خارج، بویژه جهان اسلام، دستخوش تحول شده و جاذبه‌های جدیدی، پدید آمده است. هر چند که این جاذبه‌ها کافی نیست اما حداقل توانسته است پایه‌های ثابت سیاست خارجی این کشور را در داخل و خارج در معرض تنش‌های متعدد قرار دهد.

۲. نقش محوری در ناتو

نقش محوری ترکیه در پیمان آتلانتیک شمالی تا اواخر دهه هشتاد میلادی همچنان ادامه داشت تا این که سیاست پروستریکای «میخائیل گورباچف» به پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه کمونیسم انجامید. نتیجه طبیعی این تحولات آن شد که ترکیه اهمیت استراتژیک خود را به عنوان قلعهٔ ناتو در مقابله با اتحاد شوروی از دست داد. در نهایت ناقوس خطر در داخل ترکیه به صدا درآمد، زیرا که احتمال رویگردانی غرب از ترکیه و تنها گذاردن آن کشور در مقابل دشمنانی مانند یونان و کردها که از حمایت غرب برخوردار بودند، قوت می‌گرفت اما سیاست‌های جدید واشنگتن وضعیت را دگرگون کرد.

زمانی که عراق با اشارهٔ آمریکا، کویت را اشغال نظامی کرد و بحران خلیج فارس، منطقه را دربرگرفت، آمریکا برای محاصرهٔ عراق علاوه بر جبهه عربستان سعودی، تنها جبهه‌یی که می‌توانست از آن استفاده کند جبهه ترکیه در شمال عراق بود. لذا بار دیگر مسئولان ترک این فرصت را غنیمت شمردند تا اثبات کنند که غرب و در رأس آن آمریکا حتی پس از جنگ سرد، از ترکیه بی‌نیاز نخواهند بود. به همین جهت ترکیه فعالانه در همه اقدامات مربوط به محاصره و جنگ علیه عراق شرکت کرد و در نتیجه انواع کمک‌های مالی و نظامی به ترکیه سرازیر شد.

۳. رقابت در آسیای مرکزی

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از ۶ جمهوری مسلمان نشین شوروی، ۵ جمهوری ریشه‌های عرفی ترکی دارند و علاوه بر مذهب، زبان مشترک نیز آنها را به ترکیه طرفدار

غرب پیوند می‌دهد: این جمهوری‌ها عبارتند از:

۱. آذربایجان (بویژه در قفقاز)

۲. ترکمنستان

۳. قزاقستان

۴. ازبکستان

۵. قرقیزستان

البته در جمهوری ششم یعنی تاجیکستان مردم به زبان فارسی تکلم می‌کنند و گرایش به فرهنگ ایرانی دارند.

هر چند ترکیه استقلال همه جمهوری‌های جدا شده از اتحاد شوروی را به رسمیت شناخت، اما مشکلات داخلی ناشی از تورم اقتصادی و بدهی ۱۵۰ میلیارد دلاری این کشور مانع از هرگونه کمک قابل توجهی به این جمهوری‌ها گردید.

یکی از عوامل همکاری بیشتر ترکیه با آسیای مرکزی و قفقاز، فشارهای غرب و به ویژه آمریکاست که آنکارا به خوبی بر آن وقوف دارد. ایالات متحده به هیچ‌وجه مایل نیست که در آسیای میانه و قفقاز میدان برای نفوذ رقیب ترکیه، یعنی ایران، خالی باشد، زیرا آمریکا از رشد اسلام‌گرایی در این مناطق به شدت واهمه دارد.

رژیم غاصب اسرائیل، همواره تلاش می‌کند که برتری استراتژیک خود بر جهان عرب را تحقق بخشد اما به نظر می‌رسد که این رژیم به همین حد بسنده نمی‌کند بلکه در تلاش است که این برتری را به همه کشورهای اسلامی تعمیم دهد، به گونه‌یی که اسرائیل مانند یک کفه ترازو، و دنیای اسلام مانند کفه دیگر ترازو باشند.

موضع اسرائیل نسبت به تحولات اخیر در آسیای میانه و قفقاز و اقداماتی که در جهت نزدیک شدن به این کشورها انجام داده است و ملاقات‌های متقابل و نشانه‌های همکاری میان ترکیه و جمهوری‌های مسلمان‌نشین این منطقه به ویژه آذربایجان، درستی نظریه مذکور را به حقیقت نشان می‌دهد. مهم‌ترین نگرانی اسرائیل این است که همکاری و نزدیکی ترکیه با جمهوری‌های مزبور تحت تأثیر شرایط منطقه بر پایه اسلام باشد. در بیانیهٔ رییس ستاد ارتش

اسرائیل در اواخر سال ۱۹۹۱ آمده است:

«گسترش خارج از کنترل روابط ترکیه با جمهوری‌های تازه استقلال یافته، تعادل و توازن قوا را در منطقه بالکان و قفقاز و آسیای نزدیک و میانه و خاورمیانه و جهان اسلام بر هم خواهد زد. حتماً باید با آنکارا و سپس باکو و دیگر کشورهای ترک‌نشین رقابت شدیدی انجام گیرد، زیرا این تحولات ممکن است کیان غیراسلامی را در این مناطق به خطر اندازد.»[۱]

این بیانیه تصمیم جدی غرب و اسرائیل را در ممانعت از تشکیل هرگونه جناح سیاسی اسلامی یا ترک در مناطق مذکور، نشان می دهد. اتفاقاً قدم‌هایی نیز برای جلوگیری از ظهور چنین جناحی برداشته شده است که نشانه‌های آن در درگیری آذربایجان و ارمنستان مشاهده شد.

واقعیت آن است از زمانی که ترکیه برای پیشرفت خود راه غرب را در پیش گرفته -یعنی از ۱۳۴۰ تاکنون- تمام تلاش خود را متوجه آن نموده که به عنوان بخشی از جامعه غرب پذیرفته شود و در نهایت به عضویت جامعه اروپا و بازار مشترک درآید.

ترکیه و بحران عراق

قبل از آن‌که ایالات متحده حمله نظامی بر ضد رژیم بعثی عراق را آغاز نماید طبعاً تلاش فزاینده‌یی در خصوص آمادگی و تدارک اقدام نظامی احتمالی در دستور کار خود قرار داده بود. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های حصول به هدف رایزنی، درخواست و حتی اعمال فشار به متحدین ایالات متحده در منطقه و بویژه در جهت همراهی با آن‌کشور در حمله به عراق بود. در بررسی جایگاه ترکیه در بحران عراق و تهدیدها و فرصت‌های ترکیه در این زمینه، عنایت به موارد زیر، ضروری است:

۱. موقعیت و موضع ترکیه در بحران

۲. چالش‌های احتمالی ترکیه در هنگام درگیری نظامی و بعد از آن

۳. موضع‌گیری‌های داخلی اعم از احزاب سیاسی، انجمن‌های صنفی و اقتصادی، سازمان‌های

---

۱. روزنامهٔ ترکیه، مورخ ۱۹۹۱/۱۲/۲۶م، به نقل از لثاب، ترکیه در جستجوی نقش تازه در منطقه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

غیردولتی، افکار عمومی
۴. اقدامات و مواضع نظامیان
۵. اقدامات و موضع‌گیری‌های دولت ترکیه
موارد مهم‌تر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. موقعیت و موضع ترکیه در بحرانهای منطقه‌ای

با توجه به موضع‌گیری کشورهای ایران، سوریه و عربستان و عدم همراهی و مساعدت آنان در حمله به عراق، موقعیت ترکیه از اهمیت ویژه‌یی در افزایش موفقیت آمریکا در جنگ با عراق برخوردار بود. خصوصاً آن که مهم‌ترین پایگاه آمریکا در منطقه (پایگاه اینجرلیک) در ترکیه واقع می‌باشد. با استفاده از این پایگاه، آمریکا پس از جنگ کویت (موسوم به جنگ دوم خلیج‌فارس) تا کنون در این منطقه ـپروازممنوع شمال عراق ـ قدرت عملیاتی بالایی داشته است.

از طرفی موقعیت جغرافیایی ترکیه به آمریکا این امکان را می‌دهد تا بتواند تجهیزات و ادوات نظامی خود را در هر زمان که منافع آن کشور اقتضاء کند از بنادر ترکیه در سواحل دریای مدیترانه و دریای سیاه به منطقه مرزی ترکیه و عراق و از آنجا به سوی بغداد منتقل کند. به همین منظور آمریکایی‌ها قبل از حمله به عراق موکداً از ترکیه درخواست استفاده از بنادر پایگاه‌های هوایی و خطوط راه‌آهن را نمودند. در مجموع مشارکت و همراهی ترکیه در صورت بروز هر جنگی به رهبری آمریکا در منطقه از اهمیت زیادی برخوردار بوده و در آینده نیز به سبب هزینه کمتر و سرعت بیشتر باز هم برای آن دولت مهم خواهد بود.

چالش‌های ترکیه با آمریکا

در رابطه با جنگ سوم خلیج فارس چالش‌های پیش آمده در مقابل ترکیه را در دو حالت می‌توان ارزیابی کرد. قبل از حمله نظامی آمریکا به عراق، ترک‌ها بر سر دو راهی قرار گرفته بودند:

الف) در صورت همراهی با آمریکا چه موقعیتی خواهند یافت.
ب) عدم همراهی با آمریکا چه تبعاتی خواهد داشت.

یادآوری این نکته لازم است که اقتصاد ترکیه در سال‌های اخیر با بحران‌ها و معضلات بسیاری روبرو بوده است، به طوری که مجبور به استقراض میلیاردها دلار از مراجع مالی بین‌المللی شده است. بدهی‌های داخلی و خارجی این کشور در پایان ۲۰۰۴ م بالغ بر ۲۰۰ میلیارد دلار است. در چنین شرایطی جنگ عراق ضربه شدیدی به اقتصاد ضعیف این کشور وارد نمود.

بررسی‌های قبل از جنگ نشان می‌دادکه ورود ترکیه به صحنه جنگ درکوتاه مدت ۱۵ تا ۲۵ میلیارد دلار و در میان مدت در حدود ۵۵ میلیارد دلار و در مدت طولانی ۵۰ تا ۷۰ میلیارد دلار برای ترکیه هزینه در پی خواهد داشت. هر چند آمارهای مزبور از نظر دولت آمریکا مبالغه‌آمیز و غیر قابل قبول بود.

به لحاظ نظامی نیز ترک‌ها نگران بودند که ورود یا عدم همراهی آنها در جنگ عراق تبعات غیرقابل پیش‌بینی برای کشورشان به همراه خواهد آورد. در آن زمان به سبب تبلیغات گسترده و غیر واقعی آمریکایی‌ها تصور می‌شد که دولت صدام از سلاح‌های کشتار جمعی در سطح گسترده‌یی برخوردار است و علیه دشمنان خود قادر به اقدامات تلافی‌جویانه با استفاده از آن سلاح‌ها و یا حداقل سلاح‌های شیمیایی و میکربی خواهد بود. ترک‌ها با وجود فراهم آوردن تمهیدات اولیه باز هم توان مقابله با حملات احتمالی به خود را دارا نبودند. البته آمریکایی‌ها مدتی است در تلاش هستند تا با نصب سیستم‌های ضد موشکی «پاتریوت» به ترک‌ها، امنیت خاطر بدهند.

به لحاظ سیاسی، موج روزافزون مخالفت با جنگ در ترکیه دال بر آن است که همراهی ترکیه با آمریکا سبب کاهش اعتبار حاکمان ترکیه در بین مردم شده است. البته ترک‌ها بیشتر نگران زمینه‌های اقتصادی و نظامی بودند. زیرا اطمینان عمومی بر آن بود که همکاری ترکیه با آمریکا، موج نفرت از سیاست‌های آنکارا در میان مردم را فزونی خواهد بخشید.

ولی با تجزیه و تحلیل داده‌های اطلاعاتی، به نظر می‌رسد که حمله آمریکا به عراق و

تصرف آن کشور نتوانسته است که لطمات جدی سیاسی و نظامی بر دولت ترکیه وارد آورد. زیرا ترکیه بطور مستقیم در این جنگ درگیر نشد زیرا در آستانه ورود به اتحادیهٔ اروپاست که، از سالیان دراز اندیشه و فکر مسئولین این کشور را به خود مشغول داشته بود.

البته در مجموع تبعات جنگ آثار منفی هم برای ترکیه ایجاد نموده است، افزایش بهای نفت، تقلیل مبادلات با عراق، تعطیل برنامه نفت در برابر غذا با بغداد، کاهش نسبی درآمد جهانگردی، همگی در زمرهٔ نتایج منفی جنگ محسوب می‌شوند.

۲. موضع‌گیری‌های داخلی

همراهی یا عدم همراهی ترکیه با ایالات متحده در جنگ علیه عراق در صحنه سیاسی ترکیه دارای بازتاب‌ها و واکنش‌های متفاوتی بوده است. سازمان‌های حقوق بشر و ضد جنگ با برپایی تظاهرات مختلف خواهان وارد نشدن ترکیه در جنگ با عراق و جنگ‌های احتمالی دیگر شدند. در این راستا اعتراضاتی مانند تجمعات «بنیاد حقوق بشر ترکیه» و «سندیکای کارگران انقلابی موسوم به دیسک» و بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی دیگر شهرهای ترکیه را به صحنه مخالفت با جنگ تبدیل کرد. حزب جمهوری‌خواه خلق به رهبری «دنیز بایکال» تنها حزب مخالف در مجلس کبیر ترکیه هم همواره دولت ترکیه را از درگیر شدن در جنگ به نفع آمریکا برحذر داشته است. همچنین بر طبق نظرسنجی‌های انجام شده، ۸۰ درصد از مردم ترکیه مخالف تهاجم بر ضد عراق بوده‌اند.

۲ـ۱. نظامیان

ارتش ترکیه که سال‌ها در جنوب شرقی این کشور و همچنین شمال عراق علیه جدایی‌طلبان کُرد جنگیده است به شدت نگران آن است که بحران کنونی در عراق منجر به قدرت‌گیری اکراد در آیندهٔ عراق و تثبیت موقعیت دائمی آنها در شمال کشور شود. همچنین خیزش مجدد اکراد ترکیه را موجب گردد. به همین علت از آغاز جنگ بر ضد عراق، نظامیان ترکیه تعکید کرده‌اند که در صورت بروز چنین شرایطی، در شمال عراق مداخله می‌کنند.

از آنجا که مناطق کرکوک و موصل به سبب دارا بودن ذخایر نفتی می‌توانند پشتوانه اقتصادی مناسبی برای تشکیل دولت خودمختار یا مستقل کرد، محسوب شوند، همواره احتمال رویارویی خونینی در این مناطق بین اکراد و ارتش ترکیه وجود داشته است.

۲ـ۲. دولت

پس از شروع بحران در روابط آمریکا با رژیم بعثی عراق، دولت ترکیه همیشه تحت فشار آمریکا برای پیوستن به ائتلاف جنگی بود. مقامات آمریکایی از جمله «دیک چینی» معاون رییس جمهوری، «پل ولفوویتز» و «مارک گروسمان» معاونین وزرای دفاع و امور خارجه و «ریچارد مایر» رییس ستاد فرماندهی ارتش آمریکا به ترکیه سفر و درخصوص مسایل مرتبط با عراق با مقامات آن کشور گفتگو کردند.

با وجود کلیه فشارها، دولت ترکیه تاکید نمودکه بروز جنگ در هر صورت مغایر با منافع و امنیت ملی است و به همین دلیل دولت از اجرای قطعنامه «۱۴۴۱» شورای امنیت و تمامی راه‌های مسالمت‌آمیز حمایت می‌کند. «عبدالله گل» با سفر به کشورهای مهم عربی و اسلامی مانند مصر، سوریه، اردن، و جمهوری اسلامی ایران ضمن دیدار با سران بلند پایه کشورهای مزبور راه‌های حل بحران مربوطه را مورد بررسی قرار داد.

«رجب طیب اردوغان» رهبر حزب حاکم در سفر خود به چین در بیانیه مشترکی با همتای چینی خود بر افزایش تلاش‌های جهانی به منظور احتراز از جنگ تأکید کرد و خواستار حل مسئله در چارچوب قطعنامه‌های سازمان ملل شد.

ترک‌ها هیچ‌گاه رابطه دوستانه و نزدیکی با صدام و رژیم او نداشتند. واحدهایی از ارتش ترکیه در زمان‌های مختلف از مرزهای دو کشور گذشته و با حمله به جدایی‌خواهان کرد به ویژه حزب کارگران کردستان، موجبات خشم رهبران سابق عراق را به دلیل زیرپا گذاردن تمامیت ارضی آن کشور فراهم آوردند. آنچه قبل از حمله آمریکا به عراق باعث تشویش و نگرانی رهبران ترکیه بود، تبعات حاصل از جنگ و مشکلات احتمالی آن بوده است.

نگاهی به عملکرد ترکیه در هر برهه‌یی از تحولات منطقه‌یی و بین‌المللی دال بر آن است

که ترک‌ها با دید منفعت‌نگر از هر تحولی به نفع خویش استفاده نموده و با تعریف نقش و جایگاه خود به عنوان عامل تأثیرگذار قصد اعتلای جایگاه و بالابردن مقام خود در نزد بازیگران اصلی بین‌المللی را داشته‌اند.

در شرایط فعلی نیز با وجود تمام اقدامات متناقض به نظر می‌رسد در راستای سیاست سنتی ترکیه در هم‌پیمانی با آمریکا، ترک‌ها بدون ورود مستقیم در جنگ و کمترین هزینه، موفقیت‌هایی داشته‌اند که گذشت زمان نتیجه آن را نشان خواهد داد.

فصل پنجم

آمریکا و آسیای مرکزی و قفقاز

تهدید منافع و امنیت ایران

طی دو قرن گذشته، سرزمین ایران پیوسته در معرض تهدید همسایه شمالی و تجاوز روس‌ها، بوده است. طبعاً در برخی از مقاطع تاریخی به‌سبب تحولات داخلی روسیه، تهدیدات احتمالی و یا عملی کاهش می‌یافت و در بعضی از مقاطع شدت آن، موجودیت و حتی تمامیت ارضی ایران را به مخاطره می‌افکند.

هنوز یادآوری برخی خاطرات تلخ، ایرانیان را به‌شدت متألم و خشمناک می‌سازد. به‌عنوان مثال، مالکیت ایران بر منطقه قفقاز که از قرن ۱۵ میلادی تثبیت شده بود، در اوایل قرن نوزدهم با تجاوز نظامی روسیه تزاری دچار تزلزل گردید و سرانجام امپراتوری روسیه این منطقه حاصل‌خیز و مهم را با قوهٔ قهریه از ایران جدا ساخت. در اواسط قرن بیستم هم تحت حمایت مستقیم و علنی ارتش سرخ، استان‌های کردستان، آذربایجان و گیلان، هدف مداخله شوروی قرار داد. پس از آن نیز از طریق گروه‌ها و احزاب وابسته و در رأس آنها حزب توده، در امور داخلی ایران مداخله کرد و بدون شک موجی از نفرت را در میان اقشار مختلف مردم ایران برانگیخت. طبعاً این نفرت از همسایه شمالی با شروع جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق بر ضد جمهوری اسلامی ایران و ابراز حمایت شوروی از دشمن، تشدید شد.

با توجه به مراتب فوق، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱م (۱۳۷۰) در مجموع با استقبال مردم ایران مواجه گردید زیرا علاوه بر آنکه پیش‌بینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در مورد فروپاشی کمونیسم در جهان، تحقق یافت مردم ایران تصور از بین رفتن تهدیدات همسایه بزرگ شمال در آینده را، مسرت‌بخش تلقی نمودند.

این رضایت قلبی در جشن فروپاشی بزرگ‌ترین قدرت کمونیستی چندان دوام نیاورد زیرا شرایط پس از آن، نگرانی‌های جدی و جدیدی را برای امنیت و منافع ملی ایران پایه‌گذاری نمود. ازجمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. فروپاشی شوروی موجب فراهم شدن نظامی‌گری در صحنه بین‌المللی برای بزرگ‌ترین دشمن ایران یعنی ایالات متحده آمریکا شد.

۲. وجود منابع سرشار نفت و گاز در کشورهای ترکمنستان، آذربایجان و قزاقستان با ذخایر نزدیک به ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت و ۸۰ تریلیون متر مکعب گاز موجب توجه شدید قدرت‌های منطقه‌یی و جهانی به این کشورها شد.

۳. ناامنی مرزهای شمالی و جنگ آذربایجان و ارمنستان در نزدیکی مرزهای شمالی ایران، تبعات نگران‌کننده‌یی برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آورد.

به‌دنبال فروپاشی شوروی و توجه بیشتر کشورهای آسیای میانه و قفقاز به منابع نفت و گاز و اهمیت استراتژیک آسیای مرکزی و قفقاز، توجه جهانی و به‌ویژه آمریکا به این منطقه تشدید و تعمیق یافت و پای شرکت‌های بزرگ نفتی غرب را به این مناطق کشاند و طبعاً محیط را برای تنش‌ها و رقابت‌های گسترده اقتصادی و سیاسی کشورها فراهم نمود که، اهم تنش‌های حاصله عبارتند از:

۱. برخورد منافع آمریکا و روسیه در ادامه رقابت‌های نیم قرن گذشته.

۲. برخورد منافع روسیه و ترکیه در راستای نفوذ ترکیه به‌عنوان یک متحد آمریکا و عضو ناتو به محدودهٔ امنیت ملّی روسیه.

۳. برخورد منافع ایران و ترکیه به‌عنوان دو قدرت منطقه‌یی با تضادهای فرهنگی، سیاسی و امنیتی.

۴. برخورد منافع بین ایران و آمریکا در راستای دکترین مهار دوگانه[۱] و قانون داماتو.[۲]

---

1. Dual Containment

۲. آلفونسو داماتو سناتور سابق آمریکا از ایالت نیویورک و ایتالیایی‌الاصل بود. وی از جمهوری‌خواهان محافظه‌کار و از حامیان ریگان و بوش پدر و به خصوص از طرفداران پروپا قرص اسراییل به شمار می‌رفت که

رقابت‌ها و تنش‌های فوق وضعیت امنیتی حاکم بر منطقه را به‌طور فوق‌العاده‌ای پیچیده کرد، به‌طوری که این رقابت‌ها بر برخی بحران‌های داخلی این منطقه نظیر بحران قره‌باغ، تاجیکستان، گرجستان و برخی اختلافات مرزی بین کشورها، تأثیر بسیار گذاشت.

ایران به‌لحاظ امنیتی مساعی خود را متوجه تقویت اعتماد، رفع بحران‌ها و تشویق به صلح پایدار و مستحکم در منطقه نمود. آن هم در منطقه‌یی که جنگ به‌عنوان مخرّب‌ترین بنیان یک ملّت، بر کشورهایی چون آذربایجان، ارمنستان، تاجیکستان و افغانستان در مرزهای جمهوری اسلامی ایران، حتی قبل از اعلام استقلال آن کشورها، تحمیل شده بود. امّا در زمینه اقتصادی، ایران با برخورداری از امکانات ویژهٔ جغرافیایی تلاش کرد به رغم محصور بودن جمهوری‌های آسیای مرکزی در خشکی، وسیله ارتباط آنان را با بازارهای جهانی فراهم آورد.

لذا برخلاف تصورات اوّلیه، وقوع حوادث ناگوار در مرزهای شمالی ایران مبیّن آن است که فروپاشی اتحاد شوروی برای ایران، منافع مهمی نداشته و یا لااقل نگذارده‌اند که از این رهگذر آسودگی خیالی حاصل گردد. بلکه بر میزان نگرانی‌ها نیز افزوده شده است.

ایران که سواحلش در بخش عمیق دریای خزر قرار گرفته و گرانبهاترین نوع ماهی استروژن (خاویاری) را در اختیار دارد، از دستیابی آسان به ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت خام این دریا محروم است. زیرا بخش عظیم این منابع در آب‌های کم‌عمق نزدیک سواحل کشورهای تازه استقلال یافته قرار دارند. این کشورها بر آنند که خود را از میراث به‌جای مانده از اتحاد شوروی مستفیض سازند. از این‌رو برای کشف و بهره‌برداری از منابع ساحلی و توسعه خزر، با برخورداری از کمک و فن‌آوری غرب تلاش گسترده‌ای را شروع کرده‌اند.

هر چند این کشورها به استقلال رسیده‌اند اما با مشکلات و موانع متعددی در ساختار کلان کشورهایشان روبرو هستند که به‌صورت اجمال مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

۱. اکثر این کشورها به رغم داشتن قانون اساسی و حتی برگزاری انتخابات، دارای ساختار دموکراتیک نیستند، کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی از ژانویه ۱۹۹۱ به‌طور عمده به‌وسیله فرد

در خصومت با جمهوری اسلامی ایران و جهان اسلام ثابت قدم محسوب می‌گردید. داماتو طرح تحریم اقتصادی و فنی ایران را در اوایل دههٔ ۹۰ به مجلس سنا عرضه کرد، که به تصویب رسید و به اجرا درآمد.

یا افرادی اداره می‌شوند که در حکومت شوروی سابق دارای مناصب مهمی بوده‌اند و هنوز آنها مسیر حرکت کشور خود را تعیین می‌کنند.

۲. بسیاری از افراد صاحب‌مقام و پیروان آنان که مورد توجه شرکت‌های نفتی هم قرار دارند، دارای احساس خودبزرگ‌بینی بوده و فقط آمادهٔ رقابت برای قدرتمندتر شدن می‌باشند.

۲. اهمیت استراتژیک منطقه دریای خزر، زمینه رقابت را از تحولات منطقه‌یی به بحرانی بین‌المللی تغییر داده است. واقعیت آن است که ورود قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به منابع بزرگ انرژی در منطقه، و هم‌چنین باعث شده منطقه آسیای میانه و قفقاز، به میدان زورآزمایی آمریکا بر ضد ایران امنیت و منافع ملی آن تبدیل و بر معضلات و مشکلات منطقه افزوده گردد.

تشدید خصومت آمریکا نسبت به ایران

هرچند، خصومت در رفتار ایالات متحده نسبت به ایران آشکار بوده و تلاش کرده است تا منابع مهم اقتصادی حوزهٔ خزر را که ایران قادر است از آن بهره‌مند شود، بلوکه کند و صادرات نفت و گاز آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان به‌جای ایران، از مسیر دیگری انتقال یابد اما اخلال و دشمنی با مناسبات دوستانه ایران با مجموعه کشورهای حوزهٔ خزر متفاوت است. خصومتی که در طیّ سالیان گذشته وجود داشت، از نظر صلح و امنیت منطقه‌یی اینک بیشتر از همیشه خود را نشان می‌دهد.

در حال حاضر آمریکا مهم‌ترین منبع تهدید منافع ایران در منطقه به شمار می‌رود. در یک تحلیل جامع رفتار و برخورد این کشور با جمهوری اسلامی ایران در منطقه آسیای میانه و قفقاز به چهار دورهٔ سال‌های ۱۹۹۳ - ۱۹۹۱، ۱۹۹۴ - ۱۹۹۳، ۲۰۰۰ - ۱۹۹۷م و سال‌های پس از آن، تقسیم می‌شوند.

۱. سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ مرحله حرکت‌های به اصطلاح کورِ ضد ایرانی دولت آمریکا است. رفتار آمریکا در این سال‌ها چند ویژگی داشته است:

۱-۱. ایران را به‌عنوان توسعه‌دهندهٔ بنیادگرایی اسلامی با مفهوم آمریکایی معرفی و «جیمز بیکر» وزیر خارجه در سال ۱۹۹۲، در سفر به منطقه آسیای میانه و قفقاز، آن کشورها را از همکاری با

ایران منع نمود.

۱ـ۲. تبلیغ این مطلب که ایران به دنبال آن است که از فروپاشی شوروی حداکثر استفاده را ببرد و فن‌آوری بمب‌های اتمی را به دست آورد.

۱ـ۳. کارشکنی در تلاش‌های صلح‌آمیز ایران در بحران قره‌باغ.

۲. در سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ حرکت‌های ضد ایرانی منسجم‌تر می‌گردد و آمریکا به منابع انرژی دریای خزر توجه بیشتری معطوف می‌دارد، سعی در انزوای ایران در اکو و توسعه مناسبات با روسیه می‌کند. در رابطه با ایران علاوه بر تداوم سیاست‌های گریز از ایران در منطقه، به رفتارهای جدیدی نیز متوسل شود که عبارتند از:

الف) اعمال سیاست مهار دوگانه به‌عنوان سیاست خارجی دولت «بیل کلینتون».

ب) اجرای قانون تحریم ایران و لیبی (قانون داماتو) که در سال ۱۹۹۶ به تصویب کنگره رسید که در آن سرمایه‌گذاری بیش از ۴۰ میلیون دلار در بخش انرژی ایران، تحریم شده است.

ج) با فشار بر روسیه، سعی می‌کند که همکاری‌های دوجانبه، به‌ویژه در زمینه انرژی اتمی را کاهش دهد. این فشار آن‌قدر تداوم یافت که روس‌ها در سال ۱۹۹۵ پذیرفتند که قرارداد فروش اسلحه به ایران را تجدید نکنند.

۳. در این مرحله حرکت‌های ضد ایرانی بر روی احتراز از فعال شدن صنعت نفت و گاز ایران متمرکز می‌شود و شامل جلوگیری از ترانزیت نفت و گاز ایران و عبور خطوط لوله از ایران می‌گردد.

۴. در سال‌های پس از سال ۲۰۰۰، اقدامات گسترده‌ای برای سقوط دولت‌ها، حضور نیروهای نظامی، کودتاهای آرام و بدون خونریزی و دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه، منافع و امنیت ملی ایران را در معرض تهدید قرار داده است. مبارزه با تروریسم، از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی، تحقق دموکراسی و تغییر فرهنگ و ارزش‌های موجود که تولید کننده تروریسم می‌باشند!ـ بخشی از پوشش‌ها برای توجیه اقدامات تجاوزکارانه و لشکرکشی، منطقه بوده است.

رویکرد اساسی و سیاست بلند مدت آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان

سیاست «همه چیز بدون ایران»[1] نام‌گذاری کرد.

سیاست «همه چیز بدون ایران»

این سیاست فقط در حد مصوبات ضد ایرانی خلاصه نمی‌شود و به‌عنوان مثال و در تأیید این مدعی آمریکا برای اجرای خط لوله «شرق به غرب» از مسیری به‌جز ایران؛ که برای آسیای مرکزی و قفقاز یک راه ترانزیتی مهم و اساسی محسوب می‌شود، سه رییس‌جمهور منطقه ـ علی‌اف رییس‌جمهور سابق آذربایجان، نظر بایف رییس‌جمهور قزاقستان و نیازاف رییس‌جمهور ترکمنستان ـ در پایان جولای ۱۹۹۶م، به واشنگتن فرا خواند.

از دید آمریکا هر سه رئیس‌جمهور یک وضعیت مشترک دارند. هر سه همسایه ایران هستند و به آنها توصیه شد که نفت خود را از طریق ایران صادر نکنند. در حقیقت مقامات رسمی آمریکا در حضور کنگره و افکار عمومی، آشکار نمودند که اجازه نمی‌دهند خطوط نفت و گاز منطقه از ایران عبور کنند.

این کشمکش واقعی حوزهٔ دریای خزر، در حقیقت جدالی بین ایران و آمریکاست که باعث به وجود آمدن کشمکش‌های دیگری در منطقه شده است. درحالی که واقعیت جغرافیایی منطقه حکم می‌کند که سه کشور نفت‌خیز منطقه یعنی قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان که در خشکی محصور می‌باشند و نیاز به همکاری فوری با همسایگان خود جهت دسترسی به بازارهای جهانی دارند، جهت حصول به بازارهای غربی، با ایران همکاری کنند.

نکته دیگر، نیاز گروهی از کشورهای منطقه به نفت و گاز است. برای مثال ترکیه نیاز فوری به انرژی دارد. علاوه بر این، جهت توسعه اقتصادی و تأمین انرژی احتیاج به گاز طبیعی دارد، به‌طوری که نیاز ۸ میلیون متر مکعب گاز آن کشور در سال ۱۹۹۶م، به ۶۰ میلیون متر مکعب گاز در ۲۰۱۰ و نیز روزانه ۹۰۰ هزار بشکه نفت خواهد رسید.

---

۱. سیدمحمدکاظم سجادپور، رفتار سیاسی آمریکا نسبت به روابط ایران با کشورهای حوزهٔ خزر، مجلهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، شمارهٔ ۲۱، ص ۷۹.

ترکیه علاقه‌مند است که گاز را از کشورهای حوزهٔ دریای خزر یا یکی از کشورهای نفتی مثل ایران و عراق خریداری کند. حتی دولت ترکیه قراردادهایی با ترکمنستان، ایران و رژیم سابق عراق و روسیه امضا کرده است. با توجه به این واقعیات ملموس است که روزنامه واشنگتن‌پست در جولای ۱۹۹۷ نوشت که، ایالات متحده برای اوّلین‌بار با هزینه ۶/۱ میلیارد دلاری جهت خط لوله ترکمنستان، ایران، ترکیه مخالفت نمی‌کند.این مساله بلافاصله از سوی مقامات رسمی آمریکا آن هم به‌صورت علنی تکذیب شد.

در یک جمع‌بندی از دخالت قدرت‌های بزرگ، می‌توان گفت که رفتار ضدایرانی ایالات متحده در طیّ سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۲ اثرات منفی فراوانی برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز داشته است.

در یک تحلیل اجمالی نتایج ملموس سیاست «همه چیز بدون ایران» برای کشورهای منطقه به‌شرح زیر است:

۱. توسعه اقتصادی منطقه را عقب انداخته است. موتور توسعه در منطقه آسیای مرکزی، قفقاز و خزر، نفت و گاز است. آمریکایی‌ها با جلوگیری از عبور خطوط نفت و گاز ایران، کشورهای منطقه را از دسترسی به درآمدهای نفتی محروم کرده بودند که سرانجام خط لوله‌ای هر چند با هزینه فراوان اما با تلاش بسیار به بهره‌برداری رسید.

۲. ایجاد عدم ثبات و جوّ بی‌اعتمادی در منطقه است. در سال ۱۹۹۵ علاوه بر رژیم اسرائیل کشور ازبکستان اولین کشوری بود که از تحریم ایران حمایت و سیاست ضدایرانی در منطقه در پیش گرفت.

۳. رفتار آمریکایی‌ها با ایران در آسیای میانه و قفقاز بر صلح و امنیت بین‌المللی هم تأثیر می‌گذارد. اگر این منطقه یعنی، اروآسیا، توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی نداشته باشد، بی‌ثباتی در خاورمیانه و جهان تشدید خواهد شد.

هم‌اکنون نیز تنش رفتارهای خصومت‌آمیز قدرت‌های برون‌منطقه‌یی دو نماد آشکار دارد:

اوّل: جنجال کشورهای حاشیه دریای خزر بر سر تفاسیر متفاوت از رژیم حقوقی دریای خزر.

دوّم: انحراف مسیر انتقال و صادرات نفت و گاز از آسیای میانه و قفقاز به مراکز صنعتی جهان که با وجود مشکلات و هزینه‌های بسیار حتی غیر اقتصادی بودن آن، خط باکو ـ جیحان به بهره‌برداری رسید. لیکن تنها در صورت پیوستن قزاقستان مقرون به صرفه خواهد بود.

دریای خزر بزرگ‌ترین دریاچه دنیاست که علی‌رغم داشتن نام‌های مختلف، در کتب تاریخی به نام کاسپین شهرت بین‌المللی داشته است.

این دریا، راه طبیعی به دریاهای آزاد جهان ندارد و فقط از طریق کانال‌های ایجاد شده از طریق رود ولگا به دریای سیاه متصل است. دریای خزر از لحاظ حقوق بین‌المللی جزء آب‌های بسته به‌شمار می‌رود. ذخایر شناخته شده فعلی موقعیت نفت و گاز دریای خزر را پس از خلیج فارس و سیبری در مقام سومین حوزه نفتی بزرگ جهان قرار داده است. در این میان قزاقستان با حدود ۵۰ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده نفت، غنی‌ترین کشور صاحب نفت و آذربایجان با ۵/۷ میلیارد بشکه در مقام دوم و پس از آن ترکمنستان و روسیه در رده‌های سوم و چهارم قرار دارند.

از پنج حوزه دریای خزر، ایران و روسیه دو کشور عمدهٔ تولیدکننده نفت و گاز هستند. روسیه با حدود ۳۵ درصد ذخایر جهانی بزرگ‌ترین تولیدکننده و صادرکننده گاز طبیعی است. جمهوری اسلامی ایران نیز با داشتن بیش از ۱۵ درصد ذخایر گازی جهان دومین کشور دارای منابع وسیع گاز جهان و در زمینه تولید نفت، با تولید ۴ میلیون بشکه نفت در روز دومین تولیدکنندهٔ نفت در میان اعضای اوپک است.

به رغم صراحت قوانین بین‌المللی و وجود قراردادهای معتبر منطقه‌یی، تفاوت عمل کشورهای ساحلی تعارضاتی را موجب شده است. برای مثال جمهوری آذربایجان برخلاف قرارداد ایران و شوروی روی قسمت‌های وسیعی از کف دریا به‌عنوان بخش آذربایجان در دریای خزر ادعا داشته و اقدام به اکتشاف در منطقه مذکور کرده است.[۱]

جمهوری آذربایجان پس از مخالفت‌های شدید ایران در مخالفت با فعالیت‌های

---

۱. پیروز مجتهدزاده، ژرفای ژئوپولتیک شمالی ایران، مجلهٔ اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شماره‌های ۹۶-۹۵ مرداد و شهریور ۱۳۷۴.

کنسرسیوم بین‌المللی نفت در دریای خزر در سال ۱۹۹۴م، در اقدامی مسالمت‌آمیز به منظور کاهش مخالفت جمهوری اسلامی ایران، از شرکت ملّی نفت ایران به‌طور رسمی درخواست کرد تا در اکتشاف منابع نفتی آن کشور شرکت کند ولی فشارهای همه‌جانبه ایالات متحده آمریکا موجب شد که پیشنهاد واگذاری بخشی از سهم آن کشور به ایران در آوریل ۱۹۹۵ پس گرفته شود. این رویداد پیچیدگی موجود در ژئوپولتیک نفت دریای خزر را بیشتر ساخت و دشواری‌ها را افزون‌تر نمود. بنابراین جنجالی که تحت عنوان رژیم حقوقی دریای خزر هم‌اکنون جریان دارد، در صورتی که این دریا فاقد منابع عظیم انرژی بود، به‌طور قطع از چنین حساسیت بالایی برخوردار نبود و یا تاکنون حل و فصل شده بود. حوادث بعدی نشان داد که آمریکا از طریق ورود شرکت‌های نفت و گاز به منطقه و عقد قراردادهای متعدد، سعی دارد کشورهای ساحلی را در برابر عمل انجام شده قرار دهد.

فشارهای داخلی و بین‌المللی بر دولت کلینتون جهت لغو قانون تحریم نفتی ایران و لیبی موجب شد تا رییس‌جمهور سابق آمریکا در سفری به انگلیس که به‌منظور شرکت در اجلاس سران ۸ کشور صنعتی صورت گرفت، قانون تحریم نفتی ایران و لیبی را در مورد شرکت‌های نفتی اروپایی لغو کند.(۱)

به هر حال در شرایطی که تعیین مسیر لوله‌های صادرات نفت و گاز حوزهٔ خزر به‌تدریج مسیر منطق اقتصادی خود را باز می‌یافت (یعنی کوتاه‌ترین، ارزان‌ترین و سریع‌ترین) و کشورهای حوزهٔ خزر به توافقی برای همکاری دست می‌یافتند، متأسفانه با ورود قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا و اروپا و چالش آنها با ایران و روسیه، مسیر صادرات نفت و گاز حوزهٔ خزر نیز همانند بهره‌برداری و رژیم حقوقی به عاملی برای ایجاد تفرقه و بحران در روابط کشورهای ساحلی دریای خزر تبدیل شد. فشار قدرت بزرگ برون‌منطقه‌یی یعنی آمریکا همواره بر آن است که هیچ لوله نفتی یا جادهٔ ترانزیتی از ایران عبور نکند.(۲)

---

۱. شبکهٔ خبرپراکنی انگلیس، بی بی سی، اخبار ساعت ۲۰/۴۵ مورخ ۸۳/۳/۲۷.

۲. علیرضا شیخ عطار، ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز، ص ۲۲۹، از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران: ۱۳۷۱.

بخش سوم: ایران و آمریکا

فصل اول
روابط قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

مقدمه

«جیمز.ا.بیل» تحلیل‌گر برجسته آمریکایی[1] در کتاب تحقیقی خود تحت عنوان «شیر و عقاب»: روابط بدفرجام ایران و آمریکا، در سرآغاز بحث اساسی تاریخ روابط دو کشور چنین می‌نویسد: «تاریخ دردناک روابط ایران و آمریکا چه درس آموزنده‌یی می‌دهد؟! آیا این تاریخچه به عنوان یک مورد پژوهشی، در سیاست خارجی آمریکا، می‌تواند نمایانگر قدرت‌ها و ضعف‌های موجود در خط مشی‌های سیاسی باشد؟ چه تاثیری می‌تواند در روابط آمریکا با سایر کشورهای خاورمیانه و جهان سوم داشته باشد؟ نشانگر چه آینده‌یی برای آمریکا در دنیایی می‌باشد که میان تحولات انقلابی درگیر است؟ آیا ما می‌توانیم همزمان با گذراندن کشتی خود از میان آبهای بین‌المللی، از نظایر این‌گونه مسائل پیچیده و پریشان در مکان‌های دیگر دوری کرده، خود را به سال ۲۰۰۰ برسانیم؟»[2]

نویسنده تصریح می‌کند که برای یافتن پرسشهای این سئوالات ضروری است که همهٔ منابع موجود مطالعاتی مورد بررسی قرار گیرد، برای یافتن دلیل روابط غم‌انگیز بین ایران و آمریکا به همان اندازه که لازم است در محتوای پیچیده سیاستهای داخلی ایران جستجو شود، باید محیطی که خط‌مشیهای سیاسی آمریکا را تعیین می‌کند نیز ارزیابی گردد.

---

۱. جیمز.ا.بیل، تحلیل‌گر سیاسی، استاد و سرپرست مطالعات بین‌المللی در دانشگاه ویلیام. و.ماری می‌باشد.

۲. جیمز بیل، شیر و عقاب. ترجمهٔ فروزندهٔ برلیان (جهانشاهی). تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۱۳.

آرتور میلسپو[۱] اقتصاددان و مشاور کل مالی اسبق آمریکا که سالها در ایران به عنوان رییس کل دارایی انجام وظیفه کرده است در کتاب «آمریکایی‌ها در ایران» ضمن اشاره به تاریخچهٔ روابط ایران و آمریکا می‌نویسد: «تا شروع جنگ جهانی دوم، ایران در پس افق‌های سیاسی قرار گرفته و از دید ایالات متحدهٔ آمریکا دور مانده و تقریباً ناشناخته بود، به رغم این واقعیت یا به واسطه آن که، آمریکاییان نزد ایرانیان از شهرت خوبی برخوردار بودند و با یکدیگر روابط خاصی داشتند، دولت ایران به منظور اصلاحات مالی در سه نوبت از آمریکا درخواست کمک‌های مالی، فنی و اداری نمود، که از سال ۱۹۱۱، آغاز شد و سه هیئت اقتصادی آمریکایی به این تقاضاها پاسخ مثبت دادند.»[۲]

ایالات متحدهٔ آمریکا از مدت‌ها قبل با ایران مناسبات سیاسی و اقتصادی داشت ولی این روابط عادی و ناچیز بود. مبلّغین مذهبی فرقه پرسبیتری (از فرقه‌های مسیحی) در اواخر قرن نوزدهم شروع به احداث مدارس و بیمارستانهایی کرده و در آن هنگام تبدیل بـه عـامل نـفوذ مداوم و سازنده‌یی برای آمریکا شده بودند. دولت آمریکا و آمریکائیان از آغاز روابط با ایران، برخورد دوگانه‌یی نسبت به ایرانیان داشتند. در سال ۱۸۳۰ (۱۲۰۹ ش) «هاریسون گری» اوتیس دوایت و «الی اسمیت» به شمال غربی ایران سفر کردند تا منطقه را برای انجام مأموریت‌های مذهبی، شناسایی کنند. آنها نخستین آمریکائیانی بودند که ورودشان به ایران محرز شده است. در سال ۱۸۳۵ (۱۲۱۴ ش) پنج مبلّغ مذهبی آمریکایی در ارومیه سکنی گزیدند، آنان ارومیه را

---

۱. آرتور میلسپو در مارس ۱۸۸۳ در مزرعه‌ای در شهر آگوستا در ایالت میشیگان به دنیا آمد و در سال ۱۹۰۸ در کالج آلبیون درجهٔ لیسانس گرفت و در سال ۱۹۱۲ از دانشگاه جان هاپکینز دکترای اقتصاد دریافت داشت و به عنوان استادیار علوم سیاسی در کالج ویتمن واشنگتن و از سال ۱۹۱۷ به عنوان دانشیار علوم سیاسی جان هاپکینز به کار پرداخت. در سال ۱۹۱۸ به عنوان کارشناس اقتصادی به خدمت وزارت امور خارجه آمریکا درآمد و در سال ۱۹۲۲ به استخدام دولت ایران درآمد و مدت ۵ سال رئیس کل مالیه ایران بود. سپس مشاور عالی مالی کشور هائیتی شد. در سال ۱۹۴۳ مجدداً ریاست کل دارایی ایران را به عهده گرفت. در سال ۱۹۴۵ به آمریکا بازگشت و در سال ۱۹۵۵ درگذشت.

۲. آرتور میلسپو، آمریکاییها در ایران، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز ۱۳۷۱.

پایگاهی برای تبلیغات مذهبی جهت بیست هزار مسیحی نسطوری که در نواحی آذربایجان زندگی می‌کردند، قرار داده و در آنجا آغاز به کار نمودند. به گفته «جیمز.ا.بیل» این آمریکائیان کوشش داشتند که پیام مسیح را به گوش تودهٔ مسلمانان شیعه نیز برسانند، اگر چه بطور مستمر با عدم اقبال مسلمانان مواجه شدند.

نخستین هیئت‌های آمریکایی به ایرانیان به دیده تحقیر می‌نگریستند. «کشیش پرکینز» که ظاهراً مردی متعصب در بین مسیحیان اعزامی به ایران بود مسلمانان را وحشی می‌نامید. به نظر پرکینز: «پیروان نبی‌اکرم(ص) مغرور و انحصارطلب و فاسد و انتقامجو و خونخوار و در شرف نابودی هستند و به کوهی از یخ قطبی می‌مانند.»

بین سال‌های ۱۹۴۰ ـ ۱۸۶۰ (۱۳۱۹ـ ۱۲۳۹) آمریکائی‌ها تماس رسمی محدودی با ایران داشتند. در قرن نوزدهم، بریتانیا و روسیه تزاری در ایران دست به‌کار توطئه زده بودند و هر یک از دو دولت برای اهداف سیاسی خود در صدد کشاندن حکومت ایران به حوزهٔ تحت نفوذ خود بودند. در آن زمان هنوز اصول کناره‌جویی و اجتناب از درگیری که تحت نام «سیاست انزوای مونروئه» (پنجمین رییس جمهور ایالات متحده) معروف بود اجازهٔ ورود دولت آمریکا به رقابت‌های سیاسی را نمی‌داد.

در سال ۱۲۳۰ ش (۱۸۵۱م) تماسهای رسمی بین دو کشور ایران و آمریکا برقرار گردید و در سال‌های ۱۸۵۱ و ۱۸۵۶ (۱۲۳۰ و ۱۲۳۵ ش) قراردادهای کم اهمیتی بین طرفین به امضا رسید ولی تا سال ۱۲۶۲ (۱۸۸۳) بین دو دولت نمایندهٔ دیپلماتیک رد و بدل نشده بود. از آن زمان تا جنگ دوم جهانی نفوذ آمریکا در ایران در کمترین حد خود بود. در اواخر قاجاریه مردم و حکومت ایران که از دخالت‌های روزافزون انگلیس و روس به تنگ آمده بودند، نظر بهتری نسبت به آمریکایی‌ها داشتند.

حسن نیت مردم ایران به آمریکا با فعالیت‌های مؤثر و تحسین‌برانگیز فردی آمریکایی که در ایران زندگی و کار داشت، رابطه مستقیم داشت. آموزگار محترمی چون «هاوارد باسکرویل» که در مدرسه آمریکایی «مموریال» در تبریز تدریس می‌کرد. وی در فروردین ماه ۱۲۸۸ (آوریل ۱۹۰۹) در حالی که در طرفداری از جنبش مشروطیت و علیه نیروهای محمد علی شاه قاجار

می‌جنگید، کشته شد و از وی قدردانی فراوانی به عمل آمد. البته برخی دیگر از آمریکائیان مانند دکتر «ساموئل مارتین جردن» (مدیر مدرسه البرز) و «لوئیس، جی، دریفوس» دیپلمات آمریکایی که ظاهراً مدعی نیّات خوبی درباره ایران بودند، مورد علاقه مردم ایران قرار گرفته بودند. «ویلیام داگلاس» قاضی سابق دیوان عالی آمریکا که سفری هم به ایران نموده است بر این باور است که: «دکتر جردن مؤسس کالج جردن، در ایران والاترین خدمات را در بین آمریکائیان مقیم این کشور انجام داده است.»

«جیمز.ا.بیل» عقیده دارد که «لوئیس، جی، دریفوس» به رغم اشغال ایران در دوران جنگ، محبوب جامعه ایران باقی مانده و مورد احترام جوامع علمی و آموزشی این کشور قرار داشت.

«دکتر میلسپو» هم با نویسندهٔ مذکور هم رأی و هم فکر است. وی در خاطرات خود می‌نویسد: «لوئیس دریفوس که در زمان ورود من به ایران، وزیر مختار آمریکا در این کشور بود وجهه‌یی بس والا داشت. او در میان تمام مردانی که نماینده آمریکا در ایران بودند، محبوب‌ترین و موثرترین آنها به شمار می‌آمد و همسر وی نیز به عنوان خدمتگذاری خستگی‌ناپذیر در نواحی فقیرنشین جنوب تهران، شناخته شده بود.»(۱)

۱. نخستین هیئت رسمی آمریکایی

در سال ۱۲۸۹ (۱۹۱۰ م) مجلس شورای ملی پس از امضای قرارداد ۱۹۰۷ میان انگلیس و روسیه و تقسیم ایران به دو یا سه منطقهٔ نفوذ، و یک منطقه‌بی‌طرف بر آن بود که فشار دو دولت استعمارگر را تقلیل دهد. در آن زمان مانند امروز ایالات متحده بد نام نبود. لذا به طور ظاهراً موجه در آن زمان دست به سوی آمریکا دراز شد و با ورود نخستین هیئت مالی آمریکایی به ایران، موافقت گردید. مجلس که برخی عناصر ملی در آن حضور داشتند توجهی به اثرات ورود نامطلوب مستخدمین بیگانه از طرف هر دولتی که باشند، ننمود. البته حضور مأمورین بیگانه در ایران مطلب جدیدی نبود.

---

۱. آرتور میلسپو، آمریکاییها در ایران، ص ۷۵.

از سال ۱۹۰۳ م موسیو نوز ریاست یک هیئت بلژیکی امور گمرکات ایران را در دست داشت و وظیفه آن جمع‌آوری پول برای بازپرداخت وام‌های انگلیس بود. اما همین بلژیکی‌ها به سرعت مورد نفرت عمومی قرار گرفتند و مردم تصور نمودند که آنها در توطئه‌های داخلی و خارجی دخالت دارند. تصوّری که خالی از حقیقت هم نبود و در مقابل آنان ایستادگی نمودند. در این میان دو ملاحظه اصلی باعث توجه حکومت ایران در آن زمان به آمریکا گردید:

۱. به لحاظ سیاسی از آمریکا احتمالاً به عنوان عامل موازنه سیاسی و مداخله‌جویانه در مقابل دو قدرت استعماری وقت استفاده شود!

۲. آمریکا ثروتمند بود و گمان می‌رفت نقشه‌های سیاسی در مورد خاورمیانه ندارد.! و تصور می‌شد با سرمایه‌گذاران آمریکایی می‌توان بخوبی وارد معامله شد و در صورت لزوم به آسانی از آنان وام گرفت البته باید اذعان نمود که در اوایل قرن بیستم هنوز آمریکا به عنوان مظهر استکبار و سلطه جهانی شناخته نشده بود، و اصولاً در زمرهٔ قدرت‌های استعمارگر محسوب نمی‌شد و هنوز به نحوی اصول سنتی عدم مداخله در امور دیگران تا حدی رعایت می‌شد. اما باز هم عدم اطلاعات کافی دولت‌های قاجار حتی وثوق الدوله که بیش از دیگران در سیاست دست داشت و در نهایت منافع کشور خود را با امضای قرارداد ۱۹۱۹ به انگلیس ارزان فروخت؛ عامل اصلی نزدیکی به آمریکا شد.

رییس‌جمهور وقت آمریکا پیشنهاد واصله از ایران برای اعزام یک متخصص مالی و گمرکات را پذیرفت و با نظر کنگره، «مورگان شوستر» را برای ادارهٔ مالیه ایران منصوب نمود. اما بلافاصله وزارت امور خارجه آمریکا اعلام نمود که «شوستر» هیچ‌گونه ارتباط رسمی با دولت ایالات متحده نخواهد داشت و هیچ مسئولیتی را در کارهای او به عهده نمی‌گیرد.

«شوستر» از مجلس ایران اختیارات فراوانی خواست و به عنوان مستشار مالی آغاز به کار نمود. «شوستر» برای اصلاحات مالی اوضاع کشور را به هیچ وجه مساعد ندید و تصمیم گرفت یک نیروی ژاندارمری تحت فرمان خود تشکیل دهد. این پیشنهاد مورد موافقت انگلیس و مخالفت روسیه قرار گرفت. روس‌ها ۹ ماه پس از ورود او، خواهان اخراج سریع وی و همراهانش از ایران شدند و دولت روسیه یک اولتیماتوم ۴۸ ساعته به دولت ایران داد تا در

صورت عدم خروج شوستر، تهران را متصرف شود. حکومت ضعیف ایران تسلیم شد و شوستر در مراجعت به آمریکا خاطرات خود را در کتابی که عنوان آن به درستی «اختناق ایران» است، منتشر ساخت.

۲. دومین هیئت آمریکایی

«آرتور میلسپو» در رأس هیئتی مرکب از ۵۰ تن حسابدار و متخصص امور مالی در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲ م) وارد ایران شد. در آن زمان سلسله قاجاریه در نهایت ضعف هنوز به صورت اسمی در صحنه حضور داشت، اما اغلب اوقات احمد شاه در سفر اروپا بسر می‌برد و برادر او محمد حسن میرزا نایب‌السلطنه ایران بود. درخواست حضور مستشاران مالی آمریکا در زمان «قوام‌السلطنه»[۱] به عمل آمد، اما هیئت مزبور از همان ابتدا با رضا خان سردار سپه که پس از اخراج ضیاءالدین طباطبایی بنام فرماندهٔ دیویزیون قزاق و وزیر جنگ عملاً زمام امور را به دست گرفته و نیرومندترین قدرت حاضر در صحنه بود- روبرو گردید. بسیاری از مورخین و صاحب‌نظران بر این باور هستند که این هیئت در طی دو سال اقامت در ایران بعضاً خدماتی در زمینه امور مالی انجام داد و در مقابل برخی قلدری‌های رضا خان ایستادگی نمود. میلسپو می‌نویسد: «از رضا خان نمی‌بایست یک نقش محدودی مطابق قانون اساسی انتظار داشت. او موجودی بود با غریزه‌های بدوی و بی‌رحم و بی‌اعتقاد به قانون که یک عده نوکر صفت و چاپلوس اطرافش راگرفته بودند و چند نفر کم جرأت و خودخواه به او نظر مشورتی می‌دادند. او به توانایی خود اطمینان داشت و هیچ‌گونه رابطه قلبی و عاطفی با مشروطیت نداشت.

به گفته میلسپو، رضا شاه همیشه نسبت به آمریکا و آمریکائیان سردی نشان می‌داد. او

---

۱. در زمان اولین صدارت قوام‌السلطنه، این اقدام به عمل آمد. احمد قوام (قوام‌السلطنه) ابتدا منشی مظفرالدین شاه بود و پس از صدارت برادر خود وثوق‌الدوله ترقی کرد و به وزارت جنگ هم رسید. وی بعدها چهار دوره صدراعظم ایران شد. جاه‌طلب و زیرک و شدیداً طرفدار غرب بود. در ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ پس از استعفای دکتر مصدق برای آخرین بار به صدارت رسید اما دورهٔ زمامداری او از سه روز تجاوز نکرد و قیام ملت ایران (۳۰ تیر) او را مجبور به کناره‌گیری کرد. قوام در ۱۳۳۴ در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

یک بار با خشم فراوان وزیر مختار خود در واشنگتن را به تهران احضار کرد به این دلیل که این شخص در حالی که در ایالت مریلند اتومبیل می‌راند از سوی یک پلیس رانندگی، مورد اهانت قرار گرفته بود، در شرایطی که به نظر رضا شاه مصونیت سیاسی، او را مختار ساخته بود که هر نوع مایل است رانندگی کند و کسی با او کاری نداشته باشد.[۱] به دستور رضا شاه مدرسه و کالج آمریکایی را که به‌وسیله مبلّغین پرسبیتری تاسیس و در آن زمان به‌وسیله جردن که دوستدار ایران بود، اداره می‌شد خریداری و عملاً مدرسه را تعطیل کردند. در همان شرایط دولت به استخدام کارشناسان آلمانی و سوئیسی ادامه داد.»[۲]

پس از عزیمت آمریکائیان یک نفر آلمانی برای مدتی کوتاه به عنوان مستشار مالی خدمت کرد و یک آلمانی دیگر بانک ملی را سازمان داد.

در روز ۱۶ آبان ۱۳۰۴ (۱۹۲۵ م)، چند روز پس از خلع قاجاریه، دولت آمریکا رژیم جدید ایران به ریاست رضاخان پهلوی را به رسمیت شناخت. در این شناسایی شرطی هم گنجانده شده بود دالّ بر آن که حکومت جدید مکلف است تمام معاهدات بین‌المللی را که بین ایران و آمریکا وجود داشته، کاملاً محترم شمرده و آنها را دقیقاً مراعات کند. یک ماه بعد به پیشنهاد حسین علاء وزیر مختار سابق ایران در واشنگتن، انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا رسماً تشکیل گردید و از «پروفسور پوپ» باستان‌شناس دعوت به عمل آمد که در ایران سخنرانی کند. این انجمن مدت دو سال فعالیت نمود و در تیر ماه ۱۳۰۶ تعطیل گردید.

در دورهٔ رضاخان، فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی و تبلیغاتی آمریکا در ایران افزایش یافت. عده‌یی از اساتید دانشگاه‌های آمریکا به نام حفّاری و عملیات باستان‌شناسی و جمعی تحت عنوان تأسیس مدرسه و بیمارستان و برخی به نام کمک به امور بهداشتی ایران به کشور وارد و از نقاط مختلف ایران دیدن نمودند.

در سال ۱۳۰۹ آمریکایی‌ها فعالیت‌های خود را به اشکال مختلف گسترش دادند که به

---

۱. برای آگاهی از شرح دقیق این ماجرا نگاه کنید به: تاریخ روابط ایران و ممالک متحده آمریکا، رحیم رضازادهٔ ملک، تهران: طهوری، ۱۳۵۰.

۲. نظرات دکتر میلسپو، شخصی بوده و بعضاً با وقایع تاریخی مطابقت لازم را ندارد.

اهم آنها به شرح زیر پرداخته می‌شود:

۱. دولت ایران به «پروفسور هرتسفلد» استاد و نمایندهٔ مؤسسه شرقی شیکاگو اطلاع داد که، با پیشنهاد آن مؤسسه در خصوص فعالیت در تخت جمشید و محافظت از ابنیه و تعمیر و تجدید بنای عمارت داریوش، موافقت کرده است.

۲. هیات وزیران، اجازهٔ حفاری و عملیات باستان‌شناسی در محدودهٔ شهر دامغان را به موزهٔ پنسیلوانیا و دانشگاه فیلادلفیا، اعطا کرد.

۳. ساختمان جدید مدرسه دخترانه آمریکایی در تبریز رسماً افتتاح شد.

۴. بنای بیمارستان آمریکایی تهران توسعه یافت و تخت‌های آن به ۶۰۰ تخت افزایش یافت.

۵. ساختمان آموزشگاه دخترانه آمریکایی در همدان احداث شد.

۶. هیات دولت اجازهٔ حفاری علمی و عملیات باستان‌شناسی در تپه استرآباد را به نمایندهٔ موزهٔ فیلادلفیا اعطا نمود.

۷. نمایشگاهی از ابنیه معماری ایران در نیویورک، افتتاح گردید.

۸. بیمارستان آمریکایی در شهر ارومیه آغاز به کار نمود.

بنابراین آغاز تلاش‌های آمریکا برای نفوذ در ایران از راه‌هایی بوده است که مورد علاقه و میل مردم قرار می‌گرفته و چون ملت ایران خسته از دخالت‌های روسیه و رنجور از مرارت‌ها و رنج‌های ایجاد شده به وسیله انگلستان بوده‌اند و آمریکا در آن سال‌ها هنوز، بدنام و رسوای خاص و عام نبوده است، با فعالیت‌های مزبور مخالفتی ابراز نمی‌کرده‌اند.

در سال ۱۳۱۸ ش (مارس ۱۹۳۹) با تیره و تار شدن افق جهانی و آشکار گردیدن شبح شوم جنگ دوم جهانی، دولت ایران مصمم شد که ۵۰ فروند هواپیمای بمب‌افکن، سی فروند هواپیمای پرسوئیت و مقادیری وام و اعتبار از ایالات متحده دریافت دارد و بدین‌منظور یک هیئت عالی رتبه بازرگانی ایران به آمریکا عزیمت نمود. آمریکایی‌ها حاضر به معامله آزاد و ایرانی‌ها آمادهٔ معامله به صورت تهاتری بودند و لذا علیرغم توافق اولیه، نتیجه‌ای از سفر هیات، حاصل نگردید.

آخرین تماس و ارتباط پهلوی اول قبل از تبعید، با «دریفوس» سفیر آمریکا در ایران بود

که در بین سفرای خارجی مقیم تهران از محبوبیتی نسبی برخوردار بود، رضاشاه از وی درخواست نمود که متن پیام وی را برای رییس‌جمهور روزولت در اسرع وقت ارسال نماید.(۱) این پیام که انشای آن به‌وسیله نصرالله انتظام رییس وقت تشریفات دربار تهیه شده بود، سریعاً برای روزولت ارسال شد و نامبرده پاسخ ادبی ولی غیر مشخصی به آن داد. از روزولت خواسته شده بود که از رهبران بریتانیا و شوروی تقاضا نماید که قوای خود را که در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) به عنوان قراردادن ایران در ساختار پل پیروزی متفقین و نجات شوروی و به بهانه حضور مستشاران آلمانی، وارد کشور شده بودند، در اسرع وقت خارج نموده و با گفتگو معضلات مربوطه را حل و فصل نمایند.(۲)

مراحل سلطه بر ایران

پس از ورود نیروهای متفقین، در واقع بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی ایران را اشغال نظامی کردند و پهلوی اول را به تبعیدگاه فرستادند. ارتش رضاشاه چنان از هم پاشید که پنداری وجود خارجی نداشته است. در تمام دوران جنگ جهانی دوم، ایران به عنوان پل ارتباطی مهم برای رساندن تدارکات و مهمات به شوروی که به محاصرهٔ نیروهای آلمان نازی درآمده بود، مورد استفاده قرار گرفت.

در واشنگتن اولیای امور سیاسی، توافق کردندکه ایالات متحده به عنوان بخشی از تلاش و اهتمام متفقین و معاضدت به آنان، در مسایل ایران دخالت کند. اما در عین حال زمامداران آمریکایی به سرعت دریافتند که استقلال ایران در دراز مدت برای آمریکا، منافع پر اهمیت و ارزشمندی در بر خواهد داشت. در ژانویه ۱۹۴۳ (دی ماه ۱۳۲۱) گزارشی در وزارت امور خارجه آمریکا تهیه شد که در آن نقش آمریکا در ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود. این سند دخالت‌های انگلیس و شوروی در ایران را مورد تقبیح قرار داده بود.

---

۱. آرتو میلسپو، آمریکاییها در ایران.

۲- برای آگاهی از متن کامل نامه‌ها رک به: تاریخ سیاست خارجی ایران. غلامرضا علی بابائی. تهران: درسا: ۱۳۷۵. ص ۷۶

«جیمز.ا.بیل» تأکید می‌کند که دولت ایران نومیدانه، ولی با سرسختی و پی‌گیری مستمر از ایالات متحده درخواست کمک و یاری داشت. در اوت ۱۹۴۳ «کاردل هال»، وزیر خارجه آمریکا در نامه‌یی به روزولت نوشت، «منافع آمریکا در ایران زیاد است، ما نباید اجازه دهیم که هیچ یک از قدرت‌های بزرگ در خلیج فارس در برابر تشکیلات نفتی آمریکا در عربستان، حضور داشته باشند.»[۱]

بنابراین از سال ۱۳۲۱ بحث نفت در روابط آمریکا با ایران نقش اساسی و عمده را ایفا کرد.

الف) ورود مستشاران آمریکایی

در سال ۱۳۲۱ انگلیسیها که در جنگ جهانی دوم با آمریکا متحده شده و در یک جبهه واحد علیه آلمان نازی می‌جنگیدند، صلاح و منفعت خود را در آن دیدند که آمریکا را نیز در امور داخلی ایران سهیم نمایند. در آن تاریخ تصور نمی‌نمودند که این متحد ارزشمند آنها، خود را صاحب سهم اصلی ملاحظه و راساً میدان را از آنها اخذ و بازی گردان صحنه شود. با تشویق انگلیسی‌ها و درخواست دولت‌های ضعیف و دست‌نشانده ایران، مأمورین آمریکایی وارد ایران شده و در ۶ مرکز بزرگ و نفوذی به کار مشغول شدند. که به اختصار عبارت بودند از:

۱. گروه تحت امر دریفوس؛ موفقیت دریفوس در بین سفرای آمریکایی تا سال ۱۹۵۰ از ویژگی و اهمیت فراوانی برخوردار بود، چون در زمان حضور او، آمریکا شدیداً درگیر مسائل ایران شد و سفارت آمریکا کانونی برای هماهنگ ساختن فعالیت‌های آمریکایی‌ها در ایـران و خط ارتباطی مستقیم با وزارت خارجه، گردید. سه گروه از ماموران آمریکایی در ایران، گروه‌های نظامی وابسته به مسائل غیرجنگی بودند. «ژنرال کلارنس ریدلی» به عنوان سرپرست مستشاری در ارتش ایران مشغول کار شد. هدف وی تقویت ارتش ایران با کمک آمریکا بود.

۲. گروه نظامی مأمور در ایران «سرویس فرماندهی خلیج فارس» کـه سرپرستی آن را ژنرال «دونالد کانالی» به عهده داشت. این گروه از سی هزار سپاهی غیرنظامی تشکیل یافته بود

---

۱. جیمز بیل، پیشین، ص ۳۸.

که هدف اصلی آن کمک به متفقین و نجات شوروی بود.

۳. گروه نظامیان مأمور به فرماندهی سرهنگ «نورمن شوارتسکف»[۱] که شامل ۲۴ پلیس ورزیده و ماهر بود که، به عنوان مستشار در ژاندارمری ایران، شروع به انجام وظیفه کرده بودند. شوارتسکف قبلا رییس پلیس نیوجرسی بود. مقام مستشاری آمریکا در ژاندارمری تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت.

۴. گروه مالی به ریاست آرتور میلسپو که مجدداً به عنوان مدیر کل مالیه در ایران مشغول کار گردیده ولی کار اصلی او ماهیت سیاسی داشت. روس‌ها متوجه این مهم شدند و برای او کارشکنی بسیار نمودند.

۵و ۶. گروه‌های غیررسمی و خصوصی که وظایف عمدهٔ آنها مسافرت‌های مشورتی و جستجو برای یافتن راه‌های نفوذ بیشتر در ایران و در نهایت کنکاش و جاسوسی بود، این گروه‌ها متعاقباً نقش عمده‌ای را برعهده گرفتند.

ب) حضور فعال در ایران

سرانجام ایالات متحده آمریکا در اثنای جنگ دوم جهانی، تبدیل به قدرت استکباری گردید و بتدریج با تضعیف امپراتوری بریتانیا و کنار رفتن فرانسه استعماری، در کنار اتحاد جماهیر شوروی، دو قطب اساسی قدرت جهانی را به وجود آوردند که تا سال ۱۹۹۰ م تداوم یافت و از آن پس آمریکا در صحنه دخالت‌های بین‌المللی و قدرت‌طلبی خود را یکه‌تاز صحنه و بدون رقیب احساس می‌کند. در سال‌های دهه ۱۹۴۰ ایالات متحده آمریکا به دلایل زیر، ایران را برای اهداف سیاسی و اقتصادی خود در منطقه و حتی در سطح جهانی، مطلوب یافت:

۱. حصول منافع سیاسی و اقتصادی و در رأس همه دستیابی به ثروت نفتی ایران

۲. حفاظت از منافع اقتصادی در عربستان سعودی از طریق مرزهای مورد اطمینان ایران که آمریکا قصد صیانت از آن را برای خود وظیفه‌یی احساس می‌نمود.

---

۱. وی پدر ژنرال نورمن شوارتسکف (متولد ۱۹۳۴)، فرماندهٔ معروف نیروهای آمریکایی در جنگ کویت (۱۹۹۱) علیه عراق بود.

۳. جلوگیری از پیشرفت‌های کمونیسم و طرد طرفداران شوروی از صحنه سیاسی ایران و فراهم آوردن تسلط کامل نظام سرمایه‌داری و ایجاد وابستگی کامل ایران به غرب.

۴. پشتیبانی از شاه و هواداران او که حامی سیاست‌های آمریکا بودند، در قبال مبارزه و نابودی سیاسی مقامات مذهبی، ملی و مخالف نفوذ بیگانه و به ویژه آمریکا و متحدین غربی آن.

۵. برای حفظ و صیانت از رژیم اسرائیل، حضور در ایران و حمایت از حکومت شاه را اولویتی بیشتر بخشید. به‌گونه‌ای که ترکیب ایران ـ اسرائیل بخشی از استراتژی سلطه آمریکا در غرب آسیا، خاورمیانه و نیمی از افریقا شد.

۶. درک اهمیت سوق الجیشی، ژئوپولوتیک و استراتژیک ایران بعد از استفاده‌یی که از خاک پهناور کشور برای پیروزی متفقین و نجات شوروی از چنگال نازیسم به عمل آمد.

۷. درگیر شدن آمریکا در مسائل جهانی پس از جنگ دوم بین‌المللی و اطمینان بر این که ایران نقش مهمی را در منطقه ایفا خواهد نمود.

۸. تسلط جنگ‌طلبان و انحصارجویان بر کنگره و کاخ سفید از زمان «هاری ترومن» و نفوذ سناتور «مک‌کارتی»[۱] که خواهان ورود فعال آمریکا در صحنه بین‌المللی برای مبارزه با کمونیسم و حمایت از دوستان ایالات متحده بود. طی آن سال‌ها تنش جدید و عمیقی بین مردم ایران و دولت آمریکا آغاز شده بود. یکی از دلایل وخیم شدن روابط، تصمیم آمریکا مبنی بر حمایت از شاه در زمینه سیاست داخلی ایران بود. دیپلمات‌های آمریکایی هرگز نتوانسته بودند با عوامل مختلف سیاسی ایران به راحتی رابطه و تماس برقرار کنند اغلب آنها دارای هوش و درایت سرشاری در زمینه درک مسائل داخلی ایران نبودند، ولی از نظر سیاستمداران پرتجربه آمریکا، ملی‌گرایان ایرانی در دیدگاه‌های سیاسی افراطی بودند. به نظر آنان شاه حرکاتی مطمئن‌تر انجام می‌داد و در نتیجه آمریکا در بازی سیاست داخلی ایران، طرفی را که بر اریکه سلطنت قرار

---

۱. سناتور «جوزف مک کارتی» از ایالت مینوسوتا، عضو کمیسیون سیاست خارجی سنا و رئیس کمیتهٔ مبارزه با نفوذ کمونیسم بود. وی بسیاری از مقامهای سیاسی، هنری، علمی و فرهنگی را متهم به جانبداری از کمونیستها کرد و باعث برکناری و دستگیری صدها نفر آمریکایی صاحب نام شد. دوران مک کارتی همزمان با جنبش ملی کردن نفت در ایران بود و وی خواهان دخالت سریع آمریکا علیه این جنبش بود.

داشت، برگزید.

از همان دهه ۱۳۲۰ (۱۹۴۰ م)، ملیون ایرانی سیاست آمریکا را به خاطر پشتیبانی از حکومت خودکامه فردی و جاه‌طلبانه شاه و پافشاری در اعطای کمک‌های مالی و نظامی به او، مورد انتقاد قرار دادند و برخی از رهبران مذهبی ایران نیز در این زمینه در کنار ملیون قرار گرفته بودند.

بزرگترین اشتباه دولت‌های ترومن و آیزنهاور، حمایت از انگلیس در موضوع ملی کردن نفت ایران بود. استراتژی آمریکا در آغاز بحران روابط ایران با انگلیس و حرکت ملت ایران در جهت استیفای حقوق خود، تا حدی منطبق بر دوراندیشی بود، اما بتدریج اولیای امور آمریکا چنان ناشیانه و خودخواهانه، از جاده عقل و منطق خارج شدند که پس از سالیان دراز هنوز باید بابت اشتباه خود بهای سنگینی بپردازند.

ج) کودتای ۲۸ مرداد و پی‌آمدهای آن

آمریکا در سرآغاز اختلافات ایران و انگلیس در مورد ملی شدن صنعت نفت سعی بسیار نمود که در نقش واسطه‌یی ظاهر شود و در نهایت از منافع انگلیس حمایت کند. «هنری گریدی» سفیر آمریکا در ایران اظهار داشت: «دولت آمریکا امیدوار است مسئله نفت با رضایت مردم ایران و به نفع دنیای آزاد که ایران نیز جزیی از آن است فیصله یابد و راه‌حلی که رضایت مردم ایران و شرکت ملی نفت انگلیس در پی داشته باشد، بدست آید.» اما در همان زمان نیز آمریکایی‌ها نگران منافع خود و موفقیت کمونیسم بودند. «مک‌گی» معاون وزارت خارجه آمریکا چند روزی پس از اظهار نظر سفیر ایالات متحده تصریح نمود که: «اگر دست دولت‌های غربی از ایران کوتاه شود، بدون شک قسمت عمدهٔ دستگاه تدافعی ما در خاورمیانه بدون رخ دادن جنگ، متلاشی خواهد شد و دیگر امیدی به ترمیم آن باقی نخواهد ماند.»[۱]

اما مواضع آمریکا نسبت به ایران بتدریج خصمانه شد، اندکی پس از تشکیل دولت دکتر مصدق که خود قلباً نسبت به آمریکایی‌ها خوش‌بین بود، دولت آمریکا با انتشار بیانیه‌یی، ملی

۱. روزشمار روابط ایران و آمریکا، بهروز طیرانی. تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ۱۳۸۲، ص ۸۹.

شدن صنعت نفت ایران را خلاف عرف بین‌المللی، اعلام کرد. در این بیانیه آمده بود که: «ایالات متحده آمریکا بر این باور است که ایران و انگلیس دارای منافع مشترکی هستند که باید از طریق مذاکره دوستانه، مسائل خود را حل کنند.»[۱]

در آن زمان آمریکایی‌ها سرگرم جنگ کره بودند و بسیاری از نیروهای آمریکا در آن مناطق مستقر شده بودند و به همین سبب رییس ستاد مشترک ارتش آمریکا طی پیامی به رییس جمهور وقت آمریکا اعلام نمود که «اگر شوروی به خاک ایران تجاوز کند، نیروهای آمریکایی که سرگرم در جنگ کره هستند قادر به مقابله نخواهند بود و اوضاع ایران به مراتب خطرناک‌تر از یوگسلاوی و هندوچین می‌باشد.»

دور و تسلسل وقایع مهم آن دوره خارج از بحث می‌باشد، ولی چون استراتژی جدید آمریکا در ایران از آن تاریخ نهاده شد و موجب نفرت ملت ایران از تصمیمات آن دولت گردید. خلاصه‌ای از حوادث یادآوری می‌گردد:

کودتای مشترک آمریکا و انگلیس در ایران و سقوط دولت منتخب، بزرگترین ضربه را بر روابط مردم ایران و دولت آمریکا وارد آورد و از آن زمان تاکنون تنفّر و خشم ملت ایران از اقدامات غیرقانونی و جابرانه آمریکا تداوم یافته است. عامل کودتا شخصی به نام «کرمیت روزولت» از بستگان نزدیک تئودور روزولت رییس جمهور اسبق آمریکا بود که با پشتیبانی مالی «سیا» وارد ایران شد و با استفاده از خیانت جمعی سودجو و وطن‌فروش و برخی از سران ارتش و همفکری انگلیس، کودتا را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام و شاه را که به ایتالیا متواری شده بود، باز دیگر به اریکه قدرت بازگرداند. مبلغ نامعلومی از طریق چک شماره ۷۰۳۳۵۲ بانک ملی و به نام شخصی ناشناخته که «ادوارد.ک.دونالد» خوانده می‌شد دریافت و میان عوامل کودتای آمریکایی تقسیم گردید.[۲] دخالت آمریکا در کودتا و سقوط دولت وقت به قدری آشکار و عیان بود که هیچ‌گاه قادر به تکذیب آن نشدند اما همواره موضوع را به احتمال روی کارآمدن کمونیست‌ها در ایران و پیشرفت کمونیسم در منطقه منتسب ساختند و این امر ناشی از عدم اطلاع و یا تجاهل آن‌ها از قدرت اسلام و روحانیت بود.

---

۱. همان منبع، ص ۹۰.
۲. روزشمار روابط ایران و آمریکا.

پس از کودتای آمریکایی ـ انگلیسی، استراتژی آمریکا نسبت به ایران کاملاً دگرگون شد و حکومت سلطنتی ایران در زمرهٔ اقمار وفادار ایالات متحده قرار گرفت. زیرا شاه اعادهٔ سلطنت خود را مدیون دولت آمریکا و امکانات «سیا» می‌دانست و بارها از «کرمیت روزولت» عامل کودتا قدردانی نمود.

آمریکایی‌ها، شاه را تنها منبع قابل اعتماد در ایران می‌دیدند و از او تا هنگام سقوط رژیم پادشاهی در ایران حمایت می‌کردند، شاه نیز با بهره‌گیری از خاطرات دوران جنبش ملی کردن نفت، درصدد تقویت اقتدار خود و ثبات رژیم شاهنشاهی برآمد و ارتش را مورد توجه قرار داد و به عنوان حفظ امنیت منطقه، با مقامات آمریکایی از تقویت ارتش و تشکیل سازمانی برای امنیت نظام خویش سخن گفت و از آنان کمک مالی و تسلیحاتی فراوانی دریافت نمود. نتایج کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) برای آمریکایی‌ها در سال‌های اولیه به شرح زیر بوده است:

۱. از میان بردن سلطه انحصاری بریتانیا بر منطقه و منابع نفتی آن و جایگزینی آن کشور با ایالات متحده.

۲. تشکیل کنسرسیوم نفت و مخالفت با اعطای سهم ۵۰ درصدی به انگلیس.

۳. توجه ویژه به تشکیل پیمان دفاعی در خاورمیانه، برای جلوگیری از پیشروی شوروی به سمت جنوب و ایجاد پیمان تدافعی بغداد میان کشورهای ترکیه، عراق، پاکستان، ایران، انگلیس با نظارت آمریکا و تبدیل آن به «سنتو» پس از کودتای ۱۹۵۸ عراق و خروج رژیم جمهوری عراق از پیمان بغداد.

۴. انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به طریقه آمریکایی برای کاستن از میزان اعتراض‌ها علیه شاه و رژیم او بویژه در دورهٔ حکومت دموکرات‌ها، این اصلاحات تحت عنوان «انقلاب سفید» در سال ۱۳۴۲ آغاز و بر میزان خشم و تنفر مردم ایران از رژیم افزود.

۵. کمک به افزایش درآمدهای نفتی ایران برای اختصاص بخش عمده وجوه حاصله جهت خرید تسلیحات سبک و سنگین آمریکایی.

۶. قراردادن شاه در کنار رژیم اسرائیل جهت حمایت از ثبات رژیم صهیونیستی و کمک به

مقابله‌جویی آن با مبارزان مسلمان فلسطینی.

۷. استفاده از ارتش شاه به عنوان نیروی جایگزین آمریکا و ژاندارم منطقه در موارد ضروری و به خصوص در مقابله با کمونیست‌ها و ارسال تسلیحات از طریق شاه برای دوستان ایالات متحده که نمونه‌های آن در ظفار و سومالی عمل شد.

۸. با درهم کوبیدن جنبش ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت در ایران، جرأت پیشروی جنبش‌های ملی در مورد یک طرفه ملی کردن صنعت نفت در جهان سوم، سست گردید. با وجود ملی شدن کانال سوئز در ۱۹۵۶ (۱۳۳۵ ش) دو دهه طول کشید تا در ۱۷ ژانویه ۱۹۷۰ دولت لیبی کلیه شرکت‌های صادر کننده و توزیع کننده نفت کشور را ملی اعلام نمود و در ژوئیه همان سال نفت لیبی را ملی نمود.

۹. مقامات سیاسی و امنیتی در واشنگتن سال‌ها بر این باور بودند که مداخله مستقیم در ایران و اجرای عملیات «آژاکس» در سال ۱۳۳۲، موفقیتی بزرگ برای آمریکا بوده است و بر اساس تجارب مکتسبه مداخلات دیگری نظیر آنچه در ایران انجام داده بودند متعاقباً در گواتمالا و بعدها در شیلی، هائیتی و گرانادا به عمل آوردند. مداخله در گواتمالا در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳) به احتمال قوی با استفاده از تجربه ایران انجام شد.

۱۰. تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) که سازمان اطلاعاتی اسرائیل (موساد) نیز نقش مهمی را در این زمینه ایفا کرد. از آن پس آمریکا، اسرائیل، ترکیه و رژیم سابق ایران در جمع‌آوری و کاربرد اطلاعات همکاری داشتند در حالی که در داخل کشور ساواک تصویر پلیس هیولایی به خود گرفته بود.[۱]

۱۱. تلاش در جهت خنثی نمودن فعالیت‌های روحانیون ذی‌نفوذ و مورد علاقه مردم و اجرای برنامه‌های گستردهٔ اسلام‌زدایی و ترویج فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی و غربی.

۱۲. تشویق و تحریض کشورهای آسیایی و آفریقایی به پذیرش تعهدات طرفداری از غرب و پیمان‌های دفاعی رسمی دقیقاً برخلاف جریان جنبش عدم تعهد.

---

۱. جیمز ا.بیل، پیشین، ص ۱۳۹.

د) ایران ژاندارم آمریکا در منطقه

در ۱۷ آبان ۴۷ (۷ نوامبر سال ۱۹۶۸) که «ریچارد، ام، نیکسون» رقیب خود «هیوبرت همفری» نامزد ریاست جمهوری حزب دموکرات را شکست داد و به عنوان سی و هفتمین رییس‌جمهور آمریکا از ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ در کاخ سفید مستقر گردید، برای شاه و دربار ایران، روزی مسرت‌بخش و شادی‌آور بود. شاه پس از تحمل چند سال دورهٔ کج‌دار و مریز دموکرات‌ها سرانجام شخص مورد علاقه خود راکه از سال ۱۳۳۲ با وی دوستی ویژه‌یی یافته بود، در رأس قوهٔ مجریه آمریکا یافت. «اسپیرو آگنیو» معاون نیکسون و وزرای او عموماً از آشنایان قدیم شاه بودند. لذا از آن زمان به بعد نفوذ آمریکایی‌ها در ایران تعمیق بیشتری یافت و در عین حال شاه مزایای بیشتری برای حفظ موقعیت خود و جایگاه خاصی برای رژیم خویش در منطقه و غرب پیدا نمود. استراتژی آمریکا طی سال‌های ۵۲ تا ۵۷ (۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹) بر پایه صیانت کامل از حکومت شاه و نقش او در خلیج فارس و خاورمیانه و اجابت تقاضاهای دولت ایران، تکوین یافت. ارتش شاه به مدرن‌ترین سلاح‌های روز مجهز و کارشناسان (سیا) برای آموزش کارمندان «ساواک» و تبدیل «ساواک» به یکی از بزرگترین سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی جهان در کنار «موساد» به ایران اعزام شدند. همکاری‌های نظامی و امنیتی به اوج خود رسید و نظام آموزشی کشور تحت مدیریت آمریکایی‌ها مصمم به ارائه فرهنگ آمریکایی گردید که، با مقاومت قاطع اقشار مختلف مردم مواجه گردید و جز در موارد خاصی که متاسفانه تبعات آن هنوز هم باقی است، توفیق کامل نیافت. در طی آن سال‌ها پس از اسرائیل، به گفته «کیسینجر» شاه نزدیک‌ترین و نادرترین متحد آمریکا در جهان، بود و دولت آمریکا حساب خاصی برای این دو رژیم باز کرده بود که تا پایان حیات رژیم پهلوی باقی ماند.[۱]

فعالیتهای سرویس اطلاعاتی آمریکا با تاریخ معاصر ما گره خورده است و ایران یکی از عرصه‌های اصلی عملیات مداخله‌گرانه جاسوسی بوده است. بررسی فعالیتهای سیاسی و اطلاعاتی در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۵۷ دربرگیرنده فعالیتهای عظیم جاسوسی سرویس «سیا» در

---

۱. مازوین زونیس، شکست شاهانه، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: نشر نو، چاپ دوم، ص ۳۶۹.

ایران است که ارتشبد سابق فردوست[۱] به تفصیل دربارهٔ آن سخن گفته است.

قدر مسلم آن است که در زمینه اطلاعاتی، ایران به قلب جاسوسی غرب و به ویژه آمریکا در منطقه تبدیل گردیده بود. از جمله ایستگاه منطقه‌یی «سیا در قبرس» به تهران منتقل شده بود. در زمینه امنیتی مقامات ایرانی که در خدمت سرویس‌های جاسوسی بودند، گزارش جلسات سران نیروهای امنیتی، انتظامی و نظامی را به آمریکائی‌ها و انگلیسی‌ها گزارش می‌دادند. با نظر مأمورین مربوطه آمریکا و اسرائیل و انگلیس ساختار سازمان امنیت شاه طرح و پی‌ریزی شد.

در سال ۱۳۵۰ تحولاتی در سیستم اطلاعاتی و امنیتی ایران به شرح زیر انجام شد:

۱. فعال شدن ساواک و تبدیل آن به یک سرویس امنیتی خشن و مقتدر.

۲. تأسیس «کمیته مشترک ضد خرابکاری» بر طبق الگوی سیستم امنیتی انگلیس.

۳. فعال شدن «دفتر ویژه اطلاعات» و «شورایعالی هماهنگی» و تأسیس «شورای هماهنگی راه دور» به‌عنوان مرکز اطلاعات رژیم پهلوی.

۴. فعال شدن ادارهٔ دوم ستاد ارتش «اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش».

همگام با این تحولات در سیستم اطلاعاتی و امنیتی ایران، شاهد تحولات اساسی در خلیج فارس بودیم که مهم‌ترین آن اعلام استقلال بحرین، تشکیل امارات متحده عربی، اعادهٔ حاکمیت جزایر سه‌گانه متعلق به ایران و حضور فعال شاه در منطقه به عنوان «ژاندارم خلیج فارس» در راستای دکترین نیکسون بود. با انتصاب «ریچارد هلمز» رئیس سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) به سفارت آمریکا در ایران، در واقع تهران مرکز فرماندهی و اجرای سیاست‌های واشنگتن در خاورمیانه شد.

اغلب مأمورین عالی رتبه در ساواک، تحصیلات خود را در آمریکا می‌گذراندند و برای دوره‌های تخصصی به اسرائیل اعزام می‌گردیدند. در واقع ایران دورهٔ محمدرضا پهلوی تبدیل به آزمایشگاه سازمان‌ها و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل شده بود.

---

۱. حسین فردوست در تهران و لوروزه سوئیس همکلاسی شاه بود. به مقامات عالی ارتش و ساواک رسید. وی با درجهٔ ارتشبدی رئیس سازمان بازرسی شاه و معاون سازمان اطلاعات و امنیت بود. خاطرات وی از دوران پهلوی تحت عنوان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» به چاپ رسیده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا کلیه امکانات جاسوسی خود در ایران و به خصوص مراکز مستقر در مرزهای شوروی را از دست داد. آمریکایی‌ها بسیار امیدوار بودند که روابط سیاسی خود را با ایران حفظ و به تدریج منافع سابق خود را اخذ نمایند.

«برژینسکی» مشاور پیشین امنیت ملی آمریکا همزمان با صدور بیانیه الجزایر در آستانه آزادی کارمندان آمریکایی سفارت که به جاسوسی متهم شده بودند اعلام کرد: «موقعیت استراتژیک ایران آن چنان برای غرب اهمیت دارد که آمریکا باید به هر ترتیبی که شده و حتی با اقدام نظامی جلوی این خطر که ایران را از دست بدهد، بگیرد.»

فصل دوم

آمریکا و انقلاب اسلامی

بررسی و امعان نظر در تحولات ۲۵ سال بعد از کودتای ۱۳۳۲ مبین این حقیقت است که وقوع انقلاب اسلامی پدیده‌یی فوق‌العاده و صرفاً بسیار مهم نبوده است، بلکه از دیدگاه تمامی تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی غرب، این انقلاب پدیده‌یی عجیب، باورنکردنی، ناشناخته و غیرمتعارف بوده که بسیاری از معادلات، اوضاع و احوال و ساختارهای وقت جهان را دگرگون و شرایط کاملاً متفاوتی را ایجاد کرده است.

غرب و به‌ویژه آمریکا پس از تحولات انقلاب ناگزیر شدند که تعریف مجدد و شناخت و بازبینی جدید و کاملاً عمیقی از اسلام، روحانیت و تشیع در ایران داشته باشند، زیرا انقلاب اسلامی نه‌تنها عامل فروپاشی رژیم پهلوی شد بلکه تحولات بسیار مهمی را در سطح منطقه و حتی در چارچوب امور بین‌المللی به‌وجود آورد.

واکنش و رویکرد اوّلیه غرب در سیاست صبر و انتظار، برای آشنایی و آمادگی برخورد با پدیده جدید بود، امّا ایالات متحده به دلایلی چند از همان آغاز نه‌تنها پذیرای واقعیت نشد، بلکه به طور صریح و علنی با تعصب در مقابل آن ایستاد.

ایالات متحده حاضر به رسمیت شناختن و تن دادن به موازین، مقررات و اصول متعارف بین‌المللی نشد، با این تفکر و موضع‌گیری وضعیت کاملاً جدید و پیچیده‌یی شکل گرفت که در طی سال‌های پس از انقلاب، گذشته جغرافیای سیاسی، امنیتی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی منطقه را دگرگون کرده است. بحث روابط فیمابین و آنچه بر دو کشور در زمینه‌های گوناگون گذشته، از ابعاد متعددی قابل پژوهش و کنکاش و در نهایت حصول نتیجه است. امّا آنچه در این مجموعه به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد چالش‌های امنیتی ناشی از تعارض

دو دولت و تضاد دیدگاه‌ها و منافع ملی آنهاست. در سیاست خارجی و بین‌المللی هر کشور نمودهایی از تهدید و تضاد عقاید و مخالفت و حتی مناقشه برضد دیگران وجود دارد، این مورد در رویکرد واقع‌بینانه نسبت به رفتار دولت‌ها ظهور بیشتری دارد. کسب قدرت و حصول اقتدار در ابعاد متعددی با هدف به حداکثر رساندن منافع ملّی و ر قابت با دیگران، اصل مهمی در سیاست می‌باشد. بر این اساس سیاست بین‌المللی ـ به‌ویژه در نظام‌های استکباری ـ مبتنی بر قدرت است و هیچ دولتی بدون توجه به آن نمی‌تواند تأمین‌کنندهٔ اهداف و منافع ملی خود باشد. لذا بررسی تهدیدها و چالش‌های امنیت و دفاع ملی اساسی‌ترین مقوله مورد توجه دولت‌ها و مراکز علمی و مطالعات سیاسی و اجتماعی است.

آمریکا تاکنون کلیه زمینه‌های تهدید و ارعاب را بر ضد دیگران و به‌ویژه با ملّت مسلمان ایران به‌کار گرفته است. از این‌رو، سیاست جهانی ایالات متحده، در چارچوب فراگیر نظام جهانی در یک تنش و اصطکاک دائمی قرار گرفته است. طبعاً میزان تهدیدها بستگی به تعداد چالش‌هایی دارد که کشورهای دیگر برای آن کشور ایجاد می‌کنند. اگر این چالش‌ها دارای ماهیت ایدئولوژیک باشد، شدت تهدید و مقابله جدی‌تر و عمیق‌تر خواهد بود. اگر درگیری و تعارض منافع و سلطه علاوه بر جنبه ایدئولوژیک، زمینه‌های ژئواستراتژیک را هم دربرگیرد. آنچنان که در مورد ایران وجود دارد، قطعاً شدت تضاد و میزان چالش امنیتی به‌مراتب بیشتر خواهد شد.

در تعاملات و برخوردهای ایران و آمریکا طیف گسترده‌یی از تهدیدها که شامل مؤلفه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی می‌باشد، نقش دارند. لذا سطح تهدیدها و چالش‌های امنیتی بر ضد ایران روبه افزایش است. آمریکایی‌ها هیچ‌گاه از یاد نخواهند برد که مقاومت ملت ایران در قبال سلطه آن کشور درواقع از عوامل اصلی فروپاشی و سقوط سلطنت پهلوی (که به‌عنوان دست‌نشاندهٔ آنها و وابسته به استکبار جهانی معرفی شد) بوده است.

چالش‌های امنیتی آمریکا ـ ایران

اگرچه نظریه‌یی مبتنی بر «توهم توطئه» «دشمن‌تراشی خیالی» و «پیروی از نظریه امپریالیسم ساختگی» از سوی محافلی پیرامون تضاد دو کشور ارائه می‌گردد، اما واقعیت‌های

موجود به اندازه‌یی قاطع، شفاف و زیاد است که نظرات مزبور را جز انکار واقعیت‌ها، تجاهل، احیاناً عامل دشمن بودن و توجیه‌گر نظام استکباری، نمی‌توان برشمرد.

اذعان و اعتراف بسیاری از مقامات و نویسندگان و خبرنگاران اروپایی و آمریکایی، به دخالت و نفوذ و سلطه آمریکا بر ایران در گذشته و توطئه‌چینی و تحریک و تبلیغ بر ضد جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ‌گونه تردیدی در واقعیت امر ایجاد نمی‌نماید.

از طرف دیگر در حوزهٔ سیاست خارجی و در مناسبات بین‌المللی، اهداف از پیش تعیین شده لزوماً به‌معنای عملی شدن آنها در صحنه سیاسی نیست. بدون شبهه همه بازیگران صحنه بین‌الملل ازجمله ایران و آمریکا دارای اهداف و منافعی هستند که نه‌تنها همگام و هماهنگ نیستند، بلکه عموماً به لحاظ تضاد مصالح ملّی، در تقابل و تعارض با یکدیگر قرار دارند. در عین حال دولت‌ها ـ هرچند ضعیف و محدود باشند ـ باز هم از اجرای نقش اساسی خود غفلت نمی‌کنند و اهتمام لازم برای بالا بردن و به حداکثر رساندن منافع و حفظ هویت و تمامیت ارضی کشور خود به هر قمیت و تحت هر شرایطی ادامه می‌دهند. پیشبرد هدف‌ها و برنامه‌های سیاست خارجی هر دولتی بستگی به قدرت و توانایی آن دولت و در عین حال توانمندی دولتمردان در برخورداری و استفادهٔ مناسب از دیپلماسی و از امکانات رسانه‌یی و تبلیغی و بهره‌برداری بهینه از شرایط بین‌الملل دارد.

آمریکایی‌ها بر این باورند که مسئله ایران همان‌طور که در طی سال‌های گذشته همواره از اولویت خاصی برای سیاست خارجی آمریکا برخوردار بوده است، همچنان دارای اهمیت بوده و باید راه حل قاطع آن یافته شود.

«رایس» در پاسخ به سناتورهای نگران حزب دموکرات اعلام داشته است که دولت ایران باید نسبت به تعهدات بین‌المللی خود پاسخگو باشد و هدف آمریکا داشتن رژیمی در ایران است که نسبت به نگرانی‌های آمریکا در زمینه سیاست‌های مخالف با مصالح ملی ایالات متحده ابراز هم‌دردی و مفاهمه نماید! اما اروپایی‌ها موافق نظرات محافظه‌کاران تندرو نیستند. کمیسیون اروپا متعهد شده است که تا جایی که امکان داشته باشد مذاکرات دیپلماتیک با ایران را

ادامه دهد. سخنگوی کمیسیون اروپا در عین حال تصریح نموده است که هدف آمریکا یک ایران بدون سلاح هسته‌یی است و اروپا برای حصول به این هدف از طریق یک فرایند تعامل عمل خواهد کرد. در بین رهبران سیاسی اروپا نظرات «یوشکافیشر» وزیر خارجه سابق آلمان فدرال نسبت به ایران دوستانه‌تر بود. وی ضمن مخالفت با سخنان رئیس‌جمهور آمریکا در مورد استفاده احتمالی از گزینه نظامی علیه ایران، اعلام کرده بود که آلمان در کنار انگلیس و فرانسه در مذاکرات بسیار سختی که با ایران در حال انجام است، خواهد ایستاد تا به پایان برنامه هسته‌یی این کشور برسد و استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌یی را در تولید برق تضمین کند. آلمان به دنبال راه حلی مسالمت‌آمیز است تا مساله هسته‌یی ایران را حل و فصل نماید. «جک استراو» وزیر خارجه وقت انگلیس نیز از اقدامات اروپا در برابر برنامه هسته‌یی ایران، دفاع کرد و گزارش‌های منتشره در جراید اروپا و آمریکا را در مورد احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران را رد کرده است. وعده داده است که در نشستی آتی اتحادیه اروپا، رئیس جمهور آمریکا را متقاعد خواهد ساخت که تنها راه حل بن‌بست برنامه هسته‌یی ایران، استفاده از ابزار دیپلماتیک است.

از مجموعه نظرات رهبران اروپا چنین استنباط می‌شود که آنها بر این باورند که هنوز محافظه‌کاران تندرو در شرایطی نیستند که کلیه عقاید و آرای افراطی خود را به دیگران تحمیل کنند و نباید صرفاً سخنان وزیر خارجه آمریکا را نشانه حمله نظامی آمریکا به ایران قلمداد نمود.

به این ترتیب برای جمهوری اسلامی ایران با توجه به رسالت منطقه‌یی و بین‌المللی و موقعیت حساس در مواجهه و برخورد با بزرگ‌ترین قدرت استکباری قرن اخیر، شناخت و تحلیل دقیق واقعیت‌ها و اتخاذ سیاست‌های اصولی و منطقی ضرورت مبرمی دارد. مسئولیت بزرگ جمهوری اسلامی ایران اقتضا می‌کند که با اتخاذ سه اصل مکتبی عزّت، حکمت و مصلحت[1] و برخوردهای سنجیده وارد صحنه کارزار با استکبار جهانی گردد.

مهم‌ترین زمینه‌های درگیری و چالش امنیتی و سیاسی ایران و آمریکا عبارتند از:

---

۱. سه اصلی که مقام معظم رهبری، اصول کلیدی و اساسی در سیاست خارجی کشور تبیین کرده‌اند.

۱. نفت

وجود ذخایر عظیم نفت و منافع مرتبط با آن به‌حدی گسترده است که در صد سال گذشته یکی از مهم‌ترین عوامل عمدهٔ تأثیرگذار در روابط قدرت‌های بزرگ و رقابت آنها برای تسلط بر خاورمیانه و ازجمله ایران بوده است.

اگرچه نفت می‌تواند یکی از عوامل فشار بر کشورهای بزرگ و سرمایه‌سالار باشد، ولی به‌علت ضعف دولت‌های صادرکننده و اختلافات آنها و وابستگی هریک به درآمد حاصله از نفت، عملاً امکان استفاده از این فرصت بزرگ به‌نفع هدف‌های ملّی و منطقه‌یی، فراهم نگردیده است. درحالی که در روش‌های زیر حصول به این هدف میسر بوده و هست:

۱. افزایش قیمت نفت و برقراری رابطه بهای آن با معدل قیمت کالاهای تولیدی در سطح بین‌المللی

۲. کاهش میزان تولید به‌گونه‌یی که همواره امکان تعادل عرضه و تقاضا، وجود داشته باشد

۳. تحریم نفتی کشورهای سلطه‌جو و استعمارگر.

نباید فراموش کرد که نفت و گاز حرف اوّل را در بسیاری از سیاست‌های داخلی و خارجی و امنیت و منافع ملی و مسایل مربوطه می‌زنند. حدود ۸۰ درصد از درآمدهای ارزی و ۴۰ درصد از درآمد دولت، از محل درآمدهای نفتی تأمین می‌گردیده است و این وابستگی مورد سوء استفاده شدید اروپا و آمریکا شده است، به‌گونه‌یی که همیشه ثبات اقتصادی، سیاسی و امنیتی کشور دچار چالش بوده است.

اگر ریشه‌ها و علل کودتای ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ به دقت بررسی شود، وابستگی امنیت و حکومت و ثبات اقتصادی و سیاسی به نفت بیشتر روشن می‌گردد. لذا نباید نفت و درآمدهای ناشی از آن را صرفاً یک مقوله داخلی و اقتصادی تلقی کرد، بلکه باید این مادهٔ استراتژیک را به‌صورت کالایی اساسی که مستقیماً با امنیت و منافع ملّی ایران ارتباط دارد، محاسبه نموده و بسیاری از چالش‌های جمهوری اسلامی ایران با دنیای سرمایه‌داری خصوصاً آمریکا را از تبعات آن برشمرد. همچنان که هرگونه تغییر و تحولی در وضعیت تولید، قیمت و تحولات کشورهای صادرکننده نفت، اخبار مهم سیاسی و بین‌المللی را تحت‌الشعاع خود قرار

می‌دهد.

۲. موقعیت استراتژیک

خاورمیانه از دیرباز به علت موقعیت خاصّ جغرافیایی و استراتژیک خود محل رقابت قدرت‌های مختلف و همچنین کانون تجلی ادیان بزرگ الهی بوده است. کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه ایران، بارها مورد تعرض و تجاوز قدرت‌های استعماری برای استیلا و استثمار قرار گرفته‌اند. در کرانه‌های خلیج فارس، جهان اسلام به دو نیمه تقسیم می‌شود، نیمه غربی که به سمت باختر تا اقیانوس اطلس گسترش یافته و نیمه خاوری از ایران و هند شروع و با گذر از شبه‌قارهٔ هند تا اندونزی و فیلیپین پیش می‌رود. هر قدرتی که در ایران استقرار یابد، می‌تواند از این موقعیت استثنایی استراتژیکی در برابر روسیه بهره‌مند شده و از آن به‌عنوان اهرم فشاری بر کشورهای خاورمیانه و حتی مصر و شمال آفریقا استفاده کند.

گسترش روابط فیمابین و معاضدت‌های مالی و فنی در چارچوب برنامه معروف به اصل چهار و دکترین «هاری ترومن» سی‌وسومین رییس‌جمهور دموکرات آمریکا، انجام کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، پایه‌گذاری و تأسیس پیمان بغداد و متعاقباً سنتو، تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، سرکوب مبارزات ضداستعماری و استکباری و استقلال‌طلبانه مردم ایران، ارائه طرح انقلاب سفید به شاه، تحمیل قرارداد ننگین کاپیتولاسیون دوم و برقراری روابط ویژه رژیم شاه با اسرائیل و امثال این اقدامات بخشی از عملکرد آمریکا برای مقابله با تهدید اتحاد جماهیر شوروی و غول کمونیسم و احتمال انقلابی مردمی مانند انقلاب اسلامی در ایران، بوده است.

از اواخر قرن بیستم کشورهای بزرگ به‌جای توجه به ژئوپولیتیک بیشتر به ژئواکونومیک روی آورده و سعی می‌کنند به مناطق حساس گیتی برای کسب امتیازات نظامی، سیاسی دستیابی نمایند تا از این رهگذر به موقعیت اقتصادی (ژئواکونومیک) تسلط بیشتری پیدا کنند، بنابراین سلطه بر ایران در محور سیاست‌های خاورمیانه‌یی اروپا و آمریکا جایگاه خاصی دارد و این مهم خود نشان می‌دهد که تلاش مصروفه برای ممانعت از پیروزی انقلاب اسلامی از کجا و

چگونه نشأت گرفته است؟

با پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم وابسته پهلوی و قطع سلطه و منافع آمریکا و ایادی آن کشور از ایران، بسیاری از معادلات داخلی و منطقه‌یی و بعضاً بین‌المللی دگرگون شده و معیارها و مسایل جدید و پیچیده‌یی شکل گرفت که همچنان با شدت تداوم دارد. موقعیت استراتژیک ایران یکی از علل اصلی شدت بحران و تعمیق چالش‌های امنیتی ایران و آمریکا بوده است. فروپاشی شوروی و اشغال افغانستان و متعاقباً عراق، حساسیت و اهمیت استراتژیک و ژئواستراتژیک ایران را فزونی بخشید، به‌نحوی که ایران محور چالش‌ها و اقدامات امنیتی فراوانی قرار گرفت و از این‌رو بخشی از به اصطلاح «محور شرارت» و شاید اساس آن منبعث از همین تحولات است. سقوط بغداد این توهم را برای مقامات مربوطه آمریکایی ایجاد کرد که شرایط برای تشدید فشار و زمینه‌سازی برای سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران، فراهم شده است.

«جرج تنت» رییس اسبق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در برابر جمعی از نمایندگان کنگره در اشاره به مسایل ایران، اظهار داشت: «بسیاری از تندروها خواستار به‌وقوع پیوستن یک انقلاب در ایران هستند غافل از این‌که اینها همه آرزو و رؤیایی شیرین اما تحقق‌نیافتنی است.»

وزیر دفاع آمریکا در توجیه حمله نظامی احتمالی به ایران طیّ سخنانی در شورای روابط خارجی آمریکا در نیویورک بدون اشاره به اشغال نظامی کشور مستقل عراق گفت: «اگر ایران برای استقرار یک رژیم مذهبی در عراق تلاش کند با اقدامات خصمانه آمریکا روبرو خواهد شد. ایران باید آگاه باشد تلاش برای ترسیم چهرهٔ عراق همانند ایران، با اقدامات خصمانه، عقیم گذارده می‌شود.»[۱]

مدّت‌هاست که حتی مقامات رسمی آمریکا هم، رییس‌جمهور این کشور را به علت عدم اتخاذ سیاستی منسجم در قبال ایران مورد انتقاد قرار می‌دهند. خطر اصلی در حال حاضر در این احتمال وجود دارد که اتخاذ رویکردی جنگ‌طلبانه‌تر برضد ایران، تنها به افزایش چندگانگی و

---

۱. روزنامهٔ کیهان، مورخ ۱۳۸۲/۳/۷، ص ۱۴.

عدم انسجام در سیاست خارجی آمریکا منجر شده و آوای جنگ‌طلبی را تقویت کند. برخی متفکرین آمریکایی با تلاش فراوان سعی در تحلیل شرایط کنونی دارند. مشاورین شورای روابط خارجی CFR به ریاست «برژینسکی» مشاور اسبق امنیت ملی در دوران جیمی کارتر، مدتی قبل (۱۳۸۲) گزارشی جامع در مورد ایران تهیه کرد و حتی توصیه‌هایی به مقامات آمریکایی در مورد نحوهٔ تعیین سیاست خود در قبال ایران را در آن گنجانیده‌اند. در این گزارش به خواست غیرمعمول آمریکا مبنی بر اینکه «انقلابی دموکراتیک» می‌تواند به سرنگونی نظام ایران منتهی شود، پرداخته شده است. تا امروز کاخ سفید با تمسک به چنین هدف شگفت‌آوری، انفعال خود در مقابل ایران را توجیه کرده است.

۳. اسلام سیاسی

بدون تردید در استراتژی بلندمدت آمریکا، جنگ با اسلام به‌عنوان مکتبی سازش‌ناپذیر و ضد سلطه، اصلی استراتژیک و تعیین‌کننده است. دشمنی پایدار غرب خصوصاً صهیونیست‌های حاکم در دستگاه‌های حکومتی غرب، در چند قرن گذشته محور سیاست‌گذاری‌های دولت‌های استعماری بوده است. هرگونه تحلیل بدون عنایت به این واقعیت، انحراف و تحریف در شناخت و تحلیل پدیده‌های سیاسی و تحوّلات فرهنگی و حتی امنیتی است. این موضوع در اعمال نظریه «برخورد تمدن‌ها» و تقویت نگرانی جوامع غیراسلامی به‌علت گسترش موج گرایش به اسلام به‌خوبی مشهود می‌باشد.

از طرف دیگر مهمترین چالش‌ها برای آمریکایی‌ها و به‌ویژه اسرائیل موضوع بیداری اسلامی و بازگشت به آرمان‌های اسلامی و آمادگی برای ایثار و شهادت است. تحلیل‌گران و سیاست‌مداران تغییر جغرافیای فرهنگی، سیاسی و امنیتی منطقه را با پیروزی انقلاب اسلامی، اتخاذ سیاست مستقل و ضداستکباری جمهوری اسلامی کاملاً در ارتباط می‌دانند.

قدرت واقعی در جهان اسلام در مبارزه برضد اهداف استکباری آمریکا و اروپا و منافع منطقه‌یی آنان، منبعث از ایمان و اعتقاد اسلامی می‌باشد. آنچه که در لبنان، فلسطین، افغانستان و عراق می‌گذرد و آمریکا را دچار سرگردانی و حتی حالت انفعالی کرده است، بلاشبهه متأثر از

فرهنگ انقلاب اسلامی ایران است.

سخنان امام خمینی(ره) و مواضع ایشان در دفاع از اسلام و افشای ماهیت غیرقانونی و ضداسلامی آمریکا ـ اسرائیل و رژیم پهلوی در مهرماه ۱۳۴۱ یکی از مهم‌ترین زمینه‌های قیام مردمی و از عوامل عمدهٔ فروپاشی و سقوط سلطنت پهلوی و خلع ید از عوامل آمریکا بوده است.

تولید فیلم‌های غیرواقعی و منفی از وضعیت مسلمانان، معرفی اسلام به‌عنوان یک دین و مکتب خشن و دشمن توسعه و آزادی با هدف ایجاد زمینه برای اجرای عملیات ویرانگر برضد مسلمانان و جلب پشتیبانی شهروندان از سیاست‌های جنگ‌طلبانه و تهاجمی، بخشی از اقدامات غرب و به‌ویژه آمریکا برضد مسلمانان عالم به‌خصوص ایران است و در این مورد هوشیاری و درایت و دقت رهبران و شخصیت‌های مسلمان مانع پیشروی دشمن و استمرار اقدامات او خواهد گردید.

در گزارش راهبردی بنیاد تحقیقات استراتژیک «کارنگی» ایالات متحده، که اخیراً انتشار یافته است به نکات مهمی در مورد اسلام‌ستیزی آمریکا اشاره شده است که قابل تعمق و بررسی است. برطبق نظر کارشناسان این بنیاد نظم مورد نظر ایالات متحده در درجه اوّل مقابله با اسلام سیاسی و در درجه دوم حمله به اصول‌گرایی اسلامی است.

استراتژی دموکراسی‌سازی ایالات متحده که توسط «کاولین پاول» برای خاورمیانه مطرح شده است، برمبنای اسلام‌زدایی از حرکت‌ها و گرایش‌های سیاسی خاورمیانه شکل گرفته است، به گونه‌ای که پاول در مجلس سنای آمریکا می‌گوید: «اگر ترتیبات سیاسی دموکراسی منجر به روی کار آمدن حکومتی شبیه ایران در عراق گردد، آمریکا از این روند جلوگیری خواهد کرد!» تأکید بر اختلافات بین شیعه و سنی، معرفی کشورهای منطقه به‌عنوان دو گروه صلح‌طلب و تروریست، تلاش در جهت ایجاد جوّ عدم آرامش داخلی در کشورهای اسلامی به‌نام اصلاح‌طلبی و استقرار نظامیان آمریکایی در پایگاه‌های قدیم و جدید و خاورمیانه، در قالب هدف فوق صورت گرفته است.

«سینگر» محقق حوزهٔ امنیت ملی و سیاست خارجی آمریکا طی سخنانی در دانشگاه

وست‌مینستر اظهار داشت: «برمبنای آمارهای موجود، در جهان عرب هیچ رژیم واقعاً دموکراتیکی برقرار نیست. رژیم‌های موجود در جهان اسلام هم عموماً به استثنای ایران، بدون حمایت مردمی قدرت را در دست دارند و از این‌رو فاقد مشروعیت سیاسی هستند و همین امر موقعیت آنها را متزلزل و آسیب‌پذیر ساخته است. آنها برای حفظ قدرت خود شیوه‌یی سرکوبگرانه در پیش می‌گیرند و از آنجا که در بسیاری موارد از حمایت آمریکا برخوردارند، خشم شهروندان مسلمان این کشورها نیز به سمت آمریکا جهت داده می‌شود.» وی افزود: «بدین ترتیب نخستین معضلی که در برابر سیاست خارجی آمریکا تجلی می‌کند مسئله ارتباط ما با رژیم‌هایی است که فاقد مشروعیت مردمی هستند و اقدامات غیرموجه آنها به حساب آمریکا گذاشته می‌شود. آنچه که به‌خصوص موجبات نگرانی فراوان آمریکا را فراهم آورده، این است که ۵۰ تا ۶۰ درصد جمعیت کشورهای مسلمان را جوانان تشکیل می‌دهند که آینده روابط جهان اسلام با آمریکا را رقم خواهند زد. وجود یک بخش عظیم ناراضی در این کشورها برای آمریکا خطر بزرگی به‌شمار می‌رود و هم‌اکنون نشانه‌های این خطر در عربستان، عراق، پاکستان و یمن مشهود شده است. از این جهت باید استراتژی تازه‌یی برای مواجهه با تحولاتی که در پیش است اتخاذ کنیم، یعنی از وضعیت موجود حمایت نکنیم. این استراتژی صرفاً نباید در راستای تغییر رژیم‌های نامطلوب در جهان اسلام جهت‌گیری شود، بلکه باید با تعکید اصلی بر دموکراسی و بسط جامعه مدنی، استوار باشد.» وی همچنین افزود: «مقصود از دموکراسی صرفاً برقراری انتخابات نیست؛ زیرا صرف برگزاری انتخابات در غیاب عوامل دیگر می‌تواند منجر به روی کار آمدن دیکتاتوری‌های جدید شود. آمریکا باید با تجربه‌یی که در بالکان به‌دست آورده ابتدا مبانی نظام‌های دموکراتیک در جهان اسلام را تقویت کند و آنگاه به برگزاری انتخابات اقدام نماید. یک نمونه هم‌اکنون در عراق برقرار است که برگزاری انتخابات می‌تواند به روی کار آمدن گروه‌های افراطی و عوام‌فریب یا مستبد منجر شود.

برای ما آمریکایی‌ها کنارکشیدن از صحنه و ایفای نقش ناظر بی‌طرف بی‌معنی است، اما هرگونه مداخله و نقش فعال نیز باید به‌گونه‌ای سنجیده و حساب شده به انجام برسد.» به علت اهمیت سخنان این محقق نزدیک به کاخ سفید به گوشه‌یی دیگر از مطالب مطرح شده توسط

وی اشاره‌ای گذرا انجام می‌شود. وی اضافه می‌کند که: «برنامه‌های مبادله اساتید و فرهیختگان و اهل نظر، فعالیت‌های فرهنگی با ابعاد چندگانه و ناظر به تنوع فرهنگی و قوی در جهان اسلام در زمرهٔ محورهایی است که باید در استراتژی تازه گنجانده شود. دولت آمریکا باید باب گفت‌وگو با گروه‌های سیاسی و دینی جهان اسلام را باز گذارده و آنها را در عرصه سیاسی فعال کند.» وی درباره جمهوری اسلامی ایران گفت: «دربارهٔ ایران تردیدی نیست که این کشور براساس آمار و واقعیت‌های سیاسی با دیگر کشورها در جهان اسلام از حیث پای‌بندی به موازین دموکراسی و حاکمیت مدرن و مشارکت مردمی فاصله بسیار زیادی دارد. تلاش این کشور برای دستیابی به سلاح هسته‌یی نگرانی زیادی برای آمریکا ایجاد می‌کند و تهدیدات ایران بر ضد اسرائیل برای ما قابل قبول نیست و آن هم نگران‌کننده است.» با عنایت به سخنان سران کاخ سفید و مقامات مختلف آمریکایی علل اصل نظامی‌گرایی آمریکا و خصومت آنان با جهان اسلام و شدت عناد آنان با مسلمان‌ها به‌ویژه با جمهوری اسلامی ایران به‌خوبی مشهود است.

۴. روابط ویژه آمریکا با اسرائیل

تأسیس اسرائیل به‌روشی غیرمتعارف و بی‌سابقه توسط دولتمردان اروپا و صاحبان سرمایه‌های کلان و پیوند آن با ایالات متحده با اهداف خاصی صورت گرفت که ربطی به دین یهود و یهودیان سرگردان و محنت‌کشیده از مصائب آلمان نازی و بازگشت آنان به سرزمین موعود نداشت. آنچه به‌عنوان توجیه برای تأسیس اسرائیل گفته شده است دارای منطقی مستدل نبوده و در عرف بین‌المللی جایگاهی شناخته شده، نداشته است. داستان تشکیل و استقرار رژیم اسرائیل و اقدامات آن در طی بیش از نیم قرن بسیار غم‌انگیز و زیان‌بار بوده است و ماحصل آن غصب سرزمین‌های مسلمین، کشته شدن تعداد زیادی از مردم مسلمان و آواره شدن آنان و یا مجبور ساختن مسلمان‌ها به اطاعت و انقیاد ظاهری آنها از حکومت تحمیلی و سرکوب‌گر بوده است. واقعیت این است که صهیونیزم در تمام ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایالات متحده ریشه دوانیده و نبض حیاتی این کشور بزرگ و قدرتمند را صهیونیست‌ها قبضه کرده‌اند.

بررسی تاریخ سیاسی آمریکا مؤید این حقیقت دردناک است که تمامی رؤسای جمهور

ایالات متحده از هر دو حزب اصلی آن کشور خود را از همان ابتدا ملزم به حمایت و تأمین منافع نامشروع و صیانت از امنیت رژیم اسرائیل می‌دانسته‌اند و این مسئله هنوز هم در سیاست‌ها و اقدامات اغلب مسئولان آمریکا به‌وضوح مشاهده می‌شود.

حمایت بی‌چون و چرا از اسرائیل، چشم‌پوشی و اغماض از جنایات این رژیم، کمک‌های مستمر نظامی، اقتصادی، فنی، فشار و تهدید بر ضد کشورهای حامی ملت ستمدیدهٔ فلسطین، وتوی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد برضد حکومت تل‌اویو، نشان‌دهندهٔ روابط ویژهٔ آمریکا و اسرائیل و فقط گوشه‌یی از موارد تحمیلی صهیونیزم بر این دولت در چارچوب مناسبات با اسرائیل است.

سوابق نشان می‌دهد که از هنگام استقرار دولتی و یا به‌عبارت بهتر موجودیتی به‌نام اسرائیل کلیه نامزدهای ریاست جمهوری و نمایندگی کنگرهٔ آمریکا سعی نموده‌اند که در حمایت قاطع و بی‌چون‌وچرا از اسرائیل بر حریفان خود سبقت بگیرند. در جریان تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا طی سالهای ۱۹۹۶، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ م مردم جهان دریافتند که نقطه نظرات دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان در مورد اسرائیل و سلطه آن هیچ‌گونه اختلاف عمده‌یی ندارد. دیدگاه جورج بوش در مورد مسئله فلسطین، بسیار نزدیک به دیدگاه آریل شارون و ایهود هولمرت است و رقیب سابق او جان کری نیز در سخنان خود دغدغه آمریکا و اسرائیل راکاملاً مشترک اعلام کرده بود. کری احداث دیوار حایل در کرانه باختری را حق اسرائیل دانسته و گفته بود اسرائیل با احداث این دیوار قصد دفاع مشروع از خود را دارد. صاحب‌نظران سیاسی بر این باور بودند که حتی در صورت پیروزی دموکرات‌ها هم در سیاست خاورمیانه‌یی دولت آمریکا تغییرات ساختاری صورت نمی‌پذیرفت. و هر رییس‌جمهوری در آینده سعی خواهد کرد که روابط شخصی خود را با زمامداران اسرائیل تحکیم بخشد.

موضع امام خمینی و مردم ایران در قبال مسایل فلسطین و ایستادگی بر اصول مکتبی و ارزشی از محورهای مهم چالش در داخل و خارج بود. رژیم اسرائیل با استفاده از کلیه امکانات سازمان‌های یهودی و صهیونیستی و عوامل مؤثر و ذی‌نفوذ درکشورهای اروپایی و آمریکایی و با به‌کارگیری ابزارها و شیوه‌های موجود، سعی در شکست نهضت و انقلاب اسلامی داشته و

متعاقباً پس از پیروزی انقلاب تلاش گسترده‌یی در افزایش مشکلات امنیتی و سیاسی ایران دارد. در مناظرهٔ تلویزیونی انتخابات ماه نوامبر ۲۰۰۴ م جهت انتخاب رییس‌جمهور ایالات متحده که در تاریخ ۱۰ مهر ماه ۱۳۸۳ (دوّم اکتبر ۲۰۰۴) انجام پذیرفت. بوش و کری چنان دربارهٔ اسرائیل و امنیت و ثبات آن سخن می‌گفتندکه پنداری بخشی از ایالات متحده در معرض مخاطره قرار گرفته است و باید جهت حفظ و صیانت آن تا پای جان فداکاری نمود و حتی از طریق ایثار و فدا کردن جان و مال ملت آمریکا از این ودیعه پاسداری نمود.

طبیعی است که رییس‌جمهوری که با حمایت سازمان‌های یهودی و گروه‌های صهیونیستی احراز قدرت می‌نماید در طی دورهٔ حکومت خویش، کلیه مساعی و اهتمام خود را مصروف رضایت دولتمردان اسرائیل می‌نماید.

در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، سناتور «فولبرایت» یکی از مؤثرترین و متنفذترین نمایندگان مجلس سنا و دارای قدرت فراوانی در ایالت خود آرکانزاس بود که، حتی مقامات محلی آن ایالت با نظر وی منصوب می‌شدند. فولبرایت علاوه بر عضویت درکمیسیون مهم سیاست خارجی مجلس سنا، در مسائل بین‌المللی و فرهنگی نیز صاحب نظر و مورد اطمینان رؤسای جمهوری مخصوصاً از حزب دموکرات بود. بنیاد فولبرایت هر سال تعدادی بورسیه از کشورهای مختلف را به ایالات متحده دعوت و آن‌ها را دانشجویانی حامی و یا عوامل آمریکا می‌ساخت. تحت تأثیر عواملی که هنوز به‌خوبی روشن نشده است فولبرایت در سال ۱۹۷۱ ضمن یک سخنرانی انتقادی اظهار داشت که: «قدرت اسرائیل درکنگره آمریکا بیش از حد متعارف فزونی گرفته است. بطوری که از ۱۰۰ سناتور آمریکایی لااقل ۹۰ نفر آنها یا حامی اسرائیل بوده و یا تحت تاثیر تبلیغات اسرائیل قرار دارند و این امر استقلال کنگره را دستخوش تزلزل ساخته و برای حال و آینده آمریکا خطرناک است.» اندکی پس از این سخنرانی رهبر یهودیان آرکانزاس اعلام نمود که «پاسخ آقای فولبرایت را در انتخابات ماه نوامبر ۱۹۷۲ خواهیم داد.» فولبرایت که همواره اختلاف رأی او با رقبای حزب جمهوری‌خواه و یا رقبای داخلی دموکرات از ۲۰درصد متجاوز بود، در انتخابات تعیین نامزد سناتور برای ایالت آرکانزاس از حزب دموکرات، به معاون فرماندار که از عوامل خود او بود، انتخابات را باخت، و پس از آن

برای همیشه از صحنه سیاست آمریکا خارج شد.

این واقعه نشان دهندهٔ قدرت عوامل اسرائیل و صهیونیست‌ها در آمریکاست و به‌خوبی نشان می‌دهد که چرا کلیه نامزدهای انتخاباتی، حمایت از اسرائیل را در برنامه کاری خود می‌گنجاند، و پی در پی آن را مورد تأکید قرار می‌دهند.

بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی بر این باور می‌باشند که اسرائیل مشوق اصلی حمله آمریکا به عراق و استقرار نیروهای نظامی آمریکا در منطقه بوده است. «موشه یعلون» رییس ستاد ارتش اسرائیل قبل از هجوم نظامی آمریکا تأکید نمود که:

«پیروزی آمریکا در جنگ عراق، باعث احساس عجز و شکست بین اعراب به طور کلی و بین فلسطینی‌ها به طور خاص خواهد شد و در آن صورت پیروزی قطعی بر انتفاضه، میسر خواهد گردید.!» «شفتای شفیط» رییس سابق «موساد» طی سخنانی پیش‌بینی کرد که براثر جنگ، در جهان عرب فضای فرهنگی مغایری حاکم می‌شود که به طرفداران صلح و سازش با اسرائیل قدرت تازه‌یی می‌بخشد و دولت‌های عربی را به موضع‌گیری و واقعیت‌های جدیدی دعوت می‌کند، حتی گروه طالبان هم خواهان تطبیق خود با شرایط موجود خواهند شد.»

«داتی گلیرمن» رییس اتحادیه اتاق های بازرگانی در اسرائیل معتقد است که پیروزی در عراق برخی فواید اقتصادی، برای اسرائیل به همراه دارد که اهم آن عبارتند از:

- دست‌یافتن اسرائیل به نفت عراق که با بهای پائین و تحت نظر آمریکا قرار خواهد گرفت.
- کاهش خطرات امنیتی که اسرائیل را تهدید می‌کند و این مسئله باعث کاهش هزینه‌های امنیتی می‌گردد.
- بهبود وضع اقتصاد اسرائیل و باز شدن بازار عراق برای کالاهای اسرائیلی.

با توجه به این مهم که بسیاری از مقامات عالی رتبه آمریکایی عملاً اسرائیل را بخشی از ایالات متحده و یا ایالت پنجاه و یکم آمریکا بر می‌شمارند، هرگونه بحثی در مورد حمایت آمریکا از اسرائیل تکراری است. زیرا که در واقع «تل‌آویو» پایتخت سیاسی و حکومتی ایالات متحدهٔ آمریکا می‌باشد!!

علل تداوم خصومت آمریکا

آمریکایی‌ها تجربه تلخی از کودتای ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) در ایران دارند ولی باز هم خواهان استفاده از اقداماتی می‌باشند که ماحصل آن تشدید نفرت و تعمیق انزجار ملّت ایران از مسئولین آمریکایی است. سئوال اساسی این است که چرا دولت آمریکا از خصومت با ملّت ایران دست نمی‌کشد و یا چرا تجربه گذشته را تکرار می‌کند؟ در پاسخ به این سئوال می‌توان دلایل متعددی را ارائه نمود که ازجمله در زیر است:

۱. اعتقاد به برتری ذاتی آمریکا و حق این دولت برای تسلط بر دیگران، آنچنان در مخیله و ذهنیّت مقامات این کشور ریشه دوانده است که گمان می‌کنند بی‌تردید حکومت بر جهان حق آنان است و دیگران حق زندگی کردن براساس معیارها و ارزش‌ها و منافع و مصالح خود را ندارند.

۲. هر تحوّل و حرکتی اعم از اصولی یا انقلابی، ایدئولوژیک یا اجتماعی اگر با منافع و موقعیّت آمریکا در تعارض باشد حتماً موجودیت، هویت، امنیت و منافع آن ملّت و کشور آن‌چنان به چالش و مبارزه کشیده و آنچنان رفتاری با آن می‌شود که باید یا تسلیم شود و یا محکوم به نابودی گردد.

۳. امکانات فراوان مادی و موقعیت خاص جغرافیایی این کشور و سازش‌کاری و تسلیم‌پذیری بسیاری از رهبران کشورهای دیگر به حمایت‌های مادی و سیاسی، تفکّر و شیوهٔ استکباری را در مقامات دولتی آن کشور به شدت افزایش داده است.

۴. جریان افراطی صهیونیستی ـ مسیحی و ایدئولوژیک کردن سیاست خارجی، عنصر و عامل دیگری است که اخیراً به عوامل و عناصر قبلی افزوده شده و بسیاری از مسائل داخلی و خارجی این کشور را تحت‌الشعاع اثرات خود قرار داده است.

این نگرش در سیاست خارجی و برخورد با ملّت‌ها و فرهنگ‌ها به سنت تبدیل شده و در حال حاضر نیز سیاست خارجی آن، منبعث از عناصر و عوامل فوق‌الذکر می‌باشد.

استراتژی تهدید

بازشناسی استراتژی آمریکا در مقابله با ایران را می‌توان به‌عنوان اوّلین گام برای «مقابله به مثل» و «مقابله متوازن» تلقی کرد. در چنین روندی می‌توان الگوهای ذیل را به‌عنوان مکانیزم و طریقه عملی تهدیدها و چالش‌های امنیتی از طرف ایالات متحده ـ علاوه بر کاربرد «دیپلماسی عمومی» که قبلاً پیرامون آن بحث شد ـ مورد توجه قرار داد:

۱. بی‌اراده سازی

خط اصلی چالش آمریکا برضد ایران را باید در «روندهای معطوف به بی‌تصمیمی» در حوزهٔ سیاست خارجی و الگوهای رفتاری در سیاست داخلی مورد شناسایی قرار داد.

این موضوع ارادهٔ سیاسی دولت را از بین می‌برد. بی‌اراده‌سازی را می‌توان اصلی‌ترین نمود رفتاری آمریکا برشمرد که زمینه را برای ظهور تهدیدهای دیگر فراهم می‌سازد.

آمریکایی‌ها «سیاست سردرگم‌سازی» سایر کشورها از جمله ایران را ـ نظیر مسایل هسته‌ای، حقوق بشر ـ مورد پی‌گیری قرار می‌دهند. این امر بیشترین مازاد سیاسی و امنیتی را برای آمریکایی‌ها ایجاد می‌نماید. چنین فرایندی ارادهٔ مبتنی بر تحلیل دقیق را از رفتار سیاست خارجی ایران سلب می‌کند.

۲. بزرگ‌نمایی تهدیدها

بزرگ‌نمایی و مرعوب کردن، اصل دیگری در استراتژی تهدید بر ضد دیگران است. این اقدام الگوی دیگری به لحاظ رفتاری برای تضعیف و تزلزل در قدرت تصمیم‌گیری و کاهش ارادهٔ سیاسی برای مقاومت می‌باشد. آمریکا تاکنون نشانه‌های متنوع و متعددی برای رسیدن به این هدف به نمایش گذاشته است. آنان مواضع متعدد خود را به‌گونه‌یی بیان می‌دارند که طرف‌های درگیر ازجمله ایران را تحریک نموده و واکنش آنها را در برابر هر تهدیدی، اندازه‌گیری کنند. طبعاً هرگونه اقدامی در شرایط بعد از آزمون واکنش و ارزیابی سیاسی برای مقاومت انجام می‌شود.

سنجش میزان ضربه‌پذیری کشورها براساس شاخصه‌ها و مؤلفه‌های روانی واکنش،

مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، بنابراین موج جدید تهدیدها از سوی آمریکا را باید در چارچوب «جنگ روانی»، مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

۳. نظامی‌گرایی

ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی تلاش بسیار نمود تا جای پای مناسبی را در منطقه خاورمیانه پیدا کند و از این‌رو با روش‌ها و سیاست‌های گوناگون و متنوع و فرصت‌های به‌دست آمده، نفوذ خود را در این منطقه به‌تدریج گسترش داد. یکی از این فرصت‌ها حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود که بر اثر آن توانسته است شعارهای فریبنده: ازجمله برخورد با طالبان، سرنگونی رژیم بعثی عراق، امحای سلاح‌های شیمیایی و کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم را سر داده و در این رهگذر حضور نظامی خود در این منطقه راگسترش دهد.

به‌نظر می‌رسد با توجه به قرائن و شواهد، اهداف اصلی آمریکا از این حضور را در سه زمینه داخلی و منطقه‌یی می‌توان مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

۳ـ۱. زمینه‌های داخلی

آنچه مسلم است آمریکا با مشکل اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو است، این وضعیت در دوران بوش دوم بیشتر ملموس گردیده است، لذا طبیعی است که دولتمردان آمریکا برای گذر از این بحران به‌دنبال راه و چاره‌یی باشند.

حادثه ۱۱ سپتامبر و مقصر جلوه دادن کشورهای مسلمان در خلیج فارس دو هدف عمدهٔ آمریکا را برآورده می‌کرد. به بهانه برخورد با عوامل حادثه ولی درحقیقت دستیابی به نفت ارزان منطقه در جهت کمک به اقتصاد شرکت‌های آمریکایی و معطوف ساختن اذهان ملت آمریکا از معضلات اقتصادی و اجتماعی به بیرون از مرزها جهت کاهش فشارهای داخلی حضور خود را موجه جلوه داد. طبق آمار موجود از سال ۱۹۷۰ به بعد تولید ناخالص ملّی آمریکا از ۴ به ۲ کاهش یافته، تجارت خارجی این کشور از سال ۲۰۰۰ م، ۷۷۵ میلیارد دلار منفی بوده است.

این کشور بیش از ۳۰ تریلیون دلار بدهی دارد و درحالی با بحران انرژی روبه‌رو است که

مصرف روزانه نفت همواره رو به افزایش می‌باشد. این شرایط اقتصادی باعث گردیده که بوش در سخنرانی سالیانه (۲۰۰۲ م) در کنگره نتواند نگرانی خود را از اوضاع وخیم اقتصادی پنهان کند.

یکی از مشکلاتی که توجه به آن ضروری تشخیص داده شد، نابسامانی فرهنگی و اجتماعی آمریکاست. سست شدن بنیان‌های اخلاقی که نتیجه بی‌بندوباری می‌باشد، باعث متلاشی شدن نهاد خانواده و افزایش اختلافات اعضای آن شده است. «بوکانن» از متفکران آمریکایی در کتابی به‌نام «مرگ غرب» می‌نویسد: «پایه‌گذاری روند سال‌های ۱۹۶۰ به بعد غرب را به جایی خواهد رسانید که تا ۵۰ سال دیگر به‌سوی نابودی خواهد رفت.»

به نوشتهٔ وی سطح آموزش در آمریکا حدود ۷۰٪ کاهش یافته است. شبکه «فاکس‌نیوز» در این زمینه می‌نویسد: «در هر ۱۸ ثانیه یک بچه از خانه‌اش فرار می‌کند. ۷۵٪ از دانش‌آموزان قادر نیستند استانداردهای خواندن و نوشتن را رعایت کنند.» در کنار این موضوع اگر آمار فساد، قتل و جنایت، آدم‌ربایی، فرزندان نامشروع، افراد بی‌پناه و ناامنی اجتماعی را اضافه کنیم می‌توان به‌خوبی به اوضاع اسفناک جامعه آمریکا پی برد. به‌عنوان مثال هر سال بیش از ۱۶ هزار نفر در رابطه با مسائل اخلاقی و اجتماعی کشته می‌شوند. ۲ میلیون نفر در کنار خیابان‌ها و پارک‌ها زندگی می‌کنند و در هر ۱۵ ثانیه نیز یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد. یک سوم نسل جدید آمریکا نامشروع می‌باشند.[۱] این مشکلات و دیگر مسائل از این دست، حکومت آمریکا را با خطر فروپاشی از درون روبه‌رو ساخته و این زنگ خطری است که برای دولتمردان این کشور به صدا درآمده است. به‌نظر می‌رسد هیئت حاکمه ایالات متحده جهت فرار از این بحران به دنبال جنگ‌افروزی و معطوف ساختن اذهان جهانیان و ملت خویش به خارج از این کشور می‌باشند تا شاید بتوانند بدین وسیله از مهلکه رهایی یافته و این فروپاشی را به تأخیر اندازند.

---

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. آمریکا در سراشیبی گومورا، نوشتهٔ اچ.ا.بورگ، ترجمهٔ هما هاشمی، از انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۸؛ و همچنین پایان عصر آمریکا نوشتهٔ ریچارد گوپچال، ترجمه و انتشار بنیاد غرب‌شناسی، تهران، ۱۳۸۳.

۲ـ۳. اهداف منطقه‌یی

یکی از اهداف مهم آمریکا تغییر ساختار سیاسی و تسلط کامل بر خاورمیانه می‌باشد. زیرا به این نتیجه رسیده‌اند که با وضعیت و ساختار موجود نمی‌توانند، به اهداف بلندمدت خود برسند. لذا می‌توان گفت نه‌تنها به تغییر سیاسی خاورمیانه اصرار دارد، بلکه حتی ساختار کنونی جهان و سازمان ملل را هم برنمی‌تابد، لذا به هر طریقی سعی در تضعیف و حتی تغییر آن دارند. سران کاخ سفید بر این باورند که وضعیت ساختاری کنونی جهان متعلق به بعد از جنگ دوم جهانی است و به طور صریح از ضرورت ایجاد تغییرات مهم در وضعیت جهان سخن به میان می‌آورند و سعی دارند با دگرگونی ساختار سیاسی منطقه خاورمیانه، زمینه تغییرات دیگری را در کل جهان فراهم کنند.

ژنرال بازنشسته «کاولین پاول» وزیر خارجه سابق دولت بوش می‌گوید: «هدف دولت آمریکا از حمله به عراق، تغییر نقشه خاورمیانه و ایجاد یک خاورمیانه جدید است.» «پرل»، رییس گروه مشاورین پنتاگون نیز در همین رابطه اظهار داشته است که: «تغییر نقشه سیاسی و جغرافیایی منطقه ازجمله تغییر ساختار حکومت ایران، هدف آمریکا در خاورمیانه است.» این نظرات صریح بسیار خطرناک است و طبعاً کشورهای جهان خصوصاً کشورهای منطقه باید در مقابل این طرح چاره‌جویی و تدبیر کنند، در صورت کوتاهی در این مسئله، تبعات آن، جهان خصوصاً منطقه مهم خاورمیانه را تحت تأثیر مخرّب خود قرار خواهد داد. بسیاری بر این باور هستند که در صورت مصمم بودن آمریکا به اجرای این طرح، در آینده بحران امنیتی ـ سیاسی و به دنبال آن بحران اقتصادی، فراگیر و جهانی خواهد شد.

۳ـ۳. تبعیت از رژیم صهیونیستی اسرائیل

رژیم اسرائیل و نفت دو پایه حیاتی و اساسی ژئوپولتیک، مورد نظر آمریکا در منطقه خاورمیانه می‌باشند. تهدید هریک از آن‌ها به منزله تهدید منافع حیاتی آن دولت است. این واقعیّت بر هیچ‌کس پوشیده نیست که صهیونیسم در تمام ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایالات متحده ریشه دوانیده و نبض حیاتی آن در دست صهیونیست‌ها قرار دارد. تمام رؤسای

جمهور آمریکا خود را ملزم به حمایت و تأمین امنیت و مصالح رژیم اسرائیل می‌دانند و این مسئله کاملاً در رفتار و کردار دولتمردان آن قابل مشاهده است.

اخیراً ایالات متحده تلاش دارد با حضور نظامی در منطقه به هر نحو ممکن از رژیم اسرائیل حمایت کند. تهدید کشورهایی چون ایران و سوریه به حمله نظامی و عملیات روانی و تبلیغی علیه آنها ازجمله اقداماتی است که آمریکا در جهت اجرای نقشه خود در دستور کار خویش قرار داده است. آنچه که باعث تشویق و جرأت آمریکا گردیده وابستگی بسیاری از دولت‌های اسلامی به آمریکا و غرب و عدم یکپارچگی و انسجام و وحدت رویه آنها در مورد مسئله فلسطین است.

در چند دهه گذشته آمریکا با کشورهای خاورمیانه به‌گونه‌یی رفتار کرده است که به میزان دوستی یا دشمنی آنها با رژیم اسرائیل مربوط بوده است. امّا «نقشه راه» که طرحی تازه برای صلح خاورمیانه عنوان گردیده است فقط برپایه منافع و اهداف اسرائیل و ثبات آن تنظیم شده است[1]. برای آن‌که میزان نگرانی از اسلام انقلابی و شدت علاقه آن دولت به نظام اسرائیل بیشتر آشکار گردد ذکر این مطلب بی‌فایده نیست که در نظم مورد نظر آمریکا در خاورمیانه هیچ کشوری امنیت ندارد مگر آن‌که امنیت رژیم صهیونیستی را تضمین نموده و یا حداقل عوامل مخل امنیت آن رژیم را تحریم نماید. به‌نظر مسئولین آمریکا، اسرائیل باید از مؤلفه هایی مانند برخورداری از حداکثر کمک‌های مالی و تسلیحاتی ایالات متحده، برخورداری از توان بالای هسته‌یی و تداوم دستیابی بر مناطق استراتژیک منطقه مانند بلندی‌های جولان، تبدیل به قدرت بی‌بدیل و بلامنازع منطقه گردد. کشورهای دیگر هرگاه بخواهند با تقویت توان دفاعی و حتی اقتصادی و صنعتی خود امکان مبارزه با رژیم اسرائیل را در خود تقویت کنند با اقدامات هماهنگ و قاطع ایالات متحده بشدت مورد برخورد قرار خواهند گرفت.

تردیدی نیست که گسترش و تداوم نهضت مقاومت ملّت فلسطین و ناتوانی اسرائیل در

---

۱. معنای دقیق Road Map راهکار اجرایی است که به «نقشهٔ راه» ترجمه شده است. خانم رایس پس از انتصاب به مقام وزارت امور خارجه مجدداً با سفرهایی که به فلسطین و اسرائیل نمود در ملاقات با ابومازن و شارون خواهان اجرای نقشهٔ راه شد.

مقابله با حرکت اسلامی ـ انقلابی مردم، زمینه‌ساز و اهرم فشار بیشتر بر ایران شده است. حرکت اسلامی ـ انقلابی مردم ایران براساس تحلیل‌های موجود، الهام‌بخش و حمایت‌کننده ملّت فلسطین می‌باشد، لذا برای قطع خطوط ارتباطی و حمایتی می‌باید چالش‌ها و گرفتاری‌های داخلی و خارجی را برای بالا بردن هزینه پشتیبانی مردم فلسطین بنحوی افزایش دهند که ادامه حرکت به‌سادگی مقدور نباشد.

بخشی از اقدامات انجام شده بر ضد ایران

در طی سال‌های پس از انقلاب تلاش‌هایی به شرح زیر علیه منافع سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران انجام داده‌اند:[1]

۱. اقدام در جهت محکم کردن جاپای خود در خلیج فارس از کلیه راه‌های ممکن.

۲. استقرار نیروی نظامی در اغلب کشورهای مجاور ایران و استقرار پایگاههای نظامی در قطر و بحرین.

۳. اتهامات عدیدهٔ فراوان در مورد فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌یی ایران و فشار بر سازمان انرژی اتمی ایران و جامعه اروپا برای همکاری مستمر برضد ایران.

۴. حصر اقتصادی ایران و فشار بر دولت‌هایی که با ایران معاملات اقتصادی و تجاری دارند.

۵. فشار بر ژاپن برای جلوگیری از امکان پرداخت وام و همکاری‌های صنعتی با ایران.

۶. اتهام شرکت در فعالیت‌های تروریستی به ایران و قراردادن نام ایران در «محور شرارت» توسط بوش دوم.

۷. تأمین بودجه‌یی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران در کنگره آمریکا.

۸. کمک به گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران و اعطای تسهیلات تبلیغاتی و مالی به مخالفین در داخل و مداخله علنی و مستقیم در امور داخلی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی.

۹. تداوم دستور منع معامله شرکت‌های نفتی آمریکایی با ایران و تمدید سالانه آن.

---

۱. روزنامهٔ اطلاعات، مورخ ۱۳۶۶/۹/۲.

۱۰. تصویب قانون مجازات‌های اقتصادی علیه ایران و مجازات‌های مالی علیه شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار در بخش‌های نفت و گاز که بیش از ۴۰ میلیون دلار در سال در بخش نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کنند.

۱۱. ایجاد مزاحمت‌های دریایی آمریکا در خلیج فارس.

۱۲. اتهام نقض حقوق بشر و همکاری در طرح موضوع در سازمان ملل متحد بصورت مستمر.

۱۳. پناه دادن به عوامل خرابکار و تروریست که اقدامات جنایتکارانه‌یی در خاک ایران انجام داده‌اند.

۱۴. تشویق صدام و مجهز نمودن ارتش بعثی برای جنگ هشت ساله با ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی و بازگشت به شرایط قبل از انقلاب و واردکردن صدها میلیارد دلار خسارت مالی و جانی، بخشی از اقدامات علنی و آشکار بوده است.

دولت آمریکا طی سال‌های ۷۷-۱۳۷۶ ظاهراً از فشارهای سیاسی خود به ایران کاسته و خواهان انجام مذاکرات دو طرف برای حل اختلافات موجود شد، اما این خط مشی نیز پس از چندی لغو و خشونت بیشتری در برخورد با مسائل ایران اعمال گردید.

قدر مسلم آن است که مقامات مختلف آمریکایی دربارهٔ نحوهٔ برخورد با ایران دچار اختلاف نظرهای جدّی هستند، اما نکته‌یی که قابل انکار نیست، کینه و عداوت رهبران هر دو حزب اصلی آمریکا با جمهوری اسلامی ایران است که ریشه اصلی آن دشمنی رژیم صهیونیستی یا به تعبیر بالاترین مقامات اجرایی آمریکا، ایالت پنجاه و یکم آن کشور با نظام اسلامی است. هفته‌نامهٔ «فوروارد» از قول «ریکادینار» سخنگوی کمیته امور اجتماعی اسرائیل در آمریکا (ایپک) می‌نویسد: «ما از تلاش‌هایی که مردم ایران را ترغیب می‌کند تا رژیم را تحت فشار قرار دهند، حمایت می‌کنیم، این رژیم باید رابطه خود را با گروه‌های تروریستی، (منظور ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی است) قطع کند و از تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌یی خودداری کند.»(۱) همین نشریه تأکید می‌کندکه هر دو حزب اصلی آمریکا در پی هدف مشترکی هستند که همان براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران است و اگر در بین آنها اختلافی وجود

---

۱. روزنامهٔ کیهان، یکشنبه ۱۳۸۲/۲/۲۸.

دارد، صرفاً اختلاف بر سر روش و نحوهٔ رسیدن به این هدف است.

پس از اشغال نظامی عراق و عدم کامیابی نیروهای نظامی اشغالگر، دولت آمریکا بطور مستمر ایران را متهم به مداخله در امور داخلی عراق و بر هم زدن ثبات آن کشور نموده است. این اتهامات زمانی تعمیق یافته است که ایالات متحده همچنان در پی ارجاع پرونده ایران از آژانس بین‌المللی اتمی به شورای امنیت و اتخاذ تصمیم بر ضد ایران است و محققاً این‌گونه اتهامات و فشارها در آینده هم ادامه خواهد یافت.

اشغال نظامی عراق و استقرار نیروهای مسلح آمریکا در افغانستان و حضور نیرومند ایالات متحده در قطر و بحرین و عربستان عملاً مرزهای ناامنی را برای ایران ایجاد کرده است. مناسبات ویژهٔ آمریکا با ترکیه و مخصوصاً با ارتش قدرتمند آن کشور و پیوندهای گسترده‌یی که در طی سال‌های اخیر در زمینه‌های امنیتی، اطلاعاتی و نظامی بین ترکیه و رژیم اسرائیل برقرار گردیده است و روابطی که دولت مشرف در پاکستان به سبب معضلات عظیم داخلی و مشکلات مالی با آمریکا برقرار نموده است، هنگامی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که تحرکات مستمر آمریکا در کشورهای آسیای مرکزی بر ضد جمهوری اسلامی ایران را با دقت مورد امعان نظر قرار داده و متوجه پی‌آمدها و تبعات حاصله، بود.

فعالیت‌های آمریکا برای مقابله با افزایش نفوذ ایران در جمهوری‌های مسلمان‌نشین آسیایی از بهمن ماه سال ۱۳۷۰ تشدید یافت. در روز ۱۶ بهمن ۱۳۷۰ «جیمز بیکر» وزیر امور خارجه «جورج بوش پدر» اقدام به تهیه طرح جدیدی علیه ایران نمود. در این طرح، از کمیته روابط خارجی سنای آمریکا، حمایت اقتصادی و تسریع درگشایش سفارت‌های آمریکا در این جمهوری‌ها، خواسته شده بود. وزیر خارجه وقت آمریکا در عین حال آمادگی خود را برای مذاکره با دولت ایران اعلام نمود! نکته جالب آن که به فاصله یک هفته، وزارت امور خارجه آمریکا با صدور بیانیه‌یی به اتباع خود قویاً توصیه کرد از سفر به جمهوری اسلامی ایران، خودداری کنند. بررسی اجمالی روابط آمریکا با کشورهای منطقه کمک مؤثری به درک سیاست‌های خصمانه آمریکا بر ضد جمهوری اسلامی می‌کند:

گروه «جورج دبلیو بوش» با وقوف بر بستر دکترین لیبرال بین‌الملل‌گرا و با آگاهی به

دگرگونی شدید در توزیع قدرت در سطح جهانی و خصوصاً منطقه خلیج‌فارس، هدف خود را فروریزی لیبرالیسم و جایگزینی آن با آموزه‌های محافظه‌کاری جدید و در نهایت «تک‌قطبی کردن جهان» را به صورت ضرورتی حیاتی برای آن کشور قرار داد.

رویکرد محافظه‌کاران آمریکایی حتی قبل از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، پیاده‌کردن دکترین خود در عراق و حذف حکومت این کشور بود. براساس این دیدگاه حضور آمریکا در عراق این فرصت را در اختیار این کشور قرار می‌دهد که از یک پایگاه درون منطقه‌یی، کشورهای دوست آمریکا در منطقه را به سوی دگرگونی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی مورد نظر رهبران آمریکا، سوق دهد. در عین حال فروپاشی رژیم بعثی عراق این امکان را به آمریکا داده که به رهبران کشورهای دوست در جهان عرب یادآور شود که تداوم بقای آنان ایجاب می‌کند که در راستای اهداف آمریکا حرکت کنند. با توجه به حضور آمریکا در خاورمیانه بسیاری از دولت‌های منطقه به این مهم توجه نموده‌اند که در تغییرات مورد نظر آمریکا، احتمال ثبات آن‌ها و همکاری با ایالات متحده وجود دارد، مشروط بر آن که از تصمیم‌های نظامی آمریکا حمایت کنند!

«دونالد رامسفلد» وزیر دفاع آمریکا، به دنبال دیداری از قطر و عراق و تمجید از نظامیان آمریکایی، در ملاقات با رهبران عربستان سعودی، اعلام کرد که، این کشور بخشی از سرمایه و نیروی نظامی خود را از عربستان خارج خواهد کرد. در صورت تحقق این گفته، جهانیان فقط شاهد جابه‌جایی هواپیماها و ابزار نظامی آمریکا از یک قلمرو جغرافیایی در منطقه به یک قلمرو دیگر خواهند بود. این اقدام، قدرت مانور و چانه‌زدن عربستان را برای تحت فشار قرار دادن آمریکا به شدت، کاهش می‌دهد و آمریکا را در موقعیتی قرار می‌دهد که عربستان را به سوی تغییرات بنیادی مورد نظر خود، حرکت دهد.

آمریکا بر این باور است که رهبران جدید عراق که پس از اشغال روی کار بیایند، باید منافع خود را با منافع آمریکا تطبیق دهند! آمریکا علاوه بر اندیشه تسلط بر منطقه چشم به اوپک و فعالیت‌های آن دوخته است. اوپک با تولید روزانه بیش از ۲۳ میلیون بشکه نفت از قدرت بالایی در برابر آمریکا برخوردار است. زیرا آمریکا حدود یک سوم نفت مورد نیاز خود را از منطقه خلیج فارس وارد می‌کند. ایالات متحده با وجود آن که نزدیک به ۷ میلیون بشکه نفت

در روز تولید می‌کند، اما باز هم نیاز به نفت خاورمیانه دارد.

همان‌گونه که حضور «دونالد رامسفلد» به دنبال سقوط صدام در عراق، فرصت ارایه نظرات آمریکا را به دوستان این کشور فراهم نمود، حضور «کاولین پاول» وزیر خارجه سابق در سوریه و لبنان، به این مفهوم تلقی گردیدکه، آمریکا دشمنان خود در خاورمیانه را نیز از نظر دور نگاه نداشته است. پاول با این پیغام وارد سوریه شد که «وضعیت استراتژیک» در خاورمیانه عوض شده است، وی در دمشق تصریح نمود که این پیام را به بشار اسد اعلام کرده است. تغییر «وضعیت استراتژیک» مورد نظر پاول این بود که آمریکا از ظرفیت‌های لازم نظامی و سیاسی و اقتصادی برخوردار است و در صورتی که کشورهای دشمن آمریکا در منطقه، منافع این کشور را به خطر اندارند و از حرکت به سوی بازسازی ساختارهای حاکم سیاسی، زیر بناهای اقتصادی و معیارهای فرهنگی در جهتی که مطلوب آمریکا است، امتناع کنند، سیاست‌های تنبیهی علیه آنها پیاده خواهد شد.(۱)

آمریکا بر آن است که علیرغم مخالفت ایران و بعضی از کشورهای مستقل در منطقه اهداف زیر را به اجرا درآورد:

۱. نهادینه ساختن سلطه همه جانبه در خاورمیانه

۲. خارج ساختن کنترل بازار نفت از ید اوپک

۳. انجام اصلاحات مورد نظر خود در خاورمیانه

بر پایه ارزیابی‌های استراتژیک کارشناسان آمریکایی عراق مطلوب‌ترین کشور برای ایجاد پایگاه سیاسی و نظامی جهت تحقق اهداف فوق است. به‌علاوه مجاورت عراق با جمهوری اسلامی ایران امکان تحت نظر داشتن مرزهای کشور را به آمریکا داده و صیانت از اسرائیل را بهتر و بیشتر، میسر می‌سازد.

آمریکایی‌ها به خوبی بر این مهم وقوف دارند که جایگاه ایران در خاورمیانه تعیین کننده و کلیدی است و باید به ایران به صورت محوری نگریسته شود. لذا هر بحثی که پیرامون خاورمیانه درگیرد، ناگزیر باید به ایران به صورت محوری توجه نمود. آمریکا با درک دقیق این

---

۱. حسین دهشیار، روزنامهٔ همشهری، ۱۳۸۲/۳/۱۸.

واقعیت بر دوستان خود در منطقه فشار وارد می‌آورد که از برقراری روابط نزدیک سیاسی و اقتصادی و بالاخره هرگونه سازنده و مثبت با جمهوری اسلامی ایران، احتراز ورزند.

استراتژی تغییر نظام

جمهوری اسلامی ایران به دلایل متعددی مطلوب و مقبول سرمایه‌داری مستکبر به‌ویژه دستگاه حاکمه آمریکا نمی‌باشد. لذا تغییر شکل یا محتوا و یا هر دو ادامه اهداف اساسی (استراتژی) کوتاه‌مدت و بلندمدت آن دولت و سایر دولت‌های بزرگ از ابتدا یعنی پس از استقرار دولت و سایر دولت‌های بزرگ اسلامی تاکنون بوده است. در طی دو دهه گذشته آمریکا شکست‌های زیادی را در مقابله با ایران در اشکال مختلفی تجربه کرده است، ولی همچنان به تلاش برای «تغییر رژیم» و یا حداقل «تغییر رفتار» ادامه می‌دهد. مسئله ایران یکی از مسایل ثابت و پیچیدهٔ هیئت حاکمه ایالات متحده پس از سقوط سلطنت پهلوی بوده است.

مسئلهٔ ایران، ایالات متحده آمریکا را بر سر دو راهی خوفناکی قرار داده است. وجوه افتراق در مورد ایران در نزد صاحب‌نظران سیاسی آمریکا بیش از آن حدی است که به‌ظاهر مشهود است. آیا آمریکا تلاش خواهد کرد که برای مذاکره و حل و فصل این بحران با اروپا همکاری کند و یا باز هم برای ارجاع پروندهٔ ایران به شورای امنیت و حداقل اعمال تحریم‌های گسترده‌تر تلاش خواهد کرد؟ در واقع به‌نظر می‌رسد که اکنون فرصتی برای دولت بوش ایجاد شده است که سیاست خارجی خود را آزمایش کند و بر دو دستگی ایجاد شده در میان دولتمردان آمریکایی در خصوص ایران فایق آید؟ در این رهگذر باید دو رویه کاملاً متفاوت دولتمردان آمریکایی در مورد ایران را مورد بررسی قرار داد.

۱. گروه اول که عموماً نیروهای تندرو در درون دولت آمریکا را تشکیل می‌دهند، معتقدند اکنون که «جورج بوش» توانسته است در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری نیز پیروز شود، دولت وی با قدرت بیشتری می‌تواند سیاست‌های خود را با محدودیت کمتری دنبال کند. بنابراین احتمال تغییر در روند سیاست خارجی آمریکا به خصوص با توجه به تمایل این کشور به گسترش سلطه خود در خاورمیانه بسیار کم خواهد بود. در آن صورت «بوش» سیاست

خارجی خود مبتنی بر سلطه سیاسی، حمله پیشگیرانه و اقدامات یک جانبه را دوباره به اجرا خواهد گذاشت و سیاست جنگ‌طلبانه خود را، سرعت خواهد بخشید. در این حال ممکن است راه‌حل‌های تهاجمی برای تحت فشار گذاشتن ایران به‌ویژه برای توقف فعالیت‌های هسته‌یی مورد توجه قرار گیرد، به این ترتیب اگر نیروهای تندرو در دولت بوش نفوذ بیشتری پیدا کنند. اقدامات مداخله‌جویانه آمریکا در سطح جهانی و بخصوص در ایران گسترش خواهد یافت و محور سیاست خارجی آمریکا، افزایش قدرت مهار نشده این کشور و ارائه روند تهاجمی فعلی خواهد بود. حامیان این رویه معتقدند که تغییر جهت خاصی در سیاست بوش در مورد ایران صورت نخواهد گرفت و این روند طبعاً به آزرده شدن بسیاری از متحدان غربی آمریکا خواهد انجامید. کشورهای اروپایی نگران بحران جدیدی مشابه حمله آمریکا بر عراق می‌باشند و خوف آن دارند که آمریکا دیگربار در هجمه ناگهانی و این‌بار به ایران حمله کند.

۲. گروه دوم از دولت مردان آمریکایی بر این باورند که سیاست خارجی دولت آمریکا در قبال ایران در چهار سال آینده تا حدودی متعادل و مهار خواهد بود و آمریکا سعی خواهد کرد از این روند با استفاده از همکاری سایر کشورهای جهان به خصوص سه کشور بزرگ اروپایی، راه مذاکره و حل اختلافات از راه‌های مسالمت‌آمیز را دنبال کند و اهداف مشترک اروپا و آمریکا نیز در این جریان از اهمیت زیادی برخوردار خواهد شد. به این ترتیب احتمال اقدام نظامی آمریکا و حمله به اصطلاح پیش‌گیرانه علیه ایران به حداقل خواهد رسید. با توجه به آن که دولت آمریکا حداقل با سه مانع بزرگ برای هجوم نظامی به ایران برخوردار است:

- نیروهای نظامی آمریکا در عراق چنان درگیر شده‌اند که احتمال استفاده از نیروی اعزامی بیشتر به منطقه منتفی است.
- به دنبال حمله به عراق و تحمیل هزینه‌های سنگین، دولت بوش با چالش بزرگی در سطح اقتصاد ملی مواجه شده است و به نظر نمی‌رسد که تمایلی به تکرار این تجربه تلخ در اقدام نظامی در منطقه داشته باشد.
- دولت بوش به طور کلی برای توجیه کنگره، رسانه‌های عمومی و بالاخره ملت آمریکا در خصوص ضرورت انجام اقدام نظامی با چالشی واقعی مواجه خواهد شد. زیرا دیگر بهانه‌هایی

مانند آنچه در مورد ضرورت حمله به عراق مطرح شد، نمی‌تواند قابل قبول باشد. عملاً امکان اجرای دکترین بوش در دور دوم زمامداری وجود نخواهد داشت.

با توجه به تمایل اروپایی‌ها به ادامه مذاکره با جمهوری اسلامی ایران، بی‌شک اگر آمریکا استراتژی حملهٔ پیش دستانه را کنار نگذارد، امیدی به جلب حمایت و همکاری اغلب کشورهای اروپا را نخواهد داشت. بر اهل سیاست پوشیده نیست که مذاکرات ایران و اروپا به نوعی تمایل فزاینده اروپا برای به دست گرفتن ابتکار عمل در برخی مسائل جهانی آن هم بدون دخالت آمریکا و رهایی از نفوذ آن کشور را به نمایش گذارده است آمریکایی‌ها به همکاری‌های اقتصادی اروپا نیاز بسیار دارند و نمی‌توانند با تداوم سیاست زور و فشار این همکاری را اخذ کنند.

اگر شکاف موجود بین مقامات آمریکایی از یک سوق بین آمریکا و اروپا از طرف دیگر کاهش یابد و همکاری آمریکا با اروپا افزایش یابد، چالش‌های پیش روی بوش در دور دوم زمامداری وی، تقلیل کلی خواهد یافت. اما مشکل عمده تمایلات شخصی رئیس جمهور آمریکا است که به جناح محافظه‌کاران تندرو گرایش بسیاری دارد و انتصابات وی دال بر این علایق است که ممکن است به روند صلح و امنیت جهانی، صدمه فراوانی بزند.

حداقل در این مدت سه رویکرد متفاوت برای مقابله و تغییر نظام اسلامی از سوی آمریکا قابل تصور است:

۱. رویکرد براندازی از برون

از ابتدای پیروزی انقلاب، اقدامات زیادی از طرف آمریکا در جهت عملی کردن رویکرد مقابله سخت‌افزاری و براندازی از طریق حمله نظامی مستقیم تا فراهم آوردن موجبات جنگ تحمیلی، انجام شده است. پس از وقایع ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م) چندین مرتبه اعلام اجرای این سیاست با شدت بیشتری مورد تأکید قرار گرفت که مهمترین آن سخنرانی معروف بوش در کنگرهٔ آمریکا و با حضور نظامیان ارشد در تاریخ ۱۳۸۰/۱۱/۱۰ (۳۱ ژانویه ۲۰۰۲ م) بود.

بوش در این سخنرانی صراحتاً با تکرار شعارها و ادعاهای قبلی، جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان عضو اصلی «محور شرارت» نام برد و آن را تهدید به حمله نظامی کرد. وی متعاقباً در نطقی دیگر ایران را در مجموعه هفت کشوری نام برد که مورد حملات اتمی قرار خواهد داد. البته واکنش و بازخورد منفی «گفتمان محور شرارت» در ابعاد داخلی و بین‌المللی به حدی بود که بعدها نویسنده متن سخنرانی برای رییس‌جمهور، توبیخ و تغییر سمت یافت.

پس از آن نیز تهدیدها برای براندازی نظام ایران از بیرون همچنان ادامه دارد و هرچندگاه یک‌بار از جمله پس از سقوط صدام و اشغال عراق موضوع‌هایی مانند تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، نقض قوانین آژانس بین‌المللی انرژی و قرارداد NPT و الزام به امضای پروتکل الحاقی، مقابله با روند صلح خاورمیانه، نقض مقررات مربوط به حقوق بشر، بهانه‌یی برای طرح مجدد براندازی می‌گردد، امّا در مجموع سازمان‌ها و مؤسسات آمریکایی مربوطه در موفقیت این رویکرد، اتفاق نظر ندارند.

۲. رویکرد براندازی از درون

سیاست براندازی حکومت ایران از بیرون با شکست‌های پی‌درپی مواجه شده است. این عدم کامیابی باعث گردیده تا آن کشور در برخورد با مسایل ایران بسیار محتاطانه عمل کند. مجموع حوادث موجب شده است تا پروژهٔ نرم‌افزاری بی‌ثبات‌سازی و فروپاشی از درون مانند آنچه که در اتحاد جماهیر شوروی به اجرا درآمد، مدّ نظر اساسی سران حکومت آمریکا قرار گرفته باشد، هرچندکه این رویکرد نیز در اجرا با شکست روبرو خواهد شد. زیرا شرایط حاکم بر ایران با آنچه که در شوروی و یا مناطق دیگر وجود دارد بسیار متفاوت و به نظر می‌رسد حتی درک جزئیات اختلاف شرایط هم چندان آسان و ساده نباشد.

رویکرد نرم‌افزاری با استفاده از اختلافات داخلی، تعمیق شکاف در حاکمیت، حمایت از اصلاح‌طلبان و به‌کارگیری دیپلماسی عمومی، به‌تدریج حامیان بیشتری در دستگاه‌های حاکمه کنونی ایالات متحده آمریکا پیدا کرده است.

«ریچارد پرل» از مشاوران سیاست خارجی بوش و از همکاران وزیر دفاع و از طراحان

جنگ برضد رژیم عراق که از طرفداران براندازی از برون بود، پس از تحولات در عراق و بن‌بست طرح‌های آمریکا در آن کشور، اینک به‌نظر می‌رسد تغییر عقیده داده و طرفدار رویکرد اخیر شده است.

«صحبت از تغییر رژیم ایران در کابینه بوش، به‌خصوص بعد از بمب‌گذاری‌های اخیر (۱۳۸۳ش) در عربستان سعودی ممکن است توسط یک شاخه از گروه القاعده که در ایران استقرار یافته، و اینک گسترش یافته‌اند، تبلیغ شده باشد. امّا دولت بوش به توصیه آنهایی که به‌طور احمقانه‌یی خواهان مداخله آمریکا در ایران هستند، توجه نخواهد کرد. زیرا آنها کسانی هستند که روابط آنها با خانوادهٔ شاه مخلوع برای ایرانیان به‌جای دموکراسی، نمایانگر استبداد و خودکامگی می‌باشد و مؤید اشتباهات گذشته آمریکا در ایران خواهد بود.

مدت‌ها قبل از بمب‌گذاری‌های ۱۲ مه ریاض، گروه‌های فشار ذی‌نفوذ و محافظه‌کاران جدید در پشت صحنه واشنگتن با یکدیگر هم‌آوا شدند تا مجادله‌ها و گفتگوها در مورد ایران را به‌سوی یک مسیر ستیزه‌جویانه و خصمانه سوق دهند.

شکل دیگری از حکومت در ایران هم به‌نفع مردم آن کشور و هم در جهت منافع جهان خواهد بود. آمریکا باید حساب کرده و دقیق عمل نماید. بسیاری از ایرانیان هنوز خاطرهٔ تلخ کودتای «سیا» در سال ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) را که دولت منتخب «دکتر محمد مصدق» را سرنگون کرد و رژیم دیکتاتوری محمدرضا شاه را بر سر کار آورد، از یاد نبرده‌اند.

شاه هرگز از این تصور در میان ایرانیان که قدرت و مشروعیت وی ساخته و پرداخته اجانب است و از خارج به ملّت ایران، تحمیل شده است، رهایی نیافت و سرانجام با همین تصور هم سرنگون گردید. ما آمریکایی‌ها نباید از یاد ببریم که مداخله آمریکا در ایران در سال ۱۳۳۲ بذرهای وقوع انقلاب اسلامی را در ۲۵ سال بعد، تکوین نهاد. متأسفانه آنانی که در حال حاضر هیاهوی تغییر رژیم اسلامی در ایران را مطرح می‌کنند، دقیقاً گام در همان مسیر مصیبت‌بار قبلی می‌گذارند.»

مخالفان رویکرد براندازی از درون به طور فاحش و گاه بسیار ساده‌انگارانه بر روی این مسئله حساب باز کرده‌اند که در شرایط کنونی ایرانیان نسبت به هر چیز آمریکایی علاقمند

هستند و از هر جایگزینی که آمریکا به‌جای روحانیون حاکم تحمیل نماید استقبال خواهند کرد! طرفداران این نظریه در حال ارزیابی مجدد موضع خود در عراق هستند، جایی که آنها انتظار نمایش و رژه آزادی به‌جای حضور جمعیت‌های خشمگین در خیابان‌ها راکه متفقاً علیه اشغال کشورشان شعار می‌دهند، را داشتند. ایرانیان بسیار ملی‌گراتر از عراقی‌ها بوده و نسبت به آن‌ها کمتر شکاف‌های مذهبی و حتی قومی دارند. مضاف بر آن‌که آنها دارای تاریخی درخشان از مبارزه علیه مداخله خارجی می‌باشند که نقطه اوج آن به قیام تنباکو در سال ۱۸۹۰ (۱۲۶۹ ش)، بازمی‌گردد.

بسیاری از قانون‌گذاران می‌گویند که تاکنون تصمیمی در مورد این موضوع که آنها چگونه قادر به تغییر رژیم در ایران خواهند بود، نگرفته‌اند، امّا بسیاری از آنان بر این باور تاکید دارند که خواهان جنگ علیه نظام ایران نمی‌باشند. اینان شیوهٔ بهتر دفع نظام اسلامی را در کمک مستمر به اصلاح‌طلبانی در داخل می‌دانند که در پی برچیدن حکومت روحانیون می‌باشند.

«براد شرمن» یکی از نمایندگان حزب دموکرات از ایالت کالیفرنیا در مجلس آمریکا اظهار داشته است که «وی خواهان کمک مستقیم به گروه‌های اپوزیسیون ایران است، هرچند که وی اشارهٔ مستقیمی به شورای مقاومت ملّی ننموده امّا گفته است که قصد دارد طرحی را مطرح نماید که تحریم‌هایی را بر ورود کالاهای ایرانی، تحمیل کرده و وام‌هایی را که تهران از بانک جهانی دریافت می‌دارد، محدود سازد.»

«سناتور سام براون بک» جمهوری‌خواه از طرحی حمایت کرده که به‌نظر او بودجه بیشتری را به «رادیوی فردا» اختصاص خواهد داد.[۱]

سه موضع صریح بوش در سال ۱۳۸۱ دقیقاً رویکرد براندازی از درون و به‌کارگیری دیپلماسی عمومی را نشان می‌دهد. نخستین موضع در بیانیه‌یی در بیستم تیرماه ۱۳۸۱ مستتر است و در آن بین ملت و دولت ایران قائل به تفکیک شده و حمایت خود را از مردم ایران اعلام داشته است. دومین موضع به‌مناسبت راه‌اندازی رادیو فردا خطاب به مردم ایران، و سومین

---

۱. یک رادیوی فارسی زبان است که خود را طرفدار نوع غربی دموکراسی در ایران معرفی می‌کند وبا حمایت از ایالات متحده ازکشور چک برای ایران برنامه پخش می‌کند.

موضع در اجلاس سالانه کنگره در بهمن‌ماه ۱۳۸۱ اعلام شده است.

«زلمی خلیل‌زاد» مشاور وقت رییس‌جمهور آمریکا در مورد ایران و عراق و افغانستان وزیر کنونی آمریکا در عراق در مصاحبه‌یی با شبکه «بی‌بی‌سی» در تبیین بیانیه جورج بوش دوم گفت: «در عمل نیروهای خواهان تغییر در ایران قادر به پیشبرد خواسته‌های خود نیستند و بنابراین کاخ سفید در سیاست‌های خود در قبال ایران تغییراتی را ایجاد کرده است. به‌نظر ما ایران در معرض اختلافات داخلی است و ما باید همه تلاش خود را برای «بی‌ثبات کردن اوضاع ایران» انجام دهیم.»(۱)

به راه انداختن آشوب‌ها و اغتشاشات ازجمله در خردادماه ۱۳۸۲، جنگ روانی و تشدید اختلاف داخلی، انتشار اخبار، افزایش شایعات و تبلیغات منفی از طریق رسانه‌ها در زمینه‌های امور داخلی و در خارج از کشور، رواج ابتذال و بسط فرهنگ غربی و فساد اخلاقی، ناکارآمد سازی اقتصادی و اداری برای افزایش درجه نارضایتی‌های مردمی و ایجاد فاصله بین مردم و مسئولین نظام، شکست وحدت و انسجام مردمی و همچنین ازبین بردن رابطه مردم و رهبری و در صورت امکان نفی جایگاه موقعیت دینی ـ سیاسی رهبری و شکست نظریه و نظام مبتنی بر ولایت فقیه، طرح سکولاریزه کردن جمهوری اسلامی و حمله به شخصیت رهبری، تبلیغ گستردهٔ عدم کارآیی نظام، بزرگ‌نمایی و اغراق در نشان دادن ضعف‌ها و نقص‌ها، بی‌اعتنایی به دستاوردها و عملکردهای مثبت و خلّاِ، نفی ارزش وحدت، تأکید افراطی بر نقش سیاسی دانشجویان و استحاله فرهنگی بخشی از اقداماتی است که در راستای فروپاشی و براندازی از درون توسط آمریکا، صورت می‌گیرد.

متأسفانه در طیّ چند سال اخیر چهرهٔ شهرها، فروشگاه‌ها، نمایشگاه‌ها، پوشش بسیاری از جوانان و بانوان، رفتار برخی مدیران و مسئولان و خانواده‌های آنان نسبت به گذشته دگرگونی فاحشی داشته است که زنگ خطری برای امنیت، سیاست خارجی، اقتدار و هویت نظام و منافع ملّی در آینده می‌باشد. اگر با پدیدهٔ غرب‌گرایی و آمریکائیزه شدن فرهنگ عمومی و رسانه‌های کشور برخورد اصولی و سنجیده در سطح مدیریت و سیاست‌های اجرایی صورت نگیرد، قطعاً

---

۱. ویژه نامهٔ صبح صادق مورخ مردادماه ۱۳۸۲، ص ۲۵.

تکرار تاریخ اندلس دور از واقعیت نخواهد بود.

۳. رویکرد بی‌ثبات‌سازی از درون و فشار از بیرون

مقامات آمریکایی به‌دنبال عدم موفقیت دو رویکرد متفاوت فوق الذکر، طرحی ترکیبی را مورد نظر قرار داده‌اند. استراتژی «جنگ روانی» با هدف تضعیف مقاومت و ازبین بردن انسجام و بی‌ثبات‌سازی داخلی و زمینه‌سازی برای پیروزی نظامی در صورت حمله و تهاجم، به‌کار گرفته شده است.

در این رویکرد هدف اوّلیه «تغییر رفتار» یا «تغییر مدیران» و روی کار آوردن دوستان آمریکا می‌باشد. به‌عبارت دیگر ابتدا باید «استحاله فکری نظام» به‌وجود آید و سپس در فرصتی مناسب برای تسلط کامل با استفاده از مدیران وابسته یا مرعوب و با توجه به عدم انسجام نیروها، نارضایتی عمومی ناشی از تحریم اقتصادی و ضعف کارآمدی نظام، در یک حرکت نمایشی نظیر آنچه در افغانستان و عراق واقع شد، حکومت را به دست گیرند و به این ترتیب «تغییر رژیم» تحقق خواهد یافت!

امّا آنچه تاکنون علی‌رغم طراحی استراتژی‌های گوناگون و اجرای برنامه‌های متعدد ملاحظه می‌شود این است که، طیف معروف به «پراگماتیست» که از هر دو حزب هیئت حاکمه می‌باشند معتقدند که هرچند براندازی نظام ایران و بازگرداندن آن به درون قلمرو استراتژیک ایالات متحده یک هدف مطلوب محسوب می‌شود، امّا نظام ایران در قبال همه راه‌های رفته آمریکا مقاومت کرده است، لذا باید آن را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفت. روند تحولات منطقه نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی ایران با عزّت، مواضع خود را حفظ و از آن به خوبی دفاع کرده و با گذشت زمان دولت‌ها و ملّت‌های دیگری در خاورمیانه موافق مواضع ایران خواهند گردید. تجربه‌یی که در این شرایط به دست می‌آید، آن است که در آینده باید همچنان اصول انقلابی را در رابطه با آمریکا به‌کار گرفت، زیرا مقاومت مکتبی و اصول‌گرایانه که حضرت امام(ره) الگوی آن بود، نتایج بهتری برای حفظ منافع و امنیت ملّی کشور به‌دنبال دارد.

استراتژی ایران در مقابله با آمریکا

پیش‌بینی و آینده نگری تحولات سیاسی در صحنه داخلی، منطقه‌یی و بین‌المللی با توجه به عوامل تأثیرگذار بسیاری که وجود دارند، دشوار، حساس، دقیق و عموماً پیچیده بوده و تجزیه و تحلیل آنها برای احتراز از عقب‌ماندگی از تحولات و آثار و تبعات سوء آنها بر اوضاع و احوال کشور ضروری و لازم است.

نکته بسیار مهم و حائز توجه آن است که جمهوری اسلامی ایران به مقتضای طبیعت و به‌سبب ویژگی‌های اسلامی و مستقل بودن، طبعاً قادر نیست رفتاری شبیه بسیاری از کشورهای دیگر در موارد مشابه، داشته باشد، بنابراین باید راهکارهای متفاوتی ارائه کند که احتمال موفقیت و پیشرفت بیشتری داشته باشد و تا آنجا که مقدور است فعالانه در دفاع از موجودیت، هویت، امنیت، منافع ملّی و تمامیت ارضی، عمل کند تا هیچ فرصتی از دست نرود، حتی اگر امکان موفقیت زیادی در آن نباشد.

سرعت عمل و بهره‌برداری از فرصت‌ها و امکانات لازمه هرگونه اقدام و مقابله است، اتخاذ سیاست مقاومت و ایستادگی را می‌توان و باید به‌عنوان یکی از موضوع‌های اصلی این استراتژی تلقی نمود. زیرا در استراتژی آمریکا، هدف، تهاجم به جهان اسلام و ایران ـ به‌عنوان اصلی‌ترین عضو در محور شرارت ـ می‌باشد. با توجه به این‌که ایران آماج این حملات می‌باشد، طبیعتاً نمی‌تواند خود را از صحنه کنار کشیده و نسبت به حوادث و وقایعی که در این زمینه اتفاق می‌افتد نقش فعالی نداشته باشد.

تردیدی نیست که دو راه پیش رو قرار گرفته است، یا این‌که تسلیم خواسته‌ها و مطامع زورگویانه و سلطه‌طلبانه، شود و یا اینکه با قوّت و قدرت در مقابل زیاده‌خواهی‌ها و سلطه‌جویی‌ها، مقاومت نماید.

در سیاست ایستادگی و تقابل با سیاست نظامی‌گری آمریکا تأکید بر این نکته ضرورت دارد که ضرورتاً منظور از مقاومت و ایستادگی، برخورد نظامی و یا اعلام جنگ نمی‌باشد. بلکه مساعی دولت‌مردان باید در این جهت باشد که با افزایش موانع، این سیاست را با ناکامی و شکست مواجه سازند. اتخاذ این سیاست در عین حال متکی بر این اصل است که هرگونه نرمش

و ملایمت در قبال هدف‌های آمریکا، هیئت حاکمه آن کشور را در افزایش توقعات و خواسته‌های خود گستاخ‌تر نموده و به حصول کامیابی امیدوارتر می‌کند و لذا بر فشارهای آنها خواهد افزود.

البته اتخاذ سیاست ایستادگی و مقاومت به‌معنای تحریک دشمن نخواهد بود، بلکه باید با درایت در مسیر تحولات بین‌المللی و منطقه‌یی همچون گذشته، راه و روشی را اتخاذ نمود که آنان قادر نباشند تا در این رهگذر توجیهی برای برخورد نظامی با ایران داشته باشند.

۱. مقابله با تهدیدها در داخل

شرایط و ساختار داخلی معمولاً در روابط خارجی و بین‌المللی تأثیر برتر داشته و نقش اساسی را ایفاء می‌کند، به عبارت دیگر اوضاع و احوال داخلی تعیین‌کنندهٔ مواضع و رفتارهای دیگران می‌باشد. بنابراین مهم‌ترین اقدامات در مقابله با تهدیدها باید با توجه به وضعیت داخلی و در داخل کشور، صورت پذیرد، که محورهای عمدهٔ آن عبارتند از:

۱ـ۱. حفظ وحدت ملی

لازمه مقاومت و ایستادگی در قبال دشمن، وحدت و انسجام درونی است. لذا در اتخاذ سیاست خارجی باید کلیه ارگان‌ها و دستگاه‌ها و سازمان‌ها به‌گونه‌یی عمل کنند که وحدت و انسجام ملّی حفظ شود و به‌علاوه کلیه اقدامات در چارچوب قانون اساسی و سیاست‌های رسمی انجام گردد.

بنابراین بحث دوگانگی در حاکمیت به‌ویژه در اعمال سیاست خارجی کاملاً مردود و برای کشور خطرناک است. بیان مواضع متفاوت گرچه نوعی سردرگمی برای دشمن ایجاد می‌کند، ولی در داخل کشور نیز پراکندگی و اختلاف را به دنبال خواهد داشت.

قطعاً یکی از دلایل پیروزی انقلاب اسلامی و تداوم آن و ایجاد اقتدار ملّی، انسجام و هماهنگی اکثریت مردم در مواضع سیاسی و تبعیت آنان از رهبری انقلاب بوده است. به‌عبارت دیگر وحدت مردم و رهبری توانست بسیاری از توطئه‌ها را خنثی و اعتماد ملی را به‌وجود آورد

و ضربات مستمر و پی‌درپی به عوامل و پایگاه‌های آمریکا، وارد سازد. لذا از هرگونه تفرقه و تجزیه نیروها و درگیرکردن جریان‌ها باید جلوگیری شود.

۱ـ۲. کارآمدی نظام

تأمین نیازها و تحقق شعارهای انقلاب و تلاش برای برقراری عدالت و قانون‌مندی موجب انسجام مردم و نظام می‌شود، در غیر این صورت نارضایتی، انفعال، بی‌تفاوتی و یأس آنان را به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل یکی از سیاست‌های جدی در مقابله با ایران از سوی دشمنان، تلاش برای ناکارآمد معرفی کردن نظام و مواجه کردن آن با معضلات عدیده و اشکالات متعدد و در نهایت جداکردن مردم از نظام و درواقع بی‌دفاع ساختن کشور، می‌باشد.

خدمت‌رسانی به مردم، اگرچه باید همیشگی باشد، ولی باید توجه نمود که شعار اصلی و استراتژیک نظام است و هرگونه اقدامی در جهت عملی شدن آن کمکی به قدرت دفاعی کشور است.

۱ـ۳. افشای توطئه‌ها و تحریکات

غالب مردم تصویر شفاف و روشنی از میزان و شدت توطئه‌ها و تحریکات آمریکا ـ اسرائیل برضد جمهوری اسلامی ایران ندارند. تداوم این وضعیت، زمینه‌ساز نفوذ دیدگاه‌ها و مواضع دشمن می‌شود. جامعه ایران باید به این جمع‌بندی برسد که دشمن با تمام امکانات در مقابل نظام و ملت مسلمان ایستاده و کشور با تهدید جدی روبرو می‌باشد. بنابراین اگر ذهنیت مردم در ارتباط با تهدیدهای ملموس آمریکا قرار گیرد، زمینه برای «مقاومت عمومی» و «دفاع ملّی» بهتر و گسترده‌تر خواهد بود.

۲. مقابله با تهدیدها در خارج از کشور

جهان اسلام چه به لحاظ جغرافیایی و چه به لحاظ اعتقادی بر استراتژی جمهوری اسلامی عمیقاً تأثیرگذار است و این مهم با عنایت به اهمیت افکار عمومی در جهت‌گیری‌های

مسلمانان، ارتباط و تأثیرگذاری بر جمعیتی که در مناطق استراتژیک جهان زندگی می‌کنند، بسیار تعیین‌کننده است.

در حال حاضر به دلیل اتخاذ سیاست‌های خصمانه و چالش‌های شدید امنیتی هیئت حاکمه آمریکا در قبال مسلمین، افکار عمومی در جهان اسلام، تنفر و دشمنی شدیدی با این دولت و دولت‌های وابسته و اقمار و اذناب آنها دارد. در این شرایط امکان تعمیق چالش‌های آمریکا در جهان اسلام بیش از گذشته فراهم شده است.

متأسفانه افکار عمومی جهان اسلام به دلایلی هنوز نتوانسته است قالب‌های مناسب و هدایت‌شده‌یی را داشته باشد. اولاً افکار عمومی در بسیاری از کشورها با منافع حاکمیت آن کشور در تعارض قرار دارند، ثانیاً مرکزیت هدایت‌کننده، تغذیه‌کننده و قابل قبولی به‌عنوان مغز ارتباطی و فرماندهی وجود ندارد، هرچند اخیراً شبکه‌های تلویزیونی خاصی تلاش کرده‌اند این نقش را ایفا کنند ولی به علت نداشتن اصالت و عدم هماهنگی با فرهنگ و ارزش‌های اسلامی مردم نتوانسته‌اند این نقص عمده را برطرف نمایند.

در یک قرن اخیر چندین بار، فرصت‌های مناسبی برای جهان اسلام به‌وجود آمد تا نظام نوینی را در داخل و روابط خارجی شکل دهد، امّا به‌دلیل اختلاف نظر، حضور عوامل نفوذی، ضعف رهبری، عدم حضور فعّال و فقدان مشارکت تمامی اقشار مسلمانان و مهم‌تر از همه ضعف آگاهی از وضعیت حال و عدم نگرش به آینده، چالش‌های جهان اسلام با استکبار مسلط ادامه یافته است.

تحکیم و گسترش روابط با دولت‌های مسلمان و گفتگو با مراکز علمی، دینی و تحقیقاتی و بررسی راه‌های مقابله مشترک و بسیج نیروها و امکانات جهان اسلام برای مبارزه با سلطه استکبار سرمایه‌داری به رهبری آمریکا، از راه‌کارهای مؤثر و سازنده و قطعاً در راستای منافع مسلمانان می‌باشد.

در شرایط کنونی باید جنبه‌های ایدئولوژیک سلطه آمریکا و مقولات مربوط به آن از قبیل حقوق بشر، اصلاحات، جهانی‌سازی، بازار آزاد، آزادی بدون مرز و بدون تعریف را در جهان اسلام افشا و هدف‌های کوتاه و بلندمدت آنها را به مردم اعلام نمود. هم‌گرایی در جهان

اسلام و تقویت نهادهای فراگیر غیر دولتی و فعّال سازی آنها در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تقویت و بسط عوامل پایداری در مقابل سلطه آمریکا از وظایفی است که باید به‌درستی و دقت طراحی و اجرای آنها پی‌گیری شود.

۳. راهکارهای مقابله با چالش‌های آینده

۱. به‌کارگیری دیپلماسی عمومی و تهاجم متقابل فرهنگی، تبلیغاتی و سیاسی که پس از طراحی کارشناسانه و آگاهانه با مسئوولیت یکی از دستگاه‌های ذی‌ربط اجرا و پی‌گیری شود، مفید و مؤثر است. زیرا برخلاف تصور رایج، بخشی از جامعه آمریکا برای پذیرش ارزش‌های دینی، عقاید و معارف اسلامی، دیدگاه‌های حق‌طلبانه و عدالت‌خواهی آمادگی را دارد.

به‌نظر می‌رسد هیئت حاکمه ایالات متحده نیز از این جهت بسیار نگران است، زیرا نظریه‌ها و ایدئولوژی لیبرال دموکراسی مانند گذشته جاذبه چندانی ندارد و گسترش موج گرایش به اسلام سیاسی و انقلابی بسیاری از معادلات و ساختار موجود را دگرگون می‌کند.[۱]

۲. برخورد از موضع اقتدار با مواضع آمریکا همچنین طرح مباحث جدید و برخورد تهاجمی برای تعدیل در مواضع تهاجمی آنان بسیار مفید می‌باشد. دیپلمات‌ها و رسانه‌های آمریکا قادر به مقابله به مثل و پاسخگویی نیستند و در شرایط انفعالی قرار می‌گیرند.

سخن آخر

در پایان نوشته سخنی از قرآن‌کریم به عنوان حسن ختام ذکر می‌شود شاید که تحقق آن در آینده‌ای نه‌چندان دور، مصداق دیگری از حاکمیت سنت‌های الهی باشد.

«یریدون لیطفئوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لوکره الکافرون»[۲]

کفار می‌خواهند با تبلیغات و شعارهایشان نور خدا را خاموش نمایند و دین حق را از

---

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: فوّاز.ای.جرجیس، «آمریکا و اسلام سیاسی»، ترجمهٔ سیدمحمدکمال سروریان، از انتشارات پژوهشکده راهبردی، تهران، ۱۳۸۲.

۲. سورهٔ صحف، آیهٔ ۸.

بین ببرند، در حالی که این ارادهٔ قطعی خداوند است که پرتو حقانیت دین او و روشنایی راه او به نهایت می‌رسد اگر چه کفار نخواهند و از وقوع آن ناراحت باشند.

و ماالنصرالاّ من عندالله العزیز الحکیم

رجال سیاسی

آیزنهاور، دوایت (۱۹۶۹ـ۱۸۹۰)

ژنرال پنج ستاره آمریکایی و رئیس‌جمهور آن کشور (۱۹۶۱ـ۱۹۵۳) که در طول جنگ دوم فرماندهی کل نیروهای متفقین را در جبههٔ نرماندی علیه آلمان نازی بر عهده داشت. دکترین آیزنهاور اشاره به نوعی آیین سیاسی دارد که به موجب آن آمریکا خود را متعهد به دفاع از کشورهایی می‌دانست که علیه کمونیسم می‌جنگیدند.

برژنیسکی، زبیگنیو (۱۹۲۸)

مشاور امنیت ملی کارتر در سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۷۷ و از استراتژیست های معروف آمریکا.

بوش، جرج (۱۹۲۴)

چهل و یکمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۹۳ـ۱۹۸۹) که در زمان ریاست وی جنگ دوم خلیج فارس به رهبری آن کشور علیه عراق انجام شد.

بوش، جرج دبلیو (۱۹۴۶)

چهل و سومین رئیس‌جمهور آمریکا (۲۰۰۱) که در دوران وی حادثهٔ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و جنگ آمریکا علیه افغانستان (اکتبر ۲۰۰۱) و علیه عراق (مارس ۲۰۰۳) اتفاق افتاد.

ترومن، هاری (۱۸۸۴ـ۱۹۷۲)

سی و سومین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۵۳ـ۱۹۴۵) وی در اواخر جنگ دوم وارد صحنه شد و بافروافکندن دو فروند بمب اتمی بر فراز شهرهای هیروشیما و ناگازاکی در ۶ و ۹ اوت ۱۹۴۵ به آن جنگ خاتمه داد.

جانسون، لیندون (۱۹۰۸ـ۱۹۷۳)

سی و ششمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۶۹ـ۱۹۶۳) که پس از کشته شدن جان اف کندی یه آن مقام رسید و نقش مهمی در جریان جنگ خونین ویتنام ایفا کرد.

چینی، دیک (ریچارد) (۱۹۴۱)

سیاستمدار آمریکایی، وزیر دفاع جرج بوش اول و معاون رئیس‌جمهور جرج بوش دوم از سال ۲۰۰۱. وی از جمله شخصیتهای کلیدی و پشت پرده در سیاستهای آمریکا در سه دهۀ اخیر است.

دوبچک، الکساندر (۱۹۲۱ـ۱۹۹۲)

سیاستمدار چک و رهبر جریانی موسوم به بهار پراگ که به تجاوز شوروی به خاک چکسلواکی و اشغال آن کشور توسط ارتش سرخ منجر گردید. (۱۹۶۸). وی از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ رئیس مجلس فدرال آن کشور بود.

رامسفلد، دونالد

وزیر دفاع آمریکا در دوران بوش دوم (ژانویه ۲۰۰۱) که جنگ آن کشور علیه افغانستان (اکتبر ۲۰۰۱) و عراق (مارس ۲۰۰۳) را رهبری کرد و مورد انتقاد شدید مخالفین قرار گرفت. پس از پیروزی دموکراتها در انتخابات میان دوره‌ای کنگره (نوامبر ۲۰۰۶) ناچار به کناره‌گیری از مقام خود شد و رابرت گیتس به جای وی منصوب گردید.

روزولت، تئودور (۱۹۱۹ـ۱۸۵۸)

بیست و ششمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۰۵ـ۱۹۰۱)

روزولت، دلانو (۱۹۴۵ـ۱۸۸۲)

سی و دومین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۴۵ـ۱۹۳۳) که نقش مهمی در ورود نیروهای آمریکایی در جنگ دوم جهانی و شکست آلمان نازی ایفاء کرد.

ریگان، رونالد (۲۰۰۴ـ۱۹۱۱)

چهلمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۸۹ـ۱۹۸۱) که در دوران وی با استقرار موشکهای اتمی در قارهٔ اروپا و اشغال افغانستان توسط شوروی، جنگ سرد به اوج خود رسید.

عبدالعزیزبن عبدالرحمن ال سعود (۱۹۵۳ـ۱۸۷۹)

نخستین پادشاه عربستان سعودی (۱۹۵۳ـ۱۹۳۲) که دارای پیوندهایی بسیار نیرومند با آمریکا بود. پس از مرگ وی پنج تن از فرزندان وی سلطنت آن کشور را عهده‌دار بوده‌اند که عبارتند از:

۱. سعود بن عبدالعزیز (۱۹۶۴ـ۱۹۵۳)

۲. فیصل (۱۹۷۵ـ۱۹۶۴)

۳. خالد (۱۹۸۲ـ۱۹۷۵)

۴. فهد (۲۰۰۵ـ۱۹۸۲)

۵. عبدالله (-۲۰۰۵)

فورد، جرالد (۲۰۰۶ـ۱۹۱۳)

سی و هشتمین رئیس‌جمهور آمریکا که پس از استعفای ریچارد نیکسون در جریان رسوایی واترگیت به جای وی نشست. وی نخستین رئیس جمهور غیر منتخب آمریکا بود.

کارتر، جیمی (۱۹۲۴)

سی و نهمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۸۱-۱۹۷۷) که در ظاهر با حمایت از سیاستهای بشردوستانه و در واقع با هدف ادامهٔ استثمار کشورهای جهان سوم وارد کاخ سفید شد. تجاوز عراق به ایران (۱۳۵۹) و اشغال افغانستان توسط شوروی (دسامبر ۱۹۷۹) در دوران ریاست جمهوری وی رخ داد.

کرامول، اولیور (۱۶۵۸-۱۵۹۹)

ژنرال و سیاستمدار انگلیسی و رهبر پیورتین‌ها در پارلمان آن کشور که در جنگ داخلی نقش مهمی ایفا کرد.

کندی، جان (۱۹۶۳-۱۹۱۷)

سی و پنجمن رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۶۳-۱۹۶۱) که با اختلاف آراء اندکی بر رقیب جمهوری‌خواه خود (ریچارد نیکسون) پیروز شد. در دوران ریاست جمهوری وی جریانات خطرناکی در رابطه با شوروی از جمله بحران موشکی کوبا (اکتبر ۱۹۶۲) پیش آمد و دو کشور تا پرتگاه جنگ اتمی پیش رفتند. وی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ در شهر دالاس تگزاس کشته شد. جریان قتل وی پس از گذشت بیش از چهل سال هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

گورباچف، میخائیل (۱۹۳۱)

اصلاح‌طلب روسی و آخرین رئیس‌جمهور اتحاد شوروی که پس از کودتای نافرجام اوت ۱۹۹۱، پایان حیات آن کشور را در دسامبر ۱۹۹۱ اعلام کرد.

لینکن، آبراهام (۱۸۶۵-۱۸۰۹)

شانزدهمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۸۶۵-۱۸۶۱) و از سردمداران برابری حقوق سفیدپوستان و سیاهپوستان آمریکا که به دست یکی از مخالفان خود به قتل رسید.

واشنگتن، جرج (۱۷۹۹-۱۷۳۲)

اولین رئیس جمهور آمریکا (۱۷۹۷-۱۷۸۹) و از بنیانگذاران استقلال آن کشور.

هیتلر، آدولف (۱۹۴۵-۱۸۸۹)

رهبر آلمان نازی و نویسندهٔ کتاب معروف نبردمن که آن کشور را وارد جنگ جهانی دوم کرد (۱۹۴۵-۱۹۳۹) و باعث حملات گسترده نیروهای متفقین علیه نیروهای آلمانی و کشته و زخمی شدن میلیونها نفر گردید.

یاروزلسکی، ویچچ (۱۹۲۳)

ژنرال لهستانی، رئیس حکومت نظامی (۱۹۸۱)، نخست‌وزیر (۸۵-۱۹۸۱) و رئیس‌جمهور (۹۰-۱۹۸۵). وی مسئول سرکوب جنبش همبستگی به رهبری لخ والسا بود که در این کار خود به موفقیت دست نیافت.

پاره‌ای اصطلاحات

آواکس

اصطلاحی برای «سیستم اخطار و کنترل هوابرد» که یکی از پدیده‌های جنگ الکترونیک است و در دورن هواپیماهای مخصوص بوئینگ قرار دارد.

بازدارندگی

تمهیدات ویژه‌ای که مانع از بروز جنگ مستقیم بین دو قدرت بزرگ می‌شود.

پیمان بریان ـ کلوگ (۱۹۲۸)

قراردادی که به موجب آن جنگ به عنوان وسیلهٔ اعمال سیاست ملی تقبیح گردید ولی به عنوان وسیلهٔ اعمال سیاست بین‌المللی و جمعی پذیرفته شد.

جنگ پیشگیرانه

اقدام در وارد آوردن ضربهٔ نظامی به دشمن به منظور پیشگیری از حملهٔ متقابل آن.

سیاست درهای باز

سیاستی است که طبق آن از لحاظ تجاری با کلیهٔ کشورها ترتیبی اعمال می‌شود که به هیچ یک از آنها حق انحصاری و یا امتیاز خاص اعطاء نمی‌گردد.

دکترین کارتر

آیین سیاسی جیمی کارتر سی و نهمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۹۸۱-۱۹۷۷) که به موجب آن اولویت به سیاستها و ژستهای حقوق بشری داده می‌شود.

دکترین مونرو

آیین سیاسی جیمز مونرو رئیس‌جمهور آمریکا که در سال ۱۸۲۳ اعلام شد و مشتمل بر ارکان ۴ گانه‌ای بود که هدف آن محدودکردن قدرتهای اروپایی و تبیین فعالیتهای آمریکا بود.

لبنس روم

اصطلاحی است آلمانی به معنای فضای حیاتی. این اصطلاح برای نخستین بار در سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۰ توسط برخی از روزنامه‌نگاران برای توجیه جنگهای توسعه‌طلبانه «رایش دوم» مورد استفاده قرار گرفت. هیتلر ونازی‌های آلمان در سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ تصرف شرق اروپا را دستاویزی برای شعار فضای حیاتی در رایش سوّم قرار دادند. اصطلاح «دویچ روم» نیز مترادف عبارت فوق است.

مهاردوگانه

یکی از استراتژیهای آمریکا در برابر ایران و عراق به منظور مهار و در نهایت منزوی ساختن آن دو کشور است.

نبردمن

انجیل سیاسی آلمان نازی است که آدولف هیتلر آن را در دوران زندان به رشتهٔ تحریر درآورد (۱۹۲۴) و تا سال ۱۹۴۰، شش میلیون نسخه از آن به فروش رفت. کتاب نبرد من بیانگر سلسله اندیشه‌هایی‌ست که دنیا را به کام جنگ جهانی دوم کشانید.

فهرست منابع

● کتابها

آشوری، داریوش، «دانشنامه سیاسی»، تهران: مروارید ـ سهروردی، ۱۳۶۶.

ـ بورک، س؛ زیرینگ، لورنس، تاریخ روابط خارجی پاکستان، ترجمهٔ وفایی، تهران: کویر، ۱۳۷۷.

ـ بورگ، رچ، آمریکا در سراشیبی گومورا، ترجمهٔ هما هاشمی، تهران: حکمت، ۱۳۷۹.

ـ بیل، جیمز، شیروعقاب، روابط نافرجام ایران و آمریکا، ترجمهٔ فروزندهٔ برلیان، تهران: فاخته، ۱۳۷۱.

ـ رضازادهٔ ملک، رحیم، تاریخ روابط کشورهای ایالات متحده، تهران: طهوری، ۱۳۵۰.

ـ زونیس، ماروین، شکست شاهانه، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۰.

ـ شیخ عطار، علیرضا، ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.

ـ طیرانی، بهروز، روزشمار روابط ایران و آمریکا، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.

– علی بابایی، غلامرضا. تاریخ سیاست خارجی ایران. تهران: درسا، ۱۳۷۵

ـ علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ تاریخی ـ سیاسی ایران و خاورمیانه، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۴.

ـ فردوست، حسین، ظهور و سقوط پهلوی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۹.

ـ فواز، جرجیس، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمهٔ سیدکمال سروریان، تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

● نشریات

ـ ترجمان (شماره‌های متعدد).

ـ جمهوری اسلامی (شماره‌های مختلف).

– دیدگاههاو تحلیل‌ها. ماهنامهٔ دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی (شماره‌های متعدد).

- رسالت (شماره‌های مختلف).
- فصلنامهٔ خاورمیانه، مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه (شماره‌های متعدد).
- کیهان (شماره‌های متعدد).
- مجلهٔ آسیای مرکزی و قفقاز، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (شماره‌های گوناگون).
- مجلهٔ سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی (شماره‌های گوناگون).

سایر منابع

باتوجه به شمار فراوان منابع راجع به تحولات خاورمیانه فهرست ذیل فقط جهت اطلاع ضمیمه این کتاب شده است.

Bibliographies and Bibliographical Surveys

Abstracta Islamica, Revue des Études islamiques, 1927 ff., from 1965 independent as *Abstracta Islamica. Supplément à la Revue des Études islamiques.*

Atiyeh, George N.: *The Contemporary Middle East*: 1948-1973. A Selective and Annotated Bibliography, Boston, Mass.: Hall 1975.

Behn, Wolfgang H.: *Islamic book review index,* vol. 1–7, Berlin: Adiyol 1982–1988, vol. 8 ff. Millesville, Pa., Adiyol 1989 ff.

Bernath, Mathias/Karl Nehring (eds), *Historische Bücherkunde Südosteuropa,* vol. 2, part 1., *Osmanisches Reich, Makedonien, Albanien,* Munich: Oldenburg 1988.

Berque, Jacques (red.), *Bibliographie de la culture arabe contemporaine,* Paris: Sindbad 1981.

Centre d'Études pour le monde arabe moderne: *Arab Culture and Society in Change,* Beirut: Dar el-Machreq 1973.

Endreß, Gerhard, *Der Islam.* Eine Einführung in seine Geschichte, Munich: Beck 1991, pp. 247–90.

Haarmann, Ulrich (ed.), *Geschichte der arabischen Welt,* Munich: Beck 1987, pp. 662–76.

Hopwood, Derek/Diana Grimwood Jones (eds), *Middle East and Islam. A Bibliographical Introduction,* Zug: Inter Documentation 1972,[2] 1979, Supplement 1977–1983, ed. by Paul Auchterlonie, Zug: Inter Documentation 1986.

Kornrumpf, Hans-Jürgen, *Osmanische Bibliographie mit besonderer Berücksichtigung der Türkei in Europa,* Leiden: Brill 1973 (Handbuch der Orientalistik, Abt. 1, Ergänzungsband 8).

Lowenstein, Amy C. (ed.), *The Middle East Abstracts and Index,* vols 1–8, Pittsburgh, Penn.: *Northumberland Press1978–1986,* vols 9–13 (ed. James Joseph Sanchez), Northumberland Press, Seattle, Wash., 1987–1990.

Lücke, Hanna, *Der 'islamische Fundamentalismus' in der Rezeption der deutsch– und englischsprachigen Forschungsliteratur unter besonderer Berücksichtigung Ägyptens,* incompl. MA thesis, Bonn University (1992), pp. 226–50.

Pearson, James Douglas (ed.), *Index Islamicus. A catalogue of articles on Islamic subjects in periodicals and other collective publications, 1906–1955,* Cambridge: Heffer 1958; Supplements 1–5, Cambridge: Heffer, 1962–1967, London: Mansell, 1972–1983. [Continued as *The Quarterly Index Islamicus* I ff., London: Mansell, 1977 ff.]

Schwarz, Klaus, *Verzeichnis deutschsprachiger Hochschulschriften zum Islamischen Orient* (1885–1970), Freiburg im Breisgau: Schwarz 1971.

Works in Oriental Languages

'Abd al-Hāmid al-Thānī, al-Sulṭān: *Mudhakkirāti al-siyāsīya 1891–1908,* ['My political

memories'], Beirut ²1402 [1982] [Ottoman first version of 1919].
'Abd al-Rāziq, 'Alī, *al-Islām wa-uṣūl al-ḥukm*, Beirut: al-Arabīya 1972.
'Abduh, Muḥammad, *al-Islām wa-n naṣrānīya ma'a l-'ilm wa-l-madanīya* ['Islam and Christianity in relationship to science and civilization'], ed. Muḥammad Rashīd Riḍā, Cairo: al-Manār 1341 [1923/24].
Afghānī, Aḥmad al-, *Sarāb fī Īrān – kilmāt sari'a ḥaula al-Khumainī wa-dīn al- shī'a* ['Illusion in Iran – Quick words on Khomeini and the Shi'a religion'] [Riyadh?] 1401 [1982].
[Egypt] Wizārat al-Auqāf wa-l-Shu'ūn al-Islāmīya, *al-Azhār tārīhukhū wa-taṭawwuruhū* ['The Azhar: its history and its evolution'] Cairo: al-Sha'b 1383 [1964].
Aḥmad, Rif'at Sayyid, *al-Islāmbūli – Ru'yā jadīda li-tanzīm al-jihād* [al-Islāmbūlī, – 'A new view for the organization of the "jihād"'], Cairo: Madbuli [1988].
Akgün, Seçil, *Halifelijin kaldırılması ve laiklik* (1924–1928) ['The abolition of the caliphate and laicism'], Ankara: Turkan n.d.
Ālūsī, Maḥmūd Shukrī al-: *Tārīkh Najd* ['History of Najd'], Cairo: al-Dīnīya 1343 [1925], ²1347 [1929].
Amīnī, Muḥammadhādī al-, *Makka* ['Mecca'], Tehran: Maktab Nashr al-'Ilm 1988.
'Aqqād, 'Abbas Maḥmūd al-, *Hitler fī l-mīzān* ['Hitler on the scales'], Cairo 1940.
Arslān, Shakīb, *Ḥāḍir al-'alam al-islāmī* ['The Islamic World at present'], I–IV, "Isā al-Bābī al-Ḥalabī' 1352 [1933/34] [transl. by Ajjaj Nuwaihiḍ, with commentary by Arslān, in Lothrop Stoddard, *The New World of Islam*, London 1921].
——*Li-mādhā ta'akhkhara al-muslimūn wa-li-mādha taqaddama ghairuhum* ['Why have the Muslims lagged behind, and why have others gone forward?'] reprinted Caairo: al-Bashīr [1985, 1st ed., 1930].
——*Sīra dhātīya* ['Autobiography'], Beirut: Dār al-Ṭalī'a 1969.
Ashhab, Muḥammad al-Ṭayyib b. Idrīs al-, *al-Sanūsī al-kabīr 'arḍ wa-taḥlīl li-di'āmat ḥarakat al-iṣlāḥ al-sanūsī* ['The Great Sanusi – explanation and analysis of the support of the Sanusi reform'], Cairo: Muḥammad 'Āṭif 1956.
'Auda, 'Abd al-Qadir, *al-Islām baina jahl abnā'ihī wa 'ajz 'ulama'ihi* ['Islam between the ignorance of its followers and the incompetence of its ulama'], al-Muḥtār al-Islāmī [circa 1950].
'Ayyāshī, Aḥmīda, *al-Islāmīyūn al-jazā'irīyūn baina s-sulṭa wa-l-raṣṣāṣ* [The Algerian Islamists between sovereignty and bullets], Algiers: Dar-al-Ḥikma 1992.
Bābāḥān[ov], Ḍiyā' al-Dīn, *al-Islām fī l-ittiḥād al-sūfyātī mustaqill 'an al-daula wa-yatamattā bi-nafs al-ḥuqūq ka-l-adyān al-ukhrā* ['Islam in the Soviet Union is independent from the state and enjoys the same rights as other religions'], Moscow: Novosti no year [circa 1963].
Bakri, Muḥammad Taufīq al-, *al-Mustaqbal li-l-Islām* ['The Future belongs to Islam'], Cairo: Al'umūmīya 1310 [1892/93].
Bannā, Hasan al-, *Mudhakkirāt al-da'wa wa-l-dā'īya* ['Recollections of propaganda and the propagandist'] Cairo: Dār al-Kitāb al-'Arabī (ca. 1951).
Bārūdī, Za'īma Sulaimān al- [ed.], *Ṣafaḥāt khālida min al-jihād* ['Immortal phases of the righteous war'], Cairo: al-Istiqlāl al-Kubrā 1964.
Bashmīl, Muḥammad Aḥmad, *al-Qaumīya fī nazar al-Islām* ['Nationalism from the

Islamic point of view'], Beirut 1960.
Bazzāz, 'Abd al-Raḥmān al-, 'al-Qaumīya al-'arabīya wa-l-Islām' ['Arab nationalism and Islam'] in id., *Min rūḥ al-Islām*, Baghdad 1959 [1st ed. Baghdad 1952, transl. by S. Haim in WI 3 (1954), pp. 201–18].
Birinci, *Dünya Harbinde Türk Harbi*, vol. I, *Osmalı Imperatorlujunun siyasî ve askerî hazırlıkları ve harbi girisi* ['The Turkish War in World War I – Political and military preparations of the Ottoman Empire and entrance into war'], Ankara 1970.
Dabbāgh, Mustafa Murad al-, *Biladuna Filasṭīn* ['Our country Palestine'] Beirut 1965.
Devlet, Nadir, *Rusya Türklerinin millî mücâdele tarihi* (1907–1917) ['History of the national fight of Russian Turks'], Ankara: Türk Kültürünü Arastırma Enstitüsü, 1985.
Fāḍil, Muḥammad, *al-Naft wa-l-waḥda al-'arabiya* ['Oil and the Arab Union'], Beirut: Markaz al-Buḥūth 1979.
Faraj 'Aṭīya, 'Abdassalām, *al-Jihād al-farīḍa al-ghā'iba* ['The just war – the absent duty'], Amman (1981/82).
Fāsī, 'Allāl al-, *al-Ḥaraka al-istiqlālīya fi l-Maghrib* ['The independence movement in the Maghreb'], Cairo 1948.
Jad'ān, Fahmī, *Usus al-taqaddum 'inda mufakkirī l-Islām fi l-'ālam al-'arabi al-ḥadīt* ['Foundations of progress among Islamic intellectuals in the Modern Arab World'], Beirut: al-Mu'assasa al-Arabīya 1979.
Jamāl, Aḥmad Muḥammad, *Isti'mār wa-kifāḥ* ['Colonialism and conflict'], Mecca: al-Thaqāfa 1374 [1955].
——*Fikrat al-daula fi l-Islām* ['The Idea of the state in Islam'], Riyadh: al-Sa'ūdīya 1406 [1986].
——*Naḥwa siyāsa 'arabīya ṣariḥa*, [Towards a clear Arab policy'], Mecca: Dār al-Thaqāfa 1381 [1962].
Jaudat Pāshā, Aḥmad, *Tārīkh-i Jaudat* [Jaudat's Chronicle'], 12 vols, Istanbul: 'Uthmānīya 1309 [1891/92].
Jāwīs, 'Abd al-'Azīz, *al-Islām dīn al-fiṭra* ['Islam – the religion of human nature], Cairo: al-Zahrā 1987.
Ghazzālī, Muḥammad al-, *al-Islām wa-l manāhij al-ishtirākīya* ['Islam and socialist programmes'], Cairo: Dār al-Kātib al-'Arabī '1951.
——*al-Islām wa-l-istibdād al-siyāsī* [Islam and political despotism'], Cairo: Dār al-Kātib al-'Arabī, n.d. [around 1952].
Ḥaddād, Muḥammad 'Alī al-, *Ḥāḍir Ṭarāblus al-gharb* ['Tripoli today'], I, Baghdad: al-Jazīra 1356 [1937].
Hājirī, Yūsuf al-, *al-Sa'ūdīya tabtali' al-Yaman, qiṣṣat al-tadakhkhulāt fi shu'ūn ashshaṭr al-shamālī li-l-Yaman* ['Saudi Arabia swallows Yemen. A history of interventions in the affairs of the northern half of the Yemen'], London: al-Ṣafā 1988.
Ḥanafī, Ḥasan, *al-Dīn wa-l-thaura fi Miṣr*, ['Religion and revolution in Egypt'], Cairo: Dār Thābit 1988.
——*al-Yasār al-islāmī* ['The Islamic Left'], Cairo: Madbūlī 1981.
Ḥarakat al-ittijah al-islāmī, *Haqā'iq ḥaula ḥarakat al-ittijāh al-Islāmī* [Movement of the Islamic Direction: Truths about the Movement of the Islamic Direction'], [Tunis] [1983].

Ḥarakat al-Taḥrīr al-Waṭanī al-Filasṭīnī 'Fataḥ', *al-Jihād al-islāmī* ['The National Palestinian Liberation Movement: the just Islamic war'], mimeographed typescript, n.p., August 1981, 335 pages.

Khashīm, Ḥasan 'Alī, *Ṣafaḥāt min jihādinā al-waṭanī* ['Stages in our national fight'], Tripoli: Maktabat al-Fikr 1394 [1974].

Ḥibshī, Muḥammad 'Umar al-, *al-Yaman al-janūbī* [Southern Yemen'], Beirut 1968.

Ḥusain, Ṭāhā, *Fī l-shi'r al-jāhilī*, ['On pre-Islamic Poetry'], Cairo: Dār al-Kutub 1344 [1926].

Ḥusaninī, al-Sayyid 'Abdallāh al-, *Mu'tamar Harad wathā'iq wa-maḥāḍir* ['The Harad Conference – Documents and Proceedings'] Beirut: Dār al-Kitāb al-Jadid 1966.

Ḥusainī, Isḥāq Mūsā al-, *al-Ikhwān al-muslimūn kubrā l-ḥarakāt al-islāmīya al-ḥadītha* ['The Muslim Brothers – the greatest modern Islamic movement'], Dār Bairūt ²1955 [1st ed. 1952].

Ibn Bādīs, 'Abd al-Hāmid, *Āthār* (...) ['Works'], ed. by 'Ammār al-Ṭālibī, Algiers 1968.

Ibn Hadhlūl, Sa'd, *Tārīkh mulūk Āl Sa'ūd* ['History of the Saudi Kings'], Riyadh: al-Riyāḍ1380 [1961].

Ibn Nabī, Mālik [Bin Nabī], *Wijhat al-'alām al-islāmī* [written 1954/59] [The course of the Islamic world'], Damascus: Dār al-Fikr 1400 [1980].

Ibrāhīm, Aḥmad Abū Bakr, *al-Adab al-Ḥijāzī fī l-nahḍa al-hadītha* [Hejazi literature within the framework of the modern revival'], Cairo: Nahḍat Misr, 1948.

Ibrāhīmī, Muḥammad al-Bashīr al-, *Āthār al-shaikh* (...) [Works', I–II], Algiers: al-Shirka al-Waṭanīya 1398 [1978], II ('uyūn al-baṣā'ir).

[Islamic Republic of Iran] Ṣhūrā-yī bāẓnīgārī-yī qānūn-ī āṣāṣī, *Qānūn-i asāsī-yi Jumhūrī-yi Islāmī-yi Īrān, bā-ra'āyat-i iṣlāḥāt-i sāl 1367* ['Constitutional Law of the Islamic Republic of Iran, including the revisions of the year 1367 (1988)'], Tehran: Majlis-i Shūrā-yi Islāmī 1368 [1989].

Ismā'īl, Muḥammad Ḥasan, *al-Ka'ba fī qabaḍat Abī Lahb* ['The Ka'ba in the hand of Abū'lahb'], 1404 [1984].

Kabbāshī, al-Mukāshifī Thāhā al-, *Taṭbiq al-sharī'a al-islāmīya fī l-Sūdān bana l-ḥaqīqa wa-l-ithāra* [The application of the Islamic *sharī'a* in the Sudan between truth and instigation'], Cairo: al-Zahrā' 1406 [1986].

Kawākibī, 'Abdal-Raḥmān al-, *Umm al-qurā wa-huwa ḍabṭ mufāwaḍāt wa-muqarrarāt mu'tamar al-nahḍa al-islāmīya al-mun'aqid fī Makka al-mukarrama sanat 1316* ['*Umm al-qurā* – Proceedings of the Discussions and Decisions at the Conference of Islamic Revival held in venerable Mecca in the year 1316'], Beirut: ²Dār al-Rā'id al-'Arabī 1402 [1982] (1st ed., Port Sa'id (1899)).

——*Ṭabā'i' al-istibdād* ['The nature of despotism'], Beirut: al-Mu'assassa al-Arabīya 1970.

Maudūdī, Abū A'lā, *Musalmān awr maujūda siyāsī kashmakash*, ['The Muslims and basic political difficulties'], vols I–III, Pathankot, Tarjumān al-Qur'ān (ca. 1942).

Minbar al-Islām (ed.), *Ra'y al-dīn fī ikhwān al-shaiṭān* ['The attitude of religion with regard to the devil's brothers'], Cairo: al-Majlis al-A'lā li-l-Shu'ūn al-Islāmīya 1965.

Muhannā, 'Abd al-'Azīz al-, *al-Ṣumāl baina ḥayātaini – binā' al-daula wa-ḥayat al-qabīla* ['The Somalians between two lives: Building a state and leading a tribal life'],

Riyadh: al-Hilāl 1412 [1992].
——*al-Busnā wa-l-Harsak, al-qaḍīya wa-l-ma'sāṭ* ['Bosnia Herzegovina – the problem and the tragedy'], Riyadh: al-Hilāl 1412 [1992].
Mūsā, Salāma, *al-Yaum wa-l-ghad* ['Today and tomorrow'], Cairo: al-Maṭba'a al-'Asrīya, no year[1927?].
Muwailiḥi, Ibrahīm b. Abd al-Khāliq al-, *Mā hunālika* ['What is there'], Cairo: al-Muqaṭṭam 1896.
[Nabhānī, Taqī al-Dīn al-] *Min manshūrāt ḥizb al-taḥrīr, al-khilāfa* ['The Caliphate'], n.p., n.d., [1953].
Nabhānī, Taqī al-Dīn al-, *al-Daula al-islāmīya* ['The Islamic State'], no place or year [1953].
——*al-Tafkīr* ['Thinking'], n.p., n.d. [after 1953].
——*Ḥizb al-Taḥrīr al-Islāmī, muqaddimat al-dustūr au al-asbāb al-mūjiba lahū* [Prolegomenon of the Constitution or the reasons leading to it'], n.p. [2]1382 [1963].
Nadwī, Abū'l-Ḥasan 'Alī al-, *al-Muslimūn wa-qaḍīyat Filaṣṭīn* ['Muslims and the Palestine problem'], [Beirut: no publisher mentioned] [2]1391 [1971].
——*Mā-dhā khasira al-'ālam bi-nhiṭāṭ al-muslimīn* ['What the world has lost through the decline of the Muslims'], Beirut: Dār al-Kitāb al'Arabī [6]1965.
——*Mudhakkirāt sā'iḥ fī sh-sharq al-'arabī* ['Memories of a visitor to the Arab East'] Cairo: Jamā'at al-Azhar 1954.
Naṣirī al-Ṣalāwi, Aḥmad b. Khālid al-, *Kitāb al-istiqṣā' li akhbār duwal al-maghrib al-aqṣā* ['Inquiry into the news about the lands of Morocco'], 4 vols, Cairo ([2]Casablanca: Dār al-Kitāb) 1312/1894/95; [2]1956.
Nawwāb Ṣafawī, Sayyid Mujtabā, *Jāmi'a wa-ḥukumal-i islāmī* ['Unity and the Islamic government'], Qum: Markaz-i Barrasihā-yi Islāmī [1950, [2]1953].
Nūrī [Ileri], Jalāl, *Ittihād-ï Islām. Islāmiñ māḍīsi ḥālī istiqbālī* ['Union of Islam – Past, present and future of Islam'], Istanbul: Yeñī 'uthmānlï Mat'ba'asï 1331 [1913].
Qaraḍāwī, Yūsuf al-, *al-Ḥulūl al-mustaurada wa-kaifa janat al-sa'ūdīya li-l-ḥujjāj* ['Imported solutions and how they have damaged our nation'], Cairo: Wahba137 [1978].
Qūṭānī, Fahd al-, *Majzarat Makka – Qiṣṣat al-madhbaḥa al-sa'ūdīya li-l-ḥujjāj* ['The Slaughter-house of Mecca – the story of the Saudi massacre of pilgrims'], London: aṣ-Ṣafā [2]1409 [1988].
Quṭb, Sayyid, *al-'Adāla al-ijtimā'īya wa-l-Islām* ['Social justice and Islam'], Cairo 1949.
——*Fī ẓilāl al-qur'ān* ['In the shadow of the Koran'], I–VI, Beirut:
Dār al-Shurūq [8]1399 [1979].
——*Ma'ālim fī l-ṭarīq* ['Milestones'], Cairo 1964; Beirut: Dār al-Shurūq [10]1403 [1983].
——*Ṭifl min al-qarya* ['A child from the village'] Beirut: Dār al-Shurūq 1393 [1973].
Rābiṭat al-'Ālam al-Islamī, *al-Radd al-shāfī 'alā muftarayāt al-Qadhdhāfī* [A decisive answer to Qaddafi's lies'], Mecca: RAI 1402 [1982].
Raiḥānī, Amīn al-, *Mulūk al-'arab. Riḥlat fī l-bilād al-'arabiya* ['The kings of the Arabs – Travels in Arab countries], Beirut: Dār al-Jail [8]1987 [written in &924].
——*Tārīkh Najd al-ḥadīth wa-mulḥaqātihī* ['History of the new Najd and its dependencies'], Beirut: al-'Ilmīya li-Yūsuf Ṣadr [1928].
——*al-Maghrib al-aqṣā* ['Morocco'], Beirut [2]1975 [written in 1939].

——*Qalb al-'Irāq. Siyāḥa wa-siyāsa wa-adab wa-tārīkh* ['The upheaval in Iraq – Tourism, politics, culture and history'], Beirut: Bāb Idrīs 1939, [2]1957.

Riḍā, Muḥammad Rashīd [ed.], *Majmū'at al-ḥadīth al-najdīya* [Collection of Najd Traditions'], Cairo: al-Manār 1342 [1923/24].

Riḍā, Muḥammad Rashīd, *Riḥlat al-imām* (...) ['Travels of the Imām ... '], ed. Yūsuf Ībish, Beirut 1979.

Riḍā, Muḥammad Rashīd, *Tārikh al-ustad al-imām Muḥammad 'Abduh* ['Personal story of the Imām Muḥammad 'Abduh'], I–III, Cairo: al-Manār, (I) 1350 [1931], (II)[2]1344 [1925/26, (III) 1324 [1906].

——*al-Khilāfa au al-imāma al-'uẓmā* [The caliphate or the supreme imamate'] Cairo: al-Manār 1341 [1923].

Rif'at Bāshā, Ibrāhīm, *Mir'āt al-ḥaramain au al-riḥlāt al-ḥijāzīya wa-l-ḥajj wa-mashā'iruhū al-dīnīya* [The mirror of Mecca or Hejazi travels, the pilgrimage and its places of worship (...)', Cairo: Maṭba'at Dār al-Kutub al-Miṣrīya 1344 (1925). Photomechanical print, Beirut: Dār al-Ma'ārif, n.d.

Sa'īd, Amīn, *al-Yaman tārīkhuhu al-siyāsīya mundhu istaqlālihī fi-qarn al-thālith al-hijrī*, [The Yemen. Its political history since its independence in the 3rd century of the Hijra'], Cairo: 'Īsā al-Bābī al-Ḥalabī 1378 [1959].

——*al-Thaura al-'arabīya al-kubrā* ['The Great Arab Revolution'], I–III, Cairo: 'Īsā al-Bābī al-Ḥalabī 1933.

Sa'īd, Nāṣir al-, *Tārikh Al Sa'ūd* [History of the Saudis'], [Part I], [Beirut?] Manshūrāt Ittiḥād Sha'b al-Jazīra al-Arabīya, n.p., n.d. [after 1980].

Ṣadr, Muḥammad Bāqir al-, *Falsafatunā* ['Our Philosophers'], Beirut: Dār al-Ta'āruf 1406 [1986].

——*Iqtiṣādunā* ['Our Economy'], Beirut: Dār al-Ta'āruf1402 [1982].

Shaikh, Taufīq al-, *al-Bitrūl wa-siyāsa fi l-mamlaka al-'arabīya al-sa'ūdīya* ['Oil and politics in the Kingdom of Saudi Arabia'] London: Dār aṣ-Ṣafā 1988.

Sharī'atī, 'Alī, *Kawīr* [The desert'], Mashhad 1349 [1970/71].

——*Maktab-i wasīṭa* ['The Median School'], Mashhad 1335 [1955/56].

[Saudi Arabia] Idārat al-'Alāqāt al-'Āmma bi-l-Ḥaras al-Waṭanī, *Jarīmat al-'aṣr, sijill li-mawāqif al-'ulamā' wa-l hai'āt al-dīnīya*, ['The Crime of the century. A record of the points of view of the *ulama* and religious institutions'], Riyadh,al-Ḥaras al-Waṭani 1411 [1990].

——Wizārat al-Khārijīya, *Majmū'at al-mu'āhadāt min 1341–1370/1922–1951* ['Collection of agreements of (...)'], Jeddah: Dār al-Iṣfahānī [3]1376/1957.

Sibā'ī, Muṣṭafā al-, *Ishtirākīyat al-Islām* ['Islam's socialism'] Cairo: al-Qaumīya [2]1960, p. 195 [1st ed. Damascus: al-Jāmi'a 1959].

Sijill mu'tamar jam'īyat al-'ulama al-muslimīn al-jazā'irīyīn al-mun'aqid binādī t-taraqqī bi-l-'āṣima fi sabtambar sanat 1935 ['Records of the Conference of the Association of Muslim Algerian Ulama held in September 1935 at the Progress Club of the capital'], Constantine: al-Maṭba'a al-Islāmīya (no year).

Tha'ālibī, 'Abd al-'Azīz al-, *Khalfiyāt al-mu'tamar al-Islāmī bi-l-Quds 1350/1931* ['Inside information about the Islamic Conference in Jerusalem'] Beirut: al-Gharb al-Islāmī 1408 [1988].

Ṭāhā, Maḥmūd Muḥammad, *al-Risāla al-thānīya min al-Islām* ['The second message of Islam'], Omdurman: al-Ikhwān al-jumhūriyūn [1971].
Ṭahṭāwī, Rifā'a Rāfi' al-, *Kitāb al-murshid al-amīn li-l-banāt wa-l-banīn* ['The safe guide for girls and boys'], in id., *al-A'māl al-kāmila*, ed. by Muḥammad 'Ammāra, II, Beirut: al-Mu'assasa al-Arabīya 1973, pp. 251–767.
Ṭāliqānī, Maḥmūd, *Islām wa-mālikīyat* ['Islam and Ownership'], Tehran 1330 [1951], 4th ed. 1344 [1965], transl. as Seyyed Mahmood Taleqani, *Islam and Ownership*, Lexington, Kent.: Mazdā 1983.
Taqī, Ṣāḥib, *al-Wajh al-ākhar li-aḥdāth Makka al-damīya* ['The other side of the bloody events of Mecca'], Tehran: Kayhān 1988.
Thānawī, Muḥammad A'lā al-, *Kashshāf iṣṭilāḥāt al-funūn* ['The discoverer of scientific expressions'], Calcutta 1863.
Touré, Ahmad Sékou, *al-Islām dīn al-jamā'a* [Islam – religion of the community'], transl. by Muḥammad al-Bukhārī, Kuwait: al-Shāyi' 1977.
Tunaya, Tarik Zafer, *Türkiye'de Siyasî Partiler* ['Political parties in Turkey'], I–III, Hürriyet Vakfi Yayınlıarı 1984, 1986, 1989.
—— *Türkiyede Siyasî Partiler* 1859–1952 ['Political parties in Turkey'], Istanbul 1952.
Tūrābī, Ḥasan al-, *al-Dīn wa-l-tajdīd* ['Religion and innovation'], Cairo 1984.
Wazīr, Zaid b. 'Alī (ed.), *al-Yaman fī mu'tamar al-'ālam al-islāmī fī dauratihī l-sādisa* ['Yemen at the Sixth Islamic World Conference'], Beirut: Ittiḥād al-Quwā sh-Sha'bīya al-Yamanīya 1965.
Yegen, Walī al-Dīn, *al-Ma'lūm wa-l-majhūl* ['The known and the unknown'], I–II, Cairo: Maṭba'at al-Sha'b [2]1911.
Zaidān, Jurjī, *Tārikh al-tamaddun al-islāmī* ['History of Islamic civilization'], vols I–V, Cairo: al-Hilāl [2]1914, [3]1920, [3]1922.
Zāwī, al-Ṭāhir Aḥmad al-, *Jihād al-abṭāl fī Ṭarāblus al-gharb* ['The just war of the heroes in Tripoli'], repr. Beirut 1393 [1973].
Ziriklī, Ḥair al-Dīn al-, *al-A'lām qāmūs tarājim li-ashhur al-rijāl wa-l-nisā' min al-'arab wa-l-musta'ribīn wa-l-mustashriqīn* ['Prominent people. Lexicon of the biographies of famous men and women (...)'], vols I–VIII, Beirut: Dār al-'Ilm li-l-Malāyīn [8]1989.

Works in Other Languages

Abdel-Malek, Anouar, *Egypt: Military Society; The Army Regime, the Left and Social Change under Nasser*, New York: 1968 (German ed.: *Ägypten: Militärgesellschaft. Das Armeeregime, die Linke und der soziale Wandel unter Nasser*, Frankfurt a. M.: Suhrkamp 1971).
Abir, Mordechai, *Saudi Arabia: government, society and the gulf crisis*, London; New York: Routledge, 1996.
Aboujaoude, Joseph, *Les partis politiques au Liban*, Kaslik: Université Saint-Esprit 1985.
Abu-Lughod, Janet L., *Rabat. Urban Apartheid in Morocco*, Princeton, N. J.: Cambridge University Press 1980.
Addi, Lahouari, 'Algeria's Democracy between the Islamists and the Elite', MERIP 175,

(March–April 1992), pp. 36–8.
—— *Les mutations de la société algérienne: famille et lien social dans l'algérie contemporaine*, Paris: ed. la Découverte, 1999.
Ahmad, Aziz, *Islamic Modernism in India and Pakistan, 1857-1964*, London: Oxford University Press 1967.
Ahmed, Akbar: *Islam Today: A Short Introduction to the Muslim World*, London: I. B. Tauris, 1999.
Ahmed, Akbar S., *Postmodernism and Islam. Predicament and Promise*, London: Routledge 1992.
Ajmar, Laura Cabria/Marina Calloni (eds), *L'altra metà della luna. Capire l'islam contemporaneo*, Genoa: Marietti 1993.
Akhavi, Shahrough, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy–State Relations in the Pahlavî Period*, Albany, N. Y.: State University of New York Press 1980.
Akiner, Shirin, *Islamic Peoples of the Soviet Union*, London: Kegan Paul 1983.
Albertini, Rudolf von (ed.), *Moderne Kolonialgeschichte*, Cologne: Kiepenhauer & Witsch 1970.
al-Ahnaf, Mustafa/Bernhard Botiveau/Franck Frégosi, *L'Algérie par ses islamistes*, Paris: Karthala 1991.
al-Azmeh, Aziz: *Islams and modernities*, London: Verso 1996 [1993].
Algar, Hamid (ed.), *Islam and Revolution. Writings and Declarations of Imam Khomeini*, Berkeley, Cal.: Mizan Press 1981.
Ali, Syed Ameer, 'The Caliphate: A Historical and Juridical Sketch', *The Contemporary Review*, 107/594 (June 1915), pp. 681–94.
—— *A Critical Examination of the Life and Teachings of Muhammad (The Spirit of Islam)*, London: 1873, Allen [2]1891, Methuen 1965.
Amin, Samir, *The Arab Nation*, London: Zed 1978; (French ed.: *La nation arabe. Nationalisme et luttes de classes*, Paris: Éd. de minuit 1976).
—— *The Maghreb in the Modern World*, Harmondsworth: Penguin, 1970; (French ed.: *Le maghreb moderne*, Paris: Éd. de minuit 1970).
Anderson, Irvine H., ARAMCO, *The United States and Saudi Arabia. A Study of the Dynamics of Foreign Oil Policy, 1933–1950*, Princeton, N. J.: Princeton University Press, 1981.
Ansari, Hamied, 'Sectarian Conflict in Egypt and the Political Expediency of Religion', *MEJ* 38 (1984), pp. 397–418.
—— *Egypt. The Stalled Society*, Albany, N. Y.: State University of New York Press 1986.
Anon., *La Syrie et le Liban sous l'occupation et le Mandat français, 1919–1927*.
Antonius, Georg, *The Arab Awakening. The Story of the Arab National Movement*, London: Hamilton 1938, [2]1945, repr. New York 1965.
Arab Information Center, *Basic Documents of the League of Arab States*, New York 1955.
Arjomand, Sa'id Amir, *The Turban and the Crown. The Islamic Revolution in Iran*, New York, Oxford: Oxford University Press 1988.
Arnon, Arie (et al.): *The Palestinian Economy. Between Imposed Integration and voluntary Separation*, Leiden: Brill, 1997.
Asad, Muhammad, *The Principle of State and Government in Islam*, Berkeley, Cal.:

University of California Press 1961.
Astigarraga, Isabelle: *Tchétchénie: un peuple sacrifié*, Paris: L'Harmattan, 2000.
Avery, Peter (et al., eds), *The Cambridge History of Iran, vol. 7. From Nadir Shah to the Islamic Republic*, Cambridge: Cambridge University Press 1991, esp. pp. 174–293, 426–56, 608–701, 723–869.
Ayubi, Nazih N., *Political Islam. Religion and Politics in the Arab World*, London: Routledge 1991.
Azimi, Fakhreddin, *Iran. The Crisis of Democracy (1941–1953)*, London: Tauris 1989.
Bagley, F. R. C. (ed. and transl.), *The Muslim World. A Historical Survey, IV: Modern Times*, fasc. I, Leiden: Brill 1981.
Bahadur, Karim, *The Jama'at-i-Islami of Pakistan. Political Thought and Political Action*, New Delhi: Chetana Publ. 1977.
Baljon, J. M. S., *Modern Muslim Koran-Interpretation, (1880–1960)*, Leiden: Brill 1961.
Batatu, Hanna, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq. A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes and of its Communists, Ba'thists, and Free Officers*, Princeton, N. J.: Princeton University Press 1978.
Baumgarten, Helga, *Palästina, Befreiung in den Staat. Die palästinesische Nationalbewegung seit 1948*, Frankfurt a. M.: Suhrkamp 1991.
Bayat, Mangol, *Iran's First Revolution. Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905–1909*, New York: Oxford University Press 1991.
Bechthold, Peter K., *Politics in the Sudan. Parliamentary and Military Rule in an Emerging African Nation*, New York: Praeger 1976.
Becker, Seymour, *Russia's Protectorates in Central Asia. Bukhara and Khiwa, 1865–1924*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1968.
Behrmann, Lucy, *Muslim Brotherhoods and Politics in Senegal*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1970.
Benda, Harry J., *The Crescent and the Rising Sun. Indonesian Islam under Japanese Occupation, 1942–1945*, The Hague: Van Hoeve 1958.
Bennigsen, Alexandre A./S. Enders Wimbush, *Muslim National Communism in the Soviet Union. A Revolutionary Strategy for the Colonial World*, Chicago: University of Chicago Press 1979.
Bennigsen, Alexandre and Chantal Lemercier Quelquejay, *Le soufi et le commissaire. Les confréries musulmanes en URSS*, Paris: Seuil 1986.
——*La Presse et le mouvement national chez les Musulmans de Russie avant 1920*, Paris: Mouton 1964.
—— *L'Islam en Union Soviétique*, Paris: Payot 1968.
—— *Sultan Galiev*, Paris: Fayard 1986.
Benvenisti, Meron, 'Das "Westbank Data Project". Eine Untersuchung der israelischen Politik in Westbank und Gaza-Streifen', in Jan Metzger (ed.), *Auf dem Weg zur Annexion. Die Zukunft von Westbank und Gaza-Streifen nach zwei Jahrzehnten israelischer Besatzung*, Berlin: Deutsch–israelischer Arbeitskreis für Frieden 1986, pp. 9–108.
Bérard, Victor, *La révolution turque*, Paris: Armand Colin 1909.
Bergmann, Kristina, *Filmkultur und Filmindustrie in Ägypten*, Darmstadt:

Wissenschaftliche Buchgesellschaft 1993.
Berkes, Niyazi, *The Development of Secularism in Turkey*, Montreal: McGill University Press 1964.
Bernard, Augustin, *L'Afrique du Nord pendant la guerre*, Paris: PUF [New Haven: Yale University Press] 1926.
Berque, Jacques, *Egypt: Imperialism and Revolution*, London: 1972. (French ed. *L'Egypte, Impérialisme et révolution*, Paris: Gallimard 1967).
Bidwell, Robin, *Morocco under Colonial Rule. French Administration of Tribal Areas, 1912–56*, London: Frank Cass 1973.
Bierschenk, Thomas, *Weltmarkt, Stammesgesellschaft und Staatsformation in Südostarabien (Sultanat Oman)*, Saarbrücken: Breitenbach 1984.
Binder, Leonard, *Religion and Politics in Pakistan*, Berkeley, Cal.: University of California Press 1961.
—— *Iran: Political Development in a Changing Society*, Berkeley, Cal.: University of California Press 1962.
—— *In a Moment of Enthusiasm. Political Power and the Second Stratum in Egypt*, Chicago: University of Chicago Press 1978.
—— *Islamic Liberalism: A Critique of Development Ideologies*, Chicago, University of Chicago Press 1988.
—— *The Ideological Revolution in the Middle East*, New York: Wiley 1964, [2]New York: Krieger 1979.
Birks, J. S./C. A. Sinclair, *International Migration and Development in the Arab Region*, Geneva: ILO 1980.
Blussé, L. et al. (eds), *India and Indonesia from the 1920s to the 1950s; The Origins of Planning*, Leiden: Brill 1987.
Bodansky, Yossef: *bin Laden: the man who declared war on America*, Rocklin, Calif.: Forum, 1999.
Boland, B. J., *The Struggle of Islam in Modern Indonesia*, The Hague: Nijhoff 1970.
Bonné, Alfred, *The Economic Development of the Middle East*, London: Kegan Paul 1943, repr. 1945.
Braune, Walther, *Der islamische Orient zwischen Vergangenheit und Zukunft. Eine geschichtstheologische Analyse seiner Stellung in der Weltsituation*, Bern, Munich: Francke 1960.
Brown, Carl L: *Diplomacy in the Middle East: The International Relations of Regional and Outside Powers*, London: I. B. Tauris, 2001.
Browne, Edward G., *The Persian Revolution 1905–1909*, London: Frank Cass 1966 (1st ed. Cambridge 1910).
Brugman, J., *An Introduction to the History of Modern Arabic Literature in Egypt*, Leiden: Brill 1984.
Buchan, James, 'The Return of the Ikhwan 1979', in David Holden/Richard Johns, *The House of Sa'ud. The Rise and Rule of the Most Powerful Dynasty in the Arab World*, New York: Holt, Rinehart and Winston 1981, pp. 511–26.
Buheiry, Marwan R., 'Anthony Eden and the Arabs: The Failure of a Policy', in id., *The Formation and Perception of the Modern Arab World*, ed. Lawrence I. Conrad,

Princeton, N. J.: Darwin Press 1989, pp. 171–67.
Canfield, Robert L., '*Afghanistan: The Trajectory of Internal Alignments*', *MEJ* 43 (1989), pp. 635–48.
Carré, Olivier (ed.), *Le mouvement national palestinien*, Paris: Gallimard 1977.
Carré, Olivier/Gérard Michaud, *Les Frères musulmans (1928–1982)*, Paris: Gallimard 1983
Carré, Olivier, *L'idéologie palestinienne de résistance. Analyse de textes 1964–70*, Paris: Colin 1972.
—— *L'Islam laïque ou le retour à la grande tradition*, Paris: Armand Colin, 1993.
—— *Mystique et politique. Lecture révolutionnaire du Coran par Sayyid Qutb, Frère musulman radical*, Paris: Ed. du Cerf 1984.
Castagné, Joseph, *Les Basmatchis. Le mouvement national des Indigènes d'Asie Centrale*, Paris: Ernest Leroux 1925.
Cayrac-Blanchard, Françoise, *Indonésie: L'armée et le pouvoir de la révolution au développement*, Paris: L'Hartmattan, 1991.
Chambord, Comte de, *Journal de Voyage en Orient 1861*, Paris: Tallandier 1984.
Charnay, Jean-Paul, *Islamic Culture and Socio-Economic Change*, Leiden: Brill 1981.
Childs, Timothy W., *Italo–Turkish Diplomacy and the War over Libya, 1911–1912*, Leiden: Brill 1990.
Chubin, Shahram/Charles Tripp, *Iran and Iraq at War*, Boulder, Col.: Westview 1988.
Cleveland, William L., *Islam against the West. Shakib Arslan and the Campaign for Islamic Nationalism*, London: al-Saqi 1985.
Colonna, Fanny, 'Cultural Resistance and Religious Legitimacy in Colonial Algeria', *Economy and Society* 3 (1974), pp. 233–52.
Commandement de la IVme Armée, Le, *La vérité sur la question syrienne*, Istanbul 1916.
Cooper, Mark N., *The Transformation of Egypt*, London: Croom Helm 1982.
Dahm, Bernhard, '*Sukarnos Kampf um Indonesiens Unabhängigkeit. Werdegang und Ideen eines asiatischen Nationalisten*, Frankfurt a. M.: Metzner 1966.
Darmaputera, Eke, *Pancasila and the Search for Identity and Modernity in Indonesian Society: a Cultural and Ethical Analysis*, Leiden: Brill 1988.
Dawletschin-Linder, Camilla, *Die Türkei und Ägypten in der Weltwirtschaftskrise, 1929–1933*, Wiesbaden: Steiner 1989.
Dawn, C. Ernest, *From Ottomanism to Arabism: Essays on the Origins of Arab Nationalism*, Urbana, Ill.: University of Illinois Press 1973.
De Koninck, Rudolphe, *Aceh in the Time of Iskandar Muda*, Banda Aceh: Pusat Dokumentasi dan Informasi Aceh 1977.
Dia, Mamadou, *Islam et civilisations négro–africaines*, Dakar: Les Nouvelles Editions Africaines 1980.
Dierke, Kai W.: *Krieg und Ordnung: eine Studie über regionale Kriege und regionale Ordnung am Beispiel des Nahen Ostens*, Frankfurt a.M., Bern [etc.], Peter Lang, 1996.
Dijk, Kees van: *A country in despair: Indonesia between 1997 and 2000*, Leiden: KITLV Press, 2001.
Djait, Hichem, *Europe and Islam, Cultures and Modernity*, Berkely, Cal.: University of

California Press 1985.
Djuvara, T. G., *Cent projets de partage de la Turquie (1281–1913)*, Paris: Félix Alcan 1914.
Dorronsoro, Gilles: *La révolution afghane: des communistes aux tâlebân*, Paris: Editions Karthala, 2000.
Drague, Georges, *Esquisse d'histoire religieuse du Maroc. Confréries et Zaouias*, Paris: Peyrounet [1952].
Droz, Bernard/Evelyne Lever, *Histoire de la guerre d'Algérie, 1954–1962*, Paris: Seuil ²1984.
Dunlop, John B.: *Russia confronts Chechnya: roots of a separatist conflict*, Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
Ehlers, Eckart, *Iran. Grundzüge einer geographischen Landeskunde*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft 1980.
Eickelman, Dale F.: *The Middle East and Central Asia: An Anthropological Approach, 3rd ed.*: Upper Saddle River (N. J.): Prentice Hall, 1998.
Elsenhans, Hartmut, *Frankreichs Algerienkrieg1954–1962. Entkolonisierungs-versuch einer kapitalistischen Metropole. Zum Zusammenbruch der Kolonialreiche*, Munich: Carl Hanser 1974.
Enayat, Hamid, *Modern Islamic Political Thought*, London: Macmillan 1982.
Ende, Werner/Udo Steinbach (eds), *Der Islam in der Gegenwart. Entwicklung und Ausbreitung – Staat, Politik und Recht – Kultur und Religion*, Munich: Beck 1984, ²1989.
Ende, Werner, 'Iraq in World War I: The Turks, The Germans and the Shi'ite Mujtahids' call for Jihad', in *Proceedings of the 9th Congress of the UEAI, Amsterdam 1978*, ed. Rudolph Peters, Leiden 1981, pp. 57–71.
——. *Arabische Nation und Islamische Geschichte. Die Umayyaden im Urteil arabischer Autoren des 20. Jahrhunderts*, Beirut/Wiesbaden: Steiner 1977.
Enver Pascha, *Um Tripolis*, Berlin: Bruckmann 1918.
Ergil, Dogu, *Social History of the Turkish National Struggle, 1919–22*, Lahore: Sind Sagar Academy, n.d.
Esman, Milton J./Itamar Rabinovich (eds), *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press 1988.
Etienne, Bruno, *Algérie. Culture et révolution*, Paris: Seuil 1977.
Evans-Pritchard, *The Sanusi of Cyrenaica*, Oxford: Oxford University (Clarendon) Press1949 [and reprints].
Faensen, Johannes, *Die albanische Natonalbewegung*, Berlin: (on commission with) Harrassowitz 1980.
Faksh, Mahmud A.: *The future of Islam in the Middle East: fundamentalism in Egypt, Algeria, and Saudi Arabia*, Westport (Conn.): Praeger, 1997.
Falaturi, Abdaldjavad (ed.), *Der islamische Orient: Grundzüge einer Geschichte*, Cologne: Islamische wissenschaftliche Akademie, 1994.
Fandy, Mamoun: *Saudi Arabia and the Politics of Dissent*, New York: St. Martin's Press, 1999.
Fanon, Frantz, 'The North African Syndrome', in I. William Zartman (ed.), *Man State and Society in the Contemporary Maghrib*, London: Pall Mall Press 1973, pp. 74–82.
Farouk-Sluglett, Marion/Peter Sluglett, *Iraq Since 1958*, London: I. B. Tauris, 1990 (re-

vised paperback edition).
Federspiel, Howard, *Persatuan Islam. Islamic Reform in Twentieth Century Indonesia*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press 1970.
Findley, Carter W., *Bureaucratic Reform in the Ottoman Empire: The Sublime Porte 1789–1922*, Princeton, N. J.: Princeton University Press 1980.
—— *Ottoman Civil Officialdom: A Social History*, Princeton N. J.: Princeton University Press 1989.
Fischbach, Michael R.: *State, Society and Land in Jordan*, Leiden: Brill, 2000.
Fisher, Michel M. J./Mehdi Abedi, *Debating Muslims. Cultural Dialogues in Postmodernity and Tradition*, Madison, Wi.: The University of Wisconsin Press 1990.
Flores, Alexander, *Intifada. Aufstand der Palästinenser*, Rotbuch, Berlin 1988.
—— *Nationalismus und Sozialismus im arabischen Osten. Kommunistische Partei und arabische Nationalbewegung in Palästina 1919–1948*, Münster: Periferia 1980.
Freedman, Amy L.: *Political participation and ethnic minorities: Chinese overseas in Malaysia, Indonesia, and the United States*, New York: Routledge, 2000.
Freitag, Ulrike, *Geschichtsschreibung in Syrien, 1920–1990. Zwischen Wissenschaft und Ideologie*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut 1991.
Gadant, Monique, *Islam et nationalisme en Algérie d'après 'El Moudjahid' organe central du FLN de 1956 à 1962*, Paris: L'Harmattan 1988.
Ganiage, Jean: *Histoire contemporaine du Maghreb*, Paris: Arthème Fayard, 1994.
Gavin, R. J., *Aden under British Rule, 1839–1967*, London: Pall Mall 1968, ²1975.
Geertz, Clifford, *Islam Observed, Religious Development in Morocco and Indonesia*, New Haven: Yale University Press 1968.
Gellner, Ernest, *Postmodernism, Reason and Religion*, London: Routledge 1992.
—— *Muslim Society*, Cambridge: Cambridge University Press 1981.
Gershoni, Israel/James P. Jankowski, *Egypt, Islam, and the Arabs. The Search for Egyptian Nationhood, 1900–1930*, New York: Oxford University Press 1986.
Ghani, Cyrus: *Iran and the Rise of Reza Shah: From Qajar Collapse to Pahlavi Power*, London: I. B. Tauris, 2000.
Ghazzali, Muhammad al-, *Our Beginning in Wisdom [min huna naʿlam]*, transl. by Ismaʿil R. el-Faruqi, Washington: American Council of Learned Societies 1953.
Gibb, Hamilton Alexander, *Whither Islam? A Survey of Modern Movements in the Moslem World*, London: Gollancz 1932.
Gilmartin, David, *Empire and Islam. Punjab and the Making of Pakistan*, Berkeley, Cal.: University of California Press 1988.
Gilsenan, Michael, *Recognizing Islam. An Anthropologist's Approach*, London: I. B. Tauris 2000 (revised edition).
Gödel, Karl-Heinrich, *Moderne schiitische Politik und Staatsidee nach Taufiq al-Fulaiki, Muhammad Jawad Mujniya, Ruhollah Khomeyni*, Opladen: Leske 1984.
Gohar, M. J.: *Taliban*, Oxford: Oxford University Press, 2001.
Gomaa, Ahmed M., *The Foundation of the League of Arab States. Wartime Diplomacy and Inter-Arab Politics 1941 to 1945*, London: Longman 1977.
Gormsen, Erdmann/Thimm, Andreas (eds), *Zivilgesellschaft und Staat in der Dritten Welt*, Mainz: University of Mainz 1992.

Graevenitz, George von, *Geschichte des italienisch–türkischen Krieges.* Parts 1–3, Berlin: R. Eisenschmidt 1912–1914.
Gregorian, Vartan, *The Emergence of Modern Afghanistan. Politics of Religion and Modernization, 1880–1946*, Stanford, Cal.: Stanford University Press 1969.
Grevemeyer, Jan-Heeren, *Afghanistan. Sozialer Wandel und Staat im 20. Jahrhundert*, Berlin: Express Edition 1987.
[Great Britain] Naval Intelligence Division, *Algeria* vol. I–II, London, 1944 [BR 505 a].
—— *Tunisia*, London 1945 [BR 523].
—— *Iraq and the Persian Gulf*, London 1944 [BR 524].
—— *Netherlands East Indies*, vols I–II, London 1944 [BR 518 a].
Grunebaum, Gustav E. von (ed.), *Studien zum Kulturbild und Selbstverständnis des Islams*, Zurich: Artemis 1969.
—— *Der Islam II. Die islamischen Reiche nach dem Fall von Konstantinopel*, Frankfurt a. M.: Fischer 1971.
Guth, Stephan, *Zeugen einer Endzeit. Fünf Schriftsteller zum Umbruch in der ägyptischen Gesellschaft nach 1970*, Berlin: Schwarz 1992.
Hagen, Gottfried, *Die Türkei im Ersten Weltkrieg. Flugblätter und Flugschriften in arabischer, persischer und osmanisch–türkischer Sprache […]*, Frankfurt a. M.: Lang 1990.
Hairi, Abdul-Hadi, *Shī'ism and Constitutionalism in Iran. A Study of the Role Played by the Persian Residents of Iraq in Iranian Politics*, Frankfurt a. M.: Lang 1990.
Hajit, Baimirza, *Turkestan im XX. Jahrhundert*, Darmstadt: Leske 1956.
Halliday, Fred, *Arabia without Sultans*, Manchester: Penguin 1974.
—— *Iran: Dictatorship and Development*, Harmondsworth: Penguin Books 1979. (German ed.: *Iran. Analyse einer Gesellschaft im Entwicklungskrieg*, Berlin: Rotbuch 1979).
—— *Islam and the Myth of Confrontation: Religion and Politics in the Middle East*, London: I. B. Tauris, 1996.
—— *Nation and religion in the Middle East*, London: Saqi Books, 2000.
Halm, Heinz, *Die Schia*, Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft 1988.
Hanna, Williard A., *Sequel to Colonialism. The 1957–1960 Foundations for Malaysia*, New York: American Universities Field Staff 1965 [1st ed. 1957].
Hanf, Theodor, '*Coexistence in Wartime Lebanon*, London: Centre for Lebanese Studies and I. B. Tauris 1993.
Harbi, Mohammed, *Aux origines du FLN: le populisme révolutionnaire en Algérie*, Paris: Christian Bourgeois 1975.
Hardy, P., *The Muslims of British–India*, Cambridge: At the University Press 1972.
Harub, Halid: *Hamas: political thought and practice*, Washington, DC: Institute for Palestine Studies, 2000.
Heper, Metin/Raphael Israeli (eds), *Islam and Politics in the Modern Middle East*, London: Croom Helm 1984.
Heyd, Uriel, *Foundations of Turkish Nationalism. The Life and Teachings of Ziya Gökalp*, London: Luzac, Harvill 1950.
Hillel, Daniel J.: *Rivers of Eden: the struggle for water and the quest for peace in the Middle East*, New York [etc.]: Oxford University Press, 1994.

Hodgson, Marshall G. S., *The Venture of Islam. Conscience and History in a World Civilization, vol. 3. The Gunpowder Empires and Modern Times*, Chicago: University of Chicago Press 1974.

Holden, David/Richard Johns, *The House of Sa'ud. The Rise and Rule of the Most Powerful Dynasty in the Arab World*, New York: Holt, Rinehart and Winston 1981.

Holt, P. M. et al., (eds), *The Cambridge History of Islam*, vols 1–2, Cambridge: Cambridge University Press 1970, in four vols 1977.

Holt, P. M., *A Modern History of the Sudan. From the Funj Sultanate to the Present Day*, London: Weidenfeld and Nicolson 1961, 3rd ed. 1974.

Horne, Alistaire, *A Savage War of Peace: Algeria 1954–1962*, Harmondsworth: 1979.

Horten, Max, *Die kulturelle Entwicklungsfähigkeit des Islam auf geistigem Gebiete*, Bonn: Friedrich Cohen 1915.

Hourani, Albert, *A History of the Arab Peoples*, Cambridge, Mass.: Belknap 1991.

—— *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798–1939*, Oxford: Oxford University Press 1962. ²Cambridge: Cambridge University Press 1983.

Hurewitz, J. C., *The Middle East and North Africa in World Politics. A Documentary Record*, I–III, New Haven: Yale University Press ²1975–1985.

Hussein, Mahmoud [Pseud.], *L'Egypte. Lutte de classes et libération nationale. I. 1945–1967*, Paris: Maspero 1975.

Ibrahim, Ferhad, Heidi Wedel (ed.): *Probleme der Zivilgesellschaft im Vorderen Orient*, Opladen: Leske und Budrich, 1995.

Ibrahim, Saad Eddin, *The New Arab Social Order. A Study of the Social Impact of Oil Wealth*, Boulder, Col.: Westview 1982.

Ingram, Edward (ed.), *National and International Politics in the Middle East. Essays in Honour of Elie Kedourie*, London: Frank Cass 1986.

Iqbal, Muhammad, *The Reconstruction of Religious Thought in Islam*, Oxford: Oxford University Press 1932, repr. Lahore: Ashraf 1962.

Islamic Revolution Organization in the Arabian Peninsula: Al-Haram Revolt, [Tehran?] 1401 [1981].

Israeli, Raphael, *Muslims in China. A Study in Cultural Confrontation*, London: Curzon 1980.

Issawi, Charles, *An Economic History of the Middle East and North Africa*, New York: Columbia University Press 1982.

Jahanbakhsh, Forough: *Islam, Democracy and Religious Modermism in Iran (1953-2000)*, Leiden: Brill, 2001

Jankowski, James P., *Egypt's Young Rebels. "Young Egypt": 1933–1952*, Stanford, Cal.: Hoover Inst. Press 1975.

Jauffret, Jean-Charles (ed): *Militaires et guérilla dans la guerre d'Algérie*, Bruxelles: Editions Complexe, 2001.

Johansen, Baber, *Islam und Staat. Abhängige Entwicklung, Verwaltung des Elends und religiöser Antiimperialismus*, Berlin: Argument 1982.

Johannsen, Margret [et al.] (ed.): *Wege aus dem Labyrinth? Friedenssuche in Nahost: Stationen, Akteure, Probleme des nahöstlichen Friedenspozesses*, Baden-Baden: Nomos, 1997.

Julien, Charles-André, *L'Afrique du Nord en marche. Nationalisme musulman et souveraineté française*, Julliard, Paris 1972.
—— *Histoire de l'Algérie contemporaine, II (1871–1954)*, Paris: PUF 1979.
Kahin, Audrey R.: *Rebellion to integration: West Sumatra and the Indonesian polity, 1926-1998*, Amsterdam: Amsterdam University Press, 1999.
Kahin, George McT., *Nationalism and Revolution in Indonesia*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press 1952.
Karrar, Ali S., *The Sufi Orders in the Sudan*, Chicago: Northewestern University Press 1992.
Kazarian, Elias, *Finance and Economic Development. Islamic Banking in Egypt*, Lund: University of Lund 1991.
Kazemi, Farhad/John Waterbury (eds), *Peasants and Politics in the Modern Middle East*, Miami, Fl.: Florida International University Press 1991.
Kazemi, Farhad, 'Peasant Uprisings in Twentieth-Century Iran, Iraq and Turkey' in Kazemi/Waterbury (eds), *Peasants and Politics in the Modern Middle East*, pp. 101–24.
Kedourie, Elie, 'The Surrender of Medina', MES 13 (1977), pp. 124–43.
—— *England and the Middle East. The Destruction of the Ottoman Empire, 1914–1921*, London: Mansell 1987.
—— *Politics in the Middle East*, Oxford: Oxford University Press 1992.
—— *The Chatham House Version and other Middle-Eastern Studies*, Hanover/London: University Press of New England 1984.
Kepel, Gilles: *Jihad*, London: I. B. Tauris, 2002.
Kepel, Gilles/Yann Richard (eds), *Intellectuels et militants de l'Islam contemporain*, Paris: Seuil 1990.
Kerr, Malcolm, *Islamic Reform. The Political and Legal Theories of Muhammad Abduh and Rashid Rida*, Berkeley, Cal.: University of California Press 1966.
Kerr, Malcolm, *The Arab Cold War 1958–1964. A Study of Ideology in Politics*, London: Oxford University Press 1965.
Khadduri, Majid, 'The Scheme of Fertile Crescent Unity. A Study in Inter-Arab Relations' in Richard N. Frye (ed.), *The Near East and the Great Powers*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1951, pp. 137–77.
Khalidi, Rashid Isma'il, *British Policy towards Syria and Palestine 1906–1914. Study of the antecedents of the Hussein–McMahon Correspondence, the Sykes–Picot Agreement, and the Balfour Declaration, London*: Ithaca 1980 [St. Antony's Middle East Monographs, II].
Khalil, Muhammad, *The Arab States and the Arab League. A Documentary Record*, II, Beirut: Khayats 1962.
Khoury, Philip S./Joseph Kostiner (eds), *Tribes and State Formation in the Middle East*, London: I. B. Tauris, 1990.
Kienle, Eberhard: *A Grand Delusion, Democracy and Economic Reform in Egypt*, London: I. B. Tauris, 2000.
—— *Ba'th v. Ba'th. The Conflict between Syria and Iraq, 1968–1989*, London: I. B. Tauris 1990.

Kindleberger, Charles P., *The World in Depression, 1929–1939*, Berkeley, Cal.: University of California Press 1973.

Knezys, Stasys & Romanas Sedlickas: *The war in Chechnya*, College Station, TX: Texas A&M University Press, 1999.

Kostiner, Joseph, 'Tribe and State Formation in Saudi Arabia', in Philip S. Khoury/ Joseph Kostiner (eds), Tribes and State Formation in the Middle East, London: I. B. Tauris 1990, pp. 226–51.

Kramer, Martin, *Islam Assembled. The Advent of the Muslim Congresses*, New York: Columbia University Press 1986.

Krämer, Gudrun *Gottes Staat als Republik, Reflexionen zeitgenössischer Muslime zu Islam, Menschenrechten und Demokratie*, Baden-Baden: Nomos, 1999.

Kratochwil, Gabi: *Die Berber in der historischen Entwicklung Algeriens von* 1949 *bis* 1990: *zur Konstruktion einer ethnischen Identität*, Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1996.

Krikorian, Mesrod K., *Armenians in the Service of the Ottoman Empire, 1860–1908*, London: Routledge 1978.

Kupferschmidt, Uri M., *The Supreme Muslim Council: Islam under the British Mandate for Palestine*, Leiden: Brill 1987.

Kuttner, Thomas, 'Russian Jadidism and the Islamic World. Isma'il Gasprinskii in Cairo 1908', *Cahiers du monde russe et soviétique 16* (1975) 3/4, pp. 383–424.

Laissy, Michel, *Du Panarabisme à la Ligue Arabe. Préface de M. J. Augarde*, Paris: G. P. Maisonneuve 1948.

Lamchichi, Abderrahim, L'islamisme en Algérie, Paris: L'Harmattan 1992.

Landau, Jacob M., *The Politics of Pan-Islam. Ideology and Organization*, Oxford: Clarendon 1992.

—— *Radical Politics in Modern Turkey*, Leiden: Brill 1974.

Lapidus, Ira M., *A History of Islamic Societies*, Cambridge: Cambridge University Press 1988.

—— *Contemporary Islamic Movements in Historical Perspective*, Berkeley, Cal.: University of California 1983 [Policy Papers in International Affairs, 18].

Larcher, Maurice, *La guerre turque dans la guerre mondiale*, Paris: Chiron 1926.

Laurens, Henry: *La question de Palestine*, Vol 1, Paris: Fayard, 1999.

Legge, J. D., *Indonesia*, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice Hall 1964.

Lenczowski, George, *The Middle East in World Affairs*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press 41980.

Le Postislamisme: *Revue des mondes musulmans et de la Méditerranée*, 85/86, 1999.

Le Tourneau, Roger, *Évolution politique de l'Afrique du Nord musulmane, 1920–1961*, Paris: A. Colin 1962.

Lesch, Ann Mosely: *The Sudan: contested national identities*, Bloomington [etc.]: Indiana University Press: Oxford: James Currey, 1998.

Lewis, Bernard, *The Emergence of Modern Turkey*, 2nd edition, Oxford: Oxford University Press 1975. 1st ed. London, Oxford UP 1961, repr. 1962, with corrections 1965 a. 1966; 2nd ed. Oxford UP 1968, pb. repr. 1975.

Longrigg, S. H., *Iraq, 1900–1950. A Political, Social, and Economic History*, London: Oxford University Press 1953.

Magassouba, Moriba, *L'Islam au Sénégal. Demain les mollahs?*, Paris: Karthala 1985.

Mahjoubi, Ali, *Les origines du mouvement national en Tunisie, 1904–1934*, Tunis: Publ. de l'Université de Tunis 1982.

Majul, Cesar Adib, *The Contemporary Muslim Movement in the Philippines*, Berkeley, Cal.: Mizan 1985.

Makdisi, George, *The Rise of Humanism in Classical Islam and the Christian West, With Special Reference to Scholasticism*, Edinburgh: Edinburgh University Press 1990.

Malik, S. Jamal, 'Islamization in Pakistan 1977–1985. The Ulama and their Places of Learning', *Islamic Studies 28* (1989) I, pp. 5–27.

Malti, Djallal: *La nouvelle guerre d'Algérie: dix clés pour comprendre*, Paris: Editions La Découverte, 1999.

Mardin, Sherif, *The Genesis of Young Ottman Thought. A Study in the Modernization of Turkish Political Ideas*, Princeton, N. J.: Princeton University Press 1962.

Marsden, Peter: *The Taliban: war, religion and the new order in Aghanistan, Karachi [etc.]*: Oxford University Press; London [etc.]: Zed Books, 1999.

Martin, Vanessa, *Islam and Modernism. The Iranian Revolution of 1906*, London: I. B. Tauris 1989.

Martinez, Luis: *The Algerian Civil War* 1990-1998, London: Hurst, 1998.

Mattes, Hanspeter, *Die islamische Bewegung des Senegal zwischen Autonomie und Außenorientierung*, Hamburg: Ed.Wuqûf 1989.

Maududi, Abul A'la, *Fundamentals of Islam*, Lahore: Islam. Publ., 1980 [1st ed. 1975].

—— *Die Politik und das Öl im Nahen Osten, I–II*, Stuttgart: Klett 1980, 1990.

McDowall, David: *A Modern History of the Kurds*, London: I. B. Tauris, 2000.

Merad, Ali, *Le réformisme musulman en Algérie de 1925 à 1940: Essai d'histoire religieuse et sociale*, Paris: Mouton 1967.

Merad, Ghani, *La littérature algérienne d'expression française: Approches socio-culturelles*, Paris: Oswald 1976.

Midel, Monika, *Fulbe und Deutsche in Adamaua (Nord-Kamerun) 1809–1916*, Frankfurt a. M.: Lang 1990.

Milani, Abbas: *The Persian Sphinx: Amir Abbas Hoveyda and the Riddle of the Iranian Revolution*, London: I. B. Tauris, 1996.

Minault, Gail, *The Khilafat Movement. Religious Symbolism and Political Mobilization in India*, New York: Columbia University Press 1982.

Mitchell, Richard P., *The Society of the Muslim Brothers*, London: Oxford University Press 1969.

Moaddel, Mansoor (ed.): *Contemporary debates in Islam: an anthology of modernist and fundamentalist thought*, Basingstoke: Macmillan, 2000.

Moin, Baqer: *Khomeini: Life of the Ayatollah*, London: I. B. Tauris, 1999.

Mommsen, Wolfgang J. (ed.), *Das Ende der Kolonialreiche. Dekolonisierung und die Politik der Großmächte*, Frankfurt a. M.: Fischer 1990.

Montagne, R., *The Berbers: Their Social and Political Organization*, London: Frank Cass 1973.

Montagnon, Pierre, *La guerre d'Algérie. Genèse et engrenage d'une tragédie*, Paris: Pygmalion 1984.

Monteil, Vincent, *L'Islam noir*, Paris: Seuil 1964.
Morton, John Moore (ed.), *The Arab–Israeli Conflict*, IV/1, Princeton, N. J.: Princeton University Press 1991.
Moussalli, Ahmad S.: *Moderate and radical Islamic fundamentalism: the quest for modernity, legitimacy, and the Islamic state*, Gainesville, Fla.: University Press of Florida, 1999.
Nagel, Tilman, *Staat und Glaubensgemeinschaft im Islam. Geschichte der politischen Ordnungsvorstellungen der Muslime, I–II*, Zurich: Artemis 1981.
Nancy: Berger-Levrault [1927].
Noer, Deliar, The Modernist Muslim Movement in Indonesia, 1900–1942, London: Oxford University Press 1973.
Norton, August Richard (ed.): *Civil Society in the Middle East*, I-II, Leiden: Brill, 1995-6.
Oevermann, Annette, *Die 'Republikanischen Brüder' im Sudan. Eine islamische Reformbewegung im zwanzigsten Jahrhundert*, Frankfurt a.m.: Lang 1993.
Olcott, Martha Brill, *The Kazakhs*, Stanford, Cal.: Hoover 1987.
Olson, Robert, *The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Sa'id Rebellion, 1880–1925*, Austin, Tex: Austin University Press 1989.
Orel, Sinasi/Süreyya Yauca, *The Talât Pasha Telegrams. Historical fact or Armenian fiction?* Nicosia: K. Rustem 1983.
Otayek, René (ed.): *Le Radicalisme islamique en Afrique subsaharienne. Da'wa, arabisation et critique de l'Occident*, Paris: Karthala 1993.
Owen, Roger: *The Middle East in the World Economy 1800-1914*, London: I. B. Tauris, 1993.
Owen, Roger and Pamuk, Sevket: *A History of Middle East Economies in the Twentieth Century*, London: I. B. Tauris, 1998.
Özcan, A., *Indian Muslims and the Ottomans (1877–1914): A Study of Indo–Muslim Attitudes to Pan-Islamism and Turkey*, London: unpubl. PhD University of London, SOAS 1992.
O'Ballance, Edgar: *Civil war in Lebanon, 1975-92*, MacMillan; New York: St. Martin's Press, 1998.
—— *The Palestinian Intifada*, MacMillan; New York: St. Martin's Press, 1998.
Paden, John H., *Religion and Political Culture in Kano*, Berkeley, Cal.: University of California Press 1983.
Pamuk, Sevket, 'War, State Economic Policies, and Resistance in Turkey, 1939–1945', in: Kazemi/Waterbury, *Peasants and Politics*, pp. 125–42.
Park, Alexander G., *Bolshevism and Turkestan 1917–1927*, New York: Columbia University Press 1957.
Pawelka, Peter, *Der Vordere Orient und die Internationale Politik*, Stuttgart: Kohlhammer 1993.
Penders, Christiaan L., Indonesia: *Selected Documents on Colonialism and Nationalism, 1830–1942*, St. Lucia/Queensland: QUP 1977.
Pennisi, G., *Development, Manpower and Migration in the Red Sea Region. The Case for Cooperation*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut 1981.

Perthes, Volker, *Der Libanon nach dem Bürgerkriefg von Ta'if zum gesellschaftlichen Konsens?* Baden-Baden: Nomos, 2000.
—— *The Political Economy of Syria under Asad*, London: I. B. Tauris 1995.
—— *Vom Krieg zur Konkurrenz: regionale Politik und die Suche nach einer neuen arabisch-nah östlichen Ordnung*, Baden-Baden: Nomos, 2000.
Peteet, Julie Marie: "Male gender and rituals of resistance in the Palestinian intifada: a cultural politics of violence", in: *American ethnologist* (Arlington, Va) 21 (1994), pp. 31–49.
—— *"Post-partition Palestinian identities and the moral community"*, in: *Social analysis* (Adelaide) 42 (1998), pp. 62–87.
Philby, H. St. John, *Saudi Arabia*, London: Ernest Benn 1955.
—— *Arabian Jubilee*, London: Robert Hale 1952.
Piscatori, James: *Islam in a World of Nation–States*, Cambridge: Cambridge University Press 1986.
Pjaskowskiy, A. V., *Revoljucija 1905–1907 godov v Turkestane*, Moscow: Izd. Nauk SSSR, 1958.
Pohly, Michael: *Krieg und Widerstand in Afghanistan. Ursachen, Verlauf und Folgen seit 1978*, Berlin: Das Arabische Buch ²1993.
Politkovskaja, Anna: *A dirty war: a Russian reporter in Chechnya*; transl. from the Russian and ed. by John Crowfoot, London: Harvill, 2001.
Popovic, Alexandre, *L'Islam balkanique. Les musulmans du sud-est européen dans la période post-ottomane*, Berlin: In comm. with Harrassowitz 1986.
Porath, Y., *The Emergence of the Palestinian-Arab National Movement, 1918–1929*, London: Frank Cass 1977.
—— *The Palestinian Arab National Movement. From Riots to Rebellion, Vol. II, 1929–1939*, London: Frank Cass 1977.
Poston, Larry: *Islamic Da'wah in the West: Muslim Missionary Activity and the Dynamics of Conversion to Islam*, Oxford: Oxford University Press 1992.
Poullada, Leon B., *Reform and Rebellion in Afghanistan, 1919–1929*, Ithaca, N. Y.: Cornell University Press 1973.
Rahnema, Ali: *An Islamic Utopian: A Political Biography of Ali Shari'ati*, London: I. B. Tauris, 2000.
Randot, Pierre, *L'Islam et les musulmans d'aujourd'hui*, Paris: Ed. de l'Orante 1958.
Rashid, Ahmed: *Taliban: Islam, oil and the new great game in Central Asia*, London: I. B. Tauris, 2000.
Reeve, Simon: *The new jackals: Ramzi Yousef, Osama bin Laden and the future of terrorism*, Boston: Northeastern University Press, 1999.
Reid, Donald Malcolm, 'Cultural Imperialism and Nationalism: The Struggle to Define and Control the Heritage of Arab Art in Egypt', IJMES 24 (1992), pp. 57–67.
Reissner, Johannes, '*Ideologie und Politik der Muslimbrüder Syriens. Von den Wahlen 1947 bus zum Verbot unter Adîb ash-Shishaklî 1952*, Freiburg: Schwarz 1980.
Richard, Yann, *Der verborgene Imam. Die Geschichte des Schiismus in Iran*, Berlin: Wagenbqch 1983.

Rieck, Andreas, *Die Schiiten und der Kampf um den Libanon. Politische Chronik 1958–1988*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut 1989.

Riesebrodt, Martin, *Fundamentalismus als patriarchalische Protestbewegung. Amerikanische Protestanten (1910–28) und iranische Schiiten (1961–79) im Vergleich*, Tübingen: Mohr 1990.

Rodinson, Maxime, *L'Islam politique et croyance*, Paris: Fayard 1993.

—— *Marxisme et monde musulman*, Paris: Seuil 1972.

—— *Islam and Capitalism*, Harmondsworth: Penguin, 1974.

Rosenthal, Erwin I. J., *Islam in the Modern National State*, Cambridge University Press 1965.

Rothermund, Dietmar (ed.), *Die Peripherie in der Weltwirtschaftskrise: Afrika, Asien, Lateinamerika*, Paderborn: Schöningh 1983.

Rouleau, Eric, 'Sudan's Revolutionary Spring', MERIP 135 (Sept. 1985), pp. 3–10.

Roy, Olivier, *L'Afghanistan, Islam et Modernité politique*, Paris: Seuil 1985.

—— *The Failure of Political Islam*, London: I. B. Tauris 1993 (Orig. French ed.: *L'échec de l'Islam politique*, Paris: Seuil 1985.)

—— *The new Central Asia: the creation of nations*, New York: New York University Press, 2000.

—— *Vers un islam européen*, Paris: Editions Esprit, 1999.

Ruedy, John (ed.): *Islamism and secularism in North Africa*, London: Macmillan, 1996.

Ruf, Werner: *Die algerische Tragödie: vom Zerbrechen des Staates einer zerrissenen Gesellschaft*, Münster: Agenda Verl., 1997.

Russell, Malcom B., *The First Modern Arab State: Syria and Faysal, 1918–1920*, Minneapolis: Bibliotheca Islamica 1985.

Safdar, Mahmood, *A Political Study of Pakistan*, Lahore: Sh. Muhammad Ashraf 1972.

Saleh, Fauzan: *Modern Trends in Islamic Theological Discources in Twentieth Century Indonesia*, Leiden: Brill, 2001.

Salibi, Kamal: *The Modern History of Jordan*, London: I. B. Tauris, 1998.

—— *The Modern History of Lebanon*, London: 1965 (French ed.: *Histoire du Liban du XVIIe siècle à nos jours*, Paris: Naufal 1988.

Schaeder, Peter J., 'The Horn of Africa: US Foreign Policy in an Altered Cold War Environment', *MEJ* 46 (1992), pp. 571–93.

Scheffler, Thomas (ed.), *Ethnizität und Gewalt*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut 1991.

Schofield, Clive H., Richard N. Schofield (ed.): *The Middle East and North Africa*, London: Routledge, 1994.

Schölch, Alexander/Helmut Mejcher (eds), *Die ägyptische Gesellschaft im 20. Jahrhundert*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut 1992.

Schröder, Bernd Philipp, *Deutschland und der Mittlere Osten im Zweiten Weltkrieg*, Göttingen: Musterschmidt 1975.

Schuldiner, Zvi: *Between occupation and uprising: the relevance of the Palestinian Intifada for understanding of Israeli society*, [S.l.]: [s.n.] 1999.

Schulze, Reinhard, 'Ägypten 1936–1956. Die Nationalisierung eines kolonialen Staats', in: Mommsen, *Das Ende der Kolonialreiche*, pp. 134–67.
——'Der Einfluß islamischer Organisationen auf die Länder Südostasiens' – von Mekka aus gesehen', in: Draguhn, *Der Einfluß*, pp. 32–54.
——'Geschichte der Islamischen Welt in der Neuzeit (16. – 19. Jahrhundert)' in: Falaturi, *Der Islamische Orient.*
—— 'Islam und Herrschaft. Zur politischen Instrumentalisierung einer Religion', in Lüders, *Der Islam im Aufbruch?*, pp. 94–129.
—— 'Islamische Kultur und soziale Bewegung', *Peripherie* 18/19 (1984/85), pp. 60–84.
—— 'Kolonisierung und Widerstand: die ägyptischen Bauernrevolten von 1919', in Schölch-Mejcher, *Die ägyptische Gesellschaft im 20. Jahrhundert*, pp. 11–41.
—— *Die Rebellion der ägyptischen Fallahin. Zum Konflikt zwischen der agrarisch-orientalischen Gesellschaft und dem kolonialen Staat*, Berlin: Baalbek 1981.
—— *Islamischer Internationalismus im 20. Jahrhundert. Untersuchungen zur Geschichte der islamischen Weltliga*, Leiden: Brill 1990.
Scupin, Raymond, 'The Politics of Islamic Reformism in Thailand', *Asian Survey* 20 (1980) 12, pp. 1233–5.
Shari'ati, Ali, *On the Sociology of Islam.*, Lectures, transl. by Hamid Algar, Berkeley, Cal.: Mizan 1979.
Shaw, Stanford J. and Ezel Kural Shaw, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey. Vol. II: Reform, Revolution, and Republic: The Rise of Modern Turkey, 1808–1975*, Cambridge: Cambridge University Press 1977.
Shepard, William E.: 'Islam and Ideology: Towards a Typology', *IJMES* 19 (1987), pp. 307–36.
Shindler, Colin: *The Land Beyond Promise: Israel, Likud and the Zionist Dream*, London: I. B. Tauris, 1995.
Simon, Reeva S., Philip Mattar, Richard W. Bulliet (ed.): *Encyclopedia of the Modern Middle East*, New York: MacMillan Reference 1996.
Simons, Geoffrey Leslie: *Indonesia: the long oppression*, Basingstoke, Hants: MacMillan, 2000.
Simons, Rachel: *Libya between Ottomanism and Nationalism*, Berlin: Schwarz 1987.
Sivan, Emmanuel, *Radical Islam. Medieval Theology and Modern Politics*, New Haven: Yale University Press 1985.
Slot, B. J., *The Origins of Kuwait*, Leiden: Brill 1991.
Sluglett, Marion Farouk and Sluglett, Peter: *Iraq Since 1958: From Revolution to Dictatorship*, London: I. B. Tauris, 2000.
Smith, Wilfred Cantwell, *Islam in Modern History*, Princeton, N. J.: Princeton University Press [2]1957.
—— *Modern Islâm in India. A Social Analysis*, London: Gollancz [2]1946.
Snouck, Hurgronje, Christian, 'The Holy War "Made in Germany"' and 'Deutschland und der Heilige Krieg' in: idem, *Verspreide Geschriften*, vol. III, Bonn, Leipzig 1923, pp. 257–84, 285–92.
Souaïdia, Habib: *La sale guere: le témoignage d'un ancien officier des forces spéciales de*

l'armée algérienne, Paris: Editions La Décoverte, 2001.

Springborg, Robert, 'Rolling Back Egypt's Agrarian Reform', *MERIP* 166 (Sept.–Oct. 1990), pp. 28–30.

Stauth, Georg, *Die Fellachen im Nildelta*, Wiesbaden: Steiner 1983.

Stein, Kenneth W., 'Rural Change and Peasant Destitution: Contributing Causes to the Arab Revolt in Palestine, 1936–1939', in Kazemi/Waterbury, *Peasants and Politics*, pp. 143–70.

—— *The Land Question in Palestine, 1917–1939*, Chapel Hill, N. C.: University of North Carolina Press 1984.

Steinbach, Udo/Rüdiger Robert (eds), *Der Nahe und Mittlere Osten*, vol. 1, Opladen: Leske 1988.

Stora, Benjamin: *La guerre invisible: Algérie, années 90*, Paris: Presses de Sciences Po, 2001.

Stork, Joe/Ann M. Lesch, 'Why War? Background to the Crisis', MERIP 167 (Nov.-Dec. 1990), pp. 11-18.

Stork, Joe/ Karen Pfeifer, 'Bullets, Banks and Bushels: The Struggle for Food in the Middle East', *MERIP* 145 (March-April 1987), pp. 3-6.

Strohmeier, Martin, *al-Kulliya al-Salahiya in Jerusalem*, Stuttgart: Steiner 1991 [AKM XLIX, 4].

Swietochowski, Tadeuzs, *Russian Azerbaijan, 1905–1920*, Cambridge: Cambridge University Press 1985.

Sy, Cheich Tidiane, *La confrérie sénégalaise des Mourides*, [Paris]: Présence Africaine 1969.

Syed, Anwar Hussain, *Pakistan, Islam, Politics, and National Solidarity*, New York: Praeger 1982.

Taggar, Yehuda, *The Mufti of Jerusalem and Palestine Arab Politics, 1930–1937*, New York: Garland 1986.

Thomas Jr., Frederic C., 'The Libyan Oil Worker', *MEJ* 10 (1956), pp. 264–76.

Tibi, Bassam, '*Die Krise des modernen Islams. Eine vorindustrielle Kultur im wissenschaftlich-technischen Zeitalter*, Munich: Beck 1981.

—— *Nationalismus in der Dritten Welt am arabischen Beispiel*, Frankfurt a. M.: EVA 1971.

Toprak, B., *Islam and Political Development in Turkey*, Leiden: Brill 1981.

Toynbee, Arnold, *The Western Question in Greece and Turkey: A Study in the Conflict of Civilisations*, New York: Fertig 1970 (repr. 2nd ed. 1923).

Turner, Bryan S., 'Orientalism and the Problem of Civil Society in Islam', in: Asaf Hussain et al. (eds), *Orientalism, Islam, and Islamists*, Brattleboro, Vt.: Amana Books 1984, pp. 23–42.

Un Africain [Anonymous]: *Manuel de politique musulman*, Paris: Ed. Bossard 1925.

Van Dam, Nikolaos, *The Struggle for Power in Syria. Sectarianism, Regionalism and Tribalism in Politics, 1961–1978*, London: Croom Helm 1979.

Van Dijk, C., *Rebellion under the Banner of Islam. The Darul Islam in Indonesia*, The Hague: Nijhoff 1981.

Van Leur, J. C., *Indonesian Trade and Society*, The Hague: van Hoeve 1955.

Van Nieuwenhuijze, C. O., *Aspects of Islam in Post-Colonial Indonesia. Five Essays*, The Hague: van Hoeve 1958.

Vasil'ev, Aleksej Michailovic, Istorija Saudovskoj Arabii (1745–973), Moscow/ Isd. Nauka 1982.

Vatikiotis, P. J., *The History of Modern Egypt, From Muhammad Ali to Mubarak*, London: Weidenfeld and Nicolson [4]1991.

Vatin, Jean-Claude, *L'Algérie politique: histoire et société*, Paris: Presses de la FNSP 1983.

Vernier, Bernard, *La politique islamique de l'Allemagne*, Paris: Paul Hartmann 1939.

Vogel, Frank E.: *Islamic law and legal system: studies of Saudi Arabia*, Leiden: Brill, 2000.

Voll, John O., *Islam. Continuity and Change in the Modern World*, Boulder, Col.: Westview 1985.

Voll, John O./Sarah Potts Voll, *The Sudan: Unity and Diversity in a Multicultural State*, Boulder, Col.: Westview 1985.

Warburg, Gabriel, 'The Sharia in Sudan: Implementation and Repercussions, 1983–1989', *MEJ* 44 (1990), pp. 624–37.

—— 'From Ansar to Umma. Sectarian Politics in the Sudan, 1914–1945', *Asian and African Studies* 9 (1973), pp. 101–53.

—— *Islam, Nationalism and Communism in a Traditional Society, The Case of the Sudan*, London: Frank Cass 1978.

—— *Historical Discord in the Nile Valley*, London: C. Hurst, Evanston, Ill.: Northwestern University Press 1992.

Waterbury, John, *The Egypt of Nasser and Sadat. The Political Economy of Two Regimes*, Princeton, N. J.: Princeton University Press 1983.

Weekes, Richard V. (ed.), *Muslim Peoples. A World Ethnographic Survey*, London: Aldwych [2]1984.

Weulersse, Jacques, *Paysans de Syrie et du Proche-Orient*, Paris: Gallimard 1946.

Weyland, Petra, 'International Muslim Networks and Islam in Singapore', *Sojourn* 5 (1990), pp. 219–54.

Wielandt, Rotraud, *Das Bild der Europäer in der modernen arabischen Erzähl– und Theaterliteratur*, Beirut/Wiesbaden: Steiner 1982.

—— *Offenbarung und Geschichte im Denken moderner Muslime*, Wiesbaden: Steiner 1971.

Wilber, Donald N., *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran*, Hicksville, N. Y.: Exposition Press 1975.

Wild, Stefan, '*National Socialism in the Arab Near East Between 1933 and 1939*', WI 25 (1985), pp. 126–73.

Wilson, Mary C., *King Abdullah, Britain and the Making of Jordan*, Cambridge, Cambridge University Press 1987.

Winter, Heinz-Dieter: *Der Nahe und Mittlere Osten em Ende des Ost-West-Konflikts: politische und ideologische Orientierungen der Region zwischen Maghreb und Golf*, Berlin: Trafo Verlag, 1998.

Woodward, Peter, *Sudan, 1898–1989. The Unstable State*, Boulder, Col.: Lynne Rienner 1990.

Yapp, Malcolm E., *The Making of the Modern Middle East, 1792–1923*, London: Longman 1987.

—— *The Middle East since the First World War*, London: Longman 1991.

Zartmann, I. William (ed.), *Man, State and Society in the Contemporary Maghrib*, London: Pall Mall 1973.

Zürcher, Erik J: *Turkey: A Modern History*, London: I. B. Tauris, 1998.